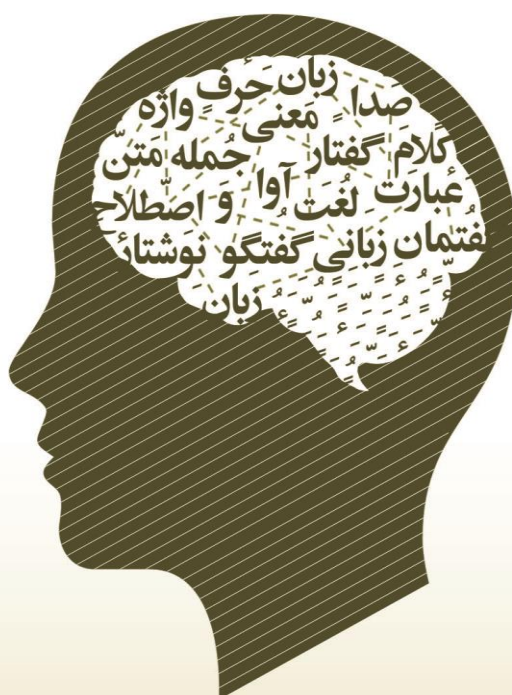




۱۶۴/۱/۱۷



۱-۱۹	تناوب مکانی در افعال گذاشتنی زبان فارسی: رویکردی نقشگرا زهره قانع، دکتر والی رضایی
۲۱-۴۷	بررسی در زمانی ابعاد معنایی «گرفتن» از منظر تحلیل مؤلفه‌ای و معنی‌شناسی شناختی: اثبات چندمعنایی از طریق بازنمود طرح‌واره‌های تصویری دکتر سیده عبدالکریمی، دکتر احسان چنگیزی
۴۹-۷۹	سازوکارهای مفهومی دخیل در خوانش‌های گوناگون شعرا از منظر شعرشناسی شناختی: مورد کامران رسول‌زاده دکتر حدائق رضائی، دکتر عادل رفیعی، مجتبی پردل
۸۱-۱۲۰	نقش ایدئولوژی در ساخت و گزینش استعاره مفهومی مرگ در اشعار احمد شاملو و فریدون توللی از منظر نظریه‌ی گفتمانی استعاره دکتر ابراهیم رضاپور
۱۲۱-۱۵۲	وجه در فرهنگ ایرانی: بررسی قوم‌نگارانه مفهوم آبرو دکتر سیدمحمد حسینی، دکتر فردوس آقا گلزاده، دکتر عالی‌کورد زعفرانلو کامبوزیا، دکتر ارسلان گلغام
۱۵۳-۱۷۴	انگیزش‌های معنا ساز معانی مختلف نان علی عبداللہی نژاد، دکتر علی ایزانلو، دکتر اعظم استاجی
۱۷۵-۲۰۲	درس‌نامه آموزش حروف اضافه با رویکرد معنی‌شناسی شناختی برای آموزش به غیر فارسی زبانان (مطالعه موردی: حرف اضافه «از») طاہرہ وحیدی فردوسی، دکتر علی عزیززاده، زهرا بادامدري



سال نهم، شماره ۲
شماره پیاپی ۱۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

مجلهٔ زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی - پژوهشی)

صاحب امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد
پشتیبانی: معاونت پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد و دانشکده ادبیات و علوم انسانی
سرمدیر: دکتر مهدی مشکوة الدینی

اعضای هیئت تحریریه:

دکتر عباس علی آهنگر (دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان)	دکتر مصطفی عاصی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
دکتر علی خزاعی فرید (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر محمد عموزاده مهدیرجی (دانشیار دانشگاه اصفهان)
دکتر جلال رحیمیان (استاد دانشگاه شیراز)	دکتر مهدی مشکوة الدینی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر رضا زمردیان (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر افضل وثوقی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)

مقالات نمودار آرای نویسندگان است و به ترتیب وصول و تصویب درج می‌شود.

مدیر اجرایی: دکتر شهلا شریفی

ویراستار علمی و ادبی: دکتر زهرا حامدی شیروان

ویراستار انگلیسی: مرکز ویراستاری انگلیسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی

کارشناس اجرایی مجله: مرضیه دهقان

حروفچین و صفحه‌آرا: الهه تجویدی

شمارگان: ۵۰ نسخه

نشانی: مشهد، پردیس دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، کد پستی ۹۱۷۷۹۴۸۸۳

تلفن: ۰۵۱-۳۸۸۰۶۷۳۳

بها: داخل کشور: ۲۰۰۰۰ ریال (تک‌شماره)

E-mail: lj@um.ac.ir

نشانی اینترنتی: <http://jlk.d.um.ac.ir/index.php/lj>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی - پژوهشی)

این مجله براساس مجوز شماره ۳۷۲/۶۰۱۱/۳ مورخ ۱۳۹۰/۴/۲۹
کمیسیون نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری منتشر
می‌شود.

سال نهم، شماره ۲
شماره پیاپی ۱۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۶
(تاریخ انتشار این شماره: بهار ۱۳۹۷)

این مجله در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

- پایگاه استادی علوم جهان اسلام (ISC)
- پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)
- پایگاه بانک اطلاعات نشریات کشور (Magiran)

داوران این شماره به ترتیب حروف الفبا

۱. دکتر علی ایزانلو (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۲. دکتر اعظم استاجی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۳. دکتر فاطمه بهرامی (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی)
۴. دکتر زهرا حامدی شیروان (دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۵. دکتر محمد راسخ مهند (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه همدان)
۶. دکتر والی رضایی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)
۷. دکتر ابراهیم رضاپور (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه سمنان)
۸. دکتر شهلا شریفی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۹. دکتر مریم صالحی نیا (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۰. دکتر علی علیزاده (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۱. دکتر حیات عامری (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس)
۱۲. دکتر مریم سادات غیاثیان (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه پیام نور)
۱۳. دکتر مریم سادات فیاضی (استادیار گروه پژوهشی گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان)
۱۴. دکتر عطیه کامیابی گل (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۵. دکتر ابوالفضل مزینانی (دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۶. دکتر فرهاد معزی پور (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه صنعتی شاهرود)

راهنمای شرایط تدوین و پذیرش مقاله

- ۱- مقاله به ترتیب شامل چکیده (حداکثر ۵ تا ۸ سطر، بر اساس معیارهای صحیح چکیده نویسی)، کلید واژه‌ها (حداکثر ۵ واژه و یا عبارت)، مقدمه، پیشینه تحقیق، تجزیه و تحلیل و بررسی داده‌ها و نتیجه‌گیری، باشد. مجله از پذیرش مقاله‌های بلند (بیش از ۲۰ صفحه A4 تایپ شده ۲۳ سطر) معذور است.
- ۲- مشخصات نویسنده یا نویسندگان: نام و نام خانوادگی، مرتبه دانشگاهی عضو علمی متخصص زبانشناسی، نام و نام خانوادگی دانشجوی دکتری زبانشناسی، نام دانشگاه متبوع، نشانی، تلفن و دورنگار در صفحه جداگانه بیاید.
- ۳- ارسال مقاله به صورت تایپ شده با قلم لوتوس ۱۳ در برنامه word، مطابق با معیارهای مندرج در این راهنما از طریق پست الکترونیکی و یا پست معمولی ممکن است. cd مقاله الزامی است. مقاله‌های دریافتی بازگردانده نمی‌شود.
- ۴- ارسال چکیده انگلیسی (۵ تا ۸ سطر)، در صفحه جداگانه، که شامل عنوان مقاله، نام نویسنده/ نویسندگان و مؤسسه/ مؤسسات متبوع نیز باشد، الزامی است.
- ۵- منابع مورد استفاده در متن، در پایان مقاله و براساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده/ نویسندگان به شرح زیر آورده شود.

کتاب: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/ نویسندگان). (تاریخ انتشار). نام کتاب. محل نشر: نام ناشر.

• کتاب ترجمه شده: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/ نویسندگان). نام و نام خانوادگی. مترجم. (تاریخ انتشار). محل نشر: نام ناشر.

• مقاله: نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). «عنوان مقاله داخل دوگوشه». نام نشریه (ایتالیک). دوره/ سال. شماره. شماره صفحات مقاله.

• مجموعه‌ها: نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). تاریخ انتشار. «عنوان مقاله (داخل دوگوشه)». نام ویراستار یا گردآورنده. نام مجموعه مقالات (ایتالیک). محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله.

• پایگاه‌های اینترنتی: نام خانوادگی، نام نویسنده، آخرین تاریخ و زمان تجدید نظر در سایت اینترنتی، عنوان موضوع (داخل دوگوشه)، نام و نشانی پایگاه اینترنتی به صورت ایتالیک.
- ۶- ارجاعات در متن مقاله میان دو هلال (نام مؤلف، سال انتشار: شماره صفحه یا صفحات مورد نظر) نوشته شود. در مورد منابع غیرفارسی، همانند منابع فارسی عمل شود. نقل قول‌های مستقیم بیش از ۴۰ واژه به صورت جدا از متن با تورفتگی (نیم سانتی‌متر) از دو طرف درج شود.
- ۷- برابری لاتین در پانویس درج شود.
- ۸- مقاله نباید در هیچ یک از مجله‌های داخل یا خارج از کشور و یا در مجموعه مقاله‌های همایش‌ها چاپ شده باشد. نویسنده/ نویسندگان موظف‌اند در صورتی که مقاله آنان در جای دیگری چاپ شده و یا پذیرش چاپ آن تأیید شده است، موضوع را به اطلاع دفتر مجله برسانند.
- ۹- مجله فقط مقاله‌هایی را می‌پذیرد که در حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی (نحو، آواشناسی، واج‌شناسی، ساختار، معناشناسی، تحلیل گفتمان، زبان‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی زبان، روان‌شناسی زبان، و گویش‌های خراسان) و حاصل پژوهش نویسنده یا نویسندگان عضو هیأت علمی زبانشناسی دانشگاه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی عالی و دانشجویان دوره دکتری زبانشناسی در خصوص مقاله‌های مستخرج از پایان‌نامه دکتری، باشد. مقاله‌های مربوط به فرهنگ و زبانهای باستانی، ترجمه و آموزش زبان دوم، در حوزه موضوع‌های این مجله نمی‌باشد.
- ۱۰- مجله در ویراستاری مقاله آزاد است.
- ۱۱- نویسنده یا نویسندگان نسبت به آراء، نظریات و مطالب ارائه شده در مقاله خود مسئول هستند.
- ۱۲- نویسندگان می‌توانند مقاله‌های حاوی نوآوری علمی - پژوهشی خود را به نشانی دفتر مجله یا پست الکترونیکی به نشانی lj@um.ac.ir ارسال کنند.
- ۱۳- پذیرش مقاله با شورای هیأت تحریریه مجله است.

فهرست مندرجات

- ۱۹-۱ تناوب مکانی در افعال گذاشتنی زبان فارسی: رویکردی نقشگرا
 زهرا قانع، دکتر والی رضایی
- ۴۷-۲۱ بررسی در زمانی ابعاد معنایی «گرفتن» از منظر تحلیل مؤلفه‌ای و معنی‌شناسی شناختی:
 اثبات چندمعنایی از طریق باز نمود طرح‌واره‌های تصویری
 دکتر سپیده عبدالکریمی، دکتر احسان چنگیزی
- ۷۹-۴۹ سازوکارهای مفهومی دخیل در خوانش‌های گوناگون شعرا از منظر شعرشناسی شناختی:
 مورد کامران رسول‌زاده
 دکتر حدائق رضائی، دکتر عادل رفیعی، مجتبی پردل
- ۱۲۰-۸۱ نقش ایدئولوژی در ساخت و گزینش استعاره مفهومی مرگ در اشعار احمد شاملو و
 فریدون توللی از منظر نظریه‌ی گفتمانی استعاره
 دکتر ابراهیم رضاپور
- ۱۵۲-۱۲۱ وجهه در فرهنگ ایرانی: بررسی قوم‌نگارانه مفهوم آبرو
 دکتر سیدمحمد حسینی، دکتر فردوس آقا گلزاده، دکتر عالیہ کرد زعفرانلو کامبوزیا،
 دکتر ارسلان گلفام
- ۱۷۴-۱۵۳ انگیزش‌های معنا ساز معانی مختلف نان
 علی عبداللہی نژاد، دکتر علی ایزانلو، دکتر اعظم استاجی
- ۲۰۲-۱۷۵ درس‌نامه آموزش حروف اضافه با رویکرد معنی شناسی شناختی برای آموزش به غیر
 فارسی زبانان (مطالعه موردی: حرف اضافه «از»)
 طاهره وحیدی فردوسی، دکتر علی علیزاده، زهرا بادامدري

تناوب مکانی در افعال گذاشتنی زبان فارسی: رویکردی نقشگرا

زهره قانع (دانشجوی دکتری زبان شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)^۱

دکتر والی رضایی (دانشیار زبان شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، نویسنده مسئول)^۲

چکیده

افعال گذاشتنی زیادی در زبان فارسی دارای تناوب مکانی هستند. تناوب مکانی رابطه بین دو ساخت نحوی از یک فعل سه ظرفیتی است که در آن مشارکت‌کنندگان- موضوع مکان و موضوع انتقالی- در هر یک از ساخت‌های نحوی به شکلی متفاوت ظهور می‌یابند. این جستار به هدف بررسی این مسأله از دیدگاه دستور نقش و ارجاع تدوین شده است و ضمن مقایسه این ساخت در زبان انگلیسی و فارسی، تحلیلی از آن بر اساس فرانش‌های معنایی ارائه می‌دهد. در این راستا، شواهد زبانی مشتمل بر مواردی از تناوب مکانی افعال گذاشتنی از برنامه‌های تلویزیونی، متن سخنرانی‌ها، رمان‌ها و گفت‌گوها از گونه‌ی گفتاری فارسی معیار و یا هر منبع دیگری که داده‌های واقعی زبان فارسی را فراهم آورد، جمع‌آوری و در چارچوب دستور نقش و ارجاع بررسی شدند. بدین منظور، ساخت منطقی جملات با توجه به نوع عمل مشخص و فرانش معنایی اثرپذیر با توجه به سلسله مراتب اعطای فرانش‌های اثرگذار- اثرپذیر تعیین شد. نتایج نشان می‌دهد که ساخت تناوب مکانی به آن صورت که در زبان انگلیسی وجود دارد، در همه‌ی ساخت‌های موجود در زبان فارسی دیده نمی‌شود؛ به گونه‌ای که برخی از ساخت‌های تناوب مکانی در زبان فارسی تناوب مفعول مستقیم/ غیرمستقیم و برخی دیگر، تناوب مفعول اولیه/ ثانویه هستند. در تبیین این ساخت در دستور نقش و ارجاع نیز باید عنوان کرد که در مورد افعال غیرانضمامی، انتخاب نشان‌دار موضوع مکان به عنوان فرانش اثرپذیر منجر به ایجاد ساخت معکوس در تناوب مکانی شده‌است؛ در مورد افعال انضمامی نیز، با توجه به تبدیل شدن یک ساخت سه

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۰۶

1. zari_gh2004@yahoo.com

2. vali.rezai@fagn.ui.ac.ir

پست الکترونیکی

ظرفیتی به ساخت دو ظرفیتی، تنها یک گزینه برای انتخاب به عنوان اثرپذیر وجود دارد و آن موضوع مکان است.

کلیدواژه‌ها: تناوب مکانی، دستورنقش وارجاع، موضوع مکانی، موضوع انتقالی، ساخت مستقیم، ساخت معکوس

۱. مقدمه

یکی از موضوعات بحث‌برانگیز در زبان‌شناسی «تناوب مکانی»^۱ است که رابطه‌ی بین دو ساخت نحوی از یک فعل سه ظرفیتی است و در آن مشارکت‌کنندگان^۲ در هر یک از آن ساخت‌های نحوی به شکلی متفاوت ظاهر می‌شوند. روشن (۱۳۷۷) فعل‌های تناوب مکانی را به دو دسته‌ی فعل‌های گذاشتنی^۳ و برداشتنی^۴ تقسیم می‌کند و در این مقاله صرفاً به بحث در مورد افعال گذاشتنی می‌پردازیم. این فعل‌ها ناظر بر قرار دادن اشیاء و مواد در داخل یک ظرف یا بر روی یک سطح هستند و دارای سه موضوع شامل اثرگذار، موضوع مکان^۵ و موضوع کنش‌رو^۶ یا انتقالی هستند. در دستور نقش و ارجاع، این فعل‌ها دارای دو موضوع فرانقشی^۷ و یک موضوع غیرفرانقشی^۸ هستند. موضوع فرانقش اول همان X در ساخت منطقی است^۹ که به صورت فاعل ظاهر شده و مطابقه فعل را رقم می‌زند. فرانقش دوم در شکل بی‌نشان، موضوعی است که تغییر مکان می‌دهد و به عبارتی همان کنش‌رو است که تفاوتش با کنش‌پذیر^{۱۰} در این است که تغییرحالتی در آن در نتیجه رخداد عمل حاصل نمی‌شود.

اما موضوع غیرفرانقش که با حرف‌اضافه همراه می‌شود، مکانی است که کنش‌رو در نتیجه رخداد عمل به آن‌جا منتقل می‌شود. تناوب مکانی در زبان فارسی همانند زبان انگلیسی دو

-
1. locative alternation
 2. participants
 3. putting verbs
 4. removing verbs
 5. location
 6. theme
 7. macrorole argument
 8. non-macrorole argument

۹. در بخش ۱، ۳ به اختصار به توضیح ساخت منطقی خواهیم پرداخت.

10. patient

صورت نحوی تظاهر می‌یابد: گونه مکانی و گونه مفعولی. به منظور تبیین بیشتر، مثالی از زبان انگلیسی و معادل آن در فارسی ارائه می‌گردد.

a) He loaded the hay on the van.

b) He loaded the van with hay.

الف. کارگرها میوه را توی کامیون بار زدند. (مفعول مستقیم: کنش‌رو ← گونه مکانی ~ ساخت مستقیم)

ب. کارگرها کامیون رو میوه بار زدند. (مفعول مستقیم: مکان ← گونه مفعولی ~ ساخت معکوس)

مقایسه نمونه‌های (۱) و (۲) نشان می‌دهد که ساخت تناوب مکانی به شکلی که در زبان انگلیسی وجود دارد در زبان فارسی به وفور قابل رؤیت نیست^۱؛ زیرا در نمونه‌های زبان انگلیسی، یکی از مشارکت‌کنندگان بی‌واسطه بعد از فعل و دیگری به واسطه‌ی حرف اضافه ظاهر می‌شود. در جمله‌ی اول، موضوع مکان موضوع حرف اضافه‌ای^۲ و موضوع انتقالی (کنش‌رو) مفعول مستقیم است، اما در جمله دوم، نقش نحوی دو موضوع جابه‌جا می‌گردد، به بیان دیگر، موضوع مکان مفعول مستقیم و موضوع انتقالی موضوع حرف اضافه‌ای است. از این رو، به ساخت نحوی جمله اول، «ساخت مستقیم^۳» و به ساخت جمله دوم، «ساخت معکوس^۴» می‌گویند. (کایلوایت، ۲۰۰۸)

اما در بیشترگونه‌های مکانی در زبان فارسی، موضوع انتقالی به صورت گروه اسمی همراه با «را» و موضوع مکان به صورت مفعول گروه حرف اضافه ظاهر می‌شود؛ در گونه مفعولی نیز، موضوع مکان به صورت گروه اسمی همراه با «را» و موضوع انتقالی به صورت یک گروه اسمی بی‌نشان قبل از فعل ظاهر می‌شوند (کریمی دوستان و صفری، ۱۳۹۰: ۸۴)

سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که اگر نمونه (۲-ب) را صورتی از تناوب در نظر بگیریم، «کامیون» و «میوه» به لحاظ دستوری چه نقشی دارند؟ اگر اسم اول مفعول مستقیم است پس اسم دوم چیست؟ آیا مفعول منضم شده به فعل است؟ البته، در آن صورت دیگر با

۱. نمونه‌هایی چون «پاهای عیسی را با پماد مالید» و «پماد را به پاهای عیسی مالید» نیز در زبان فارسی وجود دارد.

2. oblique

3. straight construction

4. inverted construction

محمولی سه ظرفیتی مواجه نیستیم. آیا مفعول مستقیمی است که بدون «را» همراه شده‌است؟ در این صورت نیز سؤال دیگری پیش می‌آید: آیا می‌توان برای یک جمله دو مفعول مستقیم در نظر گرفت که یکی با «را» (کامیون) و دیگری بدون «را» (میوه) ظاهر شده است؟!

به منظور پاسخگویی به این سؤالات، معرفی مفعول اولیه و ثانویه در بخش (۴-۲) و بحث انضمام فعل در بخش (۴-۳) ضروری می‌نماید. همچنین، از آنجا که در این مقاله تمرکز بر دستور نقش و ارجاع است، وضعیت تناوب مکانی افعال گذاشتنی در زبان فارسی و تبیین آن در قالب این نظریه را بررسی خواهیم کرد.

بدین منظور، شواهد زبانی مشتمل بر مواردی از تناوب افعال گذاشتنی از برنامه‌های تلویزیونی، روزنامه‌ها، متن سخنرانی‌ها، رمان‌ها و مکالمات از گونه‌ی گفتاری فارسی معیار و یا هر منبع دیگری که داده‌های واقعی زبان فارسی را فراهم آورد، جمع‌آوری شده و بررسی می‌شوند.

در ادامه، پس از ارائه پیشینه، دستور نقش و ارجاع به اجمال توضیح داده می‌شود و مفاهیمی چون ساخت منطقی^۱ و فرانش‌های معنایی^۲ تبیین می‌گردند. سپس، با استناد به نظر درایر (۱۹۸۶) نقش موضوع انتقالی در گونه معکوس تعیین می‌شود. در بخش دوم، به تبیین تناوب مکانی از دیدگاه دستور نقش و ارجاع پرداخته می‌شود و دو راهکار ارائه می‌شود. در رویکرد اول (رویکرد واژگانی)، ساخت منطقی جملات مشخص و نمود نحوی موضوعات تعیین می‌شود، و تفاوت معنایی ممکن را به عنوان بخش نتیجه در صورت ساخت منطقی دخیل می‌کند. در رویکرد دوم (رویکرد غیرواژگانی)، نیز ساخت منطقی دو جمله مورد نظر ارائه می‌شود، با این تفاوت که ساخت معکوس نشاندار در نظر گرفته می‌شود. در این رویکرد، معلوم می‌شود که ساخت معکوس از ساخت مستقیم با اعمال قانون خاصی در دستور نقش و ارجاع به نام «قاعده‌ی انتخاب نشاندار اثرپذیر»^۳ به وجود می‌آید. اما این قاعده همیشه پاسخ‌گو نیست و در مواردی توجه به بحث انضمام ضروری می‌نماید.

1. logical structure

2. s macroroles

3. marked-undergoer-choice-rule

۲. پیشینه مطالعات

تناوب مکانی در زبان‌های مختلف از جمله زبان فارسی مورد توجه زبان‌شناسان بسیاری واقع شده است. گروهی از زبان‌شناسان (فیلمور، ۱۹۶۸؛ اندرسون، ۱۹۷۷؛ دوتی، ۲۰۰۰؛ بیورز، ۲۰۱۰) با رویکرد کلی/جزئی^۱ به بررسی این موضوع می‌پردازند که بر اساس آن خوانش کلی یا جزئی موضوعات غیرفاعلی را مهمترین پیامد تناوب مکانی می‌دانند. لازار (۱۹۸۲) و روشن (۱۳۷۷) با بررسی تناوب مکانی در زبان فارسی ادعا می‌کنند که تظاهر موضوع مکان به صورت گروه اسمی همراه با «را» الزاماً به معنای خوانش کلی موضوع مکان است. اما، کریمی دوستان و صفری (۱۳۹۰) پس از بررسی خوانش کلی/جزئی در تناوب مکانی فارسی به این نتیجه رسیدند که موضوع مکان آن‌گاه که به صورت گروه اسمی بیان می‌شود مفهوم بیشتر تحت تأثیر قرار گرفتن توسط رویداد را انتقال می‌دهد، و موضوع انتقالی نیز چنانچه همراه با «را» به کار رود می‌تواند خوانش کلی یا جزئی داشته باشد و عدم حضور «را» امکان خوانش کلی را در مورد موضوع انتقالی اسم جنس از بین می‌برد. صفری (۱۳۹۵) نیز به تحلیل تناوب مکانی در زبان فارسی در چارچوب دستور ساخت-مند و رویکرد کاربرد-بنیان پرداخته و با توجه به معنای افعال نشان داده که گونه‌ی انتقالی-مفعول با چارچوب معنایی تغییر مکان و گونه‌ی مکان-مفعول با چارچوب معنایی پوشاندن/پر کردن در ارتباط است. همچنین، بواس^۲ (۲۰۰۹) با تلفیق رویکرد واژگانی و ساخت‌مند و لفوت^۳ (۲۰۰۶) با تلفیق رویکرد نقش‌گرا و شناختی به بررسی تناوب مکانی پرداخته‌اند.

در دستور نقش و ارجاع نیز، ونولین و لاپولا (۱۹۹۷) و ونولین (۲۰۰۵، ۲۰۰۷) که پیشگامان نظریه‌ی مورد نظر هستند، بحث تناوب را اساساً در مورد زبان انگلیسی مطرح کرده‌اند و به تبیین آن در نظریه مذکور می‌پردازند. همچنین، کایلوایت (۲۰۰۸) به بررسی تناوب مکانی در زبان انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و ایتالیایی در چارچوب دستور نقش و ارجاع پرداخته است و آن را تأیید می‌کند. وی معتقد است که ساخت معکوس در این زبان‌ها حاصل انتخاب نشاندار اثرپذیر است و تأثیرات معنایی به همراه دارد. در همین راستا و پس از طرح تفاوت

1. partial/ total

2. Boas

3. Laffut

تناوب مکانی بین زبان انگلیسی و فارسی، هدف از نگارش مقاله‌ی حاضر محک این امر است که آیا با توجه به دیدگاه دستور نقش و ارجاع می‌توان تبیینی روشن از تناوب مکانی در زبان فارسی و وجود خوانش احتمالی متفاوت بین دو صورت نیز ارائه داد.

۳. دستور نقش و ارجاع

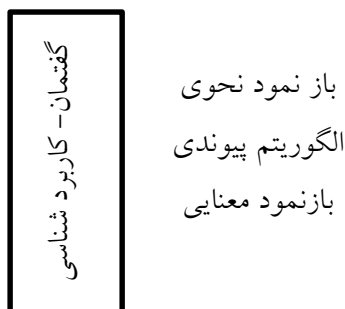
نظریه‌ی نقش و ارجاع یک نظریه نقش‌گرا است که در اوایل دهه‌ی هشتاد میلادی به همت زبان‌شناسانی چون ون ولین و ویلیام فولی پایه‌گذاری شد. بنیان‌گذاران این دستور به دنبال پاسخ به دو پرسش زیر بوده‌اند:

الف. اگر یک نظریه‌ی زبانی بر اساس تجزیه و تحلیل زبان‌های غیر اروپایی مانند تاگالوگ^۱ و لاکوتا^۲ استوار گردد، به چه صورت در خواهد آمد؟

ب. نظام‌های دستوری زبان‌های مختلف چگونه تعامل میان نحو، معنی‌شناسی و کاربردشناسی را نشان می‌دهند؟ (ون ولین، ۲۰۰۵: ۱)

برهمن اساس، دستور نقش و ارجاع با تکیه بر سه بازنمود^۳ اصلی و با انگیزه‌های رده‌شناختی، به توصیف زبان پرداخته و ماهیت تعامل حوزه‌های زبانی را به خوبی روشن می‌سازد. یکی از این بازنمودها، بازنمود نحوی جهت توصیف ساختار نحوی جملات است که ساختار واقعی پاره گفتار را نشان می‌دهد. بازنمود دیگر، بازنمود معنایی برای نشان دادن ابعاد مهم معنایی در عبارات زبانی و بازنمود ساخت اطلاع است که به کارکرد ارتباطی آن مربوط می‌شود. در این بین، مجموعه‌ای از قواعد تحت عنوان «الگوریتم پیوندی^۴» وجود دارد که بازنمودهای نحوی و معنایی را به یکدیگر پیوند می‌دهد و عوامل کاربردشناختی و گفتمانی نقش بسزایی در آن ایفا می‌کنند. این نظریه زبان را نظامی از کنش‌های اجتماعی- ارتباطی می‌داند؛ به طوری که بدون توجه به نقش‌های معنایی و ارتباطی امکان درک ساخت دستوری میسر نمی‌باشد (ون ولین و لاپولا، ۱۹۹۷: ۱۳). ون ولین (۲۰۰۸) این چارچوب را به صورت زیر نمایش می‌دهد:

-
1. Tagalog
 2. Lakhota
 3. representation
 4. linking algorithm



شکل ۱. رابطه‌ی نحو، معنا، کاربردشناسی و گفتمان در ساختار دستور نقش و ارجاع

از آن‌جا که در این جستار تمرکز بر تبیین تناوب مکانی در زبان فارسی از دیدگاه دستور نقش و ارجاع و مقایسه‌ی آن با ساخت متناظر در زبان انگلیسی است، در این قسمت تنها به توضیح بعد معنایی این نظریه بسنده و از تشریح زوایای دیگر اجتناب خواهیم کرد.

۳.۱. ساخت معنایی

دردستور نقش و ارجاع، برای نمایش بازنمایی واژگانی فعل از مفهوم نوع عمل^۱ استفاده می‌شود که توسط وندلر^۲ (۱۹۶۷) مطرح شد. بر اساس این مفهوم، افعال به چهار گروه ایستا^۳، کنشی^۴، پایا^۵ و لحظه‌ای^۶ تقسیم می‌شوند:

افعال ایستا: دانستن، دوست داشتن، خواستن، بودن، داشتن

افعال کنشی: نوشتن، رفتن، دویدن، نوشیدن، شنا کردن

افعال لحظه‌ای: ترکیدن، شکستن، منفجر شدن، کشتن، افتادن

افعال پایا: یاد گرفتن، خشک شدن، منجمد شدن، ذوب شدن

افعال ایستا موقعیت‌هایی را نشان می‌دهند که زمان - نامحدود^۷ هستند. افعال کنشی بر وضعیت‌های پویایی دلالت می‌کنند که به لحاظ زمانی نامحدود می‌باشند. افعال لحظه‌ای،

1. aktionsart

2. Vendler

3. states

4. activities

5. accomplishments

6. achievements

7. atelic

تغییرات لحظه‌ای را در مورد افعال ایستا و کنشی نشان می‌دهند و یک نقطه‌ی پایان درونی^۱ دارند. افعال پایا تغییراتی را نشان می‌دهند که لحظه‌ای نیستند و تحقق آن‌ها مستلزم گذر زمان است. این نوع افعال تداومی^۲ هستند و در نتیجه‌ی انجام آن‌ها، تغییر حالتی رخ می‌دهد که دارای یک نقطه‌ی پایان است.

در دستور نقش و ارجاع (ون ولین، ۲۰۰۵: ۴۲) برای نمایش صوری گونه‌های متنوع نوع عمل، از تجزیه‌ی واژگانی (دوتی، ۱۹۷۹) استفاده می‌شود. در این نوع تجزیه، افعال ایستا و کنشی به عنوان طبقه‌های اصلی افعال در نظر گرفته می‌شوند و دیگر طبقه‌های فعل از آن‌ها مشتق می‌شوند. بر اساس این تجزیه‌ی واژگانی، در ساخت منطقی افعال ایستا، تنها محمول‌های تهی^۳ وجود دارد، اما در مورد افعال کنشی، عنصر معنایی 'do' نیز دیده می‌شود. در ساخت منطقی افعال لحظه‌ای که نمایانگر تغییرات آنی در افعال ایستا و کنشی می‌باشند، عنصر معنایی INGR وجود دارد، و در مورد افعال پایا از BECOME استفاده می‌شود بازنمایی واژگانی طبقه‌ی افعال بر پایه‌ی نوع عمل در جدول (۱) آمده است:

جدول ۱. بازنمایی واژگانی طبقه‌ی افعال بر پایه‌ی نوع عمل

نوع عمل	ساخت منطقی
ایستا	$\text{predicate}'(x)$ یا (x, y)
کنشی	$\text{do}'(x, [\text{predicate}'(x) \text{ یا } (x, y)])$
لحظه‌ای	$\text{INGR predicate}(x)$ یا (x, y) / $\text{INGR do}'(x, [\text{predicate}(x) \text{ یا } (x, y)])$
تک وقوعی	$\text{SEML predicate}(x)$ یا (x, y) / $\text{SEML do}'(x, [\text{predicate}(x) \text{ یا } (x, y)])$
پایا	$\text{BECOME predicate}'(x)$ یا (x, y) / $\text{BECOME do}'(x, [\text{predicate}'(x) \text{ یا } (x, y)])$
لحظه‌ای کنشی	$\text{do}'(x, [\text{predicate}'_1(x, (y))])$ & $\text{INGR predicate}'_2(z, x)$ یا (y)
سببی	هر نوع ساخت منطقی: $\alpha \text{ CAUSE } \beta$ / α, β

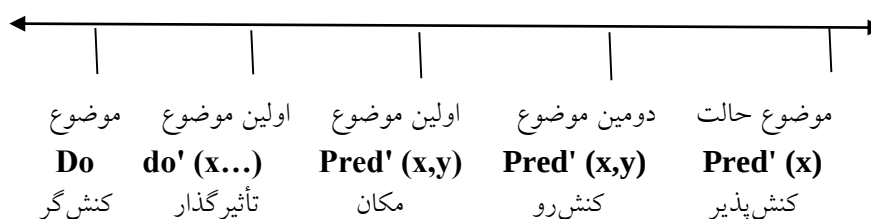
1. inherent terminal point

2. durative

3. bare predicate

۳.۲. نقش‌های معنایی

نقش‌های معنایی ارتباط بین محمول‌ها و موضوع‌های آن‌ها را نشان می‌دهند که در دستور نقش و ارجاع در سه سطح مورد بررسی قرار می‌گیرند. در سطح اول، نقش‌های معنایی فعل-ویژه قرار دارند که از آن جمله می‌توان به دونده، کشنده و شنونده اشاره کرد. در سطح دوم، روابط معنایی^۳ قرار دارند که همان نقش‌های معنایی خاص فیلمور (۱۹۶۸) می‌باشند و از آن جمله می‌توان به کنش‌گر^۴، ابزار^۵، کنش‌پذیر^۶ و کنش‌رو، تجربه‌گر^۷ و مانند آن اشاره کرد. سطح سوم نقش‌های معنایی تعمیم یافته^۸ یا فرانش‌های معنایی را در بر می‌گیرد که شامل دو نقش اثرگذار و اثرپذیر هستند که بر نخستین بار توسط ون ولین و فولی (۱۹۸۰) معرفی شدند. هر کدام از این فرانش‌ها در بردارنده‌ی تعدادی از نقش‌های معنایی خاص می‌باشد. اثرگذار ممکن است کنش‌گر، ابزار یا تجربه‌گر باشد در صورتی که اثرپذیر می‌تواند کنش‌پذیر، کنش‌رو یا دریافت‌کننده^۹ باشد. طبق این نظریه، این فرانش‌ها بر طبق سلسله مراتب اعطای فرانش‌های اثرگذار-اثرپذیر که در شکل (۲) آمده است، اعطا می‌شوند. در زبان‌های فاعلی-مفعولی، اثرگذار در جایگاه فاعل و اثرپذیر در جایگاه مفعول مستقیم واقع می‌شود. افعال لازم یکه ساخت منطقی آن‌ها به صورت $do'(x...)$ است فقط اثرگذار دارند و افعال لازمی که ساخت $pred'(x...)$ دارند تنها اثرپذیر دارند که در جایگاه فاعل قرار می‌گیرد.



شکل ۲. سلسله مراتب اعطای فرانش‌ها یا اثرگذار-اثرپذیر (ون ولین، ۲۰۰۵: ۶۱)

1. semantic roles
2. verb-specific semantic roles
3. thematic relations
4. agent
5. instrument
6. patient
7. experiencer
8. generalized semantic roles
9. receiver

مفعول اولیه و ثانویه

از نظر درایر^۱ (۱۹۸۶)، زبان‌های دنیا به لحاظ جایگاه و نقش معنایی دو گروه اسمی موجود در ساخت دو مفعولی به سه دسته تقسیم می‌شوند. در زبان‌های موسوم به کنایی^۲، هدف^۳ همان نشانه‌ای را دارد که کنش‌پذیر دارد اما پذیرنده دارای نشانه‌ی متفاوتی است. در این زبان‌ها، مجموعه‌ی «هدف + کنش‌پذیر» را مفعول اولیه^۴ و پذیرنده را مفعول ثانویه^۵ می‌خوانند. در دسته‌ای دیگر از زبان‌ها، «پذیرنده + کنش‌پذیر» دارای نشانه‌ای یکسان بوده و هدف نشانه‌ای دیگر می‌گیرد. در این زبان‌ها، پذیرنده یا کنش‌پذیر مفعول مستقیم و هدف مفعول غیرمستقیم نامیده می‌شود. اما، در زبان‌های دیگری مانند انگلیسی و فارسی^۶ هم تمایز مفعول اولیه و ثانویه در ساخت‌های (۳-الف) و (۴-الف) و هم تمایز مفعول مستقیم^۷ و غیرمستقیم^۸ در ساخت‌های (۳-ب) و (۴-ب) وجود دارد.

بدین ترتیب، در زبان‌های فارسی و انگلیسی که اساساً از نوع مفعول مستقیم- غیرمستقیم هستند، صورت جملاتی چون (۳-الف) و (۴-الف) صورت بی‌نشان و جملاتی چون (۳-ب) و (۴-ب) صورت نشان‌دار هستند:

۳.الف) I gave the book to her.

ب) I gave her the book.

۴. الف) من ماکارونی را به بچه‌ها دادم.

ب) من بچه‌ها را ماکارونی دادم.

به همین ترتیب، در مورد جملاتی چون (۲-ب) که برای سهولت ارجاع در (۵) نیز آمده‌اند، «کامیون» مفعول اولیه و «میوه» مفعول ثانویه است.

۵. کارگرها کامیون رو میوه بار زدند.

1. Dryer
2. ergative
3. goal
4. primary object
5. secondary object

۶. البته مفعول اولیه/ ثانویه در زبان فارسی بسیار نادر است.

7. direct object
8. indirect object

ون ولین و لاپولا (۱۹۹۷) مفعول ثانویه را «موضوع مرکزی غیرفرانقش» نامیده‌اند و دو دیدگاه در دستور نقش و ارجاع در مورد تناوب موضوع اولیه و موضوع مستقیم بیان می‌کنند که یکی بر اساس جاننداری و دیگری دومین موضوعی است که در سلسله مراتب اثرگذار-اثرپذیر وجود دارد. در ادامه با تکیه بر رویکرد دوم به تبیین ساخت تناوب مکانی در زبان فارسی می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چگونه نحوه انتخاب فرانقش اثرپذیر در ایجاد این ساخت دخیل است.

۴. تناوب مکانی از دیدگاه دستور نقش و ارجاع

به منظور تبیین تفاوت معنایی موجود در ساخت معکوس و مستقیم حاصل از تناوب مکانی از دیدگاه دستور نقش و ارجاع، دو رویکرد عمده مطرح است: رویکرد اول، رویکرد واژگانی راپاپورت و لوین (۱۹۸۸) و آرانویش و رانر^۱ (۲۰۰۱) است مبنی بر اینکه دو ساخت مذکور در تناوب مکانی از نظر معنایی به یکدیگر مربوط هستند اما بازنمودهای متفاوتی دارند. رویکرد دوم، رویکرد بورر^۲ (۱۹۹۴) و آراد^۳ (۱۹۹۶) است که بنا بر آن تغییرات نحوی عامل ایجاد تفاوت معنایی موجود بین این دو ساخت می‌شود، و اینکه کدام موضوع مفعول مستقیم واقع شود بر معنای موضوع مکان تأثیر می‌گذارد.

۴. ۱. تناوب مکانی در رویکرد واژگانی

در دستور نقش و ارجاع، ساخت منطقی فعل‌های گذاشتنی به ترتیب زیر است:

$$[\text{do}'(x, \emptyset)] \text{ CAUSE } [\text{BECOME be} - \text{loc}'(y, z)]$$

همان‌طور که پیشتر نیز گفتیم، ساخت جمله در این دسته از افعال دارای دو موضوع فرانقشی و یک موضوع غیرفرانقشی است.

موضوع فرانقش اول همان x در ساخت منطقی است که به صورت فاعل ظاهر شده و مطابقه فعل را رقم می‌زند. فرانقش دوم و موضوع غیرفرانقشی نیز بسته به ساخت مورد نظر یکی از

1. Aranovich and Runner

2. Borer

3. Arad

موضوعات کنش‌رو (Z) و مکانی (y) است. در ساخت مستقیم، موضوع انتقالی همان کنش‌رو است و در نتیجه رخداد عمل تغییرحالتی در آن حاصل نمی‌شود.

بر طبق الگوریتم ارتباط بین نحو، معنی‌شناسی و کاربردشناسی در دستور نقش و ارجاع، نقش معنایی کنش‌رو باید دارای یک جایگاه نحوی باشد که این جایگاه مفعول مستقیم است. در این دستور، چنین ارتباطی با اعطای فرانش‌ها ممکن می‌شود.

افعال متعدی دو فرانش‌ها اثرگذار و اثرپذیر می‌گیرند. این فرانش‌ها بر طبق سلسله مراتب اعطای فرانش‌های اثرگذار-اثرپذیر که در شکل (۲) آمده است، اعطا می‌شوند. در مورد افعال متعدی سه ظرفیتی که دارای تناوب مکانی هستند و ساخت منطقی جملات آن‌ها به صورت (۶) است، اولین موضوعی که *do'* می‌گیرد نقش اثرگذار و دومین موضوع محمول *be-loc'* نقش اثرپذیر دارد.

آندرسون (۱۹۷۱)، با توجه به نمونه‌ی (۱) به اثر کلی/ جزئی در زبان انگلیسی اشاره نموده و بر این باور است که موضوعی که به عنوان گروه اسمی بی‌نشان بیان می‌شود مستلزم خوانش کلی است و به طور کامل تحت تأثیر رویداد فعل قرار می‌گیرد، اما موضوعی که به صورت مفعول حرف اضافه بیان شود تعبیر جزئی دارد. از نظر وی، جمله‌ی اول در مثال (۱) به این معنا است که کل میوه بار کامیون شده است و جمله‌ی دوم در این مثال متضمن این است که کامیون کاملاً پر شده است. در ادامه، ابتدا با پیش‌فرض وجود خوانش کلی در ساخت معکوس تناوب مکانی در زبان فارسی، به تبیین تناوب مکانی در رویکرد واژگانی می‌پردازیم. سپس، با اشاره به چند نمونه‌ی ناقض خوانش کلی و طرح چالش‌های موجود، تبیین غیرواژگانی را ارائه می‌دهیم.

با استناد به کایلوایت (۲۰۰۸) که معتقد به وجود خوانش کلی در ساخت معکوس تناوب مکانی در زبان‌های مورد مطالعه‌ی خود بود، ساخت منطقی جمله‌ای با ساخت معکوس چون «کارگرها کامیون رو میوه بار زدند.» در زبان فارسی به ترتیب زیر است:

7. [*do'*(x, $\emptyset$) CAUSE [BECOME *be-loc'*(y, z)]] CAUSE [BECOME *full-of* (z)' (y)]

و این بدان معناست که X کاری انجام می‌دهد که «میوه» (Z) توی «کامیون» (y) بار زده شود و باعث شود که کامیون (y) پر از «میوه» (Z) شود.

اما از آنجا که دو صورت معکوس و مستقیم در تناوب مکانی باید یک نمود زیر ساختی داشته باشند، کایلوایت (۲۰۰۸)، ساخت زیر را برای افعال تناوبی گذاشتنی از این قبیل پیشنهاد می‌کند:

$$8. \alpha = [\beta = [do'(x, \emptyset)]CAUSE [BECOME (y = be - loc'(y, z))]CAUSE [(\delta = BECOME (\varepsilon = full - of(z)'(y)))]]$$

در این ساختار، α به کل ساخت منطقی، β به ساخت منطقی جمله مستقیم سه ظرفیتی، γ به ساخت منطقی جمله مستقیم دو ظرفیتی، δ به وجود تعبیر کلی در تناوب مکانی و در نهایت ε به حالت نتیجه اشاره دارد. البته، می‌توان محمول ε را به صورت $full-of'(y, z)$ هم بازنویسی کرد که به نوعی برعکس ساخت منطقی اولیه است. این نکته مؤید نظر بورر (۱۹۹۴) و آراد (۱۹۹۶) است مبنی بر اینکه بنا بر معنای درونی جملات نمی‌توان ترتیب ثابتی از موضوعات آنها به دست داد.

۹. الف) بیمار پماد را روی محل سوختگی مالید.

ب) بیمار محل سوختگی را پماد مالید.

$$10. \alpha = [\beta = [do'(bimar, \emptyset)]CAUSE [BECOME (y = be - loc'(mahal - e suxtegi, pomad))]CAUSE [(\delta = BECOME (\varepsilon = full - of'(mahal - e suxtegi, pomad)))]]$$

در این ساخت «محل سوختگی» که موضوع مکان است، اثرپذیر نشاندار است. جمله (۶-ب) به این معناست که کل سطح محل سوختگی آغشته از پماد شده است، اما جمله (۶-الف) الزاماً به این معنا نیست. همچنین، در جمله‌ی (الف) پماد مشخص، معرفه و دارای فردیت است اما در (ب) چنین نیست.

در تبیین واژگانی تناوب مکانی در مورد زبان فارسی، دو مسأله مطرح می‌گردد:

اول اینکه اگر موضوع انتقالی در ساخت معکوس تناوب مکانی، یک مشارکت‌کننده‌ی بی‌نشان، اسم جنس و غیرارجاعی است، می‌تواند بخشی از فعل مرکب قلمداد شود که در فعل منضم شده است (دبیرمقدم، ۱۳۷۴). اما مقایسه‌ی جملات (۲-ب) و (۹-ب) نشان می‌دهد که به فرض درستی وجود انضمام بین عنصر اسمی بی‌نشان و گروه فعلی، باز این دو ساخت متفاوت هستند. در جمله‌ی (۲-ب)، «بار زدن» خود از دو بخش اسم بی‌نشان و فعل سبک تشکیل شده است و افزودن یک عنصر اسمی بی‌نشان و غیرارجاعی به یک فعل انضمامی و

تشکیل یک گروه فعلی انضمامی دیگر چندان بسامد ندارد^۱ در حالی که در (۹- ب) «پماد مالیدن» یک فعل معمول انضمامی تلقی می‌گردد.

مسئله‌ی دیگر این است که چنانچه در بخش پیشینه نیز مطرح گردید، صفری و کریمی دوستان (۱۳۹۰) معتقدند که اثرکلی را نمی‌توان فصل مشترک تمام موضوع‌های مکانی دانست که نشانه‌ی «را» می‌گیرند. آن‌ها با ارائه‌ی نمونه‌هایی از قبیل جمله‌ی (۱۱) و عدم تطابق اثر کلی با دانش فرد از جهان خارج نشان دادند که ساخت‌های حاصل از تناوب مکانی در زبان فارسی همیشه دارای اثر کلی / جزئی نبوده و در نتیجه وجود محمول E در ساخت منطقی این جملات در زبان فارسی نادرست است.

۱۱. الف) خیاط دکمه‌ها را به لباس دوخت.

ب) خیاط لباس را دکمه دوخت. (۱۳۹۰: ۹۲)

در بخش نهایی این جستار سعی می‌گردد، با رفع مشکلات رویکرد واژگانی به تبیین ساخت مورد نظر در چارچوب مذکور بپردازیم.

۴. ۲. تناوب مکانی: انتخاب نشاندار اثرپذیر

دستور نقش و ارجاع، تناوب مکانی در زبان‌های مورد بررسی را نوعی انتخاب نشاندار اثرپذیر می‌داند. (ون ولین و لاپولا، ۱۹۹۷) در این رویکرد، اولین موضوع از سمت راست در

۱. ممکن است این سؤال مطرح گردد که اگر «پماد» در «پماد مالیدن» مفعول انضمامی است، «میوه» در «میوه بار زدن» هم انضمامی است. یک استدلال می‌تواند این باشد که هر دو می‌توانند یک گروه اسمی مرکب تشکیل دهند:

الف. میوه بار زدن کامیون‌ها ۲ ساعت طول کشید.

ب. از پماد مالیدن بدم میاد.

شاید بتوان چنین ترکیبی را نیز یک ساخت انضمامی در نظر گرفت اما با توجه به اینکه افعال انضمامی در یک پیوستار قرار دارند تنها با استناد به یک استدلال نمی‌توان به انضمامی بودن این ساخت حکم داد و توجه به این موضوع نیازمند پژوهش بیشتر است که در حجم این جستار نمی‌گنجد. به نظر می‌رسد که تفاوتی بین دو ترکیب «میوه بار زدن» و «پماد مالیدن» وجود داشته باشد. اگر «میوه» در «میوه بار زدن» یک مفعول ثانویه است دیگر نمی‌تواند مفعول انضمامی باشد زیرا مفعول ثانویه در لایه‌ی مرکز و اسم بی‌نشان در ساخت فعل انضمامی جزء محمول و در هسته قرار دارد. بر این اساس، در این مقاله، تنها اسم غیرارجاعی «پماد» در (۹- ب) مفعول انضمامی در نظر گرفته می‌شود. در کتاب ون ولین و لاپولا (۱۹۹۰) از چنین مفعول‌های منضم‌شده‌ای تحت عنوان *inherent argument* نام برده می‌شود که در ساخت منطقی به عنوان یک موضوع غیرارجاعی نمایش داده می‌شوند و در ساخت نحوی به محمول متصل می‌شوند.

شکل (۲)، انتخاب بی‌نشان اثرپذیر است. بنابراین، با توجه به ساخت منطقی مذکور در بخش پیشین، موضوع y در تناوب مکانی، یعنی همان موضوع مکان، اثرپذیر واقع می‌شود. اما اگر ساخت منطقی جمله‌ای با فعل گذاشتنی را به صورت زیر در نظر بگیریم، موضوع مکان که اولین موضوع گزاره $\text{be-loc}'(y,z)$ است فرانقش اثرپذیر می‌گیرد که این یک انتخاب نشاندار است.

$$12. \alpha[\text{do}'(x, \emptyset)]\text{CAUSE} [\text{BECOME} (\beta = \text{be} - \text{loc}'(y,z))]=$$

به عنوان مثال، ساخت منطقی جمله (۲-الف) و (۲-ب) به صورت زیر است:

$$13. \alpha = [\text{do}'(\text{kârgar} - \text{hâ}, \emptyset)]\text{CAUSE} [\text{BECOME} (\beta = \text{be} - \text{loc}'(\text{kâmiyun}, \text{mive}))]$$

در این ساخت، اگر «میوه» به عنوان اثرپذیر انتخاب گردد، «میوه» مفعول مستقیم و «کامیون» مفعول حرف اضافه می‌شود و حاصل جمله‌ی (۲-الف) خواهد بود، اما اگر «کامیون» به صورت نشاندار به عنوان اثرپذیر گزینش شود، «کامیون» مفعول اولیه و «میوه» مفعول ثانویه است و جمله‌ی «کارگرا کامیون رو میوه بار زدند» را خواهیم داشت که در آن «کامیون» نقش اثرپذیر دارد. همان‌طور که در بخش پیشینه نیز آمد، لازار (۱۹۸۲) و روشن (۱۳۷۷) نیز ادعا می‌کنند که تظاهر موضوع مکان به صورت گروه اسمی همراه با «را» الزاماً به معنای خوانش کلی موضوع مکان است. اما، کریمی دوستان و صفری (۱۳۹۰) ادعا می‌کنند که مکان آن‌گاه که به صورت گروه اسمی بیان می‌شود مفهوم بیشتر تحت تأثیر قرار گرفتن توسط رویداد را انتقال می‌دهد، و موضوع انتقالی نیز چنانچه همراه با «را» به کار رود می‌تواند خوانش کلی یا جزئی داشته باشد. در همین راستا، ادعای نویسندگان این مقاله بر این است که در نمونه‌های معادل (۲) در زبان فارسی خوانش کلی وجود دارد، اما وجود این خوانش مطلق نیست، به گونه‌ای که چنین مفهوم ضمنی در برخی از بافت‌ها تأیید نمی‌گردد.

(۱۴) الف. کارگرا میوه راتوی کامیون بار زدند (اما کامیون آن‌قدر بزرگ نبود که همه‌ی میوه‌ها در آن جا شود).

ب. کارگرا کامیون رو میوه بار زدند (اما میوه‌ها آن‌قدر نبود که کل کامیون را پر کند).

به نظر می‌رسد که گنجاندن خوانش کلی/جزئی در ساخت منطقی نیازمند بازنگری است.^۱ در ادامه پس از ذکر نمونه‌های بیشتر، نشان می‌دهیم که ساخت منطقی صورت‌های نشان‌دار و بی‌نشان تناوب مکانی به صورت (۱۲) است، اما چنین ساختار منطقی یک مفهوم ضمنی^۲ با خود دارد و آن خوانش کلی فرانش اثرپذیر ست. اما در برخی موارد بافت‌های زبانی یا غیرزبانی و دانش از جهان خارج مانع از عملکرد این مفهوم ضمنی می‌شوند. جملات (۱۵) و (۱۷) ر در نظر بگیرید. این جملات نیز دارای ساخت منطقی مشابهی هستند:

۱۵. الف) علی عکس رنگی به دیوار اتاقش چسبانده است.

ب) علی دیوار اتاقش را عکس رنگی چسبانده است.

16. $\alpha = [\text{do}'(\text{Ali}, \emptyset)] \text{CAUSE} [\text{BECOME} (\beta = \text{be} - \text{loc}'(\text{divâr} - \text{e otâq}, \text{aks} - \text{e rangi}))]$

۱۷. الف) کیمیا رنگ رو به دیوار پاشید.

ب) کیمیا دیوار رو رنگ پاشید.

18. $\alpha = [\text{do}'(\text{kimiyâ}, \emptyset)] \text{CAUSE} [\text{BECOME} (\beta = \text{be} - \text{loc}'(\text{divâr}, \text{rang}))]$

در مقایسه با ساخت‌های معادل در زبان انگلیسی، «علی» و «کیمیا» اثرگذار و، «دیوار اتاقش» و «دیوار» اثرپذیر نشاندار در دو ساخت منطقی (۱۶) و (۱۸) هستند. نظریه دستور نقش و ارجاع یک نظریه نقش‌گرا و بافت-محور است و در نتیجه ساختار لایه‌ای و منطقی جملات در پیوند با بافت مورد نظر تعیین می‌گردد. بدین ترتیب، اگر موضوع انتقالی در جملات (۱۷) در یک بافت معین، یک موضوع مشخص و ارجاعی باشد، ساختار منطقی آن به صورت (۱۸) خواهد بود اما اگر این اسم در بافتی دیگر، غیرارجاعی و اسم جنس باشد، آن‌گاه فعل انضمامی «رنگ پاشیدن» داریم که در مورد آن ساختار منطقی به صورت زیر است:

19. $\text{rang pâšid} (\text{kimiyâ}, \text{divâr})$

۱. ون ولین (بحث حضوری) نیز معتقد ست که در مورد تناوب مکانی در زبان انگلیسی نیز چنین خوانش کلی/جزئی در بافت‌هایی مشابه تأیید نمی‌گردد.

در این ساخت دو موضوعی، تنها یک موضوع می‌تواند به عنوان اثرپذیر انتخاب شود و آن «دیوار» است.

ساخت منطقی جمله‌ی (۱۵-ب) به صورت (۱۶) ست. همان‌طور که پیشتر گفتیم، مفهوم ضمنی چنین ساختار منطقی این است که به کل دیوار عکس رنگی چسبانده شده است، اما این مفهوم می‌تواند با توجه به دانش فرد از جهان خارج و بسته به شرایط بافت زبانی و غیرزبانی خاص اعمال نشود. در این جمله، نیز تصور این‌که علی‌کل دیوار را از کاغذ رنگی پر کرده باشد دور از ذهن اما ممکن ست. به نظر می‌رسد که اعمال این مفهوم ضمنی در مورد نمونه‌ی (۱۷-ب) ممکن‌تر باشد اما در مورد این جمله نیز می‌توان بافتی را در نظر گرفت که در آن تنها یک قسمت از دیوار رنگ پاشیده شده است.

به طور خلاصه باید گفت که اسم بی‌نشان قبل از فعل در ساخت معکوس تناوب مکانی در زبان فارسی بسته به بافت به دو صورت بیان می‌گردد. این اسم یا مفعول ثانویه است و به عنوان موضوع در لایه‌ی مرکز قرار می‌گیرد و یا اسم غیرارجاعی منضم شده به فعل است که جزئی از محمول تلقی شده و در لایه‌ی هسته می‌آید. ساخت منطقی گونه‌ی نشان‌دار (ساخت معکوس) در تناوب مکانی به صورت (۱۲) است. چنین ساختاری دارای خوانش کلی/جزئی موضوع مکانی است اما این مفهوم ضمنی مطلق نیست و اعمال آن ممکن است بسته به دانش فرد از جهان خارج و در بافت‌های خاص مسدود گردد.

اینجا است که اثر معنایی که کایلوایت (۲۰۰۸: ۳۵۰) از آن صحبت نموده است را تکمیل می‌نماییم:

«اثر معنایی انتخاب نشاندار اثرپذیر: اگر موضوعی انتخاب نشاندار اثرپذیر در یک ساخت منطقی باشد، به صورت اثرپذیر بی‌نشان تعبیر می‌گردد. به عبارت دیگر، اثرپذیر نشاندار هم حداقل یکی از ویژگی‌های «تحت تأثیر بودن»، «تغییر حالت» و «کنش‌رو افزایشی بودن» را دارد. این اثر تنها در بافت‌هایی قابل اعمال است که بافت جمله یا دانش از جهان خارج مانع از اعمال آن نشود.»

بنابراین، انتخاب نشاندار موضوع مکان در ساخت معکوس تناوب مکانی ممکن است در بافت‌های خاص با یک تعبیر کلی همراه بشود که این تعبیر حاکی از اثر معنایی است که این

انتخاب به بار آورده است و باعث شده تا موضوع مکان ویژگی‌های « تحت تأثیر بودن»، « تغییر حالت»، «کنش‌رو افزایشی بودن»، «مبتدا بودن» یا «کانون تقابلی بودن» را بگیرد.

۶. نتیجه‌گیری

در زبان فارسی، فعل‌های مکانی گذاشتنی که ناظر بر قراردادن اشیاء و مواد بر روی یک سطح یا درون ظرف هستند، می‌توانند در تناوب مکانی شرکت کنند. در این مطالعه، ساخت مستقیم و معکوس تناوب مکانی در این زبان، از دیدگاه دستور نقش و ارجاع و با ارائه دو رویکرد عمده مورد بررسی قرار گرفت. رویکرد واژگانی را نمی‌توان کاملاً متفاوت از انتخاب نشاندار اثرپذیر دانست زیرا در هر دو رویکرد با استناد به ساخت منطقی جملات، اصولی در اعطای فرانقش‌های اثرگذار و اثرپذیر ارائه می‌گردد. با این وجود، رویکرد دوم به مراتب اقتصادی‌تر از رویکرد اول است و می‌تواند نحوه‌ی ایجاد دو ساخت مربوط را نیز تبیین نماید. و یکی از این دو موضوع به صورت اثرپذیر نشاندار انتخاب می‌گردد. بر این اساس، با ارائه مثال‌هایی از زبان فارسی نشان دادیم که در ساخت متعدی مربوطه دو گروه اسمی انتقالی و مکانی وجود دارد که هر دو برای گرفتن نقش اثرپذیر با یکدیگر در رقابت هستند. در ساخت معکوس تناوب مکانی، موضوع مکانی به صورت نشاندار فرانقش اثرپذیر می‌شود اما این انتخاب در صورت وجود فعل انضمامی به یک گزینه محدود می‌شود و نشاندار انتخاب برای آن‌ها خنثی می‌گردد.

کتابنامه

۱. دبیر مقدم، محمد (۱۳۷۴). فعل مرکب در زبان فارسی، ۱، ۱۲ و ۲: ۴۶-۴۷.
۲. روشن، بلقیس. (۱۳۷۷). معنی‌شناسی واژگانی: طبقه‌بندی فعل‌های فارسی. پایان نامه دکتری دانشگاه تهران.
۳. صفری، علی. (۱۳۹۵). تناوب مکانی در زبان فارسی: رویکردی ساختمند، نشریه‌ی پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، ۶، ۱۱: ۳۵-۵۸.
۴. کریمی دوستان، غلامحسین و علی صفری. (۱۳۹۰). اثر کلی / جزئی در تناوب مکانی زبان فارسی، پژوهش‌های زبانشناسی، ۳، ۱: ۷۷-۱۰۰.

5. Anderson, S. R. (1977). Comments on the paper by Wasow. P. Culicover. (eds). *Formal Syntax*, 361-77. New York: Academic Press.
6. Arad, M. (1996). A minimalist view of the syntax-lexical semantic. UCL Working Papers in Linguistics 8. London: Department of Phonetics and Linguistics, University College London. 215-242.
7. Aranovich, R. & J. F. Runner (2001). Diathesis alternations and rule interaction in the lexicon. In Megerdumian, K. and L.A. Bare (eds). *WCCFL 20 Proceedings*. Somerville, M.A. Cascadilla Press, 15-28.
8. Beavers, J. (2010). On affectedness. *Natural Language and Linguistic Theory*, 9, 10-30.
9. Boas, H.C. (2009). Verb meanings at the crossroads between higher-level and lower-level constructions. *Lingua*, 10, 101-136.
10. Borer, Hagit (1994). On the projection of arguments. Benedicto'E lenaf Runri., Jeffrey (eds.): *Functional Projections' Amherst: GSLA' 19-47*.
11. Dowty, D. (1979). *Word Meaning and Montague Grammar*. Dordrecht: Reidel.
12. Dowty, D. (2000). The fallacy of argument alternation. Ravin, Y and C. Lacock. (eds). *Polysemy*, 111-128. Oxford: Oxford University Press.
13. Dryer, M. S. (1986). Primary objects, secondary objects, and antidative. *Language* 62:808-45.
14. Fillmore, C. J. (1968). The case for case. E. Bach and R.T. Harms. (eds.) *Universals in Linguistic Theory*, 1-88, New York: Holf, Reinhart and Winson.
15. Kailuweit, R. (2008). A RRG description of locative alternation verbs in English, French, German and Italian. In R. Kailuweit, B. Wiemer, E. Staudinger, and R. Matasovic' (eds.), *New Application of Role and Reference grammar: diachrony, Grammaticalization, Romance Languages*, 328-355. Newcastle: Cambridge Scholars.
16. Laffut, A. (2006). Three- participant construction in English: a functional-cognitive approach to caused relations. Amsterdam: John Benjamins.
17. Lazard, A. (1982). Le morpheme ra en Persian et les relations actanciellles. *Bulletin de la Societe deLinguistique de Paris*, 73.1, 177-208.
18. Levin, B. and M. Rappaport (2005). *Argument Realization*. Cambridge: Cambridge University Press.
19. Pinker, S. (1989), *Learnability and Cognition: The Acquisition of Argument Structure* Cambridge: MIT press.
20. Van Valin Jr. R. D. (2005). *Exploring the Syntax-Semantics Interface*. Cambridge University Press.
21. Van Valin Jr. R. D. (2007). The Role and Reference Grammar Analysis of Three-Place Predicates. *Suvremena lingvistika*. 63 (1):31-63.
22. Van Valin Jr. R. D. and R. J. Lapolla (1997). *Syntax: Structure, Meaning and Function*. Cambridge etc: Cambridge University Press.
23. Van Valin Jr. R. D. and W. A. Foley (1980). "Role and Reference Grammar". E. Moravcsik & J.R. Wirth, (eds.), *Current Approaches to Syntax*, New York: Academic Press, 329-52.
24. Vendler, Z. (1967). *Linguistics in Philosophy*. Ithaca: Cornell University press.

بررسی در زمانی ابعاد معنایی «گرفتن» از منظر تحلیل مؤلفه‌ای و معنی‌شناسی شناختی: اثبات چندمعنایی از طریق بازنمود طرح‌واره‌های تصویری

دکتر سپیده عبدالکریمی (استادیار زبان شناسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران، نویسنده مسئول)^۱

دکتر احسان چنگیزی (استادیار زبان شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران)^۲

چکیده

پژوهش حاضر یک بررسی‌ای معنی‌شناختی است که در آن، رفتار معنایی فعل «گرفتن» با استفاده از داده‌های تاریخی زبان فارسی از دوران باستان تا دوران معاصر بررسی و تحلیل شده است. هدف از چنین پژوهشی را می‌توان پاسخگویی به چهار پرسش دانست که عبارتند از ۱- آیا مستندات موجود، چندمعنی بودن «گرفتن» را تأیید می‌کنند؟ ۲- کدام مؤلفه معنایی میان معانی گوناگون این واژه مشترک است؟ ۳- این واژه در ساخت‌های ترکیبی گوناگون کدام طرح‌واره‌های تصویری را شکل می‌دهد؟ ۴- چه رابطه‌ای میان طرح‌واره‌های تصویری شکل گرفته از یک سو، و طرح‌واره‌های تصویری بازنمود یافته و مؤلفه‌های معنایی مذکور برای معانی این واژه از سوی دیگر، وجود دارد؟ بنابراین، در پژوهش حاضر بازنمود انواع طرح‌واره‌های تصویری در سازه‌هایی که با «گرفتن» ساخته شده‌اند، تحلیل شده است. برای تعیین مؤلفه‌های معنایی «گرفتن» به منظور پیگیری رفتار معنایی آن، ابتدا صورت‌ها و معانی این فعل در زبان‌های اوستایی، فارسی باستان و فارسی میانه ذکر شده و پاره‌هایی از متون این زبان‌ها نقل شده است. سپس با مراجعه به لغت‌نامه دهخدا، نمونه‌هایی از کاربرد «گرفتن» در زبان به کاررفته در متون نظم و نثر فارسی پس از اسلام (فارسی دری)، مانند تاریخ بیهقی و شاهنامه فردوسی، نقل گردیده و سرانجام با استفاده از فرهنگ‌های هشت‌جلدی سخن، دوجلدی صدری افشار و تک‌جلدی فارسی گفتاری نمونه‌هایی در فارسی امروز ذکر شده است. پس از بررسی معنایی این واژه، مشخص شده که «گرفتن» واژه‌ای چندمعنی است و در ساخت‌های زبانی مرکب بازنمود انواع گوناگونی از طرح‌واره‌های تصویری را نشان می‌دهد. نوع طرح‌واره‌های

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۱/۲۸

1. s_abdolkarimi@sbu.ac.ir

2. ehsan.changizi@atu.ac.ir

پست الکترونیکی:

تصویری شکل گرفته، معلول مؤلفه معنایی اصلی فعل است که این مؤلفه معنایی از زبان اوستایی تا فارسی نوین میان معانی گوناگون «گرفتن» مشترک باقی مانده است؛ بنابراین، سبب شکل‌گیری طرح‌واره‌هایی تصویری می‌شود که بین آنها روابط معنایی شمول و استلزام مشاهده می‌شود. در واقع، تحلیل مؤلفه‌ای معنی این واژه در تعامل با تحلیل شناختی معانی آن، چندمعنی بودن «گرفتن» را ثابت می‌کند.

کلیدواژه‌ها: معنی‌شناسی در زمانی، معنی‌شناسی شناختی، چندمعنایی، تحلیل مؤلفه‌ای و طرح‌واره‌های تصویری.

۱. مقدمه

پژوهش حاضر کوششی معنی‌شناختی از منظر در زمانی، برای بررسی ابعاد معنایی «گرفتن» و همچنین تحلیل این ابعاد معنایی است؛ اهداف این پژوهش را می‌توان در سه مورد به این شرح خلاصه کرد: الف. اثبات چندمعنی بودن «گرفتن» با استناد به داده‌های تاریخی و شواهد ریشه‌شناختی موجود برای این واژه، ب. تحلیل معنایی این واژه بر اساس مفهوم تصویرگونگی و ج. تحلیل معنایی این واژه بر اساس مفهوم طرح‌واره‌های تصویری. گردآوری داده‌های این پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای، و تحلیل داده‌ها به صورت مقایسه‌ای - توصیفی انجام شده است. برای بررسی معانی «گرفتن»، نخست صورت و معانی آن در زبان‌های اوستایی، فارسی باستان و فارسی میانه بررسی و از متون این زبان‌ها نیز پاره‌هایی ذکر شده است. سپس با مراجعه به لغت‌نامه دهخدا، نمونه‌هایی از کاربرد این واژه در متون نظم و نثر فارسی مانند شاهنامه فردوسی، تاریخ بیهقی، گلستان و بوستان سعدی نقل شده و در نهایت، از فرهنگ سخن نیز نمونه‌هایی از کاربرد افعال مذکور در فارسی امروز بیان شده است. در این جستار، با ارائه تعریفی از مفاهیم طرح‌واره تصویری و تصویرگونگی، باز نمود این مفاهیم را در واژه مورد بررسی و ترکیب‌هایی که این واژه در آن‌ها به کار رفته است، نشان خواهیم داد تا مشخص شود باز نمود مفاهیم شناختی در معانی، در گذر زمان نیز دیده می‌شود. همچنین، به صورت مستدل خواهیم دید که معانی گوناگون «گرفتن» چندمعنی بودن آن را نشان می‌دهند.

۲. پیشینه پژوهش

تصویرگونگی و انواع طرح‌واره‌های تصویری از مفاهیمی هستند که در درس‌نامه‌های زبان‌شناسی شناختی، و به‌ویژه معنی‌شناسی شناختی مطرح شده‌اند و مورد بررسی زبان‌پژوهانی قرار گرفته‌اند که با نگرشی شناختی به مطالعه زبان پرداخته‌اند. از جمله افرادی که در حوزه تصویرگونگی پژوهش کرده‌اند می‌توان به گلفام و بهرامی (۱۳۸۸)، گلفام و قمشه‌ای (۱۳۹۱) و داوری (۱۳۹۳) اشاره کرد. صفوی (۱۳۸۲)، گلفام و اعلائی (۱۳۸۷)، عسگری (۱۳۸۹)، راسخ مهند (۱۳۸۶) و (۱۳۸۹)، محمدی آسیابادی و همکاران (۱۳۹۱)، بیابانی (۱۳۹۱)، شرف‌زاده و همکاران (۱۳۹۴) و ذوالفقاری و عباسی (۱۳۹۴) از جمله زبان‌پژوهانی هستند که به بررسی طرح‌واره‌های تصویری در پژوهش‌های خود پرداخته‌اند. در برخی پژوهش‌ها بازنمود مفاهیم شناختی؛ از جمله تصویرگونگی و طرح‌واره‌های تصویری در افعال مرکبی که «گرفتن» به عنوان سازه فعلی در همنشینی با سازه‌های غیرفعلی قرار گرفته است بررسی شده است. از آن جمله می‌توان به عبدالکریمی (۱۳۹۰) اشاره کرد. درباره ابعاد معنایی «گرفتن» از منظر تاریخی، پژوهش مستقلی انجام نشده است. چنگیزی (۱۳۹۴) ضمن پرداختن به معانی واژه *griftār* در زبان فارسی میانه و نقل پاره‌هایی از متون این زبان، به معانی فعل *gīr-/grift* در فارسی میانه اشاره کرده و یادآور شده است که گوناگونی معانی این فعل در فارسی میانه به سبب تغییر معنایی نیست؛ بلکه *gīr-/grift* ذاتاً فعلی چند معناست.

۳. مبانی نظری پژوهش

در این بخش مفاهیمی که تحلیل داده‌ها، و در پی آن، یافته‌های این پژوهش بر آن‌ها استوار است به صورت اجمالی معرفی و توصیف خواهند شد؛ به این ترتیب که پس از توضیح درباره چندمعنایی، مفاهیم تصویرگونگی و طرح‌واره تصویری معرفی و توصیف خواهند شد و پس از آن دوره‌های سه‌گانه زبان فارسی به اختصار معرفی می‌شوند تا بررسی معنایی «گرفتن» از منظر در زمانی در دوره‌های یادشده ملموس‌تر گردد.

۳. ۱. چندمعنایی

چندمعنایی^۱ اصطلاحی در معنی‌شناسی است که در برابر اصطلاح تک‌معنایی^۲ مطرح می‌شود. در کنار چندمعنایی و تک‌معنایی اصطلاح هم‌نامی^۳ نیز در مباحث معنی‌شناختی مطرح است و همین امر، ضرورت ارائه توضیحی درباره اصطلاح اخیر را مبرم می‌سازد تا بتوان میان چندمعنایی و هم‌نامی تمایز قائل شد. اصطلاح چندمعنایی برای واحدهای زبانی‌ای به کار می‌رود که معانی گوناگون داشته باشند. بنابراین، در معنی‌شناسی واژگانی^۴، واژه‌هایی که دارای بیش از یک معنی باشند، چندمعنی^۵ در نظر گرفته می‌شوند. پرسش مهمی که به هنگام بحث درباره چندمعنایی در زبان مطرح می‌شود، آن است که اهل زبان با یک واژه و معانی گوناگون آن سر و کار دارند یا با چند واژه سرو کار دارند که هم‌نام^۶ نامیده می‌شوند. واژه‌های هم‌نام واژه‌هایی هستند که هم‌آوا-هم‌نویسه^۷ اند و به لحاظ تاریخی، برگرفته از یک ریشه نیستند و مؤلفه معنایی مشترکی میان معانی آن‌ها وجود ندارد. پالمر (۱۳۸۵: ۱۱۸) معتقد است در چندمعنایی با یک واژه سر و کار داریم و در هم‌نامی باید چند واژه مختلف را در نظر بگیریم و این امر را در فرهنگ‌نگاری مورد توجه قرار دهیم تا مشخص شود که در چندمعنایی یک مدخل و چند معنی، و در هم‌نامی به تعداد معانی، مدخل واژگانی داریم. وی در ادامه این بحث (همان: ۱۱۹) در مورد معیار تشخیص چندمعنایی از هم‌معنایی به ریشه‌شناسی واژه‌ها اشاره می‌کند و بر این باور است که اگر صورت‌های مشابه از ریشه‌های مختلفی برگرفته شده باشند، با هم‌نامی سر و کار داریم و اگر از یک ریشه برگرفته شده باشند با چندمعنایی روبه‌رو هستیم. اما مواردی نیز وجود دارند که دو واژه هم‌آوا-هم‌نویسه از یک ریشه برگرفته شده‌اند، اما به لحاظ بررسی‌های هم‌زمانی باید واژه‌های جداگانه‌ای در نظر گرفته شوند. به زعم نگارندگان این گونه اظهار نظر ممکن است از آن رو صورت گرفته باشد که اطلاعات در زمانی و مشخصاً ریشه‌شناختی در خودآگاه اجتماعی اهل زبان قرار ندارند.

-
1. polysemy
 2. monosemy
 3. homonymy
 4. lexical semantics
 5. polysemic
 6. homonym
 7. homophone-homograph

سعید (۲۰۱۲: ۶۳-۶۴) بر این باور است که در چهار حالت، احتمال وجود واژه‌های هم‌نام را خواهیم داشت:

۱. واژه‌هایی که متعلق به یک مقولۀ دستوری، و هم‌نویسه باشند؛ مانند lap به معنی پیچیدن و lap به معنی سرکشیدن.

۲. واژه‌هایی که متعلق به یک مقولۀ دستوری، و برخورددار از نوشتار متفاوت باشند؛ مانند ring به معنی حلقه و wring به معنی فشار.

۳. واژه‌هایی که متعلق به مقوله‌های دستوری متفاوت، اما هم‌نویسه باشند؛ مانند فعل keep به معنی نگاه داشتن و اسم keep به معنی خرجی.

۴. واژه‌هایی که متعلق به مقوله‌های دستوری متفاوت باشند و در نوشتار نیز متفاوت باشند؛ مانند not که تکواژ نفی است و knot به معنی گره زدن.

نکته‌ای که در پایان این بخش بایسته ذکر به نظر می‌رسد، آن است که کاربرد مجازی و استعاری واژه‌ها عامل مهمی در ایجاد چندمعنایی است. به عنوان نمونه، چندمعنایی واژه «سر» در زبان فارسی هم از طریق مجاز و هم از طریق کاربرد استعاری به وجود آمده است:

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی/چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی

در این مثال مشاهده می‌کنیم که «سر»، مجاز ظرف و مظروف است و هدف از کاربرد آن افادۀ معنی قصد و اراده است که جایگاه آن درون سر انسان در نظر گرفته می‌شود. کاربرد واژه «سر» در «سرپرستار» نیز نشان می‌دهد کاربرد استعاری این واژه معنایی ایجاد می‌کند که بالاتر بودن موقعیت اجتماعی فرد را به قیاس از بالا قرار داشتن سر، روی بدن انسان، نشان می‌دهد.

۲.۳. طرح‌واره تصویری / تصویری

طرح‌واره‌های تصویری^۱ طرحی از تجارب جسمانی انسان هستند که در ذهن او تصور می‌شوند و نقش می‌بندند. طرح‌واره‌های تصویری دربردارندۀ جزئیات نیستند؛ بلکه مفاهیمی انتزاعی و دربردارندۀ الگوهایی از تجارب تکرارشونده انسان هستند که ماهیتی جسمانی شده

1. image schema

دارند (ایوانز و گرین^۱، ۲۰۰۶: ۱۷۹). خاستگاه طرح‌واره‌های تصویری تعامل با جهان خارج و مفهوم‌سازی‌هایی است که در پی تجربه کردن جهان صورت می‌گیرند. در واقع، این واقعیت که انسان به سادگی درباره مفاهیم پیچیده و انتزاعی سخن می‌گوید، به این دلیل است که میان پدیده‌ها و رخدادهای عینی که در پیرامون خود مشاهده و تجربه می‌کند و پدیده‌های انتزاعی، همانندی قائل می‌شود. گواهی بر این مدعا، آن است که انسان از الگوهای زبانی یکسان برای سخن گفتن درباره یک پدیده عینی و پدیده انتزاعی مشابه آن، استفاده می‌کند. به عنوان مثال، با کاربرد جمله «بار کج به منزل نمیرسه» عملکرد نادرست یک فرد را بر تجربه طی کردن مسیری منطبق، و او را در حال طی کردن مسیری تصور می‌کنیم. بنابراین، طرح‌واره‌های مذکور، چنان‌که از نام‌شان پیداست، بازتاب تجارب جسمانی‌ای هستند که در گذر زمان کسب می‌شوند و به همین دلیل، شکل‌گیری آن‌ها معلول مجموعه ادراک‌های انسان از پیرامون اوست که به نوبه خود از کسب تجارب جسمانی گوناگون حاصل می‌آیند. برای طرح‌واره‌های تصویری انواع گوناگونی در نظر گرفته می‌شود که نمونه‌ای از آن‌ها عبارتند از حجمی^۲، حرکتی^۳، سطحی^۴، قدرتی/ نیرو^۵، گذری^۶، جهت^۷، مبدأ^۸، مقصد^۹، رویداد^{۱۰} و مالکیت^{۱۱} (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۱۹۰) و (گلفام و اعلایی، ۱۳۸۷).

۱. ۲. ۳. طرح‌واره حجمی

انسان، به این دلیل که مفهوم حجم را از رهگذر احاطه شدن بدن خود در میان دیوارهای مسقف تجربه کرده و آموخته است و نیز، به این دلیل که اشیا را در ظرف‌ها و مکان‌هایی محاط قرار داده است، تصاویری ذهنی از مصادیق مفهوم حجم در ذهن خود پدید آورده است؛ زیرا تجربه احاطه شدن از شش سو را از سر گذرانده است و بنابراین، برای برخی مفاهیم موجود

-
1. Evans & Green
 2. container schema
 3. path schema
 4. surface schema
 5. force schema
 6. pass schema
 7. direction schema
 8. leaving point schema
 9. destination schema
 10. event
 11. possession

در زبان نیز، حجم قائل می‌شود. جمله‌های «توی بد وضعیتی گیر افتادم»، I am not in a good mood و Klaus ist in Schwierigkeiten (کلاوس توی شرایط سختی است) نشان می‌دهند مفهومی مانند حجم که مفهومی انتزاعی است، در ساخت‌های زبانی نمود پیدا می‌کند و چنان‌که مثال‌ها نشان می‌دهند، گویشوران زبان‌های مختلف ابزاری مشابه را برای حجم بخشیدن به پدیده‌های انتزاعی به کار می‌برند که در مورد مثال‌های مذکور حرف اضافه in است (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۱۹۰).

۲.۲.۳. طرح‌واره حرکتی

یکی دیگر از انواع طرح‌واره‌هایی که انسان در ذهن خود به وجودشان قائل است، طرح‌واره‌های حرکتی است. انسان خود، قادر به حرکت است و افزون بر آن، حرکت اجسام را نیز مشاهده می‌کند و می‌تواند حرکت خود را نسبت به دیگر اشیای متحرک و نیز حرکت آن‌ها را نسبت به خود درک کند. بنابراین، کاملاً طبیعی است که در ذهن خود به وجود چنین طرح‌واره‌هایی قائل باشد و برای بسیاری از پدیده‌های انتزاعی، مسیر حرکت، همراه با نقطه آغاز و نقطه پایان، در نظر گیرد. گفتنی است عامل زمان ممکن است به صورت صریح یا ضمنی در طرح‌واره‌های حرکتی مطرح باشد. جمله‌های «اینجا دیگه آخر خطه»، What I want Ich habe viele von meinen Zielen noch nicht و is to reach all my goals erreicht (هنوز به خیلی از اهدافم نرسیده‌ام) نشان می‌دهند مسیر حرکتی در شکل‌گیری این ساخت‌های زبانی در نظر گرفته شده است که گوینده این جملات، خود را در حال طی کردن این مسیر می‌بیند. دیدن خود در ابتدا، میان، یا انتهای مسیر، هنگام سخن گفتن از مفاهیم انتزاعی، در ساخت‌های زبانی بازنموده شده است. انسان گاه زمان را نیز در حال حرکت به سمت خود می‌داند؛ جمله «عید داره میاد اما هنوز لباس نو نخریده‌ایم» چنین تصویری را نشان می‌دهد (اونگر و اشمیت^۱، ۲۰۰۶: ۱۲۰).

۳.۲.۳. طرح‌واره سطحی

گاه انسان موقعیت یا پدیده‌ای انتزاعی را در ذهن خود با پدیده‌ای عینی مقایسه می‌کند و در جریان این مقایسه، آن پدیده انتزاعی را دارای سطح در نظر می‌گیرد. جمله‌های "به خنده

1. F. Ungere & H. J. Schmid

افتادم" و "او را به خنده انداختم" نمونه‌هایی هستند که در آن "خنده" دارای سطح و در واقع، دارای دو بعد در نظر گرفته شده است و فرد روی آن می‌افتد یا کسی را روی آن سطح می‌اندازد. "روی لج افتادن" نمونه‌ای دیگر از بازنمود طرح واره تصویری سطح را نشان می‌دهد (عبدالکریمی، ۱۳۹۰: ۱۲۲).

۳. ۲. ۴. طرح واره نیرو

گاه اهل زبان برخی پدیده‌های انتزاعی و رخداد‌های زندگی را به چشم مسیری می‌نگرند که در حال طی کردن آن هستند. طرح‌واره‌های قدرتی، آن هنگام مطرح می‌شوند که بر اساس تجربیات عینی افراد در مسیر این حرکت، مانعی قرار گیرد. در چنین حالتی ممکن است مانع مذکور قابل عبور نباشد و حرکت در مسیر، قطع شده و فرد متوقف گردد. به عنوان مثال، در جمله "هر کاری می‌کنم حرف حساب تو سرش نمی‌ره" مانع تصور شده در مسیر حرکت قابل برطرف شدن نمی‌نماید. گاه به وجود آمدن مانع فرضی موجب قطع حرکت در مسیر نمی‌شود؛ بلکه مسیر حرکت را تغییر می‌دهد. برای نمونه، در جمله "آشنایی با اون مسیر زندگیمو عوض کرد" شاهد تصور کردن چنین مانع فرضی‌ای هستیم. گاه، فرد خود را در حالی تصور می‌کند که از کنار مانع به وجود آمده در مسیر حرکت خود به نقطه‌ای دیگر گذر می‌کند و حرکت او متوقف نمی‌گردد. برای مثال، جمله "از کنار مسائلی از این دست تو زندگی با خونسردی بگذر و توجهی نکن که مردم چی میگن" ملاحظه می‌کنیم که گذر از کنار مانع فرضی صورت می‌گیرد. گاه نیز فرد، خود، یا دیگری را قادر می‌بیند از مانع به وجود آمده در مسیر حرکتش گذر کند. مثلاً در جمله "اگر شده با همه دنیا بجنگم، می‌جنگم، ولی باهاش ازدواج می‌کنم" فرد خود را قادر به گذر از تمام موانع فرضی‌ای می‌بیند که در مسیر حرکت او رو به سوی مقصدی معین وجود داشته باشد (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۱۹۰).

۳. ۲. ۵. طرح واره گذری

هنگام کاربرد این گونه طرح‌واره‌های تصویری، انسان تجربه گذر از نقطه میانی یک مسیر را در ذهن دارد و در توصیف موردی انتزاعی، آن را به کار می‌برد. در این مورد نیز، چنان‌که پیشتر هم اشاره شد، فرد، خود یا چیز دیگری را در میان مسیری که برای پدیده‌های انتزاعی تصور کرده است، می‌بیند. در جمله "این مشکل رو هم بالاخره پشت سر گذاشتم" ملاحظه می‌کنیم که

فرد از مسیری گذر کرده و به انتهای آن رسیده است. گذر از مانعی فرضی که بر سر راه حرکت فرد شکل می‌گیرد نیز طرح‌واره‌ای را پدید می‌آورد که می‌تواند نمونه‌ای از طرح‌واره‌های گذری به حساب آید (اونگر و اشمیت، ۲۰۰۶: ۱۶۹).

۳.۲.۶. طرح‌واره مسیر

به هنگام استفاده از طرح‌واره‌های حرکتی، از آنجا که گوینده خود را در حال طی کردن مسیری در نظر می‌گیرد، ممکن است چنان‌که گفته شد، در ابتدا، میان، و یا انتهای مسیر در نظر گرفته شده قرار داشته باشد و یا چیز دیگری را در یکی از این نقاط تصور کند. بنابراین، در این مورد، از اصطلاح طرح‌واره‌های مسیر استفاده می‌کنیم. به عنوان مثال، در جمله «تازه اول راهم»، زندگی مسیری در نظر گرفته شده است که فردی در ابتدای این مسیر تصور شده است (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۱۹۰). تفاوت طرح‌واره مسیر با طرح‌واره گذری آن است که در شکل‌گیری طرح‌واره مسیر، مسیری که برای حرکت و گذر تصور می‌شود در پیش‌زمینه ذهن کاربران زبان قرار می‌گیرد، اما در شکل‌گیری طرح‌واره گذری، عبور از یک مسیر در ذهن کاربران زبان پیش‌زمینه‌سازی می‌شود.

۳.۲.۷. طرح‌واره مبدأ

هنگام کاربرد طرح‌واره‌های مبدأ، انسان تجربه خود از قرارگرفتن فرد یا چیزی و یا حتی خودش را در ابتدای مسیری، به موارد انتزاعی تعمیم می‌دهد. به بیان دیگر، هنگام کاربرد این نوع طرح‌واره، فرد، مسیری را در ذهن خود برای یک پدیده انتزاعی قائل می‌شود و خود، فرد دیگر یا حتی چیزی را در ابتدای آن تصور می‌کند. به عنوان مثال، در جمله "از توی اتاق بوی سیگار میاد" مبدأ حرکت "بوی سیگار" مکانی معین در نظر گرفته شده است (همان).

۳.۲.۸. طرح‌واره مقصد

هنگام کاربرد طرح‌واره‌های مقصد، انسان تجربه خود را از رسیدن به انتهای مسیری برای توصیف موارد انتزاعی تعمیم می‌دهد یا به عبارت دیگر، هنگام در نظر گرفتن مسیری برای موارد انتزاعی، فرد، خود یا چیز دیگری را در انتهای مسیر یاد شده می‌بیند. در جمله "قصه به ته/ انتها رسید" کاربرد این طرح‌واره را شاهد هستیم (همان).

۳.۲.۹. طرح‌واره‌های رویداد و مالکیت

مانند انواع دیگر طرح‌واره‌های تصویری، ممکن است طرحی از تجارب جسمانی انسان در مورد داشتن مالکیت چیزی و یا رخ دادن رویدادی در ذهن انسان شکل گیرد و مفاهیم انتزاعی بر این طرح‌ها منطبق گردند. به عنوان نمونه، در جمله‌های "احمد مال این حرف‌ها نیست" و "از خنده منفجر شدم/ ترکیدم" کاربرد طرح‌واره‌های مالکیت و رویداد مشاهده می‌شود (گلفام و علایی، ۱۳۸۷).

۳.۲.۱۰. طرح‌واره گردانی

به هنگام بحث درباره طرح‌واره‌های تصویری و بازنمود آن‌ها توجه به این نکته ضروری به نظر می‌رسد که در مواردی با گذر از یک طرح‌واره تصویری به طرح‌واره تصویری دیگر روبه‌رو هستیم. به عنوان مثال، در عبارت "پوشاندن روی زخم" و یا در فعل مرکب "بخیه زدن" با بازنمود طرح‌واره تصویری سطح، که خود زیرمجموعه‌ای از طرح‌واره تصویری فضا است، روبه‌رو هستیم؛ اما در عین حال، بر اساس تجارب خود و در پی مشاهده جهان و پدیده‌های موجود در آن، می‌بینیم که در این مثال‌ها با ایجاد مانع بر سر راه جریان خون نیز سر و کار داریم و قائل شدن به بازنمود طرح‌واره تصویری نیرو موجه می‌نماید. بنابراین، در این مثال‌ها روندی را مشاهده می‌کنیم که از آن تحت عنوان طرح‌واره گردانی^۱ نام برده می‌شود (ایوانز، ۲۰۰۷: ۱۰۸).

۳.۳. ادوار زبان‌های ایرانی

زبان‌های ایرانی از منظر تحول به سه دوره تقسیم می‌شوند. این سه دوره عبارتند از دوره باستان، دوره میانه و دوره نو. در ادامه، هر یک از این دوره‌ها معرفی می‌گردد.

۳.۳.۱. دوره باستان

از آغاز هزاره اول پیش از میلاد تا سال ۳۳۱ ق.م. دوره باستان زبان‌های ایرانیست. زبان‌های دوره باستان که از آن‌ها آثار مکتوب در دست است، زبان‌های اوستایی^۲ و فارسی باستان^۳ اند. اوستایی زبان نواحی شرقی فلات ایران بوده و امروزه اوستا، کتاب مقدس زردشتیان، به این

1. image schema transformation

2. Avestan

3. Old Persian

زبان در دست است. فارسی باستان زبان نواحی جنوب غربی بوده و کتیبه‌های هخامنشیان به این زبان نوشته شده‌اند. این دو زبان از زبان‌های تصریفی^۱ اند. در این زبان‌ها ریشه^۲ اساس ساخت واژه است و وندها با پیوستن به ریشه، تکواژهای واژگانی^۳ می‌سازند. ریشه در این زبان‌ها ساختی انتزاعی است که پس از حذف همه پیشوندها و پسوندها باقی می‌ماند. ریشه یک هجاست و مؤلفه‌های معنایی واژه‌هایی را که از آن مشتق شده‌اند، داراست.

۳.۳.۲. دوره میانه

دوره‌ای است که از سال ۳۳۱ قبل از میلاد (انقراض امپراتوری هخامنشی) تا ۲۵۴ هجری قمری را در بر می‌گیرد. زبان‌های این دوره به دو گروه تقسیم شده‌اند: *زبان‌های ایرانی میانه شرقی*^۴؛ شامل سغدی^۵، بلخی^۶، ختنی^۷ و خوارزمی^۸، و *زبان‌های ایرانی میانه غربی*^۹ شامل فارسی میانه^{۱۰} (پهلوی ساسانی) و پارتی^{۱۱} (پهلوی اشکانی). زبان‌های دوره میانه و نیز فارسی امروز در شمار زبان‌های ادغامی نیستند و طرح مفهوم ریشه در این زبان‌ها موضوعیت ندارد؛ بلکه تکواژهای واژگانی که در زبان‌های دوره باستان کاربرد داشته‌اند، با تحولات آوایی در این دوره به کار رفته‌اند.

۳.۳.۳. زبان‌های ایرانی نو

دوره نو از سال ۲۵۴ ه.ق. آغاز می‌شود و مشتمل بر زبان‌های بسیاری مانند کردی، بلوچی، آسی و پشتو است. یکی از زبان‌های این دوره که زبان رسمی ایرانیان مسلمان شده و به تدریج جانشین سایر زبان‌های ایرانی گردیده، فارسی دری نامیده شده است. فارسی دری را بازمانده

-
1. fusional languages
 2. inflectional
 3. lexical morpheme
 4. Eastern Middle Iranian
 5. Sogdian
 6. Bactrian
 7. Khotanese
 8. Khwarezmian
 9. Western Middle Iranian
 10. Middle Persian
 11. Parthian

فارسی میانه دانسته‌اند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۶۱). این زبان در آغاز دوره اسلامی در متون منظوم و منثور به کار رفته و با تغییراتی به امروز رسیده است.

۴. تحلیل داده‌ها

در این بخش رفتار معنایی «گرفتن/گرفت/گیر» در دوره‌های باستان و میانه زبان‌های ایرانی، و نیز در زبان فارسی دری و فارسی امروز بررسی می‌شود. به سبب نزدیکی ساختمان زبان فارسی با فارسی میانه و این که برخی، زبان فارسی را دنباله زبان فارسی میانه دانسته‌اند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۶۱)، داده‌هایی از زبان فارسی میانه ارائه می‌شود. سپس، بر اساس داده‌های ادوار سه‌گانه زبان، تحلیل خواهد شد که معانی مختلف هر فعل بر اساس چه مفهومی توجیه‌پذیر است و مفاهیم تصویرگونگی و طرح‌واره تصویری چگونه در رفتار معنایی «گرفتن» دیده می‌شود.

۴.۱. تحلیل معنایی «گرفتن» (گرفت/گیر-) در ادوار سه‌گانه زبان فارسی

«گرفتن» (گرفت/گیر) بازمانده ریشه *grab-* است (منصوری، ۱۳۸۴: ۱۷۱) که در زبان فارسی باستان به معنی «به دست آوردن» و «تصرف کردن» و در زبان اوستایی هم به معنی «به دست آوردن»، «کسب کردن» و هم به معنی «فهمیدن» و «حس کردن» به کار رفته است. نمونه‌ای از کاربرد این ریشه در معنی «به دست آوردن»، «کسب کردن» پاره‌های زیر است:

hā=hē bāzava gaurvayaṭ

بازوان گرفت
ش - او
فعل ماضی

سوم شخص مفرد از *√grab-*

او بازوانش را گرفت (یشت ۵، بند ۶۵).

bābirauv agarbāyam

بابل را گرفتم
فعل ماضی

اول شخص مفرد از *√grab-*

بابل را گرفتم (تصرف کردم) (کتیبه بیستون ۲، سطر ۴).

نمونه‌هایی از کاربرد این ریشه، به معنی «فهمیدن» و «حس کردن» پاره زیر است:

هادخت نسک^۳ دو، بند هشتم:

vātəm nāḥaya uzgərməyō

حس کننده با دو بینی باد

صفت فاعلی از *√grab-*

saḍayeiti narš urva.

روان مرد به نظر می‌رسد

روانِ مرد را چنین به نظر می‌رسد که بادی با دو بینی حس می‌کند

(Reichelt, 1911: 77, 179).

yava vātəm nāḥābya hubaiḍitəməm jīgaurva

حس کرده‌ام خوشبوترین با دو بینی باد تاکنون

فعل تام از

√grab-

خوشبوترین بادی که تاکنون با دو بینی حس کرده‌ام (Ibid).

ملاحظه می‌کنیم ریشه *grab-* که صفت و افعال به کار رفته در پاره‌های فوق از آن ساخته شده‌اند، چند معناست و مؤلفه معنایی مشترکی در صفت و افعال مشتق شده از آن، وجود دارد؛ به بیان دیگر، گرفتن چیزی، تصرف مکانی/چیزی، فهمیدن و نیز حس کردن همگی مؤلفه معنایی مشترکی دارند و آن [+دریافت کردن] / [+نزد خود داشتن] چیزی به صورت عینی و فیزیکی یا حس و حالتی است که کنشگر انجام می‌دهد و تجربه‌گر^۲ تجربه می‌کند.

این نکته درباره معانی این واژه در فارسی میانه نیز صدق می‌کند. در فارسی میانه *grift.griftan* و *gīr-*، بازمانده ریشه *grab-* (منصوری، ۱۳۸۴: ۱۷۱)، به معنی «گرفتن»، «حس کردن»، «فهمیدن» و «درک کردن» به کار رفته است. پاره‌های زیر نمونه‌هایی از این کاربردها:

1. agent
2. experiencer

هادخت نسک^۱ دو، بند هشتم:

awē wād pad bēnīg grift
حس بینی با باد آن
کردن

sahēd mard... ruwān
روان مرد به نظر رسد

روان مرد ... را به نظر رسد که آن باد را با بینی حس می‌کند (میرفخرایی، ۱۳۸۶: ۹۸، ۱۱۴، ۱۳۲).

هادخت نسک دو، بند ۸:

kē=m hagriz wād hubōytar grift.
حس کرده‌ام خوشبوتر باد تاکنون من - که

خوشبوترین بادی که تاکنون حس کرده‌ام (میرفخرایی، ۱۳۸۶: ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۳۶).

بند هشت^۲، فصل ۲۵:

abr... abzār=ī mēnōg kē pad
با که مینوی ——— ابر
ابزار

čašm=ī gētīg dīdan griftan nē šāyēd.
می‌توان نَ درک کردن دیدن گیتی — چشم

ابر ... ابزار مینوی است که با چشم گیتی نمی‌توان آن را دید و درک کرد.
(Anklesaria, 1908: 133؛ بهار، ۱۳۸۰: ۹۴).

کارنامه اردشیر بابکان^۳، فصل یک، بند ۳۷:

ardaxšēr xēšm grift.

۱. /hâdoxt nask/ نام یکی از متون زبان اوستایی؛ قسمتی از این متن که مشتمل بر این پاره‌هاست، درباره سرنوشت روان پس از مرگ است. این متن از زبان اوستایی به فارسی میانه هم ترجمه شده است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۶۲-۶۳).

۲. /bondaheš/ یکی از متون فارسی میانه درباره بنیاد آفرینش (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۴۱-۱۴۵).

۳. نام یکی از متون فارسی میانه درباره سرگذشت افسانه‌ای اردشیر پسر بابک، نخستین پادشاه ساسانی (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۶۰-۲۶۴).

گرفت خشم اردشیر

اردشیر خشمگین شد (فروه‌وشی، ۱۳۷۸: ۱۶، ۱۷).

کاربرد «گرفتن» در فارسی میانه به عنوان همکرد با سازه‌های غیرفعلی گوناگون در متون تاریخی دیده نشده است. حال، نمونه‌هایی از کاربرد «گرفتن» در فارسی دری و نیز فارسی معاصر ذکر می‌شود و ابعاد معنایی آن ر در جدول زیر از نظر گذرانده می‌شود تا مشاهده شود که آیا مؤلفه‌های معنایی مشترکی که ذکر شدند، در فارسی دری و فارسی امروز نیز باقی مانده‌اند یا خیر. تمامی داده‌های فارسی دری از لغت‌نامه دهخدا ذیل مدخل «گرفتن»، و تمامی داده‌های فارسی امروز از فرهنگ سخن ذیل مدخل «گرفتن» نقل شده‌اند.

جدول ۱. معانی «گرفتن» در فارسی دری

ردیف	شاهد	توضیح
۱	حسنت به اتفاق ملاححت جهان گرفت آری به اتفاق جهان میتوان گرفت (حافظ)	گرفتن = به دست آوردن / تصرف کردن
۲	گرفتند عالم به مردی و زور ولیکن نبردند با خود به گور (گلستان سعدی)	گرفتن = به دست آوردن / تصرف کردن
۳	خود کجا کو آسمان کو ریسمان می‌نگیرد مغز ما این داستان (مولوی)	گرفتن = فهمیدن
۴	دشمن هر چند حقیر باشد، خرد مگیر (خواجه عبدالله انصاری)	گرفتن = پنداشتن / در نظر گرفتن / فرض کردن
۵	بشنو از شعر امیرالشعرا یک دو بیت و سخنش پست مگیر (ابن یمین)	گرفتن = پنداشتن / در نظر گرفتن / فرض کردن
۶	بیا ای ساقی گلرخ بیاور باده رنگین که فکری در درون ما از این بهتر نمی‌گیرد (حافظ)	گرفتن = خطوط کردن
۷	که اگر در صحبت بدان تربیت یافتی، طبیعت ایشان گرفتی (گلستان سعدی)	گرفتن = کسب کردن / به دست آوردن
۸	همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ بر چاکری خشم گرفتی (تاریخ بیهقی)	گرفتن = حس کردن

نمونه‌های فوق نشان می‌دهند که «گرفتن» در فارسی دری با مؤلفه‌های معنایی [+دریافت کردن] و [+در اختیار خود درآوردن]/[+نزد خود داشتن] کاربرد داشته است.

جدول ۲. معانی «گرفتن» در فارسی امروز

کتاب رو گرفتم.	گرفتن = دریافت کردن	۹
بیماری توانم را گرفت.	گرفتن = به دست آوردن، سلب کردن	۱۰
مطلب را گرفتم.	گرفتن = فهمیدن	۱۱
حصبه گرفت.	گرفتن = مبتلا شدن	۱۲
داستان جذابی است، از همان اول خواننده را می‌گیرد.	گرفتن = مجذوب کردن	۱۳
همه حیاط را آب گرفته است.	گرفتن = پر کردن، اشغال کردن	۱۴
برای آمدن به جلسه تاکسی می‌گیرم.	گرفتن = کرایه کردن	۱۵
بگذار ناخن‌هایت را بگیرم.	گرفتن = کوتاه کردن	۱۶
اخیرا دعوایشان بالا گرفته است.	گرفتن = افزایش یافتن	۱۷
سعی کن کمتر از دیگران عیب بگیری.	گرفتن = پیدا کردن، یافتن	۱۸
اخیرا می‌بینم که دوست ندارد از من فاصله بگیرد.	گرفتن = ایجاد کردن	۱۹
برای من هم جا بگیر تا بیایم.	گرفتن = اختیار کردن	۲۰

نمونه‌های ۹ تا ۲۰ در جدول فوق از جمله مواردی هستند که نشان می‌دهند در فارسی امروز، «گرفت/گیر» با مؤلفه معنایی [+مالکیت] یا [+نزد خود داشتن] به کار می‌رود. بنا بر آنچه گفته شد، «نگه داشتن»، «دریافت کردن»، «تصاحب/تصرف کردن»، «مجذوب کردن»، «به دست آوردن»، «پر کردن»، «کرایه کردن»، «مبتلا شدن»، «کوتاه کردن»، «افزایش یافتن»، «پیدا کردن»، «ایجاد کردن» و «در اختیار درآوردن» از جمله معانی «گرفتن» در هم‌نشینی با سایر واحدهای موجود روی محور هم‌نشینی هستند و همگی، این مؤلفه‌های معنایی مشترک؛ یعنی [دریافت کردن] و [نزد خود داشتن] را دارند.

در برخی ترکیبات فعلی نیز که «گرفت/گیر» به عنوان سازه فعلی در ساختمان فعل به کار رفته است، این مؤلفه معنایی دیده می‌شود. فعل‌های مرکب ذیل، نمونه‌هایی از کاربرد «گرفت/گیر» در ساخت‌های افعال مرکب با همین مؤلفه معنایی است:

انس گرفتن، به خود گرفتن، سراغ گرفتن، به گردن گرفتن، به عهده گرفتن، بنیه گرفتن، بو گرفتن، به دل گرفتن، به هیچ گرفتن، جان گرفتن.

همانند ریشه *grab-* در زبان اوستایی و فارسی باستان و افعال *gīr-/grift* در فارسی میانه، در فارسی دری و فارسی امروز «گرفت/گیر» معانی گوناگونی دارد که همگی مؤلفه معنایی [چیزی را نزد خود داشتن] یا [مالکیت] را در بردارند. این مؤلفه معنایی می‌تواند از درجات گوناگونی از انتزاع و یا عینی بودن برخوردار باشد. به عنوان مثال، در فعل مرکب «بو گرفتن» "بویی خاص" به منزله شیئی تلقی شده است که تجربه گر فعل آن را دریافت، و نزد خود نگه می‌دارد. به عنوان نمونه‌ای دیگر، هنگامی که «گرفتن» در معنی «حس کردن» به کار می‌رود، نشان‌دهنده آن است که فرد احساسی خاص، خواه خوشایند و خواه ناخوشایند را نزد خود دارد یا حالتی انتزاعی بر او عارض شده است؛ مانند «خشم گرفتن». «گرفتن» هنگامی که در معنی «فهمیدن» به کار می‌رود، باز هم مؤلفه معنایی [چیزی را نزد خود داشتن] یا [مالکیت] را در خود دارد؛ زیرا در جمله‌ای مانند «مطلب را گرفتم» قصد گوینده، فهم یا دریافت انتزاعی موضوع پیامی است که منتقل می‌شود. هنگامی که «گرفتن» در معنی «به دست آوردن» به کار می‌رود، می‌تواند نشان‌دهنده ویژگی و یا پدیده‌ای فیزیکی باشد که فرد یا چیزی آن را نزد خود دارد؛ در مواردی نیز این ویژگی و یا پدیده، انتزاعی است و فاقد مصداق در جهان خارج است؛ مانند «قول گرفتن». بر اساس آنچه در مورد مؤلفه‌های معنایی مشترک و سر و کار داشتن با ریشه فعلی گفته شد، و نیز با توجه به داده‌های تاریخی و ویژگی زبان در دوره باستان، *gīr-* *grift* در فارسی میانه و «گرفت/گیر» در فارسی دری و فارسی امروز، همگی از ریشه *grab-* در زبان اوستایی و فارسی باستان باقی مانده‌اند و مؤلفه معنایی [مالکیت] از آغاز جزء ذات این ریشه بوده و در طی تاریخ زبان فارسی در افعال و مشتقات آن باقی مانده است. بنابراین شواهد تاریخی ارائه‌شده نشان می‌دهند که «گرفت/گیر» در فارسی امروز فعلی چندمعناست و بحث درباره هم‌نامی متفنی است.

۴.۲. بازنمود طرح‌واره‌های تصویری در ساخت‌های دربردارنده «گرفتن»

نکته‌ای که ذکر آن در ابتدای این بحث ضروری به نظر می‌رسد، آن است که مفاهیمی مانند طرح‌واره تصویری که در معنی‌شناسی شناختی مطرح می‌شوند، در واحدهای زبانی بسیط

بازنموده نمی‌شوند و امکان مطرح کردن آن‌ها در مورد این گونه واحدهای زبانی؛ مانند افعال بسیط وجود ندارد. دلیل این امر آن است که واحدهای زبانی به طور عام، و واحدهای زبانی بسیط به طور خاص، به علت نمادین^۱ بودن، بر معنی/معانی خود دلالت تصویرگونه ندارند؛ بلکه نوع دلالت آن‌ها قراردادی است. این در حالی است که بازنموده شدن طرح‌واره‌های تصویری، مستلزم دلالت (دست کم تا اندازه‌ای) تصویرگونه صورت زبانی بر معنی آن است؛ یعنی بازنمود طرح‌واره‌های تصویری، انگیزتگی نشانه زبانی را می‌طلبد. بنابراین، بازنمود طرح‌واره‌های تصویری در واحدهای زبانی ترکیبی که از ترکیب‌پذیری معنایی^۲ برخوردار باشند، امکان‌پذیر می‌گردد. واحدهای زبانی مرکبی که از آن‌ها سخن گفته می‌شود، دربردارنده واحدی مانند جمله نیز هست و اساساً ملاحظات ما نشان می‌دهند به دلیل ماهیت ترکیبی جملات، تشخیص طرح‌واره‌های تصویری شکل‌گرفته در آن‌ها میسر می‌شود.

۴. ۲. ۱. طرح‌واره تصویری مالکیت

چنان‌که پیشتر نیز اشاره شد، جمله، واحد زبانی مرکبی است که امکان بازنموده شدن طرح‌واره‌های تصویری در آن وجود دارد. به عنوان مثال، در جمله "مطلب را گرفتم" که «گرفتن» در معنی فهمیدن به کار رفته است، شاهد شکل‌گیری طرح‌واره تصویری مالکیت هستیم و بازنمود این طرح‌واره به دلیل همنشینی «گرفتن» با سایر واحدهای زبانی از جمله واژه «مطلب» بوده است. در صورتی که «گرفتن» را بیرون از بافت زبانی به کار ببریم، شاهد شکل‌گیری طرح‌واره تصویری نخواهیم بود. مثال‌هایی که از فارسی باستان، اوستایی و فارسی میانه ارائه شدند، شکل‌گیری طرح‌واره تصویری مالکیت را در سطح جمله نشان دادند. شکل‌گیری این طرح‌واره تصویری خاص به دلیل وجود مؤلفه معنایی [+در اختیار داشتن]/[نزد خود داشتن] است. از جمله واحدهای زبانی ترکیبی دیگر، می‌توان به افعال مرکب اشاره کرد. هنگامی که فعل مرکبی مانند "آرام گرفتن" و یا "جان گرفتن" را مد نظر قرار دهیم، ملاحظه خواهیم کرد "آرام" به مثابه شیئی در نظر گرفته شده است که فرد آن را به دست آورده و نزد خود نگه می‌دارد. بنابراین، می‌توان طرحی را در ذهن متصور شد که بر اساس تجارب جسمانی انسان شکل گرفته است و مفهومی انتزاعی بر آن طرح تصور شده، انطباق داده و بیان

1. symbolic

2. semantic compositionality

شده است. با توجه به آن که به دست آوردن و نزد خود نگاه داشتن، مالکیت را در پی دارد، در مورد این افعال مرکب می توان به بازنمود طرح واره تصویری مالکیت قائل شد. در مورد بسیاری دیگر از افعال مرکب زبان فارسی نیز این توضیح صدق می کند؛ مانند "آرامش یافتن" و "آرایش دادن". در "آرایش دادن"، "آرایش"، شیئی در نظر گرفته می شود که از سوی کنشگر، طی عمل دادن به کنش پذیر اعطا می گردد و کنش پذیر مالک آن در نظر گرفته می شود.

در فعل مرکبی مانند «بالا گرفتن» به معنی «افزایش یافتن»، از آنجا که در اختیار گرفتن مکانی در نقطه‌ای بالاتر از نقطه حضور فعلی، برجسته می شود، می توان همچنان به شکل گیری و بازنمود طرح واره تصویری مالکیت قائل بود. در مورد افعال مرکبی مانند «خو گرفتن»، «عزا گرفتن» و «جا گرفتن» نیز وضعیت بر همین منوال است.

۴.۲.۲. طرح واره تصویری حرکتی و طرح واره‌های زیرمجموعه آن

افزون بر طرح واره تصویری مالکیت، می توان به بازنمود طرح واره‌های تصویری دیگری مانند طرح واره تصویری حرکتی، و در نتیجه، طرح واره تصویری گذر، مبدأ و مقصد نیز قائل شد؛ زیرا طی تحقق یافتن عمل دادن، حرکت در مسیری خاص صورت می گیرد و در نقطه‌ای که به کنش پذیر می رسد و می توان آن را مقصد این حرکت در نظر گرفت، پایان می یابد. بدین ترتیب، مفاهیم مسیر، گذر، مبدأ و مقصد مفاهیمی اولیه و ضروری هستند که برای شکل گرفتن طرح واره تصویری مالکیت و حرکت گرد هم می آیند. در "انس گرفتن"، "به خود گرفتن"، "به گردن گرفتن"، "به عهده گرفتن"، "بنیه گرفتن"، "بو گرفتن"، "به دل گرفتن"، "جان گرفتن"، "ستیز گرفتن" و "نام گرفتن" مفاهیم «پذیرا شدن»، «در اختیار گرفتن» و «نزد خود داشتن» «چیزی» با درجات گوناگونی از عینی و انتزاعی بودن روبه‌رو هستیم. بنابراین، بازنمود طرح واره تصویری مالکیت در این واژه‌ها علاوه بر طرح واره‌های حرکتی، گذر، مسیر، مبدأ و مقصد نیز مشهود است.

نوع دیگری از طرح واره‌های تصویری که کاربرد «گرفتن» در واحدهای زبانی مرکب سبب شکل گیری آن می شود، طرح واره تصویری مبدأ است. در عبارت‌هایی مانند «بگیر بخواب» و «گرفت نشست»، «گرفتن» نمود آغازی فعل را نشان می دهد و بنابراین، می توان مسیری را برای تحقق معنایی فعل تصور کرد که کاربرد «گرفتن» ابتدای آن مسیر را نشان می دهد. در این

مثال‌ها مشاهده می‌کنیم که برای نمود آغازین فعل می‌توان کارکرد طرح‌واره‌ای قائل شد. فرآیند دستوری‌شدگی «گرفتن» و کاربرد آن برای بیان نمود آغازی، مبتنی بر همین طرح‌واره است. در این فرآیند، محتوای واژگانی فعل برخی مؤلفه‌های خود را از دست داده است و ابزاری برای بیان نمود آغازی و نقطه شروع رخداد گشته است.

۴.۲.۳. تصویرگونگی مقوله‌ای و طرح‌واره تصویری مقوله‌ای

نکته حائز اهمیت دیگر آن است که توانایی مقوله‌بندی در انسان، یک توانایی عام شناختی است که به هنگام زبان‌آموزی و کاربرد زبان نیز دیده می‌شود. به هنگام زبان‌آموزی، کاربران زبان طی مقوله‌بندی ناآگاهانه، اسم‌ها و فعل‌ها را در مقولات واژگانی جداگانه‌ای قرار می‌دهند و به نظر می‌رسد ابتدا اسم‌ها فراگرفته می‌شوند و سپس افعال؛ زیرا اسم‌ها بر پدیده‌های ایستا دلالت می‌کنند اما افعال غالباً بر پدیده‌های پویا دلالت می‌کنند و کاربران زبان ابتدا با بودن‌ها یا همان تجارب ایستا آشنا می‌شوند و پس از آن به سراغ شدن‌ها یا همان تجارب پویا می‌روند. شکل‌گیری طرح‌واره تصویری مقوله‌ای را در قالب تصویرگونگی مقوله‌ای می‌توان در ساخت‌های زبانی مرکب دید. چنان‌که در ساختمان افعال مرکب دیده می‌شود، نخست سازه غیرفعلی و سپس سازه فعلی در کنار هم قرار می‌گیرند تا فعل مرکب پدید آید و همین امر نشان‌دهنده آن است که توانایی شناختی مقوله‌بندی در انسان که در مراحل زبان‌آموزی او و شکل دادن به ساخت‌های زبانی غیربسیط نیز دخالت می‌کند (← ۴-۲)، در شکل گرفتن این ساخت‌های زبانی نیز بازتابانده می‌شود و از این رو، می‌توان تصویرگونگی مقوله‌ای را در این ساخت‌های زبانی در نظر گرفت و به شکل‌گیری طرح‌واره تصویری مقوله‌ای رسید.

۴.۲.۴. طرح‌واره تصویری نیرو

چنان‌که پیشتر نیز ذکر شد، طرح‌واره مالکیت تنها طرح‌واره تصویری‌ای نیست که بازنمود آن در افعال مرکبی که با «گرفتن» ساخته می‌شوند، به چشم می‌خورد. در عبارت‌های «در کسی گرفتن» (به عنوان مثال، در جمله خواهی در وی گرفت)، «جلوی کسی را گرفتن» و همچنین در افعال مرکب «گیر دادن» و «گیر کردن» با بازنمود طرح‌واره نیرو روبه‌رو هستیم؛ زیرا به هنگام توصیف معنایی آن‌ها می‌توان ایجاد مانع را در مسیر گذر فرضی کنش‌پذیر به منظور متوقف کردن او، تصور کرد. بازنمود طرح‌واره تصویری نیرو را در جمله "بغض گلویش را گرفته بود"

نیز می‌توان درک کرد. ملاحظه می‌کنیم که مفاهیم مسیر، گذر، مبدأ و مقصد مفاهیم همچنان مفاهیم اولیه و ضروری‌ای هستند که برای شکل گرفتن طرح‌واره تصویری نیرو نیز گرد هم می‌آیند. در فعل مرکب «ناخن گرفتن»، به این دلیل که «گرفتن» در همنشینی با سازه غیرفعلی به معنی «کوتاه کردن» به کار رفته است، می‌توان به شکل‌گیری و بازنمود طرح‌واره تصویری نیرو قائل بود؛ زیرا در مسیر فرضی رشد ناخن مانع ایجاد شده است. در فعل مرکب «فاصله گرفتن» نیز از آنجا که با «ایجاد کردن» مانعی با درجاتی از عینی و انتزاعی بودن که از پیش وجود نداشته است، سر و کار داریم، باز هم با طرح‌واره تصویری نیرو مواجهیم.

بنا بر آنچه گفته شد، طرح‌واره‌های مالکیت، نیرو، طرح‌واره تصویری حرکتی، و در نتیجه، طرح‌واره تصویری گذر، مبدأ و مقصد طرح‌واره‌های تصویری‌ای هستند که در سازه‌های دربردارنده «گرفتن» بازنموده می‌شوند. طرح‌واره تصویری مالکیت را می‌توان زیرمجموعه طرح‌واره‌های تصویری وضعیت/حالت در نظر گرفت. شکل‌گیری این طرح‌واره‌ها محصول مشاهده وضعیت‌های گوناگون در جهانی است که ما را دربرگرفته است. عنوان کلی دیگری که می‌توان به مثابه عنوان شاملی در نظر گرفت که طرح‌واره تصویری نیرو را دربرداشته باشد، طرح‌واره تصویری پویایی^۱ است؛ زیرا اعمال نیرو در راستایی معین، همواره مستلزم شکلی از حرکت در مسیری معین است. طرح‌واره تصویری مبدأ نیز زیرشمول طرح‌واره تصویری پویایی است؛ زیرا میان مفهوم مبدأ و مفاهیم مسیر، حرکت و مقصد رابطه استلزام معنایی برقرار است. هم‌شمول بودن طرح‌واره‌های تصویری نیرو و مبدأ معلول اشتراک آن‌ها در مفاهیم اولیه و ضروری‌ای است که برای بازنموده شدن، دربردارند؛ مانند حرکت و زیرمجموعه‌های آن؛ یعنی مسیر و گذر که پیش‌تر نیز ذکر شدند. به دلیل برقراری روابط معنایی شمول و استلزام میان طرح‌واره‌های تصویری یادشده، با ذکر یکی از این طرح‌واره‌ها به طرح‌واره دیگر نیز می‌رسیم و به این ترتیب، می‌بینیم که با طرح‌واره‌گردانی سر و کار داریم.

در مورد نوع طرح‌واره تصویری در ساخت‌های غیربسیط؛ از جمله افعال مرکب باید چنین نتیجه گرفت که سازه تعیین‌کننده نوع طرح‌واره تصویری در این افعال سازه فعلی است؛ آن هم به این دلیل که مؤلفه معنایی اصلی فعل عامل شکل‌گیری طرح‌واره تصویری است و از همین رو، افعال مرکبی که سازه فعلی در آن‌ها «گرفتن» باشد، طرح‌واره‌های تصویری مالکیت، نیرو و

مبدأ را باز می‌نمایند. این مساله در مورد طرح‌واره‌های شکل گرفته در جملاتی که «گرفتن» در آن‌ها به کار رفته است نیز صدق می‌کند؛ زیرا همان گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، جمله یکی از واحدهای زبانی ترکیبی محسوب می‌شود. حال این پرسش مطرح می‌شود که کدام مؤلفه معنایی شکل‌گیری این طرح‌واره‌های تصویری را رقم زده است؟ اگر به دنبال یک مؤلفه معنایی مشترک باشیم که شکل‌دهنده طرح‌واره‌های تصویری مذکور باشد، می‌توانیم مؤلفه [حرکت] را ذکر کنیم که برای تحقق معنایی هر سه مؤلفه [در اختیار گرفتن]، [نیرو وارد کردن] و [آغاز کردن] نقش ایفا می‌کند. این مؤلفه معنایی، طرح‌واره‌های تصویری یادشده را به لحاظ معنایی هم‌شمول می‌کند و افزون بر این، میان آن‌ها استلزام معنایی نیز برقرار می‌کند. هم‌شمول بودن طرح‌واره‌های تصویری‌ای که «گرفتن» سبب شکل گرفتن‌شان می‌شود، به نوبه خود، بر چندمعنی بودن این واژه دلالت می‌کند.

۵. نتیجه

پژوهش حاضر کوششی بوده است برای بررسی ابعاد معنایی «گرفتن» از منظر در زمانی و توجه به کاربرد آن‌ها در ادوار پیشین زبان فارسی و نیز مقایسه این کارکردها با کارکردهای معنایی امروزی این واژه تا ببینیم ۱- آیا مستندات موجود، چندمعنی بودن «گرفتن» را تأیید می‌کنند؟ ۲- کدام مؤلفه معنایی میان معانی گوناگون این واژه مشترک است؟ ۳- این واژه در ساخت‌های ترکیبی گوناگون کدام طرح‌واره‌های تصویری را شکل می‌دهد؟ ۴- چه رابطه‌ای میان طرح‌واره‌های تصویری شکل گرفته از یک سو و طرح‌واره‌های تصویری بازنمودیافته و مؤلفه‌های معنایی مذکور برای معانی این واژه از سوی دیگر، وجود دارد؟.

مستندات تاریخی و تأملات معنی‌شناختی نشان دادند که معانی «گرفتن»، مؤلفه/مؤلفه‌های معنایی مشترکی دارد که همانا حرکت در مسیری معین و رسیدن به مقصدی مشخص است. این مؤلفه معنایی مشترک باد

درجات گوناگونی از انتزاع، در معانی گوناگون این واژه به چشم می‌خورد. این مؤلفه/مؤلفه‌های مشترک، امروزه معانی متعدد «گرفت/گیر» را با یکدیگر مرتبط می‌کند و با گذر از فارسی باستان به اوستایی، فارسی میانه، و فارسی دری، تا فارسی نوین با این واژه همراه بوده‌اند. از نظر در زمانی این واژه بازمانده ریشه *grab-* در زبان اوستایی و فارسی باستان

است که مؤلفه‌های معنایی [در اختیار گرفتن]/[نزد خود داشتن] و [نیرو وارد کردن] را داشته و در گذر از مرحله باستان به میانه و سپس نو، این مؤلفه‌ها در افعال و واژه‌های بازمانده از آن ریشه، باقی مانده و گاه مؤلفه‌های دیگری بدان افزوده شده‌اند و موجب شده است این افعال معانی متعدد، اما مرتبط با هم بیابند. دلیل اضافه شدن مؤلفه‌های یادشده را می‌توان با مسائل کاربردشناختی زبان نیز مرتبط دانست؛ یعنی مواردی که اهل زبان کاربردهای معنایی تازه‌ای را برای «گرفتن» قائل شده‌اند که با معنی از پیش موجود آن به لحاظ شناختی ارتباط داشته است. به عنوان مثال، فهم کردن مطلبی به منزله در اختیار گرفتن و نزد خود داشتن مفهومی خاص، در پی درک آن است. بنابراین، ملاحظه می‌کنیم که اهل زبان با دانستن معنی قراردادی این واژه این امکان را داشته‌اند که معانی دیگری برای آن در نظر بگیرند که نسبت به معنی اصلی آن حالتی تصویرگونه را نشان دهد و به همین دلیل، ارتباط این گونه معانی مختلف «گرفتن» تصادفی نمی‌نماید و پیدایش آن‌ها دارای انگیزه‌ای تصویرگونه است. بنا بر آنچه گفته شد، فعل «گرفت/گیر» را باید بر اساس شواهد تاریخی فعلی چندمعنی در نظر گرفت و قائل شدن به هم‌نامی منتفی است. چندمعنی بودن این فعل با ملاحظه هم‌شمول بودن طرح‌واره‌های تصویری‌ای که این فعل سبب شکل گرفتن‌شان می‌شود نیز تأیید می‌گردد؛ زیرا هم‌شمول بودن طرح‌واره‌های تصویری، مستلزم وجود دست‌کم یک مؤلفه معنایی یا یک مفهوم مشترک است که مفهوم نخستین^۱ مورد نیاز برای شکل‌گیری طرح‌واره تصویری محسوب شود. مؤلفه معنایی [حرکت] مفهوم نخستین مورد نیاز برای شکل گرفتن طرح‌واره‌های تصویری مالکیت، نیرو و مبدأ در نظر گرفته شد؛ زیرا میان طرح‌واره‌های شکل گرفته با به‌کاررفتن «گرفتن»، شمول معنایی و استلزام معنایی ایجاد می‌کند.

بررسی‌ها نشان دادند که بازنمود طرح‌واره‌های تصویری در واحدهای زبانی مرکب ترکیب‌پذیر به لحاظ معنایی، مانند جمله‌ها و افعال مرکبی که «گرفتن» در ساختمان آن‌ها به کار رفته باشد، امکان بررسی می‌یابد؛ نه در واحدهای زبانی بسیط. دلیل این امر آن است که واحدهای زبانی بسیط به علت ماهیت قراردادی‌شان فاقد دلالت تصویرگونه هستند و در نتیجه، انگیزه‌ای نشانده‌ای آن‌ها صفر، یا دست‌کم نزدیک به صفر است. اما واحدهای زبانی مرکبی که از ترکیب‌پذیری معنایی برخوردار باشند، از انگیزه‌ی بیشتری برخوردارند و در مورد آن‌ها

1. primary concept

می‌توان میان صورت نشانه زبانی و معنی، رابطه‌ای تصویرگونه را در حد و اندازه‌های گوناگون جستجو کرد. بنا بر همین توضیح اخیر، باید به این نتیجه رسید که تصویرگونگی واحدهای زبانی مفهومی مدرج است و نه مطلق. در مورد ارتباط میان طرح‌واره‌های تصویری و تصویرگونگی باید به این نکته توجه داشت که شکل‌گیری این طرح‌واره‌ها به نوبه خود، نشان‌دهنده تصویرگونگی در ساخت‌های زبانی مرتبط با آن‌هاست؛ به این ترتیب که نوع طرحی که به صورت انتزاعی در ذهن تصور می‌شود، بر اساس تصویری به دست می‌آید که خود آن تصویر تحت تأثیر مؤلفه معنایی اصلی واژه شکل گرفته است. بنابراین، می‌توان به این نتیجه نیز رسید که نوع طرح‌واره تصویری‌ای که شکل می‌گیرد متأثر از مؤلفه معنایی اصلی فعلی است که در ساختمان فعل مرکب به کار رفته است. طرح‌واره‌های تصویری که ساخت‌های مرکب فعلی با سازه گرفت/گیر- بازنموده می‌شوند، طرح‌واره‌های تصویری مالکیت، نیرو و مبدأ بوده‌اند که بازتاباننده مؤلفه‌های معنایی [در اختیار گرفتن]/ [نزد خود داشتن]، [نیرو وارد کردن] و [آغاز کردن] است.

بررسی داده‌ها در این پژوهش نشان داد تحلیل مؤلفه‌ای معنی «گرفتن» در تعامل با تحلیل شناختی معانی این واژه، چندمعنی بودن «گرفتن» را ثابت می‌کند.

کتابنامه

۱. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۹ [۱۳۷۳])، *تاریخ زبان فارسی*، ویرایش دوم، چاپ دهم، تهران: سمت.
۲. انوری، حسن و دیگران (۱۳۸۱)، *فرهنگ سخن*، چاپ اول، تهران: سخن.
۳. بهار، مهرداد (۱۳۸۰ [۱۳۷۸])، *بندهش*، چاپ دوم، تهران: توس.
۴. بیابانی، احمدرضا و طالبیان، حمید (۱۳۹۱)، "بررسی استعاره جهت‌گیرانه و طرح‌واره‌های تصویری در شعر شاملو"، *پژوهش‌نامه نقد ادبی*، دوره ۱، ش ۱، ۹۹-۱۲۶.
۵. پالمر، فرانک (۱۳۸۵). *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*، کورش صفوی، چاپ چهارم، تهران: کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز).
۶. تفضلی، احمد (۱۳۷۷)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.
۷. چنگیزی، احسان (۱۳۹۴). «گرفتار، صفت بهمن». *زبان‌شناخت*. دوره ۶. شماره ۱۲. ۹۹-۱۱۵.
۸. داوری، شادی (۱۳۹۳)، "نمود دستوری و تصویرگونگی در زبان فارسی"، *ادب پژوهی*، ش ۱۳۱، ۲۸-۱۵۳.

۹. ذوالفقاری، اختر و عباسی، نسرين (۱۳۹۴)، "استعاره‌های مفهومی و طرح‌واره‌های تصویری در اشعار ابن خفاجه، پژوهش‌های ادبی و بلاغی، سال سوم، ش ۳، ۱۰۵-۱۲۰.
۱۰. راسخ مهند، محمد (۱۳۸۶). "اصول و مفاهیم بنیادی زبان‌شناسی شناختی"، بخارا، ش ۶۳، ۱۹۱-۱۷۲.
۱۱. _____ (۱۳۸۹). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی*، تهران: سمت.
۱۲. راشد محصل، محمد تقی (۱۳۸۵ [۱۳۶۶])، *وزیدگیهای زادسپرم*، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳. ژینیو، فیلیپ (۱۳۸۲)، *ارداویراف‌نامه (ارداویرازنامه)*، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، چاپ دوم: تهران: انتشارات معین - انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
۱۴. شرف‌زاده، محمدحسین، آقاگل‌زاده، فردوس، افراشی، آزیتا و رقیب‌دوست، شهلا (۱۳۹۴)، "واژه، طرح‌واره تصویری و تفاوت‌های فردی: پژوهشی بر پایه ارتباط بدنی"، *زبان‌پژوهی*، سال هفتم، ش ۱۷، ۲۹-۵۴.
۱۵. صدری افشار، غلامحسین، حکمی، نسترن و حکمی، نسرين (۱۳۸۸). *فرهنگ فارسی دوجلدی*، فرهنگ معاصر: تهران.
۱۶. صفرزاده، بهروز (۱۳۹۵). *فرهنگ فارسی گفتاری*، کتاب بهار: تهران.
۱۷. صفوی، کورش (۱۳۸۰)، "نگاهی تازه به مسأله چندمعنایی واژگانی"، *نامه فرهنگستان*، دوره ۵، ش ۲ (پیاپی ۱۸)، ۵۰-۶۷.
۱۸. _____ (۱۳۸۲)، "بحثی درباره طرح‌واره‌های تصویری از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی"، *نامه فرهنگستان*، دوره ۶، ش ۱. ۶۵-۸۵.
۱۹. _____ (۱۳۸۳)، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران: سوره مهر.
۲۰. _____ (۱۳۸۶)، *آشنایی با معنی‌شناسی*، تهران: پژوهاک کیوان.
۲۱. _____ (۱۳۹۱)، *نوشته‌های پراکنده (دفتر اول: معنی‌شناسی)*، تهران: علمی.
۲۲. عبدالکریمی، سپیده. (۱۳۹۰)، *بررسی محدودیت‌های واژگی - معنایی حاکم بر اشتقاق فعل مرکب از بسیط متناظر و بسیط از مرکب متناظر در فارسی معاصر*. رویکردی شناختی، رساله دکتری: دانشگاه تربیت مدرس.
۲۳. _____ (۱۳۹۴)، «چهارچوب‌های نظری در معنی‌شناسی»، *زبان‌کاوی*، ش ۱، ۵۷-۷۹، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

۲۴. _____ (۱۳۹۴)، «بررسی انواع هم‌معنایی میان فعل‌های ساده فارسی و متناظر صوری — معنایی مرکب آن‌ها». جستارهای زبانی. ش ۲۷. ۲۰۱-۲۷۹. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۲۵. عسگری، طیب (۱۳۸۹)، بررسی انگاره‌های تصویری در غزلیات سعدی از منظر شناختی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد در دانشگاه آزاد اسلامی: واحد علوم و تحقیقات.
۲۶. فره‌وشی، بهرام (۱۳۷۸)، کارنامه اردشیر بابکان (با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه)، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
۲۷. گلفام، ارسلان و اعلائی، مریم (۱۳۸۷)، «بررسی ساخت‌های طرح‌واره‌ای در غزلیات حافظ به منظور معرفی طرح‌واره‌های جدید؛ رویکردی شناختی»، زبان و زبان‌شناسی، دوره ۴، ش ۷، ۱۰۷-۱۲۴.
۲۸. گلفام، ارسلان و بهرامی خورشید، سحر (۱۳۸۸)، «سببی‌سازی و تصویرگونگی: رویکردی شناختی»، زبان‌پژوهی، سال اول، ش ۱، ۱۴۳-۱۶۶.
۲۹. گلفام، ارسلان و قمشه‌ای، محمدرضا (۱۳۹۱)، «تصویرگونگی دوگان ساخت‌ها در زبان فارسی: طبقه‌بندی معنایی»، پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره ۳، ش ۱، پیاپی ۹، ۱۵۳-۱۷۲.
۳۰. لاینز، جان (۱۳۹۱)، درآمدی بر معنی‌شناسی زبان، کورش صفوی (مترجم)، تهران: علمی.
۳۱. محمدی آسیابادی، علی، صادقی، اسماعیل و طاهری، معصومه (۱۳۹۱)، «طرح‌واره حجمی و کاربرد آن در بیان تجارب عرفانی»، پژوهش‌های ادب عرفانی، دوره ۴، ش ۲۲، ۴۰-۴۰.
۳۲. منصوری، یدالله (۱۳۸۴)، بررسی ریشه‌شناختی فعلهای زبان پهلوی (فارسی میانه زردشتی)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی - نشر آثار.
۳۳. میرفخرایی، مهشید (۱۳۸۶ [۱۳۷۱])، هادخت نسک، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

34. Anklesaria, B. T. (1908), *The Bundahishn, Being a Facsimile of the TD Manuscript No. 2*, Bombay: Trustees of the Parsi Punchayet.
35. Bartholomae, C. (1961), *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin: W. De Gruyter.
36. Evans, Vyvyan & Green, Melanie (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*, 1st. edn, Edinburgh: Edinburgh University Press.
37. Kent. R. (1953), *Old Persian*, New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
38. MacKenzie, D.N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford: Oxford University Press.
39. Monier-Williams, M. (1899), *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford.
40. Reichelt, H. (1911), *Avesta Reader: Texts, Notes, Glossary and Index*, Strassburg: Verlag von Karl j. Trübner.
41. Saeed, John I. (2003), *Semantics*, 2nd. edn. Blackwell, Oxford. UK.

42. Ungerer, F. & Schmid, H. (1997). *Cognitive Linguistics*, 3rd. edn, New York: Longman.

سازوکارهای مفهومی دخیل در خوانش‌های گوناگون شعراز منظر شعرشناسی شناختی: موردِ کامران رسول‌زاده

دکتر حدائق رضائی (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، نویسنده مسئول)^۱

دکتر عادل رفیعی (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)^۲

مجتبی پردل (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)^۳

چکیده

هدف از پژوهش حاضر آن است تا با استفاده از نظریه هم‌آمیزی مفهومی، فرایند معنی‌سازی را در یکی از اشعار کامران رسول‌زاده مورد بررسی قرار دهد، و از این رهگذر، به تجزیه و تحلیل امکاناتی می‌پردازد که این چارچوب در باب چگونگی فرایند خوانش و تفسیر و محدودیت‌های حاکم بر آن در شعر در اختیار منتقدان قرار می‌دهد. تحلیل شعر برگزیده در چارچوب نظریه هم‌آمیزی مفهومی به‌عنوان نظریه‌ای در باب شرایط و چگونگی فرایند خوانش، با مکانیسم‌هایی چون انتقال طرح‌واره‌ای، فرافکنی‌گزینشی، برقراری پیوندهای حیاتی و فشرده‌سازی آن‌ها، در کنار بهره‌گیری از چند مفهوم در نظریه حوزه‌های مفهومی لانگاکر مانند رخ‌نمایی، نشان می‌دهد که مخاطب چگونه و بر پایه چه عملکردها و فرایندهایی شناختی به خوانش‌های مختلفی از متنی یکسان دست می‌یابد. در این میان، مخاطب ممکن است با انجام یا عدم انجام عملکردی در طول فرایند بازسازی (مثلاً فشرده‌سازی پیوندهای حیاتی یا فرافکنی‌گزینشی ساختارهای مفهومی متفاوت) شبکه‌های ادغامی به خوانشی متفاوت از متن برسد. در نتیجه، از یک منظر، به این نظریه می‌توان در حکم روایتی شناختی از نظریه خوانش پساساخت‌گرایانه دریدا نگریست که برای مفهوم نسبیت در خوانش توصیف و تبیینی مبتنی بر یافته‌های تجربی زبان‌شناسی شناختی فراهم می‌آورد. از طرف دیگر، پژوهش حاضر آشکار می‌کند که متون شعری بررسی‌شده واجد

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۳۰

1. hadaeghrezaei@fgn.ui.ac.ir

2. a.rafieei@fgn.ui.ac.ir

پست الکترونیکی:

3. mo_po532@yahoo.com

ابهام، چندمعنایی و امکانِ خوانش‌های مختلف هستند، و از آن‌جا که این ویژگی‌ها، جزو ویژگی‌های متنی شعری هستند، شعر مزبور یکی از معیارهای مهمِ شعریت را احراز می‌کند. **کلیدواژه‌ها:** شعرشناسی شناختی، هم‌آمیزی مفهومی، خوانش، ابهام، شعر سپید

۱. مقدمه

از چشم‌اندازی فلسفی، می‌توان چنین گفت که در درازنای تاریخِ نظریهٔ ادبی در سدهٔ بیستم همواره دو دیدگاه عمده در باب ماهیتِ متون ادبی و، در نتیجه دو دسته رویکرد نسبت به خوانش آن‌ها، وجود داشته است: یکی دیدگاهی که آثار ادبی را اُبژه‌های زیبایی‌شناسانهٔ خودبسنده‌ای در نظر می‌گیرد که ابهام، چندمعنایی، بی‌تعینی و عدم قطعیت لازمه‌ای جدایی‌ناپذیر از آن‌ها را تشکیل می‌دهد؛ به گونه‌ای که نمی‌توان این آثار را به معنای تک‌صداییِ یگانه‌ای به لحاظ تاریخی، سیاسی، اخلاقی، روانی و یا آموزشی فروکاست. رویکردهای مبتنی بر این نگاه چگونگیِ خودِ فرایندِ خوانشِ متون ادبی را وجههٔ نظر قرار می‌دهند، و در پی آن هستند تا چندوچونِ امکانِ تفسیرهای گوناگون از یک اثر را به بررسی بگیرند، نه آن‌که به عرضهٔ تفسیری مشخص از آن به عنوان تنها تفسیرِ «واقعی» و «درست» بپردازند. به طور کلی، نقد نوی انگلیسی‌امریکایی، صورت‌گرایی روسی، ساخت‌گرایی چک و فرانسوی، نقد واکنش خوانندهٔ آلمانی و نقد نشانه‌شناسانهٔ بارت و نقد ساخت‌شکنانهٔ مبتنی بر نظرات دریدا در این گروه جای می‌گیرند.

دیدگاه دیگر متون ادبی را نمودگاری از پیشرفتِ آگاهیِ تاریخی در نظر می‌گیرد و، هم از این رو، رویکردهای مبتنی بر این دیدگاه در پی آن‌اند تا به بررسی آثار ادبی جهت آشکار ساختنِ خوانشِ معینِ یگانه‌ای بپردازند که این آگاهی تاریخی را، در ابعاد تاریخی، سیاسی، اجتماعی، نمودار می‌سازد. در این دیدگاه و رویکردهای مبتنی بر آن، ابهام و چندمعناییِ آثار ادبی رد و انکار می‌گردد و تنها یک خوانشِ «درست» و «واقعی» تک‌صدایی به رسمیت شناخته می‌شود. برای نمونه، نقدهای مارکسیستی، روان‌کاوانه، اگزیستانسیالیسم در این گروه قرار می‌گیرند (زیمّا، ۱۳۹۴: ۱۶-۹). شعرشناسیِ شعرشناسی شناختی، در این میان، به دیدگاه نخست و رویکردهای مبتنی بر آن تعلق دارد، چه در پی آن نیست تا با فروکاستنِ آثار ادبی به بافت و زمینهٔ تاریخی، سیاسی، اجتماعی به خوانشی یکه‌ویگانه دست یابد، بلکه، از رهگذر توصیفِ

عملکردهای شناختی درگیر در فرایند خوانش که خوانندگان باتجربه هنگام رویارویی با آثار ادبی در ذهن خود صورت می‌دهند، چگونگی شکل‌گیری خوانش‌های گوناگون را، که از طریق واسازی بخش‌های سازنده متن و سوارکردن دوباره آن‌ها در هیئتی منسجم و معنی‌دار صورت می‌گیرند، بررسی می‌کند. به زبان فن‌واژه‌های رولان بارت در *لذت متن*، شعرشناسی شناختی به بررسی فرایندهایی می‌پردازد که به تجربه «ژوئیسانس» نزد خواننده «نویسنده‌وار» می‌انجامد (هاوکس، ۲۰۰۳: ۹۴-۹۲).

هدف نگارندگان در پژوهش حاضر این است تا به‌شیوه‌ای تحلیلی در چارچوب شعرشناسی شناختی به بررسی شعری از یکی شاعران سپیدسرای فارسی بپردازند و، از این رهگذر، امکاناتی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند که این چارچوب در باب چگونگی خوانش و تفسیر آثار ادبی در اختیار می‌نهد. نظریه‌ای که در این راستا پایه کار قرار می‌گیرد به نظریه هم‌آمیزی مفهومی^۱ موسوم است که از سوی ژیل فوکونیه و مارک ترنر (۲۰۰۲، ۱۹۹۸) پیش نهاده شده است. به‌طور کلی، بر پایه نظریه مزبور، هر متن شعری را می‌توان چونان آمیزه^۲ یا مجموعه‌ای از آمیزه‌های مفهومی (ابرامیزه) در نظر گرفت که به‌مدد فرایندهای شناختی چندی، نظیر فرافکنی، نگاشت، فشردگی و مانند این‌ها، از رهگذر خلق شبکه‌هایی ادغامی ساخت و پرداخت شده است، و دستیابی به تفسیری از آن در میان خوانش‌های بالقوه امکان‌پذیر نیز مستلزم ساخت و پرداخت شبکه‌هایی ادغامی به‌یاری فرایندهای شناختی مزبور است. تفاوت در بازسازی شبکه‌های ادغامی نهفته در پشت آمیزه‌های مزبور منجر به پیدایش خوانش‌های متفاوت از متنی یکسان می‌شود و چنان‌که خواهیم دید، نظریه هم‌آمیزی مفهومی و سازوکارهای دخیل در آن، در ترکیب با مفاهیمی چند برگرفته از نظریه حوزه‌های مفهومی لانگاکر، ابزار نظری نیرومندی جهت تبیین این مسأله به‌دست می‌دهند. وانگهی، نظریه هم‌آمیزی مفهومی ابزاری نیز برای سنجش میزان درستی یا بهینگی خوانش‌های گوناگون در اختیار می‌نهد که به‌مدد آن‌ها می‌توان از میان قرائت‌های مختلف برخی را بهینه به‌شمار آورد و اعتبار بیش‌تری بدان‌ها نسبت داد.

1. Conceptual Blending Theory

2. blend

۲. پیشینه پژوهش

فوکونیه و ترنر صورت نهایی نظریه هم‌آمیزی مفهومی را، پس از چند مقاله منفرد در سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰، در کتابی موسوم به *شیوه‌ای که بدان می‌اندیشیم* (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲) عرضه می‌کنند. جدای از پژوهش‌های فراوانی که بر پایه نظریه مزبور در گستره پهناوری از فعالیت‌های انسانی همچون هنر، آیین و مذهب و علمی صورت گرفته است، از ریاضیات و زبان‌شناسی گرفته تا روان‌شناسی و روان‌درمانی و مردم‌شناسی (ترنر، ۲۰۱۵: ۲۶۱)، در حوزه ادبیات و مطالعات ادبی نیز نظریه هم‌آمیزی مفهومی چارچوب نظری تازه‌ای برای کندوکاو در آثار ادبی فراهم آورده است. نظریه نخستین کاربرست خود را در حوزه ادبیات در کار ترنر به نام *ذهن ادبی* (ترنر، ۱۹۹۶) می‌یابد، که در آن با استفاده از نظریه هم‌آمیزی مفهومی به بحث درباره سویه‌های مختلف حضور فراگیر «حیوان سخنگو» در ادبیات ملل پرداخته می‌شود.

از میان مقاله‌های بسیاری که به کاربرست نظریه هم‌آمیزی مفهومی در ادبیات پرداخته‌اند می‌توان به تحلیل سمینو از جنبه‌ای محوری از زندگی ذهنی شخصیت‌های داستان کوتاه ویرجینیا وولف، «آپین و آپینوا» (۲۰۰۶) اشاره کرد که در آن، به مدد ابزارهای مفهومی نظریه هم‌آمیزی مفهومی، به توصیف چگونگی پیدایش جهان خیالی «خرگوشی» درون جهان «بالفعل» داستان می‌پردازد، و چنین بیان می‌دارد که جهان خیالی مزبور حاصلی است از تشکیل شبکه ادغامی پویایی با چندین فضای درون‌داد که از طریق فرافکنی گزینشی به درون فضای آمیزه «ساختارهای پیدایشی» تازه‌ای درون آن پدید می‌آورند. مارکوس هارتنر (۲۰۰۸) به کاربرست نظریه هم‌آمیزی مفهومی در مورد مفهوم چندگانگی چشم‌انداز^۱ در نظریه روایت می‌پردازد، و پس از اشاره به فراگیرشدن مفهوم چشم‌اندازباوری در سده بیستم و بیست‌ویکم در حوزه‌های گوناگون علوم اجتماعی، از کم‌بهادادن به پدیده ادبی «چندگانگی چشم‌انداز» در حوزه روایت‌شناسی یاد می‌کند، و هدف‌اش را در مقاله خود بازنگری میان‌رشته‌ای از مفاهیم نظری به‌مدد نظریه هم‌آمیزی مفهومی در رمان نامه‌نگارانه تویاس اسمالت به نام *هامفری کلینکر* (۱۷۷۱) بیان می‌دارد.

سیلویا گلوواچکا (۲۰۱۲) به کاربست یافته‌های نظریه هم‌آمیزی مفهومی در مورد تحلیلی از صورت‌های زبانی در داستان‌های تخیلی کُمیک پرچت (به نام «دیسک جهان»)^۱ می‌پردازد، صورت‌هایی زبانی که از گزینش‌های زبانی مربوط به کاربرد عادی و روزمره فراتر می‌روند. کار گلوواچکا در مجموع کاربستی بسیار نوآورانه از نظریه هم‌آمیزی مفهومی بر روی آثار ادبی به‌شمار می‌رود، چه وی سازوکارهای نظریه مزبور را بر روی اثری ادبی در چندین سطح (از سطح ساختار روایی گرفته تا سطح واجی) مورد بررسی قرار می‌دهد، و قابلیت‌های این نظریه را در سطوح مختلف واکاوی می‌کند. دانسی‌گیر نیز در کتاب *زبان داستان* (دانسی‌گیر، ۲۰۱۱) نظریه هم‌آمیزی مفهومی را در مورد روایت به‌کار می‌بندد و به‌مدد نظریه فضاهای ذهنی و هم‌آمیزی مفهومی روایت را در ادبیات از دیدگاهی شناختی مورد بررسی قرار می‌دهد.

از تازه‌ترین کارهای انجام‌شده در زبان فارسی در حوزه هم‌آمیزی مفهومی می‌توان به کار پُردل، رضایی و رفیعی (۱۳۹۶) اشاره کرد که به بررسی معانی نوینی که در آمیزه‌های مفهومی پدید می‌آیند می‌پردازند و چگونگی پیدایش چنین مفاهیمی را در شعری از گروس عبدالملکیان مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. پیش‌تر از آن نیز کارهایی در زمینه ادبیات بر پایه چارچوب مزبور از سوی شماری نویسنده صورت گرفته است که از میان آن‌ها می‌توان به «ادغام نوشتار و تصویر در متون ادبی بر اساس نظریه ادغام مفهومی» اشاره کرد که به بررسی شبکه‌های آینه‌ای در متون ادبی تصویری اختصاص دارد (صادقی، ۱۳۹۱)، با این کم‌داشت که از نقش پیوندهای حیاتی غافل می‌ماند، پیوندهایی که عملکرد یا عدم عملکرد آن‌ها باعث پیدایش خوانش‌های گوناگون از متنی واحد می‌شوند. هم‌چنین می‌توان از «معناشناسی شناختی و نقش نظریه ادغام مفهومی در قصه‌های عامیانه ایرانی» (۱۳۹۲) از اردبیلی یاد که نظریه هم‌آمیزی مفهومی را در مورد قصه‌های عامیانه ایرانی به‌کار می‌برد. برکت و همکاران (۱۳۹۱) نیز در مقاله‌ای موسوم به «روایت‌شناسی شناختی (کاربست نظریه آمیختگی مفهومی بر قصه‌های عامیانه ایرانی)» نظریه هم‌آمیزی مفهومی را به‌شیوه‌ای مشابه کار اردبیلی بر روی دو قصه عامیانه به نام «روبه و خروس» و «ننه‌ماهینک» اعمال می‌کند.

۳. چارچوب نظری

به‌طور کلی، می‌توان نظریه هم‌آمیزی مفهومی را به چهار بخش تقسیم کرد: اجزای تشکیل‌دهنده ساختاری و فرایندی؛ گونه‌شناسی شبکه‌های ادغامی؛ گونه‌شناسی پیوندهای حیاتی؛ و اصول بهینگی یا حاکمیت. در ادامه، هر یک از بخش‌های یادشده تا آن‌جا که با موضوع پژوهش حاضر ارتباط می‌یابند مورد بررسی قرار می‌گیرند.

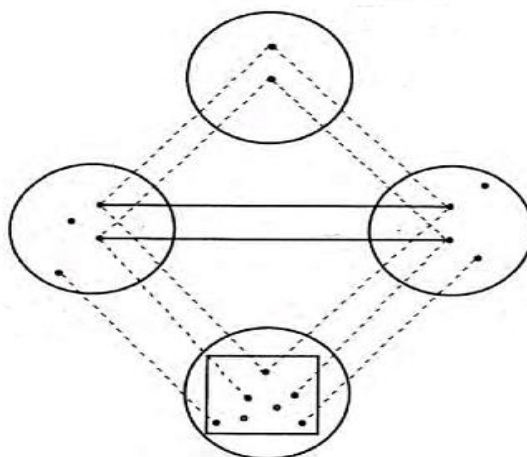
۱.۳. اجزای تشکیل‌دهنده ساختاری و فرایندی نظریه هم‌آمیزی مفهومی

آمیزه‌های مفهومی از دل شبکه‌هایی متشکل از فضاها و ذهنی پدید می‌آیند. شبکه‌های ادغامی در حالت کمینه خود از چهار فضای ذهنی درون‌داد تشکیل می‌شوند، دو فضای درون‌داد، فضای مشترک و فضای آمیزه (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۴۷). شکل (۱) نمودار مربوط به شکل پایه‌ای^۱ شبکه‌های ادغامی را نشان می‌دهد. فضاها و ذهنی درون‌داد «بسته‌های مفهومی کوچکی هستند در حین اندیشیدن و صحبت کردن جهت درک و فهم و انجام کنش ساخت و پرداخت می‌شوند» (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۴۰). فضاها و ذهنی درون‌داد در شکل (۱) شبکه‌های ادغامی به صورت دایره نشان داده شده‌اند. در هر لحظه از ساخت و پرداخت شبکه‌های ادغام مفهومی، ساخت‌هایی که به نظر می‌رسد میان فضاها و ذهنی درون‌داد مشترک‌اند درون فضای سومی قرار می‌گیرند که به فضای مشترک موسوم است (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۶: ۳۰۹-۳۰۸). کار تشخیص عناصر مشترک میان فضاها و ذهنی درون‌داد به عهده فرایند همتایی است که نگاشت‌هایی میان فضایی^۲ مابین دو فضای درون‌داد برقرار می‌کند. در شکل (۱) نگاشت‌های برقرارشده میان فضاها و ذهنی درون‌داد به صورت خط تیره و عناصر مشترک درون فضای مشترک به صورت خطوط نقطه‌چین نمایش داده شده‌اند. سپس، ساخت‌هایی چند از دل دو فضای درون‌داد به درون فضایی چهارم به نام فضای آمیزه فراکنی می‌شوند، که گرچه شامل ساخت‌هایی مشترک است که درون فضای عام قرار گرفته‌اند اما ساخت‌هایی خاص‌تر و ویژه‌تر را نیز دربردارد، و ممکن است ساخت‌هایی را در دل خود جای دهد که درون فضاها و ذهنی درون‌داد امکان‌ناپذیر است (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۶: ۳۱۰-۳۰۹). این ساخت‌ها به ساخت‌هایی

1. Basic Diagram

2. cross-space mapping

پیدایشی^۱ موسوم هستند، ساخت‌هایی که فضاهای درون‌داد فاقد آن‌ها هستند. در شکل (۱) ساخت‌های پیدایشی به صورت مربع نشانه داده شده‌اند سه عملکرد شناختی این ساخت‌ها را پدید می‌آورند (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۴۸-۵۱): هم‌نهشی^۲؛ کامل‌سازی^۳؛ پرداخته‌سازی^۴.



شکل ۱. شبکه ادغامی پایه (برگرفته از فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۴۱)

هم‌نهشی عناصری را از درون فضاهای درون‌داد به درون فضای آمیزه فرافکنی کند و بدین‌سان ساخت‌هایی را پدید آورد که در فضاهای جداگانه به چشم نمی‌خورند (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۴۸). کامل‌سازی از طریق فرایند انتقال طرح‌واره‌ای که گستره وسیعی از ساختارهای مفهومی مرتبط را از حافظه بلندمدت فراخوانی می‌کند، ساخت مفهومی برآمده از عناصر هم‌نهشته را تکمیل می‌سازد (فوکونیه و ترنر ۲۰۰۲: ۴۸). پرداخته‌سازی نیز در ادامه کامل‌سازی و از طریق شبیه‌سازی‌هایی ذهنی^۵ مفهوم پیدایشی پدیدآمده درون آمیزه را ساخت و پرداخت بیش‌تری می‌دهد (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۴۸). و در نهایت نیز می‌بایستی به فرایند شناختی فرافکنی گزینشی^۶ اشاره کرد که به موجب آن، در شبکه‌های ادغام مفهومی،

1. emergent structure
2. Composition
3. Completion
4. Elaboration
5. simulation
6. selectional projection

جملگی عناصر و روابط موجود میان آن‌ها در فضاهای درون‌داد به‌درون فضای آمیزه فراقنی نمی‌شوند، بلکه گزینش صورت می‌گیرد، و این گزینش می‌تواند از فردی به فردی دیگر متفاوت باشد، و لذا ساخت‌ها یا معانی پیدایشی متفاوتی را درون آمیزه پدید آورد (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۱۶۸-۱۶۶).

۲.۳. پیوندهای حیاتی و فشرده‌سازی

در نظریه هم‌آمیزی مفهومی، پیوندهای موجود میان فضاهای درون‌داد به پیوندهای حیاتی^۱ موسوم هستند. پیوندهای حیاتی عناصر هم‌تا را در فضاهای درون‌داد با یک‌دیگر پیوند می‌دهند و روابطی موسوم به روابط برون‌فضایی^۲ پدید می‌آورند. روابط برون‌فضایی درون آمیزه فشرده می‌شوند و در آن به‌هیئت روابطی درون‌فضایی^۳ در آمیزه نمودار می‌گردند. عملکرد فشرده‌سازی^۴ به ایجاد معانی و ساخت‌های پیدایشی کمک می‌کند. چند مورد از پیوندهای حیاتی مهم به‌قرار زیراند (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۱۰۲-۹۳):

الف. زمان و مکان^۵: از آن‌جا که رویدادها در زمان و مکان واقع می‌شوند، هم از این‌رو زمان و مکان چونان پیوندی حیاتی عمل می‌کند که دو یا چند رویداد را درون فضاهای درون‌داد به یک‌دیگر مرتبط می‌سازند (اونگر و اشمیت، ۲۰۰۶: ۲۶۳). برای نمونه، طرحی تصویری که زنجیره زمانی تکامل جانوران را نمایش می‌دهد می‌تواند به گزینش شماری چند رویدادهای قابل‌ذکر در فرایند تکامل بسنده کند، مثلاً پیدایش و نابودی دایناسورها و به‌دنبال آن پدیداری انسان؛ این نمونه‌ای است پیوندهای حیاتی زمان و مکان که تحت سازوکار فشرده‌سازی قرار گرفته‌اند و کوتاه‌گردانی شده‌اند (ایونز و گرین، ۲۰۰۶: ۴۲۱).

ب. تغییر و دگرگونی^۶: تغییر و دگرگونی پیوند حیاتی بسیار عامی است که میان دو فضای درون‌داد برقرار می‌گردد. مثلاً در کاربرد عبارتی مانند «دکتر!» خطاب به کسی که هنوز در حال تحصیل پزشکی است گونه‌ای هم‌آمیزی مفهومی به چشم می‌خورد، بدین ترتیب که دو فضای درون‌داد «فرد مشغول تحصیل پزشکی» با فضای درون‌داد «فرد پس از فراغت از تحصیل و

1. vital relation
2. outer-space relation
3. inner-space relation
4. compression
5. Time and Place
6. Analogy

پزشک‌شدن» (که دومی صورت تغییر یافته نخستین است) درهم می‌آمیزند و با یک‌دیگر یگانه می‌شوند و کاربرد عبارت بالا را امکان‌پذیر می‌سازند.

ج. این‌همانی یا هویت^۱: از طریق این پیوند حیاتی است که افراد فضاهایی ذهنی بی‌شماری را که شامل دوران نوزادی، کودکی، نوجوانی و بزرگسالی‌شان (یا به عبارتی دیگر، ابعاد گوناگون شخصیتی آنان در محورهای زمان، مکان و نقش‌های متنوع اجتماعی) می‌شود، به‌رغم تفاوت‌های آشکاری که با هم دارند، به یک‌دیگر مرتبط می‌سازند و حسی از یک‌پارچگی شخصیتی پیدا می‌کنند. پیوند مزبور با پیوندهای حیاتی دیگری چون تغییر، زمان و علت و معلول مرتبط است (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۹۵).

د. علت و معلول^۲: پیوندی حیاتی است که میان دو فضای درون‌داد برقرار می‌گردد، به‌طوری‌که یکی از دو فضای مزبور علت و دیگری معلول به‌شمار می‌رود. مثالی که ایونز و گرین برای این پیوند حیاتی می‌آورند (۲۰۰۶: ۴۲۴) به صحنه‌ای برمی‌گردد که طی آن فردی به خاکسترهای درون بخاری اشاره می‌کند و این جمله را بر زبان می‌آورد، «آن‌کُنده خیلی طول کشید تا بسوزد.» به‌گفته آنان، در این مثال، فرد آمیزه‌ای مفهومی پدید آورده است که شبکه ادغامی آن از دو فضای درون‌داد «کُنده سوزان درون شومینه» و «کُپه خاکستر» تشکیل شده است، و فضای نخست علت درون‌داد دوم را تشکیل می‌دهد. در جمله یادشده، پیوند حیاتی علت و معلول میان دو فضای درون‌داد فشرده‌سازی شده و به‌صورت پیوند یگانگی درآمده است: فرد به خاکستر (معلول) اشاره می‌کند اما مرادش کُنده سوزان (علت) است.

۳.۳. رده‌شناسی شبکه‌های ادغامی

۱. شبکه‌های ساده^۳: ساده‌ترین نوع شبکه‌های ادغامی شامل دو فضای درون‌داد می‌شود که یکی از آن‌ها قالبی مفهومی به‌همراه چند نقش را در بردارد و دیگری محتوی ارزش‌هایی چند برای نقش‌های مزبور است (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۱۲۰).

1. identity

2. Cause-Effect

3. Simplex Networks

۲. شبکه‌های ادغامی آینه‌ای^۱: شبکه‌های ادغامی آینه‌ای شبکه‌هایی ادغامی هستند که در آن‌ها جملگی فضاهای ذهنی، یعنی فضاهای درون‌داد، فضای مشترک و آمیزه، از قالب مفهومی سازمان‌دهنده یکسانی برخوردارند (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۱۲۲-۱۲۳).

۳. شبکه‌های تک‌دامنه^۲: شبکه‌ای تک‌دامنه دارای دو فضای درون‌داد است که هر کدام قالب‌های سازمان‌دهنده متفاوتی دارند و تنها یکی از آن‌ها برای سازمان‌دهی به فضای آمیزه فرافکنی می‌شود. (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۱۲۶).

۴. شبکه‌های چنددامنه^۳: در شبکه‌ای دودامنه درون‌دادها دارای قالب‌های سازمان‌دهنده متفاوت و اغلب متضاربی هستند ضمن آن‌که آمیزه نیز قالب سازمان‌دهنده‌ای دارد که محتوای آن را بخش‌هایی از قالب‌های مربوط به درون‌دادهای شبکه تشکیل می‌دهند و افزون‌بر آن دارای ساخت‌هایی پیدایشی از آن خود نیز هست (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۱۳۱).

۴.۳. اصول بهینگی

در نظریه هم‌آمیزی مفهومی، شماری اصول نیز در کاراند که بر ساخت و پرداخت آمیزه‌ها حاکمیت دارند و در آفرینش و بازآفرینی شبکه‌های ادغامی محدودیت ایجاد می‌کنند. اصول مزبور در عین آن‌که اغلب یک‌دیگر را تکمیل می‌سازند، گاه با یک‌دیگر در رقابت قرار می‌گیرند (نظیر اصول پیشینه‌سازی فشرده‌سازی و توپولوژی) و می‌بایستی به‌نحوی از انجا میان آن‌ها سازگاری ایجاد کرد تا به آمیزه بهینه دست یافت. در زیر خلاصه‌ای از اصول مزبور می‌آید:

اصل پیشینه‌سازی فشرده‌سازی^۴: به‌موجب این اصل، پیوندهای حیاتی موجود میان فضاهای درون‌داد می‌بایستی به‌نحوی از انجا (میزان‌سازی^۵، کوتاه‌گردانی^۶، تبدیل^۷) درون فضای آمیزه فشرده‌سازی شوند، و از میان آمیزه‌های ممکن که می‌توان در یک شبکه ادغامی ایجاد کرد، آمیزه‌ای بهینه خواهد بود که این اصل را برآورده سازد (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۳۲۴).

1. Mirror Networks
2. Single-Scope Network
3. Double-Scope Networks
4. Maximization of Compression Principle
5. Scaling
6. Syncopation
7. Conversion

اصل توپولوژی^۱: به موجب این اصل، از میان آمیزه‌های ممکن که در یک شبکه ادغامی می‌توان شکل داد، آمیزه‌ای بهینه است که در آن توپولوژی یا عناصر سازمان‌دهنده موجود درون فضاهای درون‌داد بی‌هیچ‌گونه تغییری به‌درون فضای آمیزه فراقنی شده باشند (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۳۲۷). اصل بیشینه‌سازی فشرده‌سازی اغلب با اصل توپولوژی در تعارض قرار می‌گیرد، و یک شبکه ادغامی برای رسیدن به انسجام می‌بایستی به‌نحوی میان آن‌ها تعادل و سازش برقرار سازد، و این امر معمولاً از طریق الگوهای فشرده‌سازی پیوندهای حیاتی و فراقنی‌گزینی صورت می‌گیرد.

اصل ادغام^۲: «به آمیزه‌ای منسجم و یک‌پارچه دست یابید» (فوکونیه و ترنر: ۳۲۸). اصل بیشینه‌سازی پیوندهای حیاتی^۳: «در شرایط برابر، پیوندهای حیاتی را در شبکه ادغامی به حداکثر برسانید» (فوکونیه و ترنر: ۳۳۰).

اصل شدت‌بخشی به پیوندهای حیاتی^۴: «در شرایط برابر، پیوندهای حیاتی را تشدید کنید» (فوکونیه و ترنر: ۳۳۰).

اصل شبکه‌واری^۵: «در شرایط برابر، دستکاری در فضای آمیزه به‌عنوان یک واحد می‌بایستی روابط شبکه‌وار مناسب با فضاهای درون‌داد را به‌سادگی و بدون نظارت یا محاسبه اضافی حفظ کند» (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۳۳۱).

اصل واسازی^۶: «در شرایط برابر، فضای آمیزه خود به‌تنهایی می‌بایستی قادر به انگیزختن بازسازی کل شبکه ادغامی باشد» (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۳۳۲).

۵.۳. نظریه حوزه‌های مفهومی^۷: نظریه حوزه‌های مفهومی نظریه‌ای درباره چگونگی سازمان‌بندی ساختارهای مفهومی در ذهن است. مطابق این نظریه، معانی در ذهن انسان در چارچوب حوزه‌ها یا قالب‌های^۸ مفهومی ذخیره می‌شوند، به‌گونه‌ای که درک و فهم هر معنا

1. Topology Principle
2. Integration Principle
3. Maximization of Vital Relations Principle
4. Intensification of Vital Relations Principle
5. Web Principle
6. Unpacking Principle
7. Conceptual Domain Theory

۸. هرچند اصطلاح «قالب» (frame) به نظریه معنی‌شناسی قالبی فیلمور برمی‌گردد، اما معنای آن با «حوزه» یکسان است، و ما نیز در این پژوهش، به‌پیروی از کرافت و کروز (۲۰۰۴: ۱۵) گاه آن‌ها را به‌جای هم به‌کار می‌بریم.

مستلزم فعال‌سازی قالب مفهومی معینی است که این معنا بخشی از آن را تشکیل می‌دهد. قالب مفهومی به رشته‌ای از مفاهیم اشاره دارد که چنان با یک‌دیگر در پیوسته‌اند که برای فهم یکی از آن‌ها می‌بایستی کل این شبکه مفهومی را درک کرد، و وانگهی، میان این خود حوزه‌های مفهومی در ساختار شناختی ذهن نیز پیوندهایی چندسویه و درهم‌تنیده برقرار است (فیلمور، ۱۹۷۷a؛ لنگاکر، ۱۹۸۷: ۱۵۱-۱۵۰؛ کرافت و کروز، ۲۰۰۴: ۲۸). مفهوم دیگری که از دل این تعریف از حوزه مفهومی بیرون می‌آید «رخ‌نمایی»^۱ است. رخ‌نمایی یک عملیات تفسیری^۲ است، و به برجسته‌سازی بخشی از ساختار پیچیده یک قالب مفهومی به‌بهای حاشیه‌رانی دیگر بخش‌های تشکیل‌دهنده آن حوزه مفهومی اشاره دارد. برای نمونه، چنان‌چه حوزه مفهومی «عشق» را در نظر بگیریم، می‌بینیم که حوزه مزبور با شبکه‌ای وسیع از دیگر عناصر مفهومی مرتبط و هم‌پیوسته است، از ساختار درونی آن گرفته («عاشق» و «معشوق» و «خواستن» و...) تا حوزه‌هایی مفهومی چون «نیاز زیستی»، «احساسات و عواطف» و مانند این‌ها، و به‌طور کلی تمامی معانی و مفاهیمی که حول «عشق» در یک فرهنگ خاص گرد آمده‌اند (مانند انواع و اقسام عشق: آگاه، افلاطونی، رمانتیک و...)، و شبکه‌ای پیچیده و درهم‌تنیده از مفاهیم را تشکیل داده‌اند.^۳ رخ‌نمایی به‌معنای برگزیدن و برجسته‌سازی بخش معینی از این شبکه تودرتو و درهم‌پیوسته است، و هر رخ‌نمایی تفسیر متفاوتی از قالب مفهومی مزبور عرضه می‌دارد؛ مثلاً این شعر از شاملو، «در فراسوی مرزهای تنات تو را دوست می‌دارم...»، («میعاد»، از مجموعه «آیدا در آینه»)، به‌وضوح قالب مفهومی «عشق» را متفاوت از، مثلاً، این شعر حافظ، «بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار...»، (۳۹۲)، رخ‌نمایی می‌کند، و لذا تفسیر متفاوتی از «عشق» را برجسته می‌سازد: در مورد نخست، جنبه‌های مربوط به «تجربه اوج و استعلا» و «فراروی از ادارکات و احساسات عادی و روزمره» در مورد «عشق» رخ‌نمایی و برجسته می‌شود، و در دومی «نیاز بیولوژیک» و «عواطف و احساسات عادی» درباره «عشق» برجستگی می‌یابند و رخ‌نمایی می‌گردند. ترکیب این مفاهیم از نظریه حوزه‌های مفهومی نزد لنگاکر با مفاهیم یادشده

1. profiling

2. construal operation

۳. بررسی و توصیف دقیق ساختار درونی و پیوندهای بیرونی قالب مفهومی «عشق»، یا به‌طور کلی هر حوزه مفهومی دیگری، خود می‌تواند موضوع یک مقاله، بلکه کتاب، جداگانه‌ای باشد، و لذا از حوصله پژوهش حاضر بسیار فراتر می‌رود (برای نمونه، بنگرید به استین، ۲۰۰۳).

نظریه هم‌آمیزی مفهومی، چنان‌که در ادامه خواهیم دید، ابزار نظری نیرومندی برای بررسی چگونگی پیدایش خوانش‌های گوناگون از متنی واحد فراهم می‌آورد.

۴. تجزیه و تحلیل

پس از معرفی چارچوب نظری، اکنون به تجزیه و تحلیل شعری برگزیده از کامران رسول‌زاده در قالب نظریه هم‌آمیزی مفهومی می‌پردازیم. این شاعر را از آن‌رو برگزیدیم که به‌نظر می‌رسد در میان دیگر سپیدسرایان از محبوبیت بالایی برخوردار باشد (گواه آن دوازده نوبت چاپ برای مجموعه «فکر کنم باران...» از ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۵ می‌باشد). لازم به ذکر است که تفسیرهای متفاوت صورت گرفته از شعرمنتخب در این پژوهش خوانش‌های گوناگونی هستند که نگارنده از مخاطبان مختلف به‌دست آورده است، بدین ترتیب که اشعار به چندین نفر (از جمله دانشجویان یکی از کلاس‌های ادبیات نگارنده) عرضه شده و تفسیر آن‌ها از متون مزبور ثبت و ضبط شده است.

شعر شماره (۱)

نور به قبرم ببارد

که عاشق توام...

(کامران رسول‌زاده، مجموعه فکر کنم باران دیشب مرا شسته، امروز «تو» ام، ۱۳۹۱)

تصویری که این متن شعری به مخاطب عرضه می‌دارد به فردی برمی‌گردد که عاشق کسی است و به سبب این عشق از خویشتن به نیکی یاد می‌کند. اما چند و چون این ذکر خیر به‌طور دقیق مشخص نیست، و هم از این‌رو متن به خوانش‌های گوناگونی راه می‌دهد. به عبارتی دیگر، متن قطعی نیست و ابهام دارد، و صداها متنوعی از آن به گوش می‌رسد. در زیر، به چند مورد از این خوانش‌ها اشاره می‌کنیم، و سپس، از طریق ابزارهای نظری نظریه هم‌آمیزی مفهومی چگونگی شکل‌گیری آن‌ها را توصیف و تبیین می‌کنیم.

به‌طور کلی، خوانش‌های ممکن از شعر شماره (۱) را می‌توان ذیل دو دسته قرار داد: خوانش‌هایی که در محدوده حوزه مفهومی «عشق» صورت می‌گیرند، بدین معنی که در هر یک از این خوانش‌ها حوزه مفهومی «عشق» در ساختار مفهومی افراد فعال می‌گردد، از همان ابتدای کنش خوانش، ذهن به‌سوی عناصر مفهومی مرتبط با قالب مزبور سوق می‌یابد. به‌رغم

اشتراک این دسته از خوانش‌ها در فعال‌سازی حوزه مفهومی «عشق»، با این همه تفاوت‌هایی میان آن‌ها وجود دارد، و آن هم این‌که هر یکاز این خوانش‌ها، چنان‌که در ادامه خواهیم دید، بخش متفاوتی از شبکه پیچیده و درهم‌بافته گردآمده پیرامون حوزه مفهومی «عشق» را رخ‌نمایی می‌کنند. اما سؤالی که در این‌جا با توجه به ابزارهای نظری مورد استفاده در این پژوهش مطرح می‌شود این است که اگر مخاطب در همان آغاز کنش خوانش، به جای حوزه مفهومی «عشق»، به فعال‌سازی حوزه‌ای دیگر بپردازد چه می‌شود؟ مثلاً، چنان‌چه وی، به جای «عشق»، حوزه مفهومی «وسیله نقلیه» را فعال سازد چه؟ در این صورت، وی به خوانش یا خوانش‌هایی کاملاً متفاوت از متن بالا خواهد رسید، و این‌ها دسته دوم خوانش‌های ممکن از متن بالا را تشکیل می‌دهند. در این دسته از خوانش‌ها، ضمیر «تو» در متن دیگر نه به معشوق انسانی بلکه به «وسیله‌ای نقلیه» برخورد گشت، که در صورت رخ‌نمایی از طریق عناصری مانند «خرابی»، «تعمیر»، «عشق ماشین»، «جوانی» و مانند این‌ها، به همین تعداد خوانش‌های گوناگون راه می‌دهد.^۱ این مسئله در مورد فعال‌سازی و رخ‌نمایی هر حوزه مفهومی دیگری جز «وسیله نقلیه» و عناصر مفهومی تشکیل‌دهنده آن نیز صدق می‌کند، و در نتیجه شمار بالقوه ممکن خوانش‌ها از متن مزبور، و اساساً هر متن دیگری، بی‌نهایت می‌گردد.^۲

خوانش‌های دسته دوم ما را به تمایزی می‌رساند که اکوی متأخر در محدودیت‌های تفسیر (۱۹۹۰) میان «تفسیر» و «بیش تفسیر» قائل می‌گردد. توضیح این نکته آن‌که اکو، برخلاف موضع اولیه خود در اثر گشوده (۱۹۷۵) که هر تفسیری را روا می‌دانست، در محدودیت‌های تفسیر از در مخالفت با نظرات پس‌اساخت‌گرایانه دریدا برمی‌آید، و میان «تفسیر» یک متن و «استفاده» دل‌خواهی از آن برای مصارف دیگر (که وی «بیش تفسیر» می‌نامد) تمایز می‌گذارد. به زعم اکوی متأخر، هر تفسیری از متن روا نیست، و عوامل پراگماتیک یا عمل‌گرایانه کنش خوانش را

۱. برای نمونه، از میان بی‌شمار خوانش ممکن دیگر، می‌توان فردی را در نظر آورد که از خرابی‌های مکرر ماشین‌اش، که در عین حال علاقه‌ای نوستالژیک به آن نیز دارد، کلافه شده است و گفته مزبور را بر زبان می‌آورد. خوانش‌هایی مانند این را می‌توان به تقریب برای هر حوزه مفهومی دیگری نیز در نظر گرفت، نظیر حوزه مفهومی «حیوانات خانگی»، «کتاب» و بی‌شمار حوزه مفهومی دیگر.

۲. چنان‌که مشاهده می‌شود، این مثال‌ها نشان می‌دهند ابزارهای نظری برگرفته از نظریه حوزه‌های مفهومی لانگاکر، یعنی قالب یا حوزه مفهومی و رخ‌نمایی، کارکردی را که به خاطر آن در این پژوهش همراه با نظریه هم‌آمیزی مفهومی مورد استفاده قرار گرفته‌اند به خوبی به انجام می‌رسانند: تبیین نظریه‌چگونگی رسیدن به خوانش‌های متفاوت از متنی واحد.

در عمل محدود می‌سازند (بیانکی و جری، ۲۰۰۹: ۲۷-۲۴). طبق این دیدگاه، خوانش‌های دسته دوم مصداقی از بیش‌تفسیر به‌شمار می‌روند، زیرا متن شعر (۱) را از بافت اصلی خود که بافتی مربوط به اشعار عاشقانه است جدا کرده و آن را به‌طور دل‌به‌خواهی در سایر بافت‌ها مورد استفاده قرار داده‌اند. نکته اصلی در این‌جا آن است که چارچوب نظری مورد استفاده ما در این پژوهش، در سطح نظری، به‌خوبی از عهده تبیین امکان خوانش‌های گوناگون از سوی افراد مختلف برمی‌آید، هرچند، در بُعد عملی، به‌پیروی از نظریات نشانه‌شناسانی چون اکو، می‌توان برای آن‌ها محدودیت‌هایی قائل گشت.

و اما خوانش‌های دسته اول. چنان‌که در آغاز این بخش اشاره شد، خوانش‌های گوناگونی که در این‌جا مورد بررسی قرار می‌گیرند، چه دسته اول یا دوم، از افراد مختلف جمع‌آوری شده‌اند و اعتبار آن‌ها به‌صورت تجربی مورد تأیید قرار گرفته است. در خوانش‌های دسته دوم، بر اساس تفسیرهایی که افراد مختلف از متن شعری بالا ارائه داده‌اند، سه الگوی کلی خوانش قابل تشخیص است: در خوانش اول، با فردی روبه‌رو هستیم که، با درتصور آوردن خود در آینده و مرگ خویش، به روح و روان خود به‌جهت عشق‌اش به محبوبی متعالی در دوران زندگی‌اش درود می‌فرستد. در این خوانش، عبارت «ببارد»، در واقع، صورت التزامی از مصدر فعلی «باریدن» است، و در معنایی دُعایی به‌کار رفته است: راوی از خداوند می‌خواهد زمانی در آینده پس از آن‌که درگذشت (هرچند در متن شعر اشاره صریحی به آینده و مرگ راوی نشده با این حال تصور آن پذیرفتنی است، به‌ویژه آن‌که فعل «ببارد» در وجه دُعایی یا آرزویی قرار دارد، و آرزو معطوف به آینده است)، مورد مغفرت و عنایت ویژه الهی قرار گیرد، چرا که وی، به‌زعم خود، به‌خاطر عشق‌ورزیدن به معشوقی دارای خصلی والا و ستوده تعالی یافته و به درجه بالایی رسیده است. در این خوانش، آن‌چه مهم است این‌که تأکید بر روی معشوق و خصال نیک وی قرار می‌گیرد، و شایستگی عاشق برای چنین فرجام نیکی پس از مرگ به عشق‌ورزی او به چنان معشوق والایی نسبت داده می‌شود. به‌عبارتی دیگر، در این خوانش، معشوق ستایش می‌شود، و عاشق نیز از دولت عشق او است که شایسته تحسین می‌گردد. در خوانش دوم، فردی تصویر می‌شود که، با تصور کردن خود در آینده زمانی پس از مرگ‌اش (هرچند در این مورد نیز متن هیچ اشاره صریحی به زمان آینده و مرگ راوی نمی‌کند، با این‌همه چنین برداشتی با توجه با حضور صورت التزامی فعل «باریدن» موجه و قابل قبول

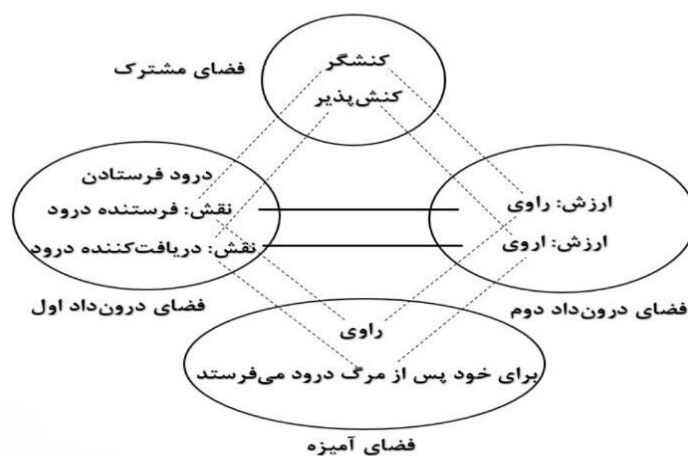
است)، به‌جهت عشق‌اش به معشوق خود را شایسته عاقبت‌به‌خیری می‌داند. در این خوانش، برخلاف خوانش اول، این عاشق است که ستایش می‌شود و معشوق، یا ذکری از او به‌میان نمی‌آید، و یا مورد نکوهش قرار می‌گیرد: عاشق نه به‌سبب خصال نیک معشوق بلکه به‌خاطر اصرار خود در عشق‌ورزی به معشوق در عین تحمل‌شواری‌ها (که ممکن است از سوی خود معشوق باشند یا غیر او)، خود را شایسته فرجامی نیک پس از مرگ می‌داند. در این خوانش، چنان‌چه معشوق مورد نکوهش قرار گیرد، با هجو یا شوخی با معشوق مواجه خواهیم بود، چنان‌که در ادامه خواهیم دید؛ و در خوانش سوم، می‌توان عاشقی را تصور کرد که از شدت و حدت عشق پرشور و سوزان‌اش به معشوق خود را ازدست‌رفته می‌بیند، به‌نحوی که گویی هم‌اکنون مُرده است. در ادامه، به این خوانش بیش‌تر خواهیم پرداخت. خوانش چهارمی نیز می‌توان برای این متن در نظر گرفت، که در انتها، پس از بررسی این سه خوانش به آن اشاره خواهیم کرد.^۱ به این سه خوانش در ادامه به‌ترتیب با عناوین «خاکسارانه»، «خودستا» یا «وفادارانه» و «پرشور» یا «رمانتیک» یاد می‌کنیم.

اکنون به توصیف چگونگی شکل‌گیری خوانش‌های یادشده در چارچوب نظریه هم‌آمیزی مفهومی می‌پردازیم. از منظر فن‌واژه‌های نظریه هم‌آمیزی مفهومی، در خوانش اول و دوم، خوانش‌های «خاکسارانه» و «خودستا»، با فضای آمیزه‌ای مواجه هستیم که از دو شبکه ادغامی ساده تشکیل شده است: یکی شبکه ادغامی مربوط به بخش نخست شعر، یعنی «نور به قبرم ببارد»، و دیگری شبکه ادغامی مربوط به بخش دوم شعر، یعنی «که عاشق توام». هر دوی این شبکه‌های ادغامی شبکه‌هایی ساده هستند، و هر یک از دو فضای درون‌داد تشکیل شده است. در ادامه به بازسازی هر یک از دو شبکه مزبور به‌طور جداگانه می‌پردازیم.

شبکه ادغامی نخست: فضای درون‌داد اول شامل قالب معنایی «درودفروستادن به مردگان» و نقش‌های «فرستنده درود» و «دریافت‌کننده درود» می‌شود؛ و فضای درون‌داد دوم که ارزش «راوی» را دربردارد. پس از ساخته و پرداخته کردن این دو فضای درون‌داد، مخاطب متوجه عملکرد همتایابی می‌شود، و در نتیجه آغاز به یافتن تناظرهایی (نگاشت‌هایی) میان فضایی مابین دو فضای درون‌داد می‌کند، و عناصر مشترک میان آن‌ها را مشخص می‌سازد؛ بدین ترتیب است

۱. شمار خوانش‌های بالقوه ممکن برای این متن، اگر نه بی‌نهایت، دست‌کم بسیار است، و ما در این‌جا به‌خاطر کمبود جا برای تحلیل به همین موارد بسنده می‌کنیم.

که نقش‌های «فرستنده درود» و «دریافت‌کننده درود» در فضای درون‌داد اول با ارزش «راوی» در فضای درون‌داد دوم انطباق می‌یابند: لذا، فضای عام یا مشترک شبکه مزبور شامل ساختارهای کلی و انتزاعی‌تر «کنش»، «کنشگر» و «کنش‌پذیر» می‌شود. مخاطب، سپس، بر بنیاد فرایند هم‌نهمی، نقش‌های «فرستنده درود» و «دریافت‌کننده درود» را از فضای درون‌داد اول و ارزش «راوی» را از فضای درون‌داد دوم می‌گیرد و درون فضای آمیزه قرار می‌دهد و درهم می‌آمیزد. به‌طور هم‌زمان، پیوند حیاتی نقش و ارزشی نیز که میان دو فضای درون‌داد اول و دوم برقرار است تحت سازوکار فشرده‌سازی قرار گرفته به‌صورت پیوند حیاتی یگانگی درون فضای آمیزه درمی‌آید. حاصل پیدایش ساختاری درون فضای آمیزه است که در آن ارزش «راوی» با نقش‌های «فرستنده درود» و «دریافت‌کننده درود» یگانه می‌گردد، و در نتیجه با فردی مواجه می‌شویم که به روح و روان خود پس از مرگ^۱ درود می‌فرستند:

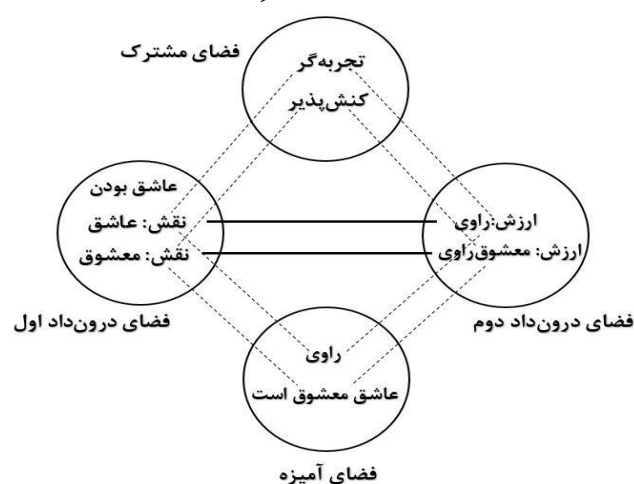


شکل ۲. شبکه ادغامی بخش اول شعر شماره (۱)

شبکه ادغامی دوم: تمامی مراحل ساخت و پرداخت شبکه ادغامی دوم همانند شبکه نخست است، با این تفاوت که فضای درون‌داد اول آن شامل قالب معنایی «عاشق‌بودن» و نقش‌های «عاشق» و «معشوق» می‌شود؛ و فضای درون‌داد دوم آن از ارزش‌های «راوی» و «معشوق راوی»

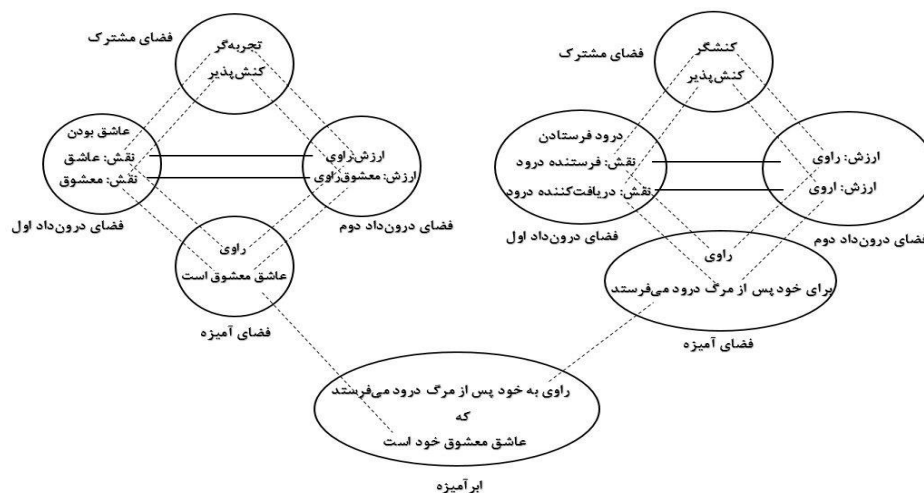
۱. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، گرچه در متن هیچ اشاره آشکاری به زمان آینده نشده است، با این‌همه مفهوم مزبور با توجه به کاربرد وجه التزامی و دعایی («ببارد») قابل استنباط است.

تشکیل یافته است. در این جا نیز، فرایند همتایابی دو ساختار کلی‌تر و انتزاعی‌تر «تجربه‌گر» و «کنش‌پذیر» را میان دو فضای درون‌داد شناسایی می‌کند. سپس، از طریق فرایند هم‌نهشی، نقش‌های «عاشق» و «معشوق» با ارزش‌های «راوی» و «معشوق راوی» درهم‌می‌آمیزند، و با عملکرد سازوکار فشردگی‌سازی، پیوند حیاتی نقش و ارزش میان دو فضای درون‌داد فشردگی می‌گردد و درون فضای آمیزه به‌صورت یگانگی درمی‌آیند. حاصل پیدایش ساختاری درون آمیزه است که در آن ارزش‌های «راوی» و «معشوق راوی» با نقش‌های «عاشق» و «معشوق» یگانه می‌گردند، و در نتیجه فردی پدید می‌آید که عاشقِ معشوق خود است:



شکل ۳. شبکهٔ ادغامی بخش دوم شعر شمارهٔ (۱)

این دو شبکهٔ ادغامی، پس از ساخت و پرداخت، درون فضای آمیزه‌ای بزرگ‌تر (ابرآمیزه) درهم‌می‌آمیزند، و کلیتِ متن شعر موردبررسی را پدید می‌آورند. بدین ترتیب، راوی خطاب‌به معشوق به خود درود می‌فرستد و از خود تجلیل می‌کند چرا که عاشقِ او است:



شکل ۴. شبکه ادغامی مربوط به کلیت شعر شماره (۱)

در این مرحله، بسته به این که مخاطب در ادامه فرایند بازسازی شبکه ادغامی این متن کدام عناصر مرتبط با حوزه مفهومی «عشق» را رخ‌نمایی (یا «برجسته») کند به خوانش‌های متفاوتی از این متن شعری خواهد رسید، که همان خوانش‌های اول و دوم یادشده در بالا هستند. در ادامه به تحلیل این مطلب در چارچوب نظریه هم‌آمیزی مفهومی می‌پردازیم.

چنانچه وی، پس از فرایند هم‌نهشی، طی فرایند مربوط به کامل‌سازی و از طریق عملکرد انتقال طرح‌واره‌ای، عنصر «عشق خاکسارانه» و دیگر مفاهیم وابسته به آن را از شبکه پیچیده و درهم‌پیوسته حوزه مفهومی «عشق» از حافظه بلندمدت فعال و رخ‌نمایی کند و به درون فضای آمیزه انتقال دهد، خوانش اول درون فضای آمیزه پدیدار خواهد شد: راوی از طریق عشقی خاکسارانه و غمی‌فانه به معشوقی والامنش و نیک‌سیرت تعالی می‌یابد، به‌طوری که پس از مرگ شایسته درود و تحسین می‌شود. عناصری مفهومی که فعال‌سازی و رخ‌نمایی آن‌ها چنین خوانشی را امکان‌پذیر می‌سازند شامل طرح‌واره‌هایی فرهنگی چون «کیمیای مهر»، «اکسیر عشق» و مانند این‌ها می‌شود که هم در ادبیات فارسی (کلاسیک و معاصر) و هم ادبیات جهان مسبوق به سابقه هستند و نمونه‌های فراوانی از آن‌ها را می‌توان سراغ گرفت. ناگفته پیداست،

۱. اندیشه «معشوق چونان موجودی تعالی‌بخش» و «تعالی‌یافتن از طریق عشق» در سرتاسر دیوان غزلیات سعدی («گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد / اکسیر عشق بر مسام افتاد و زر شدم»، ۳۷۴) و حافظ («از کیمیای عشق تو زر گشت روی من / آری به یمن لطف شما خاک زر شود»، ۲۲۶) حکمفرما است، و حتی در متون عرفانی فارسی نیز نفوذ قدرتمندی

فعال‌سازی و دسترسی به چنین طرح‌واره‌هایی فرهنگی مستلزم آن است که فرد پیشاپیش آن‌ها را در ساختار مفهومی ذهن خود داشته باشد، و الا چنین خوانشی از شعر مزبور امکان‌پذیر نمی‌گردد. لذا دانش پیش‌زمینه‌ای متفاوت نیز یکی دیگر از عوامل مؤثر در نسبیت در تفسیر است.

خوانش دوم، که شامل ساختار پیدایشی «خودستایی» از سوی عاشق می‌شود، زمانی پدید می‌آید که مخاطب، ضمن فرایند کامل‌سازی، از رهگذر عملکرد انتقال طرح‌واره‌ای، عنصر «عشق وفادارانه» و برخی مفاهیم هم‌پیوسته با آن را مانند «مخالفت خانوادهٔ معشوق با عاشق»، «رقیب عشقی»، «گذر از هفت‌خوان برای وصال معشوق» و مانند این‌ها را در حافظهٔ بلندمدت فعال و رخ‌نمایی کند و به‌درون فضای آمیزه انتقال دهد. در این خوانش نیز، هم‌چنان‌که در خوانش نخست بدان اشاره شد، رخ‌نمایی حوزهٔ مفهومی «عشق» در قالب چنین مفاهیمی مستلزم آن است تا مخاطب در نظام مفهومی شخصی خود به طرح‌واره‌هایی فرهنگی نظیر «فرهاد کوه‌کن» (که در عین داشتن رقیب عشقی، خسرو، و تحمل دشواری‌ها همچنان وفادارانه عاشق شیرین می‌ماند)، «رومئو و ژولیت» (که در عین مخالفت خانواده‌ها هم‌چنان عاشق یک‌دیگر می‌مانند) و مانند این‌ها، در کنار بسیاری طرح‌واره‌های فرهنگی دیگر در زبان فارسی و دیگر زبان‌های جهان برای توصیف چنین موقعیتی وجود دارد، دسترسی داشته باشد. دسترسی به این طرح‌واره‌های فرهنگی حاصلی از درونی‌سازی آن‌ها طی تجربهٔ جهان بیرون از سوی فرد است، گونه‌ای درونی‌سازی که، به‌قول اکو، منجر به شکل‌گیری دانش دایره‌المعارفی شخصی از دل دایره‌المعارف جمعی می‌شود (فاروناتو، ۲۰۰۹: ۶۴-۵۶). پس از فراگنی این ساخت‌ها به‌درون آمیزه است که مخاطب، از رهگذر فرایند پرداخته‌سازی، قادر می‌شود در ذهن خود فضایی آمیزه را شبیه‌سازی کند که در آن فردی معشوق خود را مخاطب قرار می‌دهد

دارد («عاشقی گر زین سر و گر زان سر است / عاقبت ما را بدان شه رهبر است»، مولانا، مثنوی، دفتر اول، بخش ششم). در شعر معاصر فارسی نیز بهترین نمونه‌های چنین نگاهی به عشق را می‌توان در اشعار شاملو یافت («لبانت / به ظرافت شعر / شهوانی‌ترین بوسه‌ها را به شرمی چنان مبدل می‌سازد / که جاندار غارنشین از آن سود می‌جوید / تا به‌صورت انسان درآید»، آیدا در آینه، از مجموعه «آیدا در آینه»). در ادبیات مغرب‌زمین نیز، برای نمونه، می‌توان به سنت «عشق درباری» در سده‌های میانه به‌طور کلی، و به‌طور مشخص عشق دانه به بئاتریس، که به‌طور غیرمستقیم و مستقیم او را در سفرش از دوزخ به بهشت راهنمایی می‌کند (دانه، دوزخ، سرود اول)، و عشق پترارکا به لائورا، که در دیوان غزل‌واره‌های خود از عشق به او به عشق به خداوند می‌رسد (کرک‌هم و ماجی، ۲۰۰۹: ۳۶)، اشاره کرد.

و خودش را به‌خاطر وفاداری در عشق به او در عین تحمل دشواری‌ها شایسته تحسین و ستایش می‌داند.

در خوانشی دیگر، که هم‌چنان ذیل خوانش دوم می‌گنجد، می‌توان این‌طور تصور کرد که، از رهگذر عملکرد انتقال طرح‌واره‌ای، عنصر «عشق زناشویی» و برخی مفاهیم هم‌پیوسته با آن مانند «زن سلطه‌جو»، «زن نافرمان و سرکش» و مانند این‌ها در حافظه بلندمدت فعال و رخ‌نمایی می‌گردند و به‌درون فضای آمیزه انتقال می‌یابند. در این خوانش نیز رخ‌نمایی حوزه مفهومی «عشق» در قالب چنین مفاهیمی می‌طلبد تا مخاطب در نظام مفهومی خود به طرح‌واره‌هایی فرهنگی نظیر «گزانتیپ، زن سقراط» (که به بدخلقی و تندمزاجی معروف است)، «زن ناشزه» (که یک مفهوم فقهی و حقوقی است) و مانند این‌ها^۱، در کنار بسیاری عبارت‌ها و اصطلاحات دیگر در زبان فارسی که برای توصیف چنین موقعیتی وجود دارد^۲، دسترسی داشته باشد.^۳ پس از فرافکنی این ساخت‌ها به‌درون آمیزه است که مخاطب، از رهگذر فرایند پرداخته‌سازی، قادر می‌شود در ذهن خود فضایی آمیزه را شبیه‌سازی کند که در آن فردی معشوق یا همسر خود را، به‌جد یا شوخی، مخاطب قرار می‌دهد و خودش را به‌خاطر تحمل خصلت‌های ناپسند وی شایسته تحسین و ستایش می‌داند. مقصود از این خودستایی نیز این است تا معشوق، به‌طور جدی یا از سر شوخی، مورد انتقاد قرار گیرد. برای آن‌که از سوگیری مردسالارانه در این خوانش کاسته شود، می‌توان خوانشی متناظر را نیز در تصور آورد که به موجب آن عاشق شخصی مؤنث است و معشوق مذکر، و در این‌جا، برعکس مورد اول، این زن است که خصلت‌های معشوق خود را (مانند «بی‌توجهی»، «بی‌مسئولیتی» و مانند این‌ها) با بیان چنین جمله‌ای دعایی مورد نکوهش و انتقاد قرار می‌دهد و، در مقابل، صبر خودش را تحسین می‌کند. رسیدن به خوانش سوم، خوانش «عشق پرشور» یا «رمانتیک»، مستلزم آن است که مخاطب، برخلاف دو خوانش قبلی، تشخیص دهد که شبکه ادغامی نهفته در پس آمیزه متن مزبور نه یک شبکه ساده بلکه شبکه‌ای چنددامنه است، و لذا پیچیدگی بیش‌تری دارد. تشخیص این نکته

۱. به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، می‌توان از نمایشنامه کمدی شیکسپیر به‌نام «رام‌کردن زن سرکش» یاد کرد.

۲. مانند عبارت «مرد زن‌ذلیل» و نظایر آن.

۳. نگارنده واقف است که چنین خوانشی ممکن است مردسالارانه به‌نظر رسد، با این‌همه صرفاً به‌عنوان یکی از خوانش‌های ممکن به آن اشاره شد.

مستلزم آن است که وی به رخ‌نمایی بخش‌های متفاوتی از حوزه مفهومی «عشق» در مقایسه با دو خوانش قبلی بپردازد، مانند عناصری مفهومی چون «علاقه شدید»، «قهر و عتاب معشوق»، «ناز و بی‌اعتنائی معشوق»، «درد و رنج هجران» و مانند این‌ها که بخشی از شبکه درهم‌تافته حوزه مفهومی «عشق» را تشکیل می‌دهند، مفاهیمی که، چه در زبان عادی و چه در ادبیات فارسی، به‌وفور به چشم می‌خورند. دو خوانش قبلی راوی را به‌سادگی در حال بیان جمله‌ای دعایی و آرزویی برای خود به‌خاطر عشق‌اش به معشوق مورد تصور قرار می‌دهند، اما این خوانش سوم از پیچیدگی بیش‌تری برخوردار است. برخلاف دو خوانش نخست که در آن‌ها راوی زمان آینده را به‌صورت فضایی ذهنی در تقابل با اکنون بالفعل صرفاً «تصور» می‌کند، در این خوانش وی آینده را نه «تصور» بلکه هم‌اکنون، گویی به‌طور حسی ادراکی، «زیست» می‌کند: در این خوانش، راوی طلب خیر برای خود را به‌جهت عشق‌اش به معشوق، در قالب وجه التزامی و دعایی («ببارد»)، به آینده حواله نمی‌کند بلکه هم‌اکنون آن را می‌خواهد، زیرا برای وی میان اکنون و آینده (و در نتیجه مرگ وی) تفاوتی وجود ندارد، و فاصله میان آن‌ها از میان برداشته شده است، چنان‌که گویی وی هم‌اکنون مُرده است. به‌عبارتی دیگر، راوی به‌سبب عشق خود به معشوق دچار چنان زحمت و مشقتی شده است که از فرط آن جان داده ولی در عین حال همچنان زنده است و به روح خودش پس از مرگ درود می‌فرستد. فردی که در آن واحد هم مُرده است و هم زنده آشکارا تصویری تناقض‌آمیز است، هرچند ناسازواری یکی از مشخصه‌های زبان شعر را تشکیل می‌دهد. در ادامه به بررسی چگونگی پیدایش چنین معنای متناقضی در چارچوب اصطلاحات نظریه هم‌آمیزی مفهومی می‌پردازیم.

چنان‌که گفته شد، شبکه ادغامی مربوط به این خوانش شبکه‌ای چنددامنه است، بدین معنی که همه فضای درون‌داد در تشکیل فضای آمیزه سهم دارند، چنان‌که در ادامه خواهیم دید. شبکه

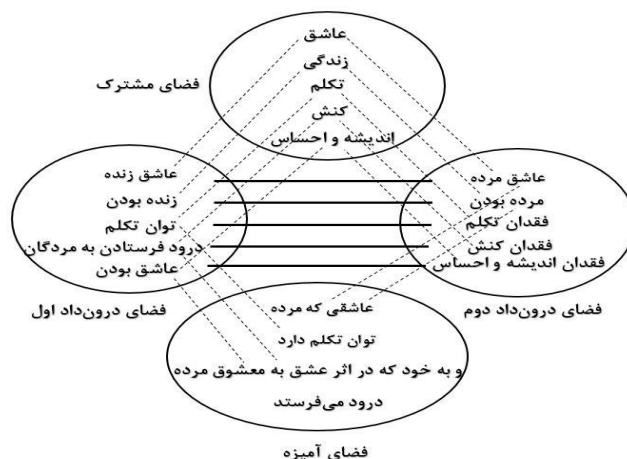
۱. در زبان عادی و روزمره، عبارت‌هایی چون «کُشته‌مُرده کسی بودن»، «برای کسی مُردن»، «سر کسی را به باد دادن» و مانند این‌ها معنای مزبور را می‌رسانند. در زبان ادبی نیز، اشعار و ابیاتی که در آن‌ها معشوق با جلوه‌گری، عتاب و ناز و هجران عاشق را گوشمال می‌دهد در دیوان سعدی و حافظ بسیار است (برای نمونه، «نالۀ زیر و زار من زارتر است هر زمان / بس که به هجر می‌دهد عشق تو گوشمال من»، سعدی، ۴۷۱)، و بیش‌تر آن‌ها را نیز می‌توان به استعاره مفهومی «عشق جنگ است» مربوط دانست، جنگی که البته عاشق همواره در آن شکست می‌خورد و یا کشته می‌شود («آفرین بر دلِ نرم تو که از بهر ثواب / کُشته غمزه خود را به‌نماز آمده‌ای»، حافظ، ۴۲۲) و یا به‌اسارت درمی‌آید («من از آن روز که در بند توام آزادم / پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم»، سعدی، ۳۷۱).

ادغامی مزبور از دو فضای درون‌داد تشکیل شده است: فضای درون‌داد اول که شامل «فرد عاشق زنده» می‌شود؛ و فضای درون‌داد دوم که «فرد عاشق مُرده» را در خود جای می‌دهد. ساختار مفهومی انتزاعی‌تر و کلی‌تر میان این دو فضای درون‌داد عنصر «انسان عاشق» است که از سوی سازوکار همتایابی مورد شناسایی قرار می‌گیرد. در این‌جا، عملکرد کامل‌سازی به‌کار می‌افتد و از طریق عملیات انتقال طرح‌واره‌ای شماری عناصر مرتبط با هر یک از دو فضای درون‌داد را از حافظه بلندمدت فعال می‌سازد و به‌درون آن‌ها انتقال می‌دهد: بدین ترتیب، عناصری مفهومی چون «زنده‌بودن»، «توان تکلم»، «درود فرستادن به مردگان» و «عاشق‌بودن» برای فضای درون‌داد اول؛ و مؤلفه‌هایی چون «مُرده‌بودن»، «فقدان تکلم»، «فقدان کنش» و «فقدان اندیشه و احساس» برای فضای درون‌داد دوم (یعنی «فرد عاشق مُرده») عنصر «مُرده‌بودن» را درون فضای آمیزه قرار می‌دهد، و از فضای درون‌داد اول عناصر «توان تکلم»، «درود فرستادن به مردگان» و «عاشق‌بودن» را. چنان‌که به‌روشنی پیدا است، این فرافکنی عناصر به‌درون آمیزه حالتی گزینشی دارد، و تمامی ساختارهای مفهومی مرتبط با هر یک از دو فضای درون‌داد به‌درون آمیزه فرافکنی نمی‌شوند؛ مثلاً درون آمیزه صحتی از زمان و مکان و چگونگی مُردن فرد عاشق و یا خصوصیات فرد عاشق زنده و مانند این‌ها نمی‌شود. بدین ترتیب، درون آمیزه ساختاری پیدایشی تناقض‌آمیزی پدید می‌آید که فردی عاشق در عین آن‌که از فرط عشق و علاقه به معشوق مُرده است ویژگی‌های فرد عاشقی را که زنده است، یعنی «توان تکلم»، «درود فرستادن به مردگان» و «عاشق‌بودن»، از خود نمودار می‌سازد. اما در پیدایش این ساختار تناقض‌آمیز عملیات شناختی دیگری نیز نقش دارد، یعنی تشخیص پیوندهای حیاتی میان دو فضای درون‌داد و فشرده‌سازی آن‌ها درون فضای آمیزه.

پیوندهایی حیاتی که میان دو فضای درون‌داد، یعنی میان «عاشق زنده» و «عاشق مُرده» برقرارند شامل زمان، مکان، علت و معلول و هویت می‌شوند. آشکار است که میان «عاشق زنده» و «عاشق مُرده»، یا به‌عبارتی دیگر، «زندگی» و «مرگ»، فاصله‌ای زمانی و مکانی، ولو بسیار کوتاه، وجود دارد. همچنین آشکار است که میان «زندگی» («عاشق زنده») و «مرگ» («عاشق مُرده») پیوندی علی‌معلولی برقرار است، زیرا زندگی از طریق رشته‌ای از علت‌ها و معلول‌های میانی در نهایت به مرگ ختم می‌شود. و بالاخره آشکار است که هویت «عاشق

زنده» با هویت «عاشق مُرده» متفاوت است و میان آن‌ها این‌همانی وجود ندارد. با این‌همه، تمامی این پیوندهای حیاتی میان‌فضایی، زیر تأثیر عملکرد فشرده‌سازی، درونِ فضای آمیزه کوتاه‌گردانی و فشرده شده‌اند و به‌صورت پیوند یگانگی درآمده‌اند. بدین‌ترتیب، از طریق فشرده‌سازی فاصلهٔ زمانی و مکانی و نیز علی‌معلولی میان «عاشق زنده» و «عاشق مُرده» است که فرد به یک‌باره از میانهٔ زندگی به انتهای آن پرتاب می‌شود، یا به عبارتی دقیق‌تر، انتهای زندگی ناگهان به میانهٔ زندگی می‌افتد. و نیز به علت فشرده‌سازی پیوند حیاتی هویت یا این‌همانی در هیئت پیوند یگانگی است که تفاوت میان «عاشق زنده» و «عاشق مُرده» از میان برداشته می‌شود و فرد هر دوی آن‌ها را خویش‌تن خود احساس می‌کند.

پس از فراغت از عملیات‌های شناختی یادشده، مخاطب، به‌مدد عملکرد پرداخته‌سازی، در ذهن خود فضایی آمیزه را شبیه‌سازی می‌کند که در آن فردی در عین آن‌که از شدت عشق خود به معشوق (و/یا از سر بی‌اعتنایی معشوق به او) مُرده است، با این‌همه زنده است و به مُردهٔ خود درود می‌فرستد، و بدین‌سان به‌شیوه‌ای غیرمستقیم از بی‌اعتنایی معشوق شکایت می‌کند. معنای پیدایشی موجود در این خوانش به ساختاری اغراق‌آمیز و متناقض‌نما برمی‌گردد که درونِ فضای آمیزه پدید می‌آید، و شاعر از آن جهت ابراز شکایت خود به معشوق، البته به‌شیوه‌ای غیرمستقیم و ظریف، سود می‌جوید: رنج رسیده از سوی معشوق (به هر دلیلی، چه بی‌اعتنایی یا هر چیز دیگر) باعث شده است وی بمیرد اما در عین حال هم‌چنان زنده است و می‌تواند به مُردهٔ خود درود بفرستد.



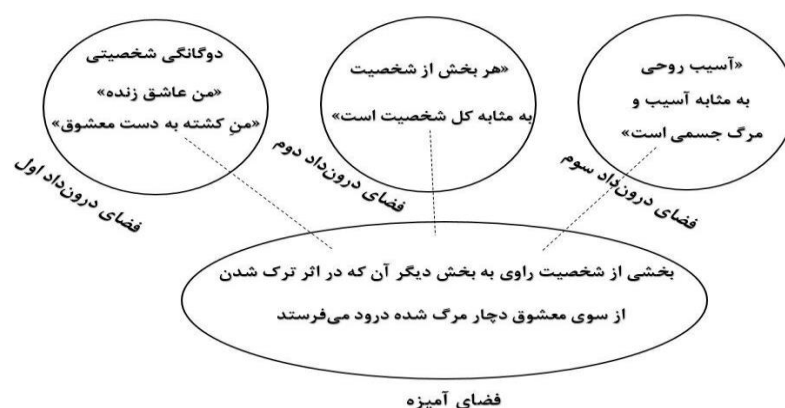
شکل ۵. شبکهٔ ادغامی مربوط به خوانش سوم (پارادوکسیکال) از شعر شمارهٔ (۱)

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، خوانش چهارمی نیز، هرچند تا اندازه‌ای دور از ذهن، قابل‌تصور است، و در این‌جا به‌طور مختصر به آن می‌پردازیم. مطابق این خوانش، که می‌توان آن را خوانش «بیمارناک» خواند، راوی، به‌جهت تثبیت عاطفی بر روی معشوق در حالی که مورد بی‌اعتنایی یا طرد او قرار گرفته، دچار تجزیه و دوگانگی شخصیت شده است، به‌گونه‌ای که بخشی از شخصیت وی بخش دیگر آن را، مُرده می‌پندارد و به آن درود می‌فرستد.^۱ شبکه ادغامی این خوانش شبکه‌ای چنددامنه است که از سه فضای درون‌داد تشکیل یافته است: فضای درون‌داد نخست شامل «دوگانگی هویتی یا شخصیتی» می‌شود؛ فضای درون‌داد دوم را مجاز مفهومی «هر بخشی از شخصیت به‌منزله کل شخصیت است» شکل می‌دهد؛ فضای درون‌داد سوم نیز از استعاره مفهومی «آسیب و مرگ روحی آسیب و مرگ جسمانی است» تشکیل شده است.

فضای درون‌داد اول، یعنی «دوگانگی شخصیتی»، صورتی فشرده‌زدایی شده^۲ از یک آمیزه مفهومی دیگر، «من آدمی» یا «یگانگی هویت»، است. شبکه ادغامی این آمیزه مفهومی «یگانگی هویت» از بی‌شمار فضاهای درون‌داد تشکیل یافته است: برای نمونه، «من دوران کودکی» برای فضای نخست؛ «من بزرگسالی» برای فضای درون‌داد دوم؛ «من دیروز» برای فضای درون‌داد سوم؛ «من عاشق زنده» برای فضای درون‌داد چهارم؛ «من گشته به‌دست معشوق» برای فضای درون‌داد پنجم؛ و همین‌طور الی آخر. میان این فضاهای درون‌داد شماری پیوند حیاتی، از جمله زمان، مکان، تغییر و این‌همانی (هویت) برقرار است؛ بدین معنی که، برای نمونه، میان فضای درون‌داد نخست («من دوران کودکی») و فضای درون‌داد پنجم («من گشته به‌دست معشوق») به‌لحاظ زمانی و مکانی فاصله وجود دارد؛ یکی («من گشته به‌دست معشوق») حاصل تغییر دیگری («من کودک») است؛ و در عین حال همه آن‌ها با هم این‌همانی دارند («من» همیشه «من» است). درون فضای آمیزه، همه این فضاهای درون‌داد درهم می‌آمیزند و پیوندهای حیاتی موجود میان آن‌ها فشرده‌سازی می‌شود و به‌صورت پیوند حیاتی مبتنی بر یگانگی درمی‌آید: هم

۱. چنان‌چه شعر مزبور این‌گونه بود، «نور به قبر من بیارد / که عاشق توست»، در این صورت خوانش یادشده مقبولیت بیش‌تری می‌یافت، چه تفاوت میان ضمائر اول‌شخص و سوم شخص برای ارجاع به خویشتن به‌روشنی نشان از شکاف و انقسام شخصیتی دارد.

از این رو است که افراد قادر می‌گردند، در زندگی عادی و روزمرهٔ خود، از موجودیتی به نام «من» سخن بگویند که، در عینِ تکثر و چندگانگی، از ماهیتی یگانه برخوردار است. آنچه مخاطب در فضای درون‌دادِ اول، یعنی «دوگانگی هویت»، با آن مواجه می‌شود، در واقع، همان آمیزهٔ «من» یا «یگانگی هویت» است که پیوندهای حیاتی موجود میان فضاها درون‌دادش (در این جا، دو فضای درون‌داد «من عاشقِ زنده» و «من گشته به دستِ معشوق») فشرده‌زدایی شده‌اند، و لذا دوگانگی شخصیتی پدید آورده‌اند، وضعیتی مشابه در برخی بیمارانِ روحی‌روانی. فرافکنی این دو فضای درون‌دادِ فشرده‌زدایی شده (که محتوای فضای درون‌دادِ اول شبکهٔ ادغامی آمیزهٔ شعر موردبررسی را تشکیل می‌دهند) در کنار دو فضای درون‌دادِ دیگر («هر بخشی از شخصیت به منزلهٔ کل شخصیت است» و «آسیب و مرگ روحی آسیب و مرگ جسمانی است») به درون فضای آمیزه خوانش چهارم یادشده را پدید می‌آورند: فرافکنی مجازِ مفهومی «هر بخشی از شخصیت به منزلهٔ کل آن است» به درون آمیزه باعث می‌شود هر یک از دو بخش شخصیتی که در اثر فروپاشیِ روحی‌روانی ناشی از آسیبِ عاطفی تجزیه و از یک‌دیگر جدا شده‌اند حکمِ شخصیتی کامل را (در اثرِ کارکردِ مجازِ مفهومی جزء به کل) پیدا کنند. پس از آن، فرافکنی استعارهٔ «آسیب و مرگِ عاطفی آسیب و مرگِ جسمانی است» به درون فضای آمیزه یکی از بخش‌های جداشدهٔ راوی را که دچار آسیب روحی شده به موجودی مُرده تبدیل می‌سازد. نتیجه: بخشی از شخصیتِ راوی به بخشِ دیگر آن که در اثر بی‌اعتنایی یا ترکِ معشوق دچار مرگ روحی شده درود می‌فرستد.



شکل ۶. شبکهٔ ادغامی خوانش چهارم از شعر شمارهٔ (۱)

چنان چه از دیدگاه اصول بهینگی به خوانش‌های بالا بنگریم، در خوانش نخست و دوم، اصول بیشینه‌سازی فشرده‌سازی و توپولوژی (ساخت‌های موجود در فضاهای درون‌داد اول و دوم، یعنی نقش‌ها و ارزش‌ها، درون آمیزه در عین هم‌آمیختگی با یک‌دیگر هم‌چنان حفظ شده‌اند: راوی در عین آن‌که ارزش است نقش فرستنده درود و عاشق را هم به‌عهده دارد)، اصل کامل‌سازی الگو (طرح‌واره‌های فراقنی شده به‌درون آمیزه طرح‌واره‌هایی هستند که از پیش در زبان فارسی موجود بوده‌اند، مانند «عشق تعالی‌بخش» و «عشق وفادارانه»)، اصول ادغام و شبکه‌واری (معنای پدیدآمده درون آمیزه مفهومی یک‌دست و یک‌پارچه است)، و اساسی (از طریق عناصر موجود در آمیزه، مانند اصطلاح «نور باریدن به قبر کسی» و «عاشق کسی بودن»، می‌توان به بازسازی کل شبکه ادغامی نهفته در پس پشت آن پرداخت، چون معنای ستایش از عشق و عاشقی را می‌رسانند) رعایت شده‌اند. اما در خوانش سوم، علاوه بر این اصول حاکمیتی، دو اصل بیشینه‌سازی پیوندهای حیاتی و شدت‌بخشی به پیوندهای حیاتی نیز برآورده شده‌اند، بدین ترتیب که مخاطب، نخست، با تشخیص این‌که شبکه ادغامی نهفته در پس متن مزبور نه یک شبکه ساده بلکه شبکه‌ای چنددانه است، به شناسایی پیوندهای حیاتی زمان، مکان، علت و معلول و هویت میان فضاهای درون‌داد آن نائل می‌آید، و بنابراین، شمار پیوندهای حیاتی را از یکی (پیوند نقش و ارزش، در دو خوانش نخست) به چهار مورد افزایش می‌دهد، و دوم، از طریق حذف بسیاری از مراحل میانی در زنجیره زمانی، مکانی و علی معلولی رویدادهایی که می‌توانند به مرگ فردی عاشق در اثر عشق به معشوق بینجامند (تنها به ذکر دو نقطه آغازین (عاشق‌بودن) و نقطه پایانی (مُردن) اکتفا شده است)، پیوندهای مزبور را فشرده‌سازی و کوتاه‌گردانی ساخته و لذا به آن‌ها شدت بخشیده است. طبق نظریه هم‌آمیزی مفهومی، هر آمیزه یا خوانشی که بیش‌ترین اصول بهینگی را در ساخت و پرداخت خود برآورده سازد خوانش بهینه محسوب می‌شود، و بنابراین، خوانش سوم را می‌توان در مقایسه با دو خوانش نخست خوانش بهینه قلمداد نمود. البته این بدان معنا نیست که خوانش‌های دیگر نادرست‌اند، بلکه صرفاً اصول بهینگی کم‌تری را برآورده می‌سازند.

در مورد خوانش چهارم، گرچه درست است اصل کامل‌سازی الگو در آن رعایت شده است (ساختار مفهومی «دوگانگی شخصیت» در قالب مفاهیمی مثل «فروپاشی شخصیت»، «با خود حرف زدن» و مانند این‌ها پیشاپیش در زبان فارسی وجود دارد)، با این‌همه بسیاری اصول دیگر

در آن برآورده نشده‌اند، و بنابراین، نسبت به بقیه خوانش‌ها از بهینگی کم‌تری برخوردار است؛ برای نمونه، اصولِ واسازی و ارتباط در آن رعایت نشده‌اند، زیرا هیچ عنصری در متن شعری وجود ندارد که حکایت از تجزیه شخصیتِ راوی داشته باشد، و بنابراین بتوان به مدد آن به بازسازی شبکه ادغامیِ مربوط به چنین خوانشی پرداخت: چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، اگر متن بدین صورت می‌بود، «نور به قبر من ببارد / که عاشق توست»، در این صورت، از آن‌جا که هر دو ضمیر اول شخص و سوم شخص به موجودیت یگانه‌ای اشاره می‌کنند و لذا حاکی از انقسام شخصیتی هستند، در چنین حالتی دو اصل مزبور برآورده می‌شدند، حال آن‌که متن اصلی شعر این گونه نیست. گرچه در این خوانش، اصول ادغام و شبکه‌واری برآورده شده‌اند (خوانش مزبور خوانشی نسبتاً منسجم است)، با این‌همه در متن شعری، چنان‌که اشاره شد، به علت عدم رعایت دو اصل واسازی و ارتباط، قرینه‌ای یافت نمی‌شود که از چنین خوانشی حمایت کند. هم‌چنین در مقایسه با خوانش سوم، خوانش چهارم، به‌طور مشخص، اصل شدت بخشی به پیوندهای حیاتی را نیز رعایت نکرده است: گرچه در خوانش چهارم، مانند خوانش سوم اصل پیشینه‌سازی پیوندهای حیاتی از طریق شناسایی پیوندهای زمان، مکان، علت و معلول و هویت رعایت شده است، با این‌همه در آن، برعکس خوانش سوم، به‌جای آن‌که پیوندهای حیاتی زمان، مکان، علت و معلول و هویت فشرده‌سازی و یگانه گردند، ارتباط میان حلقه‌های تشکیل‌دهنده این پیوندها از میان رفته است و لذا از یک‌دیگر جدا و منفک شده‌اند، و هم از این‌رو است که دو بُعد از شخصیتِ راوی تبدیل به موجودیت‌هایی کاملاً مستقل و جداگانه گشته‌اند. همه این نکات ما را به این سو سوق می‌دهند تا خوانش سوم را خوانش بهینه به‌شمار بیاوریم، هرچند خوانش‌های دیگر نادرست نیستند، بلکه تنها از بهینگی کم‌تری برخوردارند.

جدول ۱. ویژگی‌های مربوط به خوانش نخست از شعر شماره (۱)

نوع شبکه ادغامی	ساده
نوع آمیزه مفهومی	ساده
پیوند حیاتی و فشرده‌سازی آن	نقش و ارزش، که به یگانگی فشرده‌سازی شده است
ساختار پیدایشی	تجلیل از معشوق

جدول ۲. ویژگی‌های مربوط به خوانش دوم از شعر شماره (۱)

نوع شبکه ادغامی	ساده
نوع آمیزه مفهومی	ساده
پیوند حیاتی و فشردگی‌سازی آن	نقش و ارزش، که به یگانگی فشردگی‌سازی شده است
ساختار پیدایشی	تجلیل از عاشق

جدول ۳. ویژگی‌های مربوط به خوانش سوم از شعر شماره (۱)

نوع شبکه ادغامی	چنددامنه
نوع آمیزه مفهومی	ساده
پیوند حیاتی و فشردگی‌سازی آن	زمان، مکان، علت و معلول و هویت، که به یگانگی فشردگی‌سازی شده‌اند
ساختار پیدایشی	فرد مرده‌ای که زنده است و به روح خود درود می‌فرستد

جدول ۴. ویژگی‌های مربوط به خوانش چهارم از شعر شماره (۱)

نوع شبکه ادغامی	چنددامنه
نوع آمیزه مفهومی	ساده
پیوند حیاتی و فشردگی‌سازی آن	زمان، مکان، علت و معلول و هویت، که فشردگی‌زدایی شده‌اند
ساختار پیدایشی	بخشی از شخصیت راوی به بخش دیگر آن که در اثر بی‌اعتنایی یا ترک معشوق دچار مرگ روحی شده درود می‌فرستد

۵. نتیجه‌گیری

چنان‌که در تجزیه و تحلیل شعر برگزیده از رسول‌زاده مشاهده شد، نظریه هم‌آمیزی مفهومی، به‌مدد سازوکارهای شناختی خود، به‌خوبی از عهده تبیین و توجیه خوانش‌های گوناگون از متنی یکسان برمی‌آید. مطابق این چارچوب، خوانش‌های گوناگون از متون یکسان عمدتاً حاصلی هستند از تفاوت در اجرای فرایندها و عملکردهایی شناختی، به‌ویژه انتقال طرح‌واره‌ای و فشردگی‌سازی پیوندهای حیاتی، که در مراحل مختلف بازسازی شبکه‌های ادغامی نهفته در پس‌پشت آمیزه‌های مفهومی در طول عمل خوانش از سوی مخاطب صورت می‌گیرند. بدین‌سان، می‌توان به نظریه مزبور در حکم روایتی شناختی از نظریه پساساخت‌گرایانه دریدا نگریست که برای مفهوم نسبیت در خوانش توصیف و تبیینی مبتنی بر یافته‌های

زبان‌شناسی شناختی فراهم می‌آورد، و تنها به کلی‌گویی اکتفا نمی‌کند، بلکه به‌طور دقیق چندوچون این نسبیت تفسیری و شرایط شکل‌گیری آن را به‌لحاظ شناختی توجیه می‌کند. هم‌چنین، نظریه مزبور گرچه در نظر به تفسیرهای مختلف از متن مجال می‌دهد، با این‌همه بر اساس اصول بهینگی خود که بر خوانش حاکمیت دارند در عمل برخی از خوانش‌های ممکن را ارجح یا بهینه تلقی می‌کند و برای تمامی آن‌ها اعتباری یکسان قائل نمی‌شود. از سویی دیگر، امکان خوانش‌های گوناگون از متنی واحد مستلزم آن است که متن واجد ابهام باشد، و، چنان‌چه ابهام را یکی از ویژگی‌هایی در نظر بگیریم که متنی را تبدیل به متنی ادبی یا شعری می‌سازد (گراهام، ۱۳۹۴: ۲۴۳-۲۴۲)، در این صورت، بر پایه یافته‌های خود در این پژوهش (خوانش‌های گوناگون از متن شعری واحد)، می‌توانیم این‌طور نتیجه‌گیری کنیم که اشعار سپید این شاعر، چنان‌که نظریه هم‌آمیزی مفهومی آشکار می‌سازد، واجد این ویژگی ادبی‌ساز هستند و لذا می‌توانند در رده آثار ادبی و شعری قرار بگیرند.

کتابنامه

۱. اردبیلی، لیلا. (۱۳۹۲). معناشناسی شناختی و کارکرد نظریه آمیختگی مفهومی در قصه‌های عامیانه ایرانی. پایان‌نامه دکتري منتشر نشده دانشگاه پیام نور.
۲. برکت، بهزاد، و همکاران. (۱۳۹۱). روایت‌شناسی شناختی (کاربست نظریه آمیختگی مفهومی بر قصه‌های عامیانه ایرانی). ادب پژوهی: ۲۱. صص. ۳۱-۹.
۳. پُردل، مجتبی، و حدائق، رضایی، و رفیعی، عادل. (۱۳۹۶). «آفرینش معانی پیدایشی در شعر سپید بر پایه نظریه هم‌آمیزی مفهومی». «جستارهای زبانی»، ۳۸: ۴۳-۶۶.
۴. رسول‌زاده، کامران. (۱۳۹۵). فکر کنم باران دیشب مرا شسته امروز «تو» ام. تهران: انتشارات مروارید.
۵. زیما، پیترو. (۱۳۹۴). فلسفه نظریه ادبی مدرن. رحمان ویسی‌حصار و عبدالله امینی. تهران: رخداد نو.
۶. صادقی، لیلا. (۱۳۹۲). ادغام نوشتار و تصویر در متون ادبی بر اساس نظریه ادغام مفهومی. جستارهای زبانی، ۱۲: ۱. صص. ۷۵-۱۰۳.
۷. گوردن، گراهام. (۱۳۹۴). فلسفه هنرها: درآمدی بر زیبایی‌شناسی. مسعود علیا. تهران: فکنوس.
8. Bianchi, C. & Gieri, M. (2009). 'Eco's Semiotic Theory'. In P. Bondanella, (ed.), *New Essays on Umberto Eco*: 17-33. Cambridge: Cambridge University Press.
9. Coulson, S., & Oakley, T. (2000). 'Blending Basics'. *Cognitive Linguistics* 11: 175-196

10. Cristina, F. (2009). 'From the Rose to the Flame: Eco's Theory and Fiction between the middle Ages and Postmodernity.' In P. Bondanella, (ed.), *New Essays on Umberto Eco*: 50-70. Cambridge: Cambridge University Press.
11. Dancygier, B. (2011). *The Language of Stories: A Cognitive Approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
12. Dzeren-Glowacka, S. (2012). 'Formal and Conceptual Blending in Terry Pratchett's Discworld'. *UK-CLA Meetings* 1: 193-208
13. Fauconnier, G. & Turner, M. (1999). 'Metonymy and conceptual'. *Metonymy in Language and Thought*: 77-90.
14. Fauconnier, G. & Turner, M. (2000). 'Compression and global insight'. *Cognitive Linguistics* 11, 3-4: 283-304.
15. Fauconnier, G. & Turner, M. (2003). 'Polysemy and conceptual blending'. *Polysemy: Patterns of Meaning in Mind and Language*: 79-94.
16. Fauconnier, G., & Turner, M. (2002). *The way We Think: Conceptual Blending and the Mind's Hidden Complexities*. New York: Basic Books.
17. Gavins, J & Steen, G. (2003). *Cognitive Poetics in Practice*. London: Routledge
18. Grady, J., Oakley, T., & Coulson, S. (1999). 'Blending and metaphor'. *Metaphor in Cognitive Linguistics*: 101-124.
19. Hartner, M. (2008). 'Narrative Theory Meets Blending: Multiperspectivity Reconsidered.' In Schlaeger, J. & Stedman, G. (eds.), *The Literary Mind [REAL 24]*: 181-194. Tübingen: Narr.
20. Hawkes, Terence (2003). *Structuralism and Semiotics*. London: Routledge
21. Semino, E. (2006). 'Blending and characters' mental functioning in Virginia Woolf's *Lappin and Lapinova*'. *Language and Literature* 15(1): 55-72.
22. Turner, M (2014). *The Origins of Ideas*. Oxford: Oxford University Press.
23. Turner, M. (1996). *The Literary Mind: The Origins of Language and Thought*. Oxford: Oxford University Press.
24. Ungerer, F., & Schmid, H.-J. (2006). *an Introduction to Cognitive Linguistics*. Harlow/London: longman.

نقش ایدئولوژی در ساخت و گزینش استعاره مفهومی مرگ در اشعار احمد شاملو و فریدون توللی از منظر نظریه‌ی گفتمانی استعاره

دکتر ابراهیم رضاپور (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه سمنان، سمنان، ایران)^۱

چکیده

نظریه‌ی گفتمانی استعاره چاریس- بلک مدعی شده است که منابع فردی از جمله شناختی و عاطفی، کاربردشناختی و زبانی و همچنین منابع اجتماعی از جمله چشم‌اندازهای ایدئولوژیک، دانش تاریخی و فرهنگی نقش مهمی در ساخت و انتخاب استعاره در گفتمان دارند. نگارنده در این مقاله سعی کرده است تأثیر ایدئولوژی را در ساخت استعاره‌های مفهومی مرگ در اشعار شاملو و توللی به نمایش بگذارد. در حقیقت پرسش‌های اساسی پژوهش این است که آیا ایدئولوژی‌های مختلف شاعران بر ساخت استعاره‌های مفهومی مرگ تأثیرگذار است؟ حوزه‌های مبداء استعاره‌های مفهومی مرگ در اشعار شاعران از چه حوزه‌های معنایی تشکیل شده است؟ روش تحقیق از نوع همبستگی بین متغیر معنایی ایدئولوژی و متغیر معنایی استعاره مفهومی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ایدئولوژی‌های متفاوت شاعران منجر به ساخت و انتخاب استعاره‌های متفاوت شده است. شاملو در اشعار خویش بیشتر از استعاره‌های مربوط به حوزه معنایی طبیعت، خانواده، موسیقی، دریانوردی، سفر و حیوانات نحیف استفاده کرده است، اما توللی در اشعار خویش بیشتر از استعاره‌های مربوط به حوزه‌های معنایی حیوانات درنده و خوفناک، طبیعت، اهریمن و جنگ استفاده کرده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که ایدئولوژی اهمیت زیادی در ساخت و انتخاب استعاره در متون ادبی دارد و همچنین منابع فردی از جمله عوامل شناختی و عاطفی، کاربردشناختی و زبانی هم در ساخت استعاره در متون ادبی حائز اهمیت هستند.

کلیدواژه‌ها: مرگ، ایدئولوژی، استعاره، نظریه گفتمانی استعاره، شاملو، توللی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۱۹

1. abrahim_rezapour@profs.semnan.ac.ir

پست الکترونیکی:

۱. مقدمه

در ادبیات فارسی سه نگرش به مرگ وجود دارد: نگرش مرگ‌ستایانه که زندگی را وا می‌نهد و مرگ را عاشقانه می‌جوید، مولوی بزرگترین نماینده این اندیشه است. دوم، نگرش مرگ‌گریزانه که با نکوهش و نفرت به مرگ می‌نگرد و برای رهایی از چنگال مرگ تلاش می‌کند تا در این زندگی ناخواسته، داد عمر را از زندگی بگیرد و جهان دیگر را فرو نهد، خیام بزرگترین نماینده این دسته به‌شمار می‌آید. سومین نگاه آفرینش‌گرانه است که ضمن پذیرش مرگ به عنوان یک واقعیت هستی، از زندگی و نعمت‌های آن بهره می‌برد و به دیگران هم بهره می‌رساند. سعدی را می‌توان نماینده تمام عیار این گروه به حساب آورد (فلاح، ۱۳۸۷: ۲۵۰).

فروغی و رضایی (۱۳۹۲: ۱۶۹) در زمینه تصویر مرگ و زندگی در شعر معاصر ایران اشاره کردند که برای نیما و شاملو انسان با مرگ اختیاری و آرمانی، هویت انسانی خویش را تایید می‌کند. این نوع مرگ قهرمان را جاودانه می‌کند. هیچ مطالعاتی در زمینه تاثیر ایدئولوژی بر ساخت استعاره‌های مفهومی مرگ تاکنون انجام نگرفته است. در این مقاله سعی شده است تا به بررسی اشعار شاعران معاصر از جمله احمد شاملو و فریدون توللی در زمینه تاثیر ایدئولوژی‌های مختلف شاعران بر ساخت استعاره‌های مفهومی مرگ پرداخته شود. هدف نگارنده از انتخاب دو شاعر در پژوهش حاضر بخاطر فضای اجتماعی و دوره زمانی مشابه دو شاعر (شاملو ۱۳۰۴-۱۳۷۹) و توللی (۱۲۹۸-۱۳۶۴)) است و زمانه‌ی زندگی دو شاعر از دیدگاه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همسان است اما در حقیقت یکی از تفاوت‌های عمده دو شاعر جهان‌بینی و ایدئولوژی متفاوت آنهاست. جهان‌بینی و ایدئولوژی شاملو متأثر از فلسفه اگزیستانسیالیسم و نیهیلیسم بوده است. اگزیستانسیالیسم در امتداد حرکت انسان‌گرایی در فلسفه غرب بر این باور است که انسان فقط با یک اراده و مسئولیت فردی بر این خاک به‌جا مانده و فراموش شده است. این آزادی مطلق و مسئولیت عظیم چونان بار مهبیی بر دوش او سنگینی می‌کند و تنهایی، رنج، هراس، یأس و نومیدی، اضطراب، و دلهره و عدم تعین بر او همیشه سایه می‌افکند (نجومیان، ۱۳۸۳: ۵۶). شاملو دغدغه‌های وجودی خود را که همان دغدغه‌های انسان معاصر و مدرن است، به شکلی تراژیک به تصویر می‌کشد. در شعر شاملو پوچ‌انگاری شدت بیشتری می‌گیرد؛ زیرا او بیشتر از الیوت تحت تاثیر فلسفه

نیهیلیسم است. شاملو در دوره‌ای از زندگی خویش در دام ناامیدی و پوچ‌انگاری گرفتار می‌شود؛ اما پس از عبور از فراز و فرود بیابان‌های ناامیدی، امید به رستگاری در او زنده می‌شود (اکبری بیرق و سنایی، ۱۳۹۱: ۶۳). البته ایده رستگاری نزد شاملو اندکی متفاوت است. او بجای ایده رستگاری، ایده آزادی را ارائه می‌کند که همان آزادی انسان است (همان: ۶۴). مرگ در نگاه شاملو متغیر است و این تغییر به دلیل چندگانگی مفهوم مرگ در نظر اوست. او سه نوع مرگ را در اشعارش ترسیم می‌کند: یکی مرگ زندگانی که در واقع مردگان پراکنده در خیابان هستند و این بدترین شکل مرگ است که شاملو از آن هراسان و بیزار است. دیگری مرگ طبیعی است که هر انسانی با آن روبرو است. نوع سوم، مرگ اختیاری یعنی همان شهادت و مرگ در راه عقیده است که انسان خود به سراغش می‌رود. این نوع مرگ از دیدگاه شاملو زیبا و ستودنی است؛ چنین فردی پشتوانه مردم و ملت خود است و هرگز تمام نشده است (حسام‌پور و همکاران، ۱۳۹۴: ۹۴). اما جهان‌بینی و ایدئولوژی توللی متأثر از بودلر شاعر فرانسوی است. مرگ، تمنیات جسم، اهرمن‌گرایی، گرایش به گناه و دیگر مولفه‌های شعر بودلر به شعر توللی رمز و راز عجیبی بخشیده است (باباچاهی، ۱۳۸۰: ۲۰۷). شعر سیاه توللی وارث اسرار و اضطراب شعر سمبولیست‌های فرانسه است. می‌دانیم که عصیان سمبولیست‌ها، قطعیت احکام پوزیتیویست‌ها را در عرصه‌های مختلف هنر از جمله شعر به چالش می‌کشد و در نهایت سمبولیست‌ها از واقعیتی رویگردان می‌شوند که پوزیتیویست‌ها بر آن تاکید دارند. غرق شدن در تخیلات، فاصله گرفتن از واقعیت‌ها، تمایل به عیش و هرزگی نیز از دیگر خصوصیات است که شعر شاعران سمبولیست و شاعران منحط‌تر را از آن نصیب فراوان است. شعر سیاه توللی هم وارث این خصوصیات و فضای مه‌آلود و مبهم و گاه فضای مهتابگون و نیمه تاریک سمبولیست‌هاست و هم معطوف به ظلمت و اشباح و عالم اسرارآمیزی است که شعر سوررئالیست‌ها را قابل تأمل کرده است (همان: ۱۶۳). بنابراین مقایسه اشعار دو شاعر از منظر کاربرد استعاره‌های مفهومی مرگ می‌تواند تصویری روشنی از تأثیر ایدئولوژی را در ساخت و گزینش استعاره‌های مفهومی مرگ در ذهن مخاطبان متبادر سازد. در حقیقت پرسش - های اساسی پژوهش این است که ۱) آیا ایدئولوژی‌های مختلف شاعران بر ساخت استعاره - های مفهومی مرگ تأثیرگذار است؟

۲) حوزه‌های مبدا استعاره‌های مفهومی مرگ در اشعار شاعران از چه حوزه‌های معنایی تشکیل شده است؟ نگارنده سعی کرده است تا با کنکاش در گفتمان شعری و تحلیل استعاره-های مفهومی مرگ به پرسش‌های مذکور پاسخ دهد. روش پژوهش از نوع همبستگی است و داده‌های پژوهش از منظر نظریه‌ی گفتمانی استعاره^۱ چارتریس-بلک^۲ تجزیه و تحلیل خواهند شد.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش خاصی در زمینه تاثیر ایدئولوژی بر ساخت استعاره مفهومی مرگ صورت نگرفته است. اما پژوهش‌هایی در زمینه کاربرد استعاره‌های مفهومی مرگ در اشعار برخی شاعران انجام شده است که از جمله می‌توان به بررسی استعاره مفهومی مرگ در دیوان فروغ فرخزاد و نازک الملائکه (نوروزی و رابحی، ۱۳۹۱) و تحلیل استعاره‌های مفهومی در اشعار شاملو (نجار فیروزجایی، ۱۳۹۲) اشاره کرد. نوروزی و رابحی (۱۳۹۱) در بررسی تطبیقی استعاره مفهومی مرگ به این نتیجه رسیده‌اند که کاربرد استعاره مفهومی مرگ در اشعار فرخزاد بیشتر از اشعار نازک الملائکه بوده است. همچنین نجار فیروزجایی (۱۳۹۲) در بررسی استعاره مفهومی در اشعار شاملو به برخی استعاره‌های مفهومی مرگ از جمله مرگ به مثابه سفر، مرگ به مثابه رویداد و مرگ به مثابه پرواز اشاره کرده است. چنین پژوهش‌هایی به تاثیر ایدئولوژی بر ساخت استعاره نپرداخته‌اند. بیشتر پژوهش‌های دیگر مربوط به کارکردهای استعاره در قبال ایدئولوژی است که می‌توان به آثار شهری (۱۳۹۱) و رضاپور و آقاگل‌زاده (۱۳۹۱) اشاره کرد. شهری (۱۳۹۱: ۷۳-۷۴) در زمینه پیوند میان استعاره و ایدئولوژی دریافت شاعر یا ادیبی که استعاره‌های ادبی جدیدی می‌آفریند، متأثر از مدل‌های ایدئولوژیک ذهنی، می‌تواند چشم-اندازهای تازه‌ای از یک مفهوم را در اختیار مخاطب قرار دهد و به مفهوم‌سازی ایدئولوژیک از یک مفهوم (کنش، رویداد، شیء) دست بزنند. استعاره و ایدئولوژی هر دو امری شناختی‌اند و در حافظه جمعی افراد جای دارند. رضاپور و آقاگل‌زاده (۱۳۹۱: ۶۸) در زمینه رابطه میان

1. discourse theory of metaphor

2. J. Charteris-Black

استعاره و ایدئولوژی دریافتند که نقش‌های اصلی استعاره در گفتمان رسانه‌ای بازنمایی و بازتولید ایدئولوژی و همچنین برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی ایدئولوژی‌هاست.

۳. چارچوب نظری پژوهش

۳.۱. ایدئولوژی

از دیدگاه ون‌دایک (۱۹۹۵: ۱۷)، نظریه‌ی ایدئولوژی چند رشته‌ای است. ایدئولوژی نظامی از باورهای گروه‌های اجتماعی است. نظریه ایدئولوژی در قالب مثلث مفهومی بیان می‌شود که جامعه، گفتمان و شناخت اجتماعی را به هم پیوند می‌دهد. در این رویکرد ایدئولوژی‌ها چارچوب پایه برای سازماندهی شناخت اجتماعی مشترک بین اعضای گروه‌های اجتماعی، نهادها و یا سازمان‌ها هستند. از این منظر ایدئولوژی‌ها هم شناختی و هم اجتماعی هستند. آنها اساساً "به مثابه تعامل میان بازنمایی‌های شناختی و فرآیندهای زیربنایی گفتمان و کنش از یک سو و جایگاه اجتماعی و علایق گروه‌های اجتماعی از سوی دیگر عمل می‌کنند. فرکلاف (۱۳۷۹: ۹۸) به نقل از تامپسون (۱۹۸۴) درباره سطوح زبانی و گفتمانی حاوی بار ایدئولوژیک اشاره کرده است این معانی هستند که گاهی به عنوان محتوا در مقابل صورت از آن یاد می‌شود که بار ایدئولوژیک پیدا می‌کنند و غالباً "منظور از معنی صرفاً" یا عمدتاً "معانی واژگانی است. فرکلاف معتقد است تردیدی نیست که معانی واژگانی مهم‌اند اما پیش‌فرض‌ها، اشاره‌های ضمنی، استعاره‌ها و انسجام که همگی جنبه‌هایی از معنا را تشکیل می‌دهند، نیز مهم هستند.

۳.۲. نظریه‌ی گفتمانی استعاره

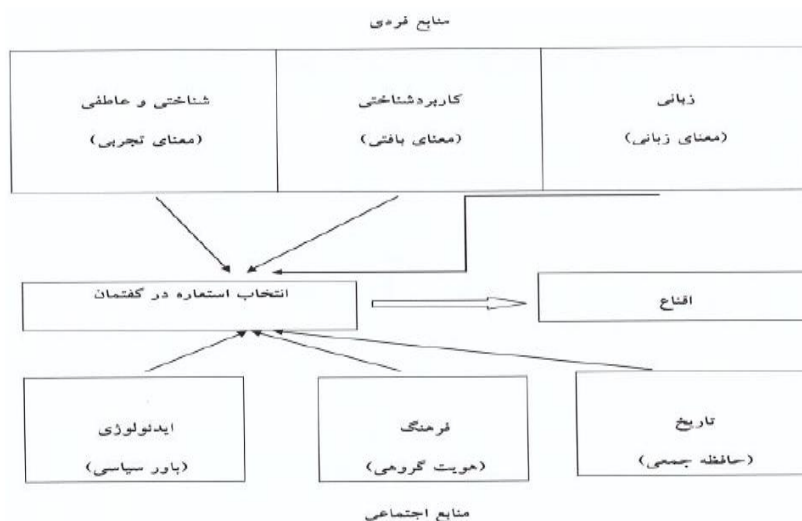
تحلیل انتقادی استعاره امکان توصیف و بررسی روابط متقابل بین حوزه‌های مختلف را ایجاد می‌کند. معناشناسی شناختی، یکی از ابعاد استعاره را که توسط تحلیل انتقادی استعاره آشکار شده، یعنی ترغیب و اقناع را پنهان می‌سازد. بنابراین، در بسیاری موارد انتخاب استعاره از طریق ایدئولوژی برانگیخته می‌شود و استعاره متفاوت ایدئولوژی‌های متفاوت را منتقل می‌کند و استعاره‌های یکسان به روش‌های مختلف از منظر ایدئولوژیک به کار می‌روند (چارتریس - بلک، ۲۰۰۴: ۲۴۷). جنبه‌های مختلف حوزه مبدا با چشم‌اندازهای ایدئولوژیک مختلف مطابقت دارد. دیدگاه معنایی استعاره باید با دیدگاه کاربردشناسی همراه گردد و این

جنبه کاربردشناسی دیدگاه‌های شناختی یا معنایی درباره استعاره را رد نمی‌کند؛ بلکه ادعای آن اینست که انتخاب استعاره تحت حاکمیت ملاحظات شناختی، معنایی و کاربردشناختی و همچنین ملاحظات ایدئولوژیک، فرهنگی و تاریخی است. نظریه‌ی گفتمانی استعاره مدعی است که منابع فردی و اجتماعی بر انتخاب استعاره در گفتمان تاثیر دارند. منابع فردی شامل سه زیرمجموعه شناختی و عاطفی، کاربردشناختی و زبانی است. منابع اجتماعی برای انتخاب استعاره شامل چشم‌اندازهای ایدئولوژیک اساساً "دیدگاه‌های سیاسی یا دینی و دانش تاریخی و فرهنگی هستند، مثلاً" در گفتمان سیاسی امریکا استعاره‌های آتش و نور دارای ارزیابی‌های مثبت هستند، در حالی که گفتمان سیاسی بریتانیا از استعاره‌های گیاهان برای این کارکرد گفتمانی استفاده می‌کند و این مطلب با ارجاع به تحولات گذشته امریکا و تجربه فرهنگی باغبانی بریتانیا قابل تبیین است. انگیزه فرهنگی، ایدئولوژیک و عاطفی به منظور اقناع استعاره برای اهداف ارتباطی با یکدیگر ترکیب می‌شوند. تقدم هر یک از ملاحظات زبانی، شناختی، کاربردشناختی، ایدئولوژیک، فرهنگی و تاریخی به دو عامل شامل بررسی استعاره از منظر فرد رمزگذاری‌کننده یا رمزگشایی‌کننده استعاره و میزان حاکمیت عوامل آگاهانه یا ناآگاهانه بر انتخاب استعاره بستگی دارد (همان: ۲۴۹). تحلیل انتقادی استعاره رویکردی به گفتمان است که ما را قادر می‌سازد تا روش‌های موجود تفکر و احساسات درباره رفتار انسانی و رابطه آن با زبان را به چالش کشیده و همچنین روش جایگزین اندیشه و تفکر درباره رفتار انسانی و انتقال آن به دیگران را خلق کنیم و چنین رویکردی پتانسیل فعال‌سازی دانش پنهان را به ما می‌دهد. استعاره در نظریه گفتمانی استعاره در سه سطح توصیف می‌شود که همانند سه سطح تحلیل فرکلایف^۱ (۱۹۹۵) است:

۱) توصیف استعاره: رویکرد چارتریس - بلک درباره توصیف استعاره عبارت است از خوانش نمونه متون با هدف شناسایی استعارات منتخب. اندازه‌ی نمونه متن متغیر است و این استعاره‌های منتخب بر حسب معیارهای توصیف استعاره یعنی حضور عدم تجانس یا تنش معنایی در سطوح زبانی، کاربردشناسی و شناختی مورد بررسی قرار می‌گیرند و واژه‌هایی که این معیارها را اقناع نکنند از گردونه تحلیل خارج می‌شوند.

۲) **تفسیر استعاره:** تفسیر استعاره شامل ایجاد و برقراری رابطه بین استعاره‌ها و عوامل شناختی و کاربردشناختی تعیین‌کننده آنها است و این مرحله مستلزم شناسایی استعارات مفهومی و نشانه‌های مفهومی است و در مرحله تفسیر باید این نکته مورد توجه قرار گیرد که چقدر انتخاب‌های استعاری در ساخت بازنمایی‌های پراهمیت اجتماعی به طور خلاق عمل می‌کنند.

۳) **تبیین استعاره:** تبیین استعاره شامل توصیف و شناسایی عاملیت اجتماعی است که در تولید استعاره‌ها و نقش اجتماعی آنها در اقناع^۱ دخیل است. شکل‌گیری استعارات مفهومی و نشانه‌های مفهومی و همچنین تشریح ارزیابی اصلی استعاره‌ها بر تبیین علت اقناع استعاره‌ها اصرار دارند. بنابراین آن کارکرد گفتمانی استعاره‌ها را توصیف می‌کند که به ما اجازه می‌دهد تا انگیزه بلاغی و ایدئولوژیک آنها را ایجاد و تثبیت کنیم و شواهد برای انگیزه بلاغی و ایدئولوژیک ناشی از پیکره شامل استعاره‌ها و نه شم تحلیل‌گر است. نقش اقناعی استعاره باعث ساخت پایه و اساس ایدئولوژیک و بلاغی استعاره‌ها می‌شود و استعاره جهت کشف ایدئولوژی بکار می‌رود. تحلیل انتقادی استعاره بنظر می‌رسد که به عنوان پیش‌شرط برای دسترسی بیشتر به دانش است. شکل ۱ مدل گفتمانی استعاره را از منظر چارتریس-بلک به نمایش گذاشته است.



شکل ۱. مدل گفتمانی استعاره (چارتریس-بلک، ۲۰۰۴: ۲۴۸)

۴) **روش پژوهش:** روش پژوهش به لحاظ ماهیت و روش از نوع همبستگی است. متغیر معنایی ایدئولوژی به مثابه متغیر مستقل و متغیر معنایی وابسته نیز استعاره است. نگارنده درصدد است روابط بین این دو متغیر را بر اساس داده‌های پژوهش از منظر نظریهٔ گفتمانی استعاره مورد بررسی قرار دهد و معلوم شود انتخاب متغیر استعاره تا چه حد تحت تأثیر ایدئولوژی است. پیکره‌ی پژوهش شامل اشعار احمد شاملو و فریدون توللی است. اشعار شاملو شامل ۱۷ مجموعه شعری است که در این پژوهش تمام مجموعه‌ی اشعار مورد بررسی قرار گرفته است. الف) اشعار شاملو: ۱) آهن‌ها و احساس (۱۳۲۶-۱۳۲۹) ۲) مجموعه قطع‌نامه (۱۳۲۹-۱۳۳۰) ۳) دفتر شعر ۲۳ (۱۳۳۰) ۴) مجموعه هوای تازه (۱۳۲۶-۱۳۳۵): از زخم قلب آبائی، مرگ نازلی، سرگذشت ۵) مجموعه باغ آینه (۱۳۳۶-۱۳۳۸): ماهی، طرح، مرثیه‌ای برای مرده‌گان دیگر (ارابه‌ها)، شبانه، از شهر سرد... ۶) لحظه‌ها و همیشه (۱۳۳۹-۱۳۴۰) ۷) مجموعه آیدا در آینه (۱۳۴۱-۱۳۴۳): شبانه، سرود برای سپاس و پرستش، پایتخت عطش (آب کم جو. تشنگی آور به دست!) ۸) مجموعه اشعار آیدا، درخت، خنجر و خاطره (۱۳۴۳-۱۳۴۴) ۹) مجموعه اشعار ققنوس در باران (۱۳۴۴-۱۳۴۵) ۱۰) مجموعه اشعار مرثیه‌های خاک (۱۳۴۵-۱۳۴۸) ۱۱) مجموعه اشعار شکفتن در مه (۱۳۴۸-۱۳۴۹) ۱۲) مجموعه اشعار ابراهیم در آتش (۱۳۴۹-۱۳۵۲) ۱۳) مجموعه اشعار دشنه در دیس (۱۳۵۵-۱۳۵۶) ۱۴) ترانه‌های کوچک غربت (۱۳۵۶-۱۳۵۹)، ۱۵) مدایح بی‌صله (اشعار تا سال ۱۳۶۹)، ۱۶) در آستانه (۱۳۶۴-۱۳۷۶ و ۱۷) حدیث بی‌قراری ماهان (۱۳۵۱-۱۳۷۸).

ب) اشعار توللی: مجموعه‌های اشعار توللی شامل شش مجموعه است که در این پژوهش تمام مجموعه اشعار مورد بررسی قرار گرفته است. شش مجموعه عبارت است از ۱) مجموعه اشعار رها (۱۳۲۹) ۲) مجموعه اشعار نافه (۱۳۳۹) ۳) مجموعه اشعار پویه (۱۳۴۴) ۴) مجموعه اشعار شگرف (۱۳۵۳) ۵) مجموعه اشعار بازگشت (۱۳۶۹) ۶) تازه‌ها در این پژوهش استعاره‌های مفهومی مرگ در پیکره اشعار شاملو و توللی مورد بررسی قرار گرفته است که تعداد کل استعاره‌های مفهومی مرگ در اشعار شاملو و توللی به ترتیب ۸۳ مورد و ۷۳ مورد است. جدول ۱ و ۲ تعداد کل استعاره‌ها را در هر مجموعه شعری در اشعار شاملو و توللی به نمایش گذاشته است:

جدول ۱. استعاره‌های مفهومی مرگ در مجموعه اشعار شاملو

شماره	مجموعه‌ی شعری	تعداد استعاره مفهومی مرگ	شماره	مجموعه‌ی شعری	تعداد استعاره مفهومی مرگ
۱	آهن‌ها و احساس	۴	۱۰	مرثیه‌های خاک	۲
۲	مجموعه ۲۳	۶	۱۱	شکفتن در مه	۰
۳	قطعه‌نامه	۵	۱۲	ابراهیم در آتش	۳
۴	هوای تازه	۱۳	۱۳	دشنه در دیس	۴
۵	باغ آینه	۷	۱۴	ترانه‌های کوچک غربت	۲
۶	لحظه‌ها و همیشه	۳	۱۵	مدایح بی‌صله	۳
۷	آیدا در آینه	۵	۱۶	در آستانه	۳
۸	آیدا: درخت و خنجر و خاطره	۱۴	۱۷	حدیث بی‌قراری ماهان	۳
۹	ققنوس در باران	۶			

جدول ۲. استعاره‌های مفهومی مرگ در مجموعه اشعار توللی

شماره	مجموعه اشعار	تعداد استعاره مفهومی مرگ	شماره	مجموعه اشعار	تعداد استعاره مفهومی مرگ
۱	رها	۲۷	۴	شگرف	۱۲
۲	نافه	۱۷	۵	بازگشت	۱۴
۳	پویه	۱	۶	تازه‌ها	۲

۵. تجزیه و تحلیل داده‌ها

در این بخش به ترتیب به استعاره‌های مفهومی مرگ مستخرج از اشعار شاملو و توللی می‌پردازیم:

۵.۱. اشعار شاملو

زندگی و مرگ در شعر شاملو با دغدغه‌های اجتماعی و تجربه‌های گذشته وی در ارتباط است، این ارتباط که در نهایت به نفع زندگی می‌انجامد، در هوای تازه زیباست و آن را میانه چندان با خورد و خفتی بی‌مقصود نیست (شاملو، ۱۳۷۲: ۱۲۵). از دیگر مولفه‌های شعر شاملو در برخورد با مرگ و زندگی، کوچک شمردن مرگ است که در پی آن، ارجمندی زندگی می‌-

آید. نگاه شاملو به مرگ آن چنان تحقیرآمیز است که گویی آن را و ضرب‌الاجلش را به مبارزه می‌طلبد. این مورد در برخی از سروده‌های مرگ‌اندیشانه او، سروده‌هایی که در آنها مرگ دیگر از قاطعیت برخوردار نیست، بازتاب برجسته می‌یابد و به آنها لحن و روالی مبارزه‌جویانه و حماسی می‌بخشد (شریعت‌کاشانی، ۱۳۸۸: ۲۸۹). بنابراین شعر شاملو بستری می‌شود برای جدال دایمی بین مرگ و زندگی و پیامد چنین مقاومتی در برابر تاریکی و استقبال از مرگی که تداوم‌بخش زندگی است، شکست سیاهی‌ها و زمستان سختی است که بر عرصه زندگی احاطه یافته است (رجبی، ۱۳۹۳: ۱۰۷-۱۰۸). شاملو از یک طرف منادی و طرفدار انسان مدرن است و به همین اعتبار است که در شعر او رگه‌های برجسته اومانیزم به چشم می‌خورد. طرف دوم تناقض آنجاست که او در عین حال، نگاه اسطوره‌ای به انسان دارد. معلوم است که اسطوره-گرایی و مدرن بودن دو قطب متناقض اندیشه هستند (زرقانی، ۱۳۸۳: ۵۲۱-۵۲۲). شاملو در اشعار خویش استعاره‌های زیادی در زمینه مرگ به کار برده است که به بررسی استعاره‌های مفهومی مرگ در مجموعه اشعار به ترتیب زمانی پرداخته می‌شود:

(۱) آهن‌ها و احساس:

- این رقص مرگ، وحشی و جان‌فرساست (شاملو، ۱۳۸۴: ۲۵).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه موجود وحشی * حوزه مبدا: موجود وحشی

- بگذار در سکوت بجنبد مرگ..... (همان: ۲۷).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه موجود زنده * حوزه مبدا: موجود زنده

- در کوره‌های مرگ بسوزاند (همان: ۳۱).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه کوره * حوزه مبدا: کوره

(۲) مجموعه اشعار ۲۳:

- جوانه‌ی زندگی‌بخش مرگ/ بر رنگ‌پریدگی شیارهای پیشانی شهر/ دوید.....نطفه‌های

خون‌آلود/ که عرق مرگ/ بر چهره‌ی پدرشان/قطره بسته بود.....ستاره‌ی صدهزار خورشید/ از

افق مرگ پر حاصل/ در آسمان/ درخشید/ مرگ متکبر!..... در ضیافت مرگی از پیش آگاه.....

فردا در میعاد/ تا جامی از شراب مرگ به دشمن بنوشانیم (همان: ۴۰-۴۶).

* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه جوانه، مرگ به مثابه عرق، مرگ به مثابه افق، مرگ به مثابه انسان، مرگ به مثابه ضیافت و مرگ به مثابه شراب * حوزه‌های مبداء: جوانه، عرق، افق، انسان، ضیافت و شراب
(۳) قطعنامه:

- تو نمی‌دانی مردن/ وقتی که انسان مرگ را شکست داده است/ چه زنده‌گی‌ست! (شاملو، ۱۳۸۴: ۶۲).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه موجود جاندار * حوزه مبداء: موجود جاندار
- با ساز یک مرگ، با گیتار یک لورکا/ شعر زنده‌گی‌شان را سرودند (همان: ۶۷).
* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه آلت موسیقی * حوزه مبداء: آلت موسیقی
(۴) هوای تازه:

- بگذار ای امید عبث یک‌بار/ بر آستان مرگ نیاز آرم (شاملو، ۱۳۸۴: ۹۳).
* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه آستان * حوزه مبداء: آستان
- پاره بینم سکوت مرگ به ساحل/ که آمده با خش و خش موج شتابان.....قصه‌ی نابود می‌سراید با آن....

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه سکوت * حوزه مبداء: سکوت
- با مرگ نحس پنجه می‌فکن! / بودن به از نبود شدن، خاصه در بهار.../ مرغ سکوت، جوجه مرگی فجیع را/ در آشیان به بیضه نشسته‌ست! (همان: ۱۳۳-۱۳۴).
* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه موجود نحس، سکوت به مثابه مرغ و مرگ به مثابه جوجه

* حوزه‌های مبداء: موجود نحس، مرغ، جوجه
- در قفل در کلیدی چرخید/ رقصید بر لبانش لبخندی (همان: ۱۳۸).
استعاره مفهومی: مرگ به مثابه انسان * حوزه مبداء: انسان
- اما اگرچه قافیه‌ی زندگی/ در آن/ چیزی به غیر ضربیه‌ی کش‌دار مرگ نیست/ در هر دو شعر/ معنی هر مرگ/ زندگی‌ست! (همان: ۱۴۸).
* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه موجود زنده و مرگ به مثابه زندگی * حوزه مبداء: موجود زنده و زندگی

- لیکن آن شب خیز تن پولاد ماهی گیر.....تا بگیرد زاد و رود زندگی را از دهان مرگ (همان: ۱۶۹).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه حیوان * حوزه مبداء: حیوان

- عشق مگر امشب با شوهرش مرگ وعده‌ی دیداری داشته است... و اینک دست‌دست و بالابال بر نسیم عبوس و مبهم شبانگاه پرسه می‌زنند (شاملو، ۱۳۸۴: ۲۴۲).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه شوهر عشق * حوزه مبداء: شوهر عشق

- امشب عشق گوارا و دل‌پذیر و مرگ نحس و فجیع با جبروت و اقتدار زیر آسمان بی‌نور و حرارت بر سرزمین شب سلطنت می‌کنند... امشب بوی تلخ سروها شعله‌ی عشق و آرزوها را که تازه تازه در دل من زبانه می‌کشد خاموش می‌کند... امشب سمفونی تاریک یاس‌ها و سروها اندوه کهن و لذت سرمدی را در دل من دوباره به هم می‌آمیزد... امشب از عشق و مرگ در روح من غوغاست (همان: ۲۴۳).

* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه موجود نحس و فجیع، مرگ به مثابه انسان با جبروت و اقتدار، مرگ به مثابه سرو، مرگ به مثابه سمفونی

* حوزه‌های مبداء: موجود نحس و فجیع، انسان با جبروت و اقتدار، سرو، سمفونی

- اما من از مرگ به زندگی گریخته بودم..... یک چند سنگینی آرامش ساحل را در خفقان مرگی بی‌جوش بر بی‌تابی روح آشفته‌یی که به دنبال آسایش می‌گشت تحمل کرده بودم (همان: ۲۵۸-۲۵۹).

* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه موجود وحشتناک و مرگ به مثابه خفقان * حوزه-

های مبداء: موجود وحشتناک و خفقان

- ظلمت، خالی سرد را از عصاره مرگ می‌آکند (همان: ۳۱۰).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه عصاره * حوزه مبداء: عصاره

۵) باغ آینه:

- مثل این است که می‌خواند مرگ/ در سکوتی که غم‌خانه مراست..... قصه مرگ به گوشش گفته است..... خانه ویران! که در او حسرت مرگ/ اشک می‌ریزد بر هیکل زیست! (شاملو، ۱۳۸۴: ۳۱۴-۳۱۵).

* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه موجود زنده، مرگ به مثابه قصه و مرگ به مثابه حسرت * حوزه‌های مبداء: موجود زنده، قصه و حسرت
- در این زنجیریان هستند مردانی که در رویای‌شان هر شب زنی در وحشت مرگ از جگر بر می‌کشد فریاد (همان: ۳۳۴).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه موجود وحشتناک * حوزه مبداء: موجود وحشتناک
- چه گونه مرگ / شادی‌بخش‌تر از زندگی ست! (همان: ۳۵۲).
* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه شادی * حوزه مبداء: شادی
- من جزیی از توام ای طبیعت بی‌دریغی که دیگر نه زمان و نه مرگ هیچ یک عطش مرا از سرچشمه وجود و خیالت بی‌نیاز نمی‌کند! (همان: ۳۸۶).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه موجود زنده * حوزه مبداء: موجود زنده
- جریان‌ی جدی / در فاصله‌ی دو مرگ / در تهی میان دو تنهایی (همان: ۳۸۹).
* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه تنهایی * حوزه مبداء: تنهایی
۶) لحظه‌ها و همیشه:

- من عشق را سرودی کردم / پر طبل‌تر ز مرگ... پر طبل‌تر از حیات / من مرگ را / سرودی کردم (حقوقی، ۱۳۹۲: ۱۵۶).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه سرود * حوزه مبداء: سرود
۷) آیدا در آینه:

- هاج و واج مونده مردد / میون موندن و رفتن / میون مرگ و حیات (شاملو، ۱۳۸۴: ۴۵۶).
* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه رفتن * حوزه مبداء: رفتن
- هرگز از مرگ نه‌راسیده‌ام / اگرچه دستانش از ابتذال شکننده‌تر بود... / جستن / یافتن / و آن‌گاه / به اختیار برگزیدن / و از خویشتن خویش / بارویی پی‌افکندن (همان: ۴۶۰).
* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه موجود نحیف و مرگ به مثابه چیز کمیاب * حوزه-
های مبداء: موجود نحیف و چیز کمیاب

- اینان مرگ را سرودی کرده‌اند / اینان مرگ را / چندان شکوه‌مند و بلند آواز داده‌اند / که بهار / چنان چون آواری / بر رگ دوزخ خزیده است / در آستان درو سرودی چندان دل‌انگیز

خوانده‌اند... اینان به مرگ از مرگ شبیه‌ترند/ اینان از مرگی بی‌مرگ شباهت برده‌اند (همان: ۴۶۲-۴۶۳).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه سرود * حوزه مبداء: سرود

- به حماقتی خنده می‌زند که تو/ از وحشت مرگ/ بدان تن در دادی:/ به زیستن/ با غلی بر پای و / غلاده بر گردن (همان: ۴۸۵).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه موجود وحشتناک * حوزه مبداء: موجود وحشتناک

(۸) آیدا: درخت و خنجر و خاطره:

- و ریشه‌های فولادم/ در ظلمت سنگ/ مقصدی بی‌رحمانه را/ جاودانه در سفرند/ مرگ من سفری نیست/ هجرتی ست! (شاملو، ۱۳۸۴: ۵۴۴).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه هجرت * حوزه مبداء: هجرت

-من مرگ خویشن را رازی کردم/ او را / محرم رازی (همان: ۵۶۶).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه راز * حوزه مبداء: راز

- مرگ را دیده‌ام من/ در دیداری غمناک، من مرگ را به دست/ سوده‌ام/ من مرگ را زیسته‌ام / با آوازی غمناک/...خوشا آن دم که زنوار / با شادترین نیاز تنم به آغوشش کشم/... دردا که مرگ...تجربه‌یی است / غم انگیز/ غم انگیز..... آری ، مرگ / انتظاری خوف‌انگیز است/ انتظاری که بی‌رحمانه به طول می‌انجامد (همان: ۵۳۴-۵۳۵).

* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه موجود، مرگ به مثابه دنیا، مرگ به مثابه انسان، مرگ

به مثابه انتظار خوف‌انگیز و مرگ به مثابه تجربه غم‌انگیز

* حوزه‌های مبداء: موجود، دنیا، انسان، انتظار خوف‌انگیز و تجربه غم‌انگیز

- و در این هنگام / زورقی شگفت‌انگیز/ با کناره‌ی بی‌ثبات و مه‌آلود/ پهلوی گرفت/ ... و پاسخ زورق‌بان را شنیدم/ بر زمینه‌ی امواج همه‌گر/ که صریح و برنده بود/ به فرمان می‌مانست/ آن‌گاه پاروی بلند را/ که به داسی مانده‌تر بود/ بر کف زورق نهاد.... و دیدم که چشم خانه‌هایش از چشم و نگاه تهی بود/ و قطره‌های خون/ از حفره‌های تاریک چشمش/ بر گونه‌های استخوانی وی فرو می‌چکید/ و غرابی را که بر شانه زورق‌بان نشسته بود/ چنگ و منقار/ خونین بود.... آن‌گاه به زورق در آمد/ که آمیزه‌یی وهم‌انگیز/ از بستر و تابوت/ بود و/ پروای

بی‌تابی سیماب‌آسای موج و خیزایش نه / پس پهنه‌ی پارو / بر تهی گاه آب / تکیه کرد / و زورق / به چالاکي / بر دریای تیره سرید (همان: ۵۵۱-۵۶۱).

* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه زورق، موکل مرگ به مثابه زورق بان، مرگ به مثابه غراب

* حوزه‌های مبداء: زورق، زورق‌بان و غراب

(۹) ققنوس در باران:

- من آن مفهوم مجرد را جسته‌ام / بی‌هوده مرگ / به تهدید / چشم می‌دراند (شاملو، ۱۳۸۴: ۶۰۳).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه حیوان درنده * حوزه مبداء: حیوان درنده

- در آواز من / زنگی بی‌هوده هست / بی‌هوده‌تر از تشنج احتضار: / این فریاد بی‌پناهی / زندگی / از ذرویه‌ی دردناک یأس / به هنگامی که مرگ / سراپا عریان / با شهوت سوزانش به بستر او خزیده است و / جفت فصل‌ناپذیرش / تن / روسپیان / به تفویضی بی‌قیدانه / نطفه‌ی زهرآگینش را پذیرا می‌شود..... که در تلاش تاراندن مرگ / با شتابی دیوانه‌وار / باقی مانده زندگی را مصرف می‌کند / تا مرگ کامل فرا رسد / پس زنگ بلند آواز من / به کمال سکوت می‌نگرد / سنگر برای تسلیم / آهن برای آشتی / جوهر / برای / مرگ! (همان: ۶۳۴-۶۳۵).

* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه انسان و مرگ به مثابه جوهر * حوزه مبداء: انسان

و جوهر

(۱۰) مرثیه‌های خاک:

- جریان باد را پذیرفتن / و عشق را / که خواهر مرگ است. / و جاودانگی / رازش را / با تو / در میان نهاد (شاملو، ۱۳۸۴: ۶۵۰).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه خواهر عشق * حوزه مبداء: خواهر عشق

- و عشق / مرگ رهایی بخش مرا / از تمامی تلخی‌ها / می‌آکند (همان: ۶۷۵).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه رهایی * حوزه مبداء: رهایی

(۱۱) ابراهیم در آتش:

- رویینه تنی / که راز مرگش / اندوه عشق و / غم تنهایی بود (شاملو، ۱۳۸۴: ۷۲۷).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه راز * حوزه مبداء: راز

- بدین رسالت / دیری ست / که مرگ را / فریفته ام (همان: ۷۳۳).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه موجود زنده * حوزه مبداء: موجود زنده

- نگاه کن / چه بزرگوارانه در پای تو سر نهاد / آن که مرگش میلاد پریهای هزار شهزاده بود (همان: ۷۵۲).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه میلاد * حوزه مبداء: میلاد

(۱۲) دشنه در دیس:

- یادش به خیر مادرم! / از پیش / در جهد بود دایم تا پایه کن کند / دیوار اندوهی که یقین داشت / در دلام / مرگش به جای خالی اش احداث می کند..... این جور وقت هاست / که مرگ، زله، در نهایت نفرت / از پوچی وظیفه‌ی شرم‌آورش / ملال / احساس می کند! (شاملو، ۱۳۸۴: ۷۷۴).

* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه معمار و مرگ به مثابه موجود زله * حوزه مبداء:

معمار و موجود زله

- از آن گونه که شاعران / با ظلمات بی عدالت مرگ خویش از طبیعت آفتاب سخن گفتند (همان: ۷۸۲).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه ظلمات بی عدالت * حوزه مبداء: ظلمات بی عدالت

- زندگانی / دوشادوش مرگ / پیشاپیش مرگ (همان: ۷۸۵).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه انسان * حوزه مبداء: انسان

(۱۳) مدایح بی صله:

- مرگ برابر من نشسته بود (شاملو، ۱۳۸۴: ۸۴۵).

* استعاره مفهومی: انسان * حوزه مبداء: موجود جاندار

- فرصتی تپنده‌ام در فاصله‌ی میلاد و مرگ (همان: ۸۶۸).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه مکان * حوزه مبداء: مکان

- تو را دیگر / از شکست و مرگ / گریز / نیست (همان: ۸۷۲).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه شکست * حوزه مبداء: شکست

- شاهد مرگ خویش بود / پیش از آن که مرگ از جام‌اش گلویی تر کند / اما غریو مرگ را به گوش می شنید / در برزخ احتضار رها می کنم / تا بکشی! / ننگ حیات‌ات را / تلخ تر از زخم

خنجر/ بپچی/ قطره به قطره/ چکه به چکه.../ تو خود این سنت نهاده‌ای/ که مرگ/ تنها/ شایسته راستان باشد (همان: ۹۰۴).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه انسان * حوزه مبدا: انسان

۵. ۱. ۱. سطح اول تحلیل

بر حسب سطح اول تحلیل استعاره از منظر چارتریس-بلک، حوزه‌های مبدا استعاره‌های مفهومی مرگ شامل موجود زنده، جوانه، عرق، افق، انسان، ضیافت، شراب، آستان، سکوت، انسان، حیوان، موجود وحشتناک، خفقان، عصاره، قصه، حسرت، موجود وحشتناک، شادی، تنهایی، رفتن، موجود نحیف، چیز کمیاب، غراب، جوهر، رهایی، راز، میلاد، معمار، موجود زله، ظلمات بی‌عدالت، مکان، شکست، موجود، پدیده نحس، جوجه، آلت موسیقی، سرود، دنیا، انسان، انتظار خوف‌انگیز، هجرت، راز، خواهر عشق و شوهر عشق است. در حقیقت حوزه‌های مبدا چنین استعاره‌هایی عمدتاً "در برگیرنده حوزه معنایی طبیعت، خانواده، موسیقی، دریانوردی، سفر و حیوانات است.

۵. ۱. ۲. سطح دوم تحلیل

شاملو در اشعار خود مرگ را به مبارزه می‌طلبد و از نگاه وی مرگ موجود ضعیف همچون جوجه است. فضای حاکم بر اندیشه شاملو چنان پرتلاطم و متشنج است که از هر اهرمی جهت مبارزه با ظلم و ستم استفاده می‌کند، تا حدی که از مرگ سرودی می‌سازد تا از طریق آن اعتراض خویش را نسبت به حاکمان ستمگر اعلام کند. شاملو از جمله شاعران معاصر است که نگاه آفرینش‌گرانه نسبت به پدیده مرگ دارد. شاملو زمانی که از مبارزه با ستمگران ناامید شده است و راهی جز رهایی از طریق مرگ ندارد، سعی می‌کند تا از دست ناهلان به دامن مرگ پناه ببرد و در حقیقت شاملو تمام تلاش و کوشش خود را جهت مبارزه با ستمگران بکار گرفته و قبل از شکست ظالمان نمی‌خواهد خود را تسلیم مرگ نماید. بنابراین شاملو پیرو نگاه سوم یعنی آفرینش‌گرانه است که ضمن پذیرش مرگ به عنوان یک واقعیت هستی، از زندگی و نعمت‌های آن بهره می‌برد و به دیگران هم بهره می‌رساند. بیش شاملو نسبت به مرگ باعث شده است که چنین استعاره‌های مفهومی در زمینه مرگ بسازد.

۵. ۱. ۲. ۱. نقش عوامل کاربردشناختی و شناختی در ساخت و گزینش استعاره مفهومی مرگ

در سالهای اولیهٔ حیات شعری (۱۳۲۶) شاملو با توجه به ایدئولوژی خود نسبت به مرگ استعاره مرگ به مثابه شوهر عشق را ساخته است. در حقیقت چنین استعاره مفهومی بازنمایی - کننده این واقعیت است که عشق و مرگ از دو جنس مخالف هستند و حاکمیت مرگ بر عشق با توجه به فضای اجتماعی حاکم دوران شاملو امری طبیعی تلقی شده است. شاملو در دفتر *آید:* درخت و خنجر و خاطره که در سالهای ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ سروده است، به این مضمون استعاره اشاره می‌کند:

و در این هنگام / زورقی شگفت‌انگیز / با کناره‌ی بی‌ثبات و مه‌آلود / پهلوی گرفت /... همه حاکمیت و فرمان بود / که گفتی / پروای بی‌تابی سیماب آسای موج و خیزاباش نیست /... که پنداشتی / کوهی ست / استوار / به پهنه‌ی دشتی /... و پاسخ زورق‌بان را شنیدم / بر زمینه‌ی امواج همه‌گر / که صریح و برنده بود / به فرمان می‌مانست / آن‌گاه پاروی بلند را / که به داسی مانده‌تر بود / بر کف زورق نهاد (شاملو، ۱۳۸۴: ۵۵۱-۵۵۳).

شواهد موجود نشان می‌دهند که مرگ به مثابه زورق همه حاکمیت و فرمان است و همچنین پاسخ موکل مرگ هم صریح و برنده است. چنین استعاره‌های مفهومی نشان می‌دهند که شاملو از آغاز حیات شعری تا سالهای ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ به حاکمیت مرگ باور داشت. اما با گذشت زمان، شاملو در دهه‌ی پنجم حیات خویش استعاره مفهومی مرگ به مثابه خواهر عشق را ساخته است که در حقیقت نوع استعاره با فضای فکری شاملو سازگار است. چنین استعاره مفهومی بازنمایی کننده این واقعیت است که عشق و مرگ در حقیقت دو روی یک سکه هستند و مهم‌تر اینکه عشق و مرگ از یک جنس بوده و همزاد هستند. گریز از زندگی منجر به هجرت به سوی مرگ و گریز از مرگ دلگرم شدن به زندگی است. شاملو دیگر به حاکمیت مرگ بر عشق باور ندارد و در تایید چنین ادعایی می‌توان به استعاره مفهومی دیگری در این زمینه اشاره کرد که در حقیقت نشان‌دهنده اقتدار و جبروت هم عشق و هم مرگ است و هرگز برتری مرگ بر عشق را نشان نمی‌دهد: امشب عشق گوارا و دل‌پذیر و مرگ نحس و فجیع با جبروت و اقتدار زیر آسمان بی‌نور و حرارت بر سرزمین شب سلطنت می‌کنند. چنین تغییر ایدئولوژیی محصول این واقعیت است که شاملو بعد از شکست‌های عشقی پی‌درپی در اوایل حیات شعری و فضای زور و ستمگری و همچنین تنها ماندن در عرصه مبارزه با حاکمان زور

مرگ را شوهر عشق می‌دانست و اما با رسیدن به عشق واقعی خود یعنی آیدا کم‌کم تغییر شگرفی در شاملو هویدا شد و شاملو از عشق هم جهت مبارزه با زور و ستم بهره گرفت و بدین ترتیب عشق جایگاه بالاتری در حیات شعری شاملو کسب نمود. به همین خاطر بود که شاملو در شعر شبانه گفت:

خوشا آن دم که زن وار / با شادترین نیاز تنم به آغوشش کشم.

بنابراین شاملو بخاطر بی‌ثباتی فضای اجتماعی و مشوش بودن اندیشه‌اش، دائماً "بین مرگ و زندگی در حال رفت‌وآمد است. بنابر توصیفات فوق از استعاره‌های مفهومی مرگ می‌توان نتیجه گرفت که ایدئولوژی شاملو نسبت به مرگ باعث شکل‌گیری چنین استعاراتی شده است. این جاست که باید به یکی دیگر از زمینه‌های عاطفی شعر شاملو اشاره کنیم و آن موضوع مرگ و اندیشه‌ها و تأثرات روحی ناشی از آن است. مرگ را اغلب در شعرهای شاملو کنار عشق می‌بینیم و اگرچه عشق بعدها شور و هیجانش فرو می‌نشیند و سرانجام در مجموعه شکفتن در مه محو می‌شود، اما مرگ باقی می‌ماند. شاملو در اشعار مختلف سعی کرده است تا به مفهوم مرگ کالبد و جسمیت ببخشد و این مفهوم ذهنی را ملموس و محسوس بنماید (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۴۰-۱۴۱). نکته جالب در شعر شاملو تحت عنوان «سرود آن که برفت و آن کس که بر جای ماند» بافت خاصی است که او انتخاب کرده است تا تصویر خاصی را از مرگ به مثابه زورق و موکل مرگ به مثابه زورق‌بان به نمایش بگذارد. از منظر سطح دوم تحلیل استعاره چارتریس - بلک می‌توان دریافت که شاملو چه زیبا بین استعاره و عوامل شناختی و همچنین معنای بافتی ارتباط برقرار کرده است. شاملو سعی کرده است تا از طریق تجربیات خود در کشاکش دهر و فضای توفانی اجتماعی روزگار خویش و نزدیکی چندین باره وی به مرگ معنای خاصی از مرگ در شعر ایجاد نماید که در کناره‌های بی‌ثبات مه‌آلود، زورق مرگ پهلوی می‌گیرد و انسان را با خودش می‌برد.

شاملو در این شعر به نقل از پدرش آورده است که از پایان این سفر ما را از نخست خبر بود. در حقیقت شاملو مرگ را به عنوان یک واقعیت هستی پذیرفته است. شاملو در حقیقت فضای ذهنی را ساخته است که بین مفاهیم ذهنی زورق، زورق‌بان و دریا در جهان ذهن از یک سو و همین مفاهیم در جهان خارج از سوی دیگر انطباق نسبی برقرار شده است. اما این انطباق بین مفاهیم جهان ذهنی و جهان خارج بر حسب حوزه مبداء استعاره مفهومی برقرار

شده است چرا که در زمینه پدیده مرگ بشر در عالم خارج هیچ اثر و نشانه واقعی را تجربه نکرده است تا بتواند بر حسب منابع شناختی در نظریه شناختی چارتریس - بلک در ذهن مفهوم‌سازی کند. در رویکرد شناختی اساس و پایه مفهوم‌سازی تجربیات جهان بیرون است و شاملو بخاطر نبود تصویر واقعی مرگ در جهان خارج به استعاره مفهومی متوسل شده است تا بتواند از طریق حوزه مبداء استعاره که پدیده‌ای ملموس است تصویر خاصی بر اساس ایدئولوژی و ایدئولوژی خویش را به نمایش بگذارد. البته در رویکرد شناختی اصطلاحی به نام بافت‌های اعتقادی^۱ وجود دارد که در حقیقت اصطلاحی است که از دیرباز در فلسفه و معنی - شناسی مورد بحث قرار گرفته است. پرسش عمده‌ی فلاسفه از عصر سقراط تا حتی در آرای ویتگنشتاین، یعنی از مثال "غار" افلاطون تا به امروز این است چگونه انسان می‌تواند به باورهای متکی باشد که هیچ عاملی در واقعیت جهان خارج بر آن صحنه نمی‌گذارد و انسان برای تایید باورهایش حتی واقعیات جهان خارج را به نفع همان باورها تعبیر و تفسیر می‌کند (صفوی، ۱۳۷۹: ۳۸۴). بنابراین شاملو از طریق بافت اعتقادی و همچنین استعاره مفهومی و بدون تصویر جهان خارج از مرگ توانسته است تصویری از مرگ ارائه نماید. البته شاملو می‌گوید: من مرگ را زیسته‌ام/ با آوازی غم ناک. چنین استعاره مفهومی نشان می‌دهد که شاملو به نوعی مرگ را هنگام غم و اندوه تجربه کرده است و فضای اجتماعی زمان شاملو نشان می‌دهد که وی همواره بین زندگی و مرگ در حال حرکت بوده است.

زبان‌شناسان شناختی بر این باور هستند که نظریه شناختی بر مبنای ظرفیت‌های ذهن بشر و نه ظرفیت نظام‌های ریاضی شکل گرفته است. آنها نظریه‌ای را مطرح کرده‌اند که ارجاع به جهان خارج دارای ساختار خاص خود است که از طریق فضاهای ذهنی^۲، ارتباط دهنده‌های بین فضاها و برخی اصول همگانی قابل تفسیر هستند (فوکونیه^۳، ۱۹۹۴: ix). فضاهای ذهنی ساختارهایی متمایز از ساختارهای زبانی هستند که در هر گفتمانی از طریق سرنخ‌هایی توسط ساخت‌های زبانی بازنمایی می‌شوند. عبارات زبانی اساساً فضاهای جدید، عناصر و روابط بین عناصر را می‌سازند که فضاها^۴ نامیده می‌شوند (همان: ۱۶-۱۷). بنابراین، توان و ظرفیت

1. belief contexts

2. mental space

3. G. Fauconnier

4. space builders

شاملو در مفهوم سازی در اشعار از منظر رویکرد شناختی بسیار قابل ملاحظه است. اما در استعاره های مفهومی مرگ شاملو انطباق کامل بین عناصر در جهان ذهن و جهان خارج برقرار نیست؛ زیرا شاملو در جهان ذهنی خود به زورق و زورق بان قدرت خاصی بخشیده است که قابل مقایسه زورق و زورق بان در عالم خارج نیست. زورق و زورق بان در فضای ذهنی شاملو دارای حاکمیت و فرمانروایی قابل ملاحظه ای هستند و همچنین زورق در چنین فضای ذهنی چون کوهی استوار است. تفاوت دیگر بین دو فضای ذهنی و جهان خارج در استعاره پارو نهفته است که شاملو آن را شبیه داسی فرض کرده است: آن گاه پاروی بلند را/ که به داسی مانده تر بود/ بر کف زورق نهاد. نگارنده تصور می کند که شاملو با مهارت خاصی به ساخت چنین استعاره هایی مبادرت ورزیده است و استفاده از داس در اشعار شاملو نشان می دهد که زورق مرگ هم برنده است و از طرفی چنین زورقی می تواند با استفاده از پاروی داس مانند خود محصول را درو نماید. در حقیقت زندگی از منظر شاملو به مزرعه ای می ماند که مرگ به عنوان ابزار برای دروی محصولات مزرعه مورد استفاده قرار می گیرد.

نکته دیگر در استعاره مرگ به مثابه زورق این است که شاملو در حقیقت مرگ را آمیزه ای از بستر و تابوت در نظر گرفته است: و در این هنگام / زورقی شگفت انگیز/ با کناره ی بی ثبات و مه آلود/ پهلوی گرفت/ که خود از بستر و تابوت آمیزه ای وهم انگیز بود. به نظر می رسد که شاملو مرگ و زندگی را به عنوان سرزمین و خشکی فرض کرده است که دریا حائل بین آنهاست. در اشعار شاملو از واژه دریا بسیار زیاد استفاده شده است و به نظر می رسد که دریا کانون تحولات و توفان های اجتماعی است. به عبارت دیگر تحولات اجتماعی در سطح دریای مورد نظر شاملو اتفاق می افتد. البته چنین بافت سازی^۱ توسط مخاطب مثلاً نگارنده انجام شده است.

فیلمور^۲ (۱۹۸۱) چنین اصطلاحی را وضع کرده است. وی این اصطلاح را برای صحبت کردن درباره کوشش فزاینده شنونده به قصد تدوین بازنمایی ذهنی قابل قبولی برای متن به کار برده است. در این بحث از دو نوع بافت سازی سخن گفته می شود: درونی و بیرونی^۳. در بافت سازی درونی، شنونده می کوشد یک بازنمایی ذهنی برای محتوای خود متن بسازد. دولی

1. contextualization

2. Ch. Fillmore

3. internal & external

و لوینسون^۱ (۲۰۰۱: ۲۵) این نوع بافت‌سازی را جهان متنی شنونده^۲ نامیده‌اند. در بافت‌سازی بیرونی، شنونده می‌کوشد آنچه را که گوینده قصد دارد از طریق متن به آن نائل شود بفهمد. این همان نیت ارتباطی گوینده است. این عبارت است از بافت جهان واقعی^۳ برای متن، یک بازنمایی ذهنی که در آن جهان متن^۴ جای داده شده است و بدین ترتیب شامل گوینده، شنونده(ها) و تمام شرایطی است که با مقصود متن مرتبط هستند (رابرتس^۵، ۲۰۰۹: ۵۵ به نقل از دبیرمقدم، ۱۳۹۰: ۲۳۹). نگارنده بر اساس چنین بافت‌سازی توانسته است نیت و مقصود مورد نظر شاملو را تفسیر نماید که چنین تفسیری با سطح دوم تحلیل استعاره مفهومی چارتریس-بلک انطباق دارد.

۵. ۱. ۲. نقش عوامل عاطفی در ساخت و گزینش استعاره مفهومی مرگ

عوامل عاطفی هم در انتخاب و ساخت استعاره مفهومی در اشعار شاملو نقش اساسی را ایفا می‌کنند. شاملو در شعر خویش می‌گوید:

پس/ پدرم/ زورق بان را آواز داد/... و پاسخ زورق‌بان را شنیدم/... تنها یکی / آن که خسته‌تر است/... و پلاس زنده‌یی را بر شانه‌های استخوانی‌اش افتاده بود بر سر/ کشید... و در این هنگام نگاه من از تار و پود ظلمت گذشت/ و در رخساره او نشست/ و دیدم که چشم خانه‌هایش از چشم و از نگاه تهی بود/ و قطره‌های خون/ از حفره‌های تاریک چشم‌اش/ بر گونه‌های استخوانی وی فرو می‌چکید/ و غرابی را که بر شانه‌ی زورق‌بان نشسته بود/ چنگ و منقار/ خونین بود... (شاملو، ۱۳۸۴: ۵۵۵-۵۵۷).

عواطف و احساسات شاملو در قالب استعاری در ابیات فوق کاملاً مشهود است. زمانی که زورق‌بان دستور می‌دهد که تنها یکی از افراد (پدر شاملو و شاملو) باید سوار زورق مرگ شود، پدر شاملو داوطلب می‌شود. در اینجا چنین استعاره‌های مفهومی مرگ حکایت از عواطف و احساسات پدرا نه نسبت به فرزند دارد. همچنین عواطف شاملو را در از دست دادن پدر مشاهده می‌کنیم که فضای خاصی از مرگ پدرش را به تصویر کشیده است و هر مخاطبی را

1. R. A. Dooley & S. H. Levinsohn
2. hearer's text world
3. real- world context
4. text world
5. J. Roberts

نسبت به چنین حادثه‌ای به اندوه و می‌دارد. نکته جالب توجه در ابیات فوق ساخت استعاره مفهومی جلاد به مثابه غراب است که بر شانه زورق‌بان نشسته است و چنگ و منقارش خونین است. بنابراین شاملو برای تصویرسازی مرگ از تمام پتانسیل‌های زبانی، شناختی و کاربردشناختی و همچنین از منابع اجتماعی نظیر ایدئولوژی استفاده کرده است و چنین تاثیر-گذاری منابع فردی از جمله شناختی، کاربرد شناختی و زبانی و همچنین منابع اجتماعی از جمله ایدئولوژی مورد تاکید چارتریس-بلک (۲۰۰۴) در نظریه‌ی گفتمانی استعاره قرار گرفته است.

۵. ۱. ۳. سطح سوم تحلیل

در سطح سوم تحلیل، لازم است به اهمیت منابع اجتماعی از جمله ایدئولوژی در ساخت و گزینش استعاره مفهومی مرگ در اشعار شاملو توجه شود. همانطوری‌که در بخش مقدمه درباره تاثیرپذیری جهان‌بینی و ایدئولوژی شاملو از مکاتب فلسفی غرب از جمله اگزیستانسیالیسم و نهیلیسم و همچنین فلسفه اومانیسم بحث شده است، اندیشه شاملو متأثر از اندیشه‌های فلسفی غربی است. در اندیشه شاملو پدیده‌های متناقض از جمله پوچ‌گرایی/ جاودانگی و عشق/ مرگ را می‌توان به وضوح مشاهده کرد. به نظر می‌رسد که سراسر ایدئولوژی شاعر را این تناقضات فرا گرفته است و در موقعیت‌های مختلف هر یک از این پدیده‌های متناقض برجسته‌تر می‌شود. پدیده مرگ در آثار شاملو به خاطر همین تناقضات به طور متفاوت تصویرسازی شده است. شاملو در نخستین مجموعه‌های شعریش یعنی قطع‌نامه کمتر از مرگ سخن گفته است. مرگ در این مجموعه یعنی فدا شدن در راه عقیده است که بخاطر همین شاملو زندگی پس از شکست مرگ را بسیار زیبا می‌داند:

تو نمی‌دانی مردن/ وقتی که انسان مرگ را شکست داده است/ چه زنده‌گی‌ست! (شاملو،

۱۳۷۹: ۵۷).

شاملو بر این عقیده است که مرگ در راه عقیده پایان زندگی نیست؛ بلکه مرگ آغاز زندگی دوباره یعنی جاودانگی است. اما دیدگاه شاعر نسبت به مرگ در شعر مرگ نازلی هم نشان‌دهنده مرگ طبیعی و هم نشان‌دهنده جاودانگی مرگ است:

با مرگ نحس پنجه می‌فکن! / بودن به از نبود شدن، خاصه در بهار.../مرغ سکوت، جوجه مرگی فجیع را/ در آشیان به بیضه نشسته‌ست! (حقوقی، ۱۳۹۲: ۵۷-۵۸).

شاملو در قطعه «مرگ نازلی» که بخش‌هایی از آن در سطور فوق آورده شده است، مرگ را به مثابه پدیده نحس و فجیع تلقی کرده است و سپس در ادامه همان شعر بهترین نوع مرگ را مرگ در راه عقیده می‌داند:

نازلی سخن نگفت؛/ چو خورشید/ از تیره گی برآمد و در خون نشست و رفت.... (همان: ۵۸)

درخشندگی، ایثار، زندگی بخش، طلوع و آشکار شدن در روز و غروب و پنهان شدن در شب، ناپدید شدن ستارگان و ماه با ظهور و حضور خورشید و آشکار شدن آنها در غیاب خورشید، گرمی، زرینی، پیمودن ظاهری آسمان در روز، از مشرق بیرون آمدن و در مغرب فرو رفتن و دهها جنبه دیگر از هستی خورشید از جمله استعدادها و قوتها و قابلیت‌های آن است که می‌توان به اقتضای موضوع به عنوان مشبه از آنها برای ساختن تصویری بر اساس تشبیه استفاده کرد. در این تصویر ما نه تنها چگونه زیستن و چگونه مردن نازلی را در می‌یابیم، بلکه احساس تکریم و تعظیم شاعر را نسبت به او و تصویری از محیط اجتماعی تاریکی که وی در آن زاده می‌شود و در آن کشته می‌شود نیز در چند کلمه در می‌یابیم (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۹۰-۱۹۱).

اما شاملو در قطعه شبانه گاهی از مرگ هراسان است و جهان پس از مرگ را خالی جاودانه و انتظار مرگ را خوف انگیز می‌داند که نشان‌دهنده مرگ طبیعی از نگاه اوست:

اگر مرگ/ همه آن لحظه‌ی آشناست که ساعت سرخ/ از تپش باز می‌ماند/ و شمعی - که به ره گذار باد- / میان نبودن و بودن/ درنگی نمی‌کند/ خوشا آن دم که زن وار / با شادترین نیاز تنم به آغوشش کشم/... و نگاه چشم به خالی‌های جاودانه/ بر دوخته/ و تن/ عاطل!/...مرگ / انتظاری خوف‌انگیز است/ انتظاری که بی‌رحمانه به طول می‌انجامد(همان: ۱۷۶-۱۷۹).

شاملو در ادامه در قطعه شعر بعدی شبانه از مجموعه "آیدا، درخت، خنجر و خاطره" مرگ را به مثابه هجرت در نظر می‌گیرد که اگرچه مقصد را بی‌رحمانه توصیف می‌کند، اما به جاودانگی مرگ اذعان می‌کند:

و ریشه‌های فولادم/ در ظلمت سنگ/ مقصدی بی‌رحمانه را/ جاودانه در سفرند/ مرگ من سفری نیست/ هجرتی ست!/ از وطنی که دوست نمی‌داشتم/ به خاطر نامردمانش (همان: ۱۸۶).
دوگانگی و تناقض در ایدئولوژی شاعر در شعرهایش نمایان است. شاملو گاهی عشق و مرگ را در هم می‌آمیزد:

جریان باد را پذیرفتن/ و عشق را/ که خواهر مرگ است./ و جاودانه‌گی/ رازش را/ با تو در میان نهاد. (همان: ۲۳۴)

عشق مگر امشب با شوهرش مرگ وعده‌ی دیداری داشته است... (شاملو، ۱۳۸۴: ۲۴۲).

امشب از عشق و مرگ در روح من غوغاست (همان: ۲۴۳)

شاملو در وصف مرگ پدر آن را اینگونه تصویرسازی می‌کند:

و در این هنگام / زورقی شگفت‌انگیز/ با کناره‌ی بی‌ثبات و مه‌آلود/ پهلوی گرفت/ ... و پاسخ زورق‌بان را شنیدم/ بر زمینه‌ی امواج همهمه‌گر/ که صریح و برنده بود/ به فرمان می‌مانست/ آن‌گاه پاروی بلند را/ که به داسی ماننده‌تر بود/ بر کف زورق نهاد (همان: ۵۵۱-۵۵۳).

شاملو بخاطر ایدئولوژی متأثر از فلسفه اگزیستانسیالیسم چنین استعاره‌های مفهومی را ساخته است که کاملاً ماهیت دوگانه پوچ‌گرایی/جاودانگی، امید/ناامیدی، عشق/مرگ و جنگ/عشق را نشان می‌دهد. فلسفه وجودی بر این باورند که انسان ماهیتی از پیش تعیین‌شده ندارد، وی همیشه در حال انتخاب امکان‌هایی است که پیش روی اویند؛ با این انتخاب هست که وی ماهیت خویش را می‌سازد. در حقیقت در این فلسفه انسان موجودی است نامتعیین و سیال، بدون تعریفی متعین و از پیش تعیین‌شده (خطاط و امن‌خانی، ۱۳۸۷: ۵۴). به باور سارتر، مردم هنگامی که در موقعیتی خاص قرار می‌گیرند، می‌توانند آزادانه عمل کنند، چرا که برای انتخاب در هر وضعیتی نیاز به گزینه‌های مشخصی وجود دارد (همان: ۵۶). بنابراین شاملو به تاسی از فلسفه مذکور دارای ایدئولوژی سیال و فاقد ایدئولوژی از پیش تعیین‌شده است و این موقعیت‌هاست که ایدئولوژی شاملو را می‌سازد. چنین ایدئولوژی سیالی که در ذهن شاملو نقش بسته است، منجر به ساخت استعاره‌های مفهومی متفاوتی در اشعار وی شده است. موقعیت‌های زندگی شاملو را می‌توان بر اساس سه موقعیت کلان ترسیم کرد: شاملو در عنوان جوانی وقتی پا به عرصه اجتماع گذاشته است، خط‌مشی مبارزه و جهاد با حکام ستم‌گر پهلوی را در پیش گرفت و همیشه هم‌زمانش را به مبارزه می‌طلبید. بنابراین در این موقعیت که در

قطعات شعری "آهن‌ها و احساس، قطع نامه، آیدا در آینه و آیدا، درخت، خنجر و خاطره" نمایان است، شاملو در بیشتر موارد جاودانگی مرگ را به تصویر کشیده است و بر این باور بود که مرگ در راه عقیده بسیار زیباست. استعاره مفهومی مرگ در مجموعه آهن‌ها و احساس "مرگ به مثابه موجود وحشی" نشان‌دهنده عصیان و سرکشی و غضب سربازان حکومت است. شاملو در مجموعه ۲۳ با ساخت استعاره‌های مفهومی مرگ از جمله مرگ به مثابه جوانه، مرگ به مثابه افق، مرگ به مثابه ضیافت در صدد نمایش جاودانگی مرگ مبارزانی است که در راه عقیده با ظلم و ستم دژخیمان جنگیدند و جان خود را از دست داده‌اند. در حقیقت چنین استعاره‌هایی نشان‌دهنده ایدئولوژی و جهان‌بینی شاملوست و استعاره‌های مرگ در مجموعه قطعه‌نامه نیز استمرار چنین ایدئولوژی است. البته ذکر این نکته مهم بنظر می‌رسد که در همان قطعات شعری خاصه در شعر "مرگ نازلی" در ابتدای شعر، شاملو مرگ را موجودی نحس و فجیع در نظر گرفته که حاکی از مرگ طبیعی است و اما در ادامه شعر، نازلی اصرار بر اعتراف و دادن اطلاعات به ماموران رژیم پهلوی را نپذیرفت و چون خورشید از تیرگی برآمد و در خون نشست و رفت که نشان‌دهنده جاودانگی مرگ است. چنین تصاویر متفاوتی از مرگ نشان‌دهنده سیالیت ایدئولوژی شاملوست.

موقعیت دوم بدین شکل رقم خورد که شاملو در راه مبارزه یارانش را از دست می‌دهد و در این موقعیت از نامردی افراد سخن می‌گوید. مردی که تمام شب در سنگ‌های خاره گل می‌تراشید و چراغی در دست و چراغی در برابر، به جنگ سیاهی می‌رفت، اکنون در پس دیوارهای سنگی حماسه‌های پرطبلش، دردناک و تب‌آلوده و از پای درآمده، پتک گرانش را به سویی می‌افکند و به دست‌هایش فرمان می‌دهد که از ادامه کار عبث خویش دست بکشند و اعتراف می‌کند که جویده شده است، آن هم به دندان سبعیت‌ها؛ چرا که می‌پنداشته است یاران گرسنه را در قحط‌سالی این چنین از گوشت تن خویش طعامی می‌دهد، حال آنکه این یاران دشمنانی بیش نبوده‌اند (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۲۱). چنین موقعیتی در حیات شاعر منجر به شکل‌گیری استعاره مفهومی از جمله مرگ به مثابه انتظاری خوف‌انگیز شده است که شاملو آرزو می‌کند چون زن‌وار مرگ را در آغوش بگیرد. گذشت زمان و ناامیدی شاملو از مردم زمانه باعث احساس پریشانی و تنهایی وی شد تا اینکه شاملو به عشق پناه برد و در هوای تازه شاملو بین زندگی و مرگ در نوسان است. شاملو در دوره پیشین به‌خاطر حس مبارزه‌طلبی

در صدد کم‌اهمیت جلوه دادن قدرت و هیبت مرگ بود؛ اما گذشت زمان باعث تحول در جهان‌بینی و ایدئولوژی شاعر شد؛ به‌طوری‌که شاملو در "هوای تازه" نسبت به مرگ احساس ترس و وحشت دارد. استعاره‌های مرگ در "هوای تازه" از جمله مرگ به مثابه موجود نحس و فجیع، مرگ به مثابه موجود وحشتناک، مرگ به مثابه خفقان نشان‌دهنده ترس و وحشت شاعر از مرگ است.

اما موقعیت سوم پس از این ناکامی‌ها و پناه شاعر به عشق (آیدا) پدیدار می‌شود. در این سرگشتگی و بی‌تکیه‌گاهی است که شاعر امید از کف‌داده و دل‌افسوده، در اوج یاس و ناامیدی، معصومانه به عشق پناه می‌برد (همان: ۱۲۵). چنین موقعیتی عاشقانه در حیات شاعر منجر به شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی از جمله مرگ به مثابه شوهر عشق، مرگ به مثابه خواهر عشق و مرگ و عشق به مثابه سلطان شده است که سمفونی تاریک یاس‌ها و سروها منجر به آمیختگی اندوه و لذت شده است. در حقیقت سیالیت ایدئولوژی شاملو منجر به تصاویر بسیار متفاوت رابطه مرگ و عشق شده است. در موقعیتی خاصی شاعر از مرگ به مثابه شوهر عشق یعنی حاکمیت مرگ بر عشق و در موقعیت دیگر از برابری مرگ و عشق از طریق ساخت استعاره مفهومی مرگ به مثابه خواهر عشق یاد می‌کند و همچنین در قطعه "سمفونی تاریک" شاعر از گوارایی عشق و نحس و فجیع بودن مرگ سخن می‌گوید که انگار شاملو پس از چشیدن طعم شیرین و گوارای عشق مرگ را پایان زندگی می‌داند و همواره خواهان استمرار و تداوم حیات عاشقانه است. اما به تدریج وقتی شاملو به سن کهولت نزدیک می‌شود و معشوق‌هایش را یکی پس از دیگری از دست می‌دهد، تمایل نسبی به مرگ پیدا می‌کند. استعاره‌های مرگ در مجموعه‌های بعدی ایشان از جمله مرگ به شادی، مرگ به مثابه رهایی، مرگ به مثابه جوهر نشان‌دهنده چنین اندیشه‌ای در ذهن شاعر است. البته در همین مجموعه اشعار از استعاره‌های مرگ از جمله مرگ به مثابه ظلمات بی‌عدالت، مرگ به مثابه شکست استفاده شده است که در حقیقت شاملو چاره‌ای جز پذیرش چنین مرگی را ندارد. در حقیقت ایدئولوژی شاملو در مجموعه ققنوس باران چنین به تصویر کشیده شده است: و عشق..... سنگ برای سنگر، آهن برای شمشیر، جوهر برای عشق.... این فریاد بی‌پناهی زندگی/ از ذروrey دردناک یأس/ به هنگامی که مرگ/ با شهوت سوزان‌اش به بستر او خزیده است و /جفت فصل ناپذیرش/ تن/ روسپیانه بی‌قیدانه/ نطفه‌ی زهرآگین‌اش را پذیرا می‌شود....

سنگر برای تسلیم/ آهن برای آشتی/ جوهر/ برای/ مرگ! (شاملو، ۶۳۳: ۱۳۸۴-۶۳۵). چنین استعاره‌هایی نشان‌دهنده این واقعیت هستند که تا زمانی که شاملو به عشق پناه برده برد، تمام ابزارهای لازم از جمله سنگر و شمشیر را برای مبارزه داشته است. اما با فروکش کردن عشق شاملو، بی‌پناهی زندگی و ذروه‌ی دردناک یأس، وی چاره‌ای جز تسلیم در برابر مرگ، آشتی با آن و پذیرش نطفه‌ی زهراگین مرگ را ندارد. به وضوح، می‌توان به سیالیت ایدئولوژی شاعر در کاربرد چنین استعاره‌هایی پی برد. بنابراین داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که ایدئولوژی نقش بسیار مهمی در ساخت و گزینش استعاره‌های مفهومی در اشعار شاملو داشته است. نکته مهم و قابل توجه در اشعار شاملو رابطه بین ایدئولوژی و عوامل کاربردشناختی است. در حقیقت همگرایی بین چنین متغیرهایی در اشعار شاملو به چشم می‌خورد و وقتی عوامل کاربردشناختی از جمله عوامل بافتی شرایط لازم را برای در آغوش گرفتن مرگ توسط شاملو فراهم سازند، شاملو به استقبال مرگ می‌رود و وقتی عوامل کاربردشناختی شرایط لازم را برای وی جهت پناه بردن به عشق فراهم سازند و تمام ابزارهای لازم از جمله سنگر و شمشیر برای مبارزه فراهم باشد، در این صورت شاملو همواره درصدد شکست مرگ است که چنین روابطی بین متغیرها ناشی از سیالیت ایدئولوژی شاعر است. اما عوامل عاطفی متأثر عوامل بافتی هستند. وقتی حادثه‌ی تلخی چون مرگ پدر برای شاملو اتفاق می‌افتد، عواطف و احساسات وی تصویر خوفناکی از مرگ را باز می‌تاباند و استعاره‌های مرگ حاصل از چنین تصویرسازی از جمله جلاد به مثابه غراب و خونین بودن چنگ و منقارش بازنمایی‌کننده چنین خوفی است.

۵. ۲. اشعار توللی

مرگ در نگاه توللی در اثر نفوذ اندیشه‌های مکاتب مادیگرا در فضای فرهنگی و اجتماعی جامعه و تاثیرپذیری توللی از این اندیشه‌ها، بازپسین چاره طغیان (توللی، ۱۳۶۹: ۵۸) و چون نوش‌دارویی متصور شده است که زخم عشق‌های مرده و ناکامی‌هایی موجود در دخمه دل را درمان می‌کند (توللی، ۱۳۶۹: ۱۸۴) و وجود خسته او را از دست بار سنگین ناکامی‌ها و ناامیدی‌ها و زندگی پر درد و رنج نجات می‌دهد (توللی، ۱۳۳۳: ۱۲۲) (به نقل از نوروزی داودخانی، ۱۳۹۱: ۱۹۳). در میان شاعران معاصر از جمله شاعرانی که با خیام هم اندیشی دارند، می‌توان از فریدون توللی نام برد. توللی مجموعه آثاری دارد به نام‌های رها، نافه،

شگرف و بازگشت که بازتاب چهره اندوه‌بار مرگ و ناکامی را به ویژه در مجموعه‌های رها و نافه می‌توان بازجست (فلاح، ۱۳۸۷: ۲۴۲-۲۴۳). رها از جمله آثاری است که در کل مجموعه آن، اندوه و ناامیدی و تیرگی و زشتی و نامرادی و وحشت مرگ موج می‌زند و غم‌نامه‌ای است سرشار از عشق رمیده و غمگین شاعر (زرین کوب، ۱۳۵۸: ۹۱). توللی در اشعار خویش به استعاره‌های مفهومی مرگ اشارات زیادی داشته است که در این بخش به ترتیب زمانی به آنها اشاره می‌شود:

(۱) دفتر شعر رها:

- استخوان می‌شکند مرگ تو گوئی ز حیات/ یا تنی مرده، تکان می‌خورد اندر تابوت.../باد می‌نالد و در پت پت غمگین چراغ/ سایه مرگ نمایان شده بر دیواری (توللی، ۱۳۷۶: ۶۲-۶۳).
* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه حیوان درنده، مرگ به مثابه سایه * حوزه‌های مبداء: حیوان درنده، سایه

- راست، چون روزنی از مرگ به غوغای حیات/ دنده‌هایش ز دل ابر، پدیدست به چشم.../ خسته از مرگ، دراندیشه مرگیست که باز/ بار اندوه فرو گیردش از تیره پشت/ رنجه از زیر و بم موج گریزان فنا/ دست می‌ساید و بر جمجمه می‌کوبد مشت (همان: ۷۳).
* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه اندوه، مرگ به مثابه موج گریزان فنا، مرگ به مثابه انسان

* حوزه‌های مبداء: اندوه، موج گریزان، انسان

- راه دیار مرگ / راه جهان راز (همان: ۸۰). موی سپید، پرچم تسلیم برکشید/ دیدار مرگ، تیر ستیز از کمان گرفت (همان: ۹۵). با من بمیر، زانکه به جز در پناه مرگ/ جاوید، عشق هیچکسی در زمانه نیست (همان: ۱۰۰).

* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه دیار، مرگ به مثابه جهان راز، مرگ به مثابه انسان، مرگ به مثابه سفر، مرگ به مثابه تیرکمان، مرگ به مثابه پناه
* حوزه‌های مبداء: دیار، جهان راز، انسان، سفر، تیرکمان، پناه

- بگذار و بگذر از این راز سینه‌سوز/ کاین اثر در سیاه/ پیچان ز سنگسار گرانبار سال و ماه/ در جستجوی راه فرو بسته گریز/ بس نیش آتشین که به دل می‌زند هنوز.../ با ساز و برگ مرگ/ با توشه‌های پهنه پر جوش رستخیز (همان: ۱۱۵-۱۱۷).

* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه راز سینه‌سوز، مرگ به مثابه اژدر سیاه، مرگ به مثابه ساز و برگ

* حوزه‌های مبداء: راز سینه‌سوز، اژدر سیاه، ساز و برگ

- دره مرگ/ دور شو! دور از این راه تباه! شام خونین شد و خورشید نشست/ تو چه دانی که درین دره پر شیب و شکست/ این هیولای سیاه/ چیست کاویخته از دور به راه تو نگاه/... که فرو مرده و پوسیده در این دشت خموش/ و ندر آن تیره مغار/... دور شو از دل این دره که این کوه فسون خیز بلند/ رازها دارد از آن کهنه هراس/... دور شو، دور، که در سینه آن چشمه خشک/ گرزه مارست که چنبر زده بر دامن سنگ/ تشنه جان تو تا از بن دندان ستیز/ به یکی گام، فرودو شیشان بار شرنگ!/ پای چالاک کن، این سایه اوست!/ نقش آن اهرمنست اینکه افتاده به سنگ (همان: ۱۲۱-۱۲۳).

* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه مار، مرگ به مثابه دره پرشیب و شکست، مرگ به مثابه هیولای سیاه، مرگ به مثابه دشت خموش، مرگ به مثابه مغار، مرگ به مثابه گرزه مار، مرگ به مثابه اهریمن

* حوزه‌های مبداء: مار، دره پرشیب و شکست، هیولای سیاه، دشت خموش، مغار، گرزه مار، اهریمن
(۲) دفتر شعر نافه:

- چنگ غم بودی و جز پنجه مرگت ننواخت (توللی، ۱۳۷۶: ۱۴۲). مرگ من بازپسین چاره طغیان منست (همان: ۱۴۶). شادم که مرگ تیره درین شام سرمه فام/ بیرون کشد دو چشم و دمد بر چراغ من (همان: ۱۸۲). دریای تیره، می‌کشدش هر زمان به کام/ چون اژدری گرسنه، که بیند شکار خویش/... و ز ژرفای ظلمت گرداب پره‌راس/ چنگال مرگ تیره بی- فشرده دامنش (همان: ۱۸۴).

* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه حیوان درنده، مرگ به مثابه بازپسین چاره طغیان، مرگ به مثابه دریای سیاه، مرگ به مثابه اژدر گرسنه، مرگ به مثابه گرداب پره‌راس
* حوزه‌های مبداء: حیوان درنده، بازپسین چاره طغیان، دریای سیاه، اژدر گرسنه، گرداب پره‌راس

- تا روزگار تجربه آید به سر-دریغ / عفریت مرگ خنده زند: "روزگار نیست!" (همان: ۲۱۷). وای! باز این سایه آمد تا در آویزد به جانم / دست ساید بر تنم بر خاک ریزد استخوانم / تن به ابری پوشیده است و چشمش در سیاهی / می درخشد چون فروزان مشعلی در دیدگانم / ... پنجه خونین به خون شسته ست و می جوید نشانم / دل، ز قهر آکنده تا نوشد چو جادویی ز خونم / لب، به زهر آلوده تا بوسد چو عفریتی دهانم / سایه مرگ است این، مرگ من است این سایه کامشب / همچو جغدی نوحه خوان، پر می زند بر آشیانم / ... هان برانیدش که کند از ریشه بنیاد حیاتم / هان بداریدش که برد از سینه قلب خونفشانم (همان: ۲۱۸-۲۱۹).

* استعاره های مفهومی: مرگ به مثابه عفریت، مرگ به مثابه سایه، مرگ به مثابه موجود جاندار، مرگ به مثابه مشعل فروزان، مرگ به مثابه حیوان درنده، مرگ به مثابه جغد

* حوزه های مبداء: عفریت، سایه، موجود جاندار، مشعل فروزان، حیوان درنده، جغد

۳) دفتر شعر پویه:

- مرگ آخر درکشد زین پرده نیز / وای از آن زیبا که نازیبا گذشت (توللی، ۱۳۷۶: ۲۳۷).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه موجود وحشتناک * حوزه مبداء: موجود وحشتناک

۴) دفتر شعر شگرف:

- آهوی تو صیادم، اگر مشک ترم نیست / مسپار، به سر پنجه خونریز پلنگم! (توللی، ۱۳۷۶: ۳۱۳). فرا پیش چشمم، خروشنده آبی / که گرداب مرگ است و پایان جوها! (همان: ۲۷۰). گر مرگ تو کوتاه نکند دست تو، زین عمر / یاری که خیانت نکند بر تو، کدام است؟ (همان: ۲۹۵). مرگ را بر در به چشمی خونفشان دیدن مدام / وندرین هنگامه خود را بر در دیگر زدن! (همان: ۳۰۲). خواهان تو شیرین لبم ای مرگ دلاویز / بشتاب و سبکبار کن از ننگ درنگم.... / جانم چو گرفتی به یکی بوسه فروکوب / مستانه چو مینای تهی بر سر سنگم (همان: ۳۱۳).

* استعاره های مفهومی: مرگ به مثابه پلنگ، مرگ به مثابه گرداب، مرگ به مثابه موجود قوی، مرگ به مثابه موجود خون آشام، مرگ به مثابه موجود شرور * حوزه مبداء: پلنگ، گرداب، موجود قوی، موجود خون آشام، موجود شرور

۵) دفتر شعر بازگشت:

- همان به، که پیمانۀ کوبم به سنگ / که آغوش مرگ است، درمان من (توللی، ۱۳۷۶: ۳۳۸). زندگی بر زندگان بار است و بس / مرگ ما، آن سوی دیوار است و بس! (همان: ۳۵۰).

شتاب ای فریدون به مردن رواست / گر آن مرگ خوش بی‌درنگ آیدم! (همان: ۳۵۴). آن مرگ خوش، به کام فریدون فرو فرست / ای داغ سینه، باغ خوش آرزوی تو (همان: ۳۶۲).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه موجود جاندار * حوزه مبداء: موجود جاندار

- من نه آن مرغم که جز بر شاخ آزادی سراید / مرگ من قفلی که دوران بسته اینک بر دهانم. خیره گرگی چون تهمت رخت چوپان کرده بر تن / کاندرین شادی شریکم، وندرین وادی شبانم! (همان: ۳۴۵). ورنم کو مرگ دهشت‌زای من؟ / مرگ ما بر ما نیابد چیرگی / ورنه خود روزی بود در تیرگی! (همان: ۳۵۰).

* استعاره‌های مفهومی: مرگ به مثابه قفل، مرگ به مثابه گرگ، مرگ به مثابه شبان، مرگ به مثابه موجود دهشت‌زا، مرگ به مثابه موجود ضعیف * حوزه مبداء: قفل، گرگ، شبان، موجود دهشت‌زا، موجود ضعیف

۶) دفتر شعر تازه‌ها:

- گرش نوشدارو، فرستم به مرگ / به دور افکند، جام درمان من! (توللی، ۱۳۷۶: ۴۰۲).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه بیماری * حوزه مبداء: بیماری

- چه هم‌رهان که درین گیرودار مرگ و حیات / به نام پاک تو بر موج روانه شدند! (همان: ۳۹۸).

* استعاره مفهومی: مرگ به مثابه موجود زنده * حوزه مبداء: موجود زنده

۵. ۲. ۱. سطح اول تحلیل

حوزه‌های مبداء استعاره‌های مفهومی فوق شامل موجود زنده، بازپسین چاره طغیان، قفل، گرگ، شبان، موجود دهشت‌زا، موجود ضعیف، موجود قوی، موجود خون‌آشام، موجود شرور، موجود وحشتناک، حیوان درنده، سایه، موج گریزان فنا، جهان راز، سفر، تیرکمان، پناه، راز سینه سوز، اژدر سیاه، اژدر گرسنه، مار، دره پرشیب و شکست، هیولای سیاه، دشت خموش، مغار، گرزه مار، اهریمن، گرداب، عفريت، جغد، پلنگ، انسان و بیماری است. بنابراین حوزه‌های مبداء استعاره مفهومی مرگ در برگزیده حوزه‌های معنایی حیوانات، طبیعت، اهریمن و جنگ است.

۵. ۲. ۲. سطح دوم تحلیل

سطح دوم در رویکرد نظریه گفتمانی استعاره چارتریس-بلک شامل تفسیر استعاره است که لازم است در این سطح تاثیر منابع فردی از جمله شناختی و عاطفی، کاربردشناختی و زبانی بر ساخت و انتخاب استعاره مفهومی مرگ در اشعار توللی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد:

۵. ۲. ۲. ۱ نقش عوامل کاربردشناختی در ساخت و گزینش استعاره مفهومی مرگ

شواهد و داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که توللی تجربیات خاصی از مرگ را در قالب استعاره‌های مفهومی بیان کرده است. وی مرگ را بر اساس بافت اعتقادی آن چنان در قالب استعاره مفهومی توصیف کرده است که انگار فضای سهمگین و وحشتناکی بر سر حیات بشر سایه افکنده است. وی مرگ را در قالب بافت موقعیتی خاصی از جمله دره پرشیب و شکست معرفی کرده است که در این دره سهمناک حیوانات درنده‌ای چون هیولای سیاه و گرز مار بر دامن سنگ چنبر زده است و با دندان ستیز خود در حال بلعیدن انسان است. توللی در این بافت به انسان‌ها هشدار می‌دهد که با پای چالاک از این اهریمنان، عفریت‌ها و غول‌های فریب‌بگریزند. شاعر در شعر مرگ فضای مفهومی خاصی را به تصویر کشیده است که چنین دره‌ای در ذهن شاعر با هیچ دره‌ای در جهان خارج همخوانی و همسویی ندارد. چنین دره مرگی بازنمایی‌کننده ترس عجیب و غریب شاعر از مرگ است و تا جایی که برای شاعر امکان‌پذیر بود از پدیده‌های وحشتناک استفاده کرده است که بشر از شنیدن نام آنها وحشت دارد. همچنین توللی در شعر مرگ تصویر خاصی را به نمایش گذاشته است که مرگ به مثابه سایه دائمی در حال کینه‌ورزی و دشمنی نسبت به بشر است و با پنجه خونین و لب زهرآلود در صدد ریشه‌کنی بنیاد حیات آدمی است.

نکته قابل توجه در اشعار توللی کاربرد استعاره‌های مفهومی مرگ در حوزه معنایی حیوانات درنده از جمله هیولای سیاه، پلنگ، مار و اژدر سیاه و همچنین عناصری مانند عفریت، اهریمن و غول فریب است که دو مفهوم درنده‌خویی و فریب و گمراهی را بازنمایی می‌کنند. در حقیقت نیت و مقصود شاعر در بکارگیری چنین عناصری هشدار به بشر درباره ماهیت درنده‌خویی و فریب مرگ است. توللی برای تصویرسازی هولناک مرگ سناریویی را

در قالب دره طراحی می‌کند تا مخاطبان شعرش بتوانند با استفاده از دانش پیشین فهم درستی از مرگ کسب نمایند. چنین سناریوهایی در گفتمان برای فهم بیشتر مخاطبان ضروری است و در حقیقت یکی از راهبردهای ارتباطی محسوب می‌شود؛ زیرا فقدان چنین سناریوهایی در گفتمان باعث قطع ارتباط بین نویسنده و خواننده و یا سوء تفاهم خواننده نسبت به نیت نویسنده می‌گردد. بنابراین، توللی در توصیف مرگ چاره‌ای جز ساخت استعاره از طریق طرح-ریزی سناریو ندارد. هایمز^۱ (۱۹۷۲) و کنل^۲ (۱۹۸۳) درباره توانش ارتباطی اشاره کردند که این توانش شامل توانش زبانی، توانش اجتماعی زبان، گفتمانی و راهبردی است. به عبارت دیگر، در ذهن گویشوران زبان این چهار توانش به صورت ذاتی وجود دارد و وجود آنها در ذهن منجر به فهم متن می‌شود. بنابراین خواننده با خوانش اشعار توللی از طریق چهار توانش می‌تواند به فهم نیت و مقصود وی پی ببرد. زبان شعر توللی پر از استعاره‌های زبانی است که در برخی اشعار از جمله دره مرگ و مرگ به وضوح قابل مشاهده است. در اشعار توللی رابطه تنگاتنگی بین زبان و جامعه وجود دارد و تصویرپردازی شاعر در زمینه مرگ حاکی از ایدئولوژی خاص وی نسبت به مرگ در روزگار خویش است و از طریق بافت اجتماعی متن می‌توان به اوضاع اجتماعی آن دوران پی برد. گفتمان هم سهم زیادی در شناخت فکری شاعر ایفا می‌کند و استعاره یکی از راهبردهای ایدئولوژیک جهت فهم نیت شاعر است.

۵. ۲. ۳. سطح سوم تحلیل

سطح سوم تحلیل استعاره شامل تبیین استعاره در بافت اجتماعی است که لازم است تاثیر منابع اجتماعی از جمله ایدئولوژی در ساخت و انتخاب استعاره مفهومی مرگ مورد بررسی قرار گیرد: حوزه‌های مبداء استعاره‌های مفهومی در مجموعه اشعار توللی شامل حوزه‌های معنایی حیوانات درنده از جمله اژدر سیاه، اژدر گرسنه، مار، هیولای سیاه، جغد، پلنگ و اهریمن از جمله اهریمن، عفریت و طبیعت از جمله موج گریزان فنا، دره پرشیب و شکست، دشت خموش و مغار نشان‌دهنده این است که توللی به شدت تحت تاثیر اندیشه بودلر و رمانتیسم سیاه و احساسات‌گرا بوده است که علاوه بر داشتن همه عناصر دو رمانتیسم طبیعت-گرا، متعالی و متعارف و اجتماعی به جهت پاره‌ای ویژگی‌ها با آنها متفاوت است. آن ویژگی‌ها

1. Hymes

2. canale

شامل طبیعت‌گرایی در حد استحاله در آن و توصیف و تشریح جزئیات مناظر طبیعی، ایجاد فضاهای آکنده از اشباح و ارواح دهشت‌انگیز، مرگ‌اندیشی، حزن و ناامیدی شدید، خلق فضاهای کابوس‌وار و پر از خشونت و پرخاش، پرداختن به مسائل اروتیک و زمینه‌های گناه-آلود و شیطانی است (خاکپور و اکرمی، ۱۳۸۹: ۲۳۴). رمانتیسیم افراطی و احساسات‌گرا که با توللی شروع شده بود به وسیله نادرپور به حد اعلای تکامل خود می‌رسد (همان: ۲۳۷). توللی از حوزه‌های معنایی طبیعت و حیوانات درنده در ساخت استعاره‌های مفهومی مرگ استفاده کرده است که حوزه‌های معنایی مذکور جهت خلق فضاهای وحشتناک و دهشت‌انگیز بکار گرفته شده‌اند. همچنین شاعر از حوزه معنایی اهریمن جهت خلق فضای گناه‌آلود و شیطانی از مرگ استفاده کرده است که همگی نشان‌دهنده تاثیرپذیری جهان‌بینی و ایدئولوژی شاعر از رمانتیسیم سیاه و احساسات‌گرا و همچنین نشان‌دهنده نقش ایدئولوژی در ساخت و گزینش استعاره‌های مفهومی مرگ است. همچنین از استعاره‌های مفهومی مرگ چنان بر می‌آید که توللی نگاه مرگ‌گريزانه دارد. وی با نكوهش و نفرت به مرگ می‌نگرد و برای رهایی از چنگال مرگ تلاش می‌کند تا در این زندگی ناخواسته، داد عمر را از زندگی بگیرد و جهان دیگر را فرو نهد. توللی مرگ را راه تباه، دره شکست و موج گریزان فنا در نظر گرفته است که چنین استعاره‌هایی حکایت از نفرت و تنفر شاعر از مرگ دارد. نوروژی داودخانی (۱۳۹۱: ۱۹۴) در زمینه اشعار توللی اشاره کرد که اغلب تصویرگری‌های توللی از مرگ همچون ساختارهای فکری و ذهنی او درباره مرگ، نیستی و نابودی را به ذهن تبادر می‌کند و همواره رنگی از حالات یاس و ناامیدی و درون تیره و تاریک و وحشت شاعر را با خود دارند. اجزاء و عناصر این تصاویر در مجموع از پدیده‌های خوفناک و تیره‌گون طبیعت گرفته شده‌اند و به نوعی دیدگاه شاعر و حالات باطنی او را در برابر چشمان خواننده به نمایش می‌گذارند.

فضای اجتماعی در روزگار توللی هم مشابه با روزگار شاملو است. پس از کودتای ۲۸ مرداد به موازات فضای مسموم و خفقان‌آور آن، اندیشه‌ورزان و روشن‌فکران ایرانی تمامی آرمان‌های خود را برباد رفته می‌بینند و دل‌افسردگی و مرگ‌اندیشی در جامعه روشن‌فکری و در شعر و ادب فارسی ریشه دواند (خاکپور و اکرمی، ۱۳۸۹: ۲۳۵). مجموعه اشعار توللی از رها گرفته تا بازگشت اغلب از جهت محتوا در حکم غم‌نامه‌ای است آکنده از اندوه، وحشت مرگ، ناامیدی، خستگی و ناکامی (همان: ۲۳۶). غلبه تمنیات جسم بر جان در شعر توللی

غالبا "معطوف به این وجه از خصوصیات شعر بودلر است که در برخی از کتاب‌های او - پویه - کار را به افراط‌کاری می‌کشاند. تسری و تشدید درونمایه‌هایی همچون مرگ و نومیدی در شعرهای توللی به ویژه در مجموعه شعر "نافه" ناظر بر رویدادهای تاریخی جامعه نیز هست که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یکی از برجسته‌ترین آنهاست. مرگ اندیشی‌های "رها" گرچه بی‌ارتباط با فضای کلی جامعه نیست، اما سهم میراث شعر بودلر در آن بیشتر است (باباچاهی، ۱۳۸۰: ۲۱۰-۲۱۱). نکته قابل توجه در بررسی استعاره‌های مفهومی مرگ در اشعار توللی این است که وقتی فضای اجتماعی روزگار شاعر توفانی می‌شود و دیگر شاعر آستانه تحملش از سختیهای روزگار لبریز می‌شود، ایدئولوژی وی به مرگ هم تغییر می‌کند و دیگر تنفیری نسبت به مرگ ندارد و بلکه سعی می‌کند مرگ خوش را در آغوش بگیرد:

همان به، که پیمانہ کوبم به سنگ / که آغوش مرگ است، درمان من (توللی، ۱۳۷۶: ۳۳۸).
 زندگی بر زندگان بار است و بس / مرگ ما، آن سوی دیوار است و بس! (همان: ۳۵۰). شتاب
 ای فریدون به مردن رواست / گر آن مرگ خوش بی درنگ آیدم! (همان: ۳۵۴). آن مرگ
 خوش، به کام فریدون فرو فرست / ای داغ سینه، باغ خوش آرزوی تو (همان: ۳۶۲). شادم که
 مرگ تیره درین شام سرمه فام / بیرون کشد دو چشم و دمد بر چراغ من (همان: ۱۸۲). داده -
 های پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه مرگ‌اندیشی توللی متأثر از اندیشه بودلر و رمانتیسم سیاه
 و احساسات‌گرا است، اما در شرایط سخت روزگار نیز شاعر به سوی مرگ شتاب می‌کند.
 توللی (۱۳۷۶: ۳۵۱-۳۵۳) در برخی اشعار از رنج زمانه سخن می‌گوید: به هر دم بلایی عجب
 نو به نو / ازین چرخ فیروزه‌رنگ آیدم..... جهان موج درد است و من اوج درد / مقامی تا کس
 به جنگ آیدم!...کنون کاندرین موج هستی، مدام / هراس نفیر نهنگ آیدم! و شاعر در پایان این
 قطعه شعر به مرگ اشاره می‌کند: شتاب ای فریدون، به مردن رواست / گر آن مرگ خوش بی -
 درنگ آیدم (همان: ۳۵۴). بنابراین شاعر در چنین موارد بحرانی و بن بست‌های چاره‌ای جز شتاب
 به سوی مرگ ندارد و خوشحال و شاد است که مرگ تیره دو چشم وی را می‌درد. در حقیقت
 می‌توان نتیجه گرفت که بافت موقعیت هم در ساخت و گزینش استعاره نقش اساسی دارد.
 نکته حائز اهمیت در پژوهش حاضر تعامل بین ایدئولوژی و عوامل کاربردشناختی در اشعار
 توللی است که از یک سو در اکثر اشعار وی همگرایی بین ایدئولوژی و عوامل کاربردشناختی
 از جمله بافت موقعیت و بافت اجتماعی برقرار است و درحقیقت تأثیر چنین بافت‌هایی را در

ساخت استعاره مرگ در تحلیل‌ها مشاهده می‌کنیم و از سوی دیگر در برخی موارد رابطه بین ایدئولوژی و بافت کاملاً معکوس می‌شود که در حقیقت توللی به خاطر شرایط بحرانی و سخت روزگار مرگ را در آغوش می‌گیرد.

۶. نتیجه‌گیری

شاملو (۱۳۰۴-۱۳۷۹) و فریدون توللی (۱۲۹۸-۱۳۶۴) بعد از نیما یوشیج از پیشاهنگان تحول شعر فارسی در قرن اخیر هستند. علیرغم اینکه هر دو شاعر در یک دوره زمانی و در یک فضای اجتماعی می‌زیسته‌اند، دارای ایدئولوژی‌های متفاوتی نسبت به مرگ هستند. شاملو ایدئولوژی آفرینش‌نگرانه نسبت به مرگ دارد و اما توللی ایدئولوژی مرگ‌ستیزانه دارد. چنین ایدئولوژی‌های متفاوتی باعث شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی متفاوتی در زمینه مرگ شده است. داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که اکثر استعاره‌های مفهومی مرگ در اشعار شاملو مربوط به حوزه معنایی طبیعت، خانواده و موسیقی هستند. استعاره‌های مفهومی مرگ در اشعار شاملو حکایت از عواطف و احساسات پدران نسبت به فرزند دارد. همچنین عواطف شاملو را در از دست دادن پدر مشاهده می‌کنیم که فضای خاصی از مرگ پدرش را به تصویر کشیده است و هر مخاطبی را نسبت به چنین حادثه‌ای به اندوه وای می‌دارد. نکته جالب توجه در ابیات فوق ساخت استعاره مفهومی جلاد به مثابه غراب است که بر شانه زورق‌بان نشسته است و چنگ و منقارش خونین است. اما اکثر استعاره‌های مفهومی مرگ در اشعار توللی مربوط به حوزه معنایی حیوانات درنده و اهریمن هستند که بازنمایی‌کننده خوی درندگی و فریب مرگ است. در اشعار توللی کاربرد استعاره‌های مفهومی مرگ در حوزه معنایی حیوانات درنده از جمله هیولای سیاه، پلنگ، مار و اژدر سیاه و همچنین عناصری مانند عفريت، اهریمن و غول فریب است که دو مفهوم درنده‌خویی و فریب و گمراهی را بازنمایی می‌کنند. در حقیقت نیت و مقصود شاعر در بکارگیری چنین عناصری هشدار به بشر درباره ماهیت درنده‌خویی و فریب مرگ است. همچنین، داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که نقش عوامل کاربردشناختی در ساخت و گزینش استعاره در اشعار شاملو و توللی برجسته است و اما درباره نقش عاطفی در ساخت و گزینش استعاره مفهومی مرگ می‌توان گفت که در اشعار شاملو رگه‌هایی از عواطف و احساسات در ساخت استعاره مفهومی مرگ نقش‌آفرینی می‌کنند و نگارنده تاثیر عواطف و

احساسات تولی را در ساخت استعاره مفهومی مرگ در اشعارش مشاهده نکرده است. بنابراین یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که ایدئولوژی اهمیت زیادی در ساخت و انتخاب استعاره در متون ادبی دارد و همچنین منابع فردی از جمله عوامل شناختی و عاطفی، کاربردشناختی و زبانی هم در ساخت استعاره در متون ادبی حائز اهمیت هستند.

کتابنامه

۱. اکبری بیرق، حسن و سنایی، نرگس (۱۳۹۱). "بررسی تطبیقی شعر و اندیشه تی. اس. الیوت و احمد شاملو بر اساس مولفه‌های مدرنیته". فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره ۳، شماره ۴ (پیاپی ۱۲)، صص ۴۳-۶۶.
۲. باباچاهی، علی (۱۳۸۰). این بانگ دلاویز: زندگی و شعر فریدون تولی. تهران: نشر ثالث.
۳. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۱). سفر در مه (تاملی در شعر احمد شاملو). تهران: نگاه.
۴. تولی، فریدون (۱۳۳۳). رها. چاپ دوم، تهران: موسسه مطبوعاتی امیر کبیر.
۵. تولی، فریدون (۱۳۶۹). بازگشت. چاپ اول، شیراز: نوید.
۶. تولی، فریدون (۱۳۶۹). نافه. چاپ دوم، تهران: پازنگ.
۷. تولی، فریدون (۱۳۷۶). شعله کی بود: منتخب پنج دفتر شعر. تهران: انتشارات سخن.
۸. حسام‌پور، سعید؛ نبوی، سمیه و حسینی، اعظم (۱۳۹۴). مرگ و مرگ‌اندیشی در اشعار اخوان ثالث، شاملو و فروغ فرخزاد. پژوهشنامه‌ی ادب غنایی، سال ۱۳، شماره ۲۴، صص ۷۷-۹۶.
۹. حقوقی، محمد (۱۳۹۲). شعر زمان ما: / احمد شاملو. تهران: نگاه.
۱۰. خاکپور، محمد و اکرمی، میرجلیل (۱۳۸۹). "رمانتیسیم و مضامین آن در شعر معاصر فارسی". فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه، سال ۱۱، شماره ۲۱، صص ۲۲۵-۲۴۸.
۱۱. خطاط، نسرین دخت و امن‌خانی، عیسی (۱۳۸۷). "ادبیات و فلسفه وجود (اگزیستانسیالیسم)". پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۴۵، صص ۴۷-۶۴.
۱۲. دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۰). "معرفی و نقد کتاب مطالعه‌ای در ساخت گفتمانی زبان فارسی"، تهران: مجله دستور.
۱۳. رجبی، فرهاد (۱۳۹۳). "دیگرگرایی در هوای تازه و اباریق هشتمه". نشریه ادبیات تطبیقی، سال ۶، شماره ۱۰، صص ۸۷-۱۱۶.

۱۴. رضاپور، ابراهیم و آقاگل زاده، فردوس (۱۳۹۱). "نقش استعاره در برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی ایدئولوژی در روزنامه‌های داخلی". *دو فصلنامه زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)*، سال ۴، شماره ۷، صص ۶۷-۹۴.

۱۵. زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۳). چشم‌انداز شعر معاصر ایران. تهران: نشر ثالث با همکاری انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.

۱۶. زرین کوب، حمید (۱۳۵۸). *چشم‌انداز شعر نو فارسی*. تهران: انتشارات فکر روز.

۱۷. شاملو، احمد (۱۳۷۲). *هوای تازه*. چ ۸، تهران: نگاه.

۱۸. شاملو، احمد (۱۳۷۹). *قطع‌نامه*. تهران: زمانه.

۱۹. شاملو، احمد (۱۳۸۴). *مجموعه آثار. دفتر یکم: شعرها*. تهران: موسسه انتشارات نگاه.

۲۰. شریعت کاشانی، علی (۱۳۸۸). *سرود بی‌قراری*. چ ۱، تهران: گلشن راز.

۲۱. شهری، بهمن (۱۳۹۱). "پیوندهای میان استعاره و ایدئولوژی". *فصلنامه نقد ادبی*، سال ۵، شماره ۱۹، صص ۵۹-۷۶.

۲۲. صفوی، کوروش (۱۳۷۹). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.

۲۳. فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹). تحلیل انتقادی گفتمان. مترجمان: فاطمه شایسته‌پیران و دیگران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

۲۴. فروغی، حسن و رضایی، مهناز (۱۳۹۲). "تصویر مرگ و زندگی در شعر معاصر ایران". پژوهش ادبیات معاصر جهان، دوره ۱۸، شماره ۲، صص ۱۵۹-۱۷۰.

۲۵. فلاح، مرتضی (۱۳۸۷). "سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی". *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۱۱، صص ۲۲۳-۲۵۴.

۲۶. نجار فیروزجایی، مهدی (۱۳۹۲). تحلیل استعاره‌های مفهومی در اشعار شاملو. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان.

۲۷. نجومیان، امیرعلی (۱۳۸۳). *درآمدی بر مدرنیسم در ادبیات*. تهران: رسش.

۲۸. نوروزی داودخانی، نورالله (۱۳۹۱). "معانی، تصاویر و تعبیر مرگ در اشعار سهراب سپهری و فریدون توللی". *پژوهشنامه‌ی ادب غنایی*، سال ۱۰، شماره ۱۸، صص ۱۸۵-۱۹۸.

۲۹. نوروزی، علی و رابحی، یسرا (۱۳۹۱). "بررسی تطبیقی تصویر مرگ در شعر فروغ فرخزاد و نازک الملائکه". هفتمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی.

30. Canale, M. (1983). "From communicative competence to communicative language pedagogy". In Richards, J. C., & Schmidt, R. W. (Eds.), *Language and Communication*, 2-27. London: Longman.

31. Charteris-Black, J. (2004). *Corpus Approaches to Critical Metaphor Analysis*. Macmillan: Palgrave.
32. Dooley, R. A. & Levinsohn, S. H. (2001). *Analyzing discourse: A manual of basic concepts*, Dallas: SIL international.
33. Fairclough, N. (1995). *Critical Discourse Analysis*. London: Longman.
34. Fauconnier, G. (1994). *Mental Spaces: Aspects of Meaning Construction in Natural Language*. New York: Cambridge University Press.
35. Fillmore, Ch. (1981). "Pragmatics and the description of discourse", in Peter Cole (ed.), *radical pragmatics*, New York: Academic press, 143-166.
36. Hymes, D.H. (1972). "On communicative competence". In Pride, J.B.; Holmes, J., *Sociolinguistics: selected readings*. Harmondsworth: Penguin. pp. 269-293.
37. Roberts, J. (in cooperation with Behrooz barjasteh delforooz & Carina jahani) (2009). *A study of Persian discourse structure*. Uppsala: Uppsala universitet.
38. Thompson, J. B. (1984). *Studies in the theory of ideology*. University of California press.
39. Van Dijk, T. A. (1995). "Discourse analysis as ideology analysis". In Wenden, A. and Schaffner, C. (eds). *Language and Peace*. Dartmouth Publishing Company Limited, Aldershot.

وجهه در فرهنگ ایرانی: بررسی قوم‌نگارانه مفهوم آبرو

دکتر سیدمحمد حسینی (استادیار زبانشناسی گروه زبان انگلیسی دانشگاه اراک، اراک، ایران، نویسنده مسئول)^۱

دکتر فردوس آقا گلزاده (استاد زبان شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران)^۲

دکتر عالیہ کرد زعفرانلو کامبوزیا (دانشیار زبان شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران)^۳

دکتر ارسلان گلفام (دانشیار زبان شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران)^۴

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی قوم‌نگارانه مفهوم وجهه در فرهنگ ایرانی می‌پردازد. در همین راستا واژه «آبرو» و اصطلاح‌ها و باهم‌آیی‌های آن در بافت کاربردی خود بررسی شدند تا معنای آبرو از نظر مردم عادی و کاربردهای آن مشخص شود. نتایج نشان می‌دهد آبرو با پایبندی یا عدم پایبندی به هنجارهای نظم اخلاقی، یعنی نظام توقعات و انتظارات جامعه (گارفینکل، ۱۹۶۷) حفظ می‌شود یا می‌ریزد اما بیش از همه با توانمندی‌ها (شامل توان مالی، دارایی‌ها و مهارت‌ها)، شأن پنداشته افراد و حفظ تمایز بین دو حوزه بیرون (ظاهر) و درون (باطن) (بیمن، ۱۹۸۶) در ارتباط است. همچنین، نتایج نشان می‌دهند که آبرو آن‌گونه که در نظریه ساخت وجهه (آرون‌دیل، ۲۰۰۶، ۲۰۰۹) بیان می‌شود، مفهومی رابطه‌ای است که در درون تعامل ساخته و دادوستد می‌شود. آبروی گروه و شأن پنداشته مفاهیمی هستند که، در برخی موقعیت‌ها، افراد با آنها وارد تعامل می‌شوند اما در درون تعامل است که آبروی افراد و گروه یا گروه‌هایی که افراد آنها را نمایندگی می‌کنند از نو ساخته و بازتعریف می‌شود.

کلیدواژه‌ها: وجهه، آبرو، رو، فرهنگ ایرانی، قوم‌نگاری

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۷/۰۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۰۵

1. m-hoseini@araku.ac.ir

2. aghagolz@modares.ac.ir

پست الکترونیکی:

3. akord@modares.ac.ir

4. golfamar@modares.ac.ir

۱. مقدمه

در زندگی روزمره گاه به خاطر قضاوت و نظر دیگران در مورد خودمان یا دیگران رفتار خاصی را انجام می‌دهیم یا از انجام کاری خودداری می‌کنیم. در تداول عامه ایرانی فارسی زبان به این قضاوت‌ها «حرف مردم» می‌گوییم و دلیل رفتار خود را گاه «حفظ آبرو» می‌دانیم. در گفتمان علمی در زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی از «وجهه^۱» و «حفظ وجهه» به عنوان اصطلاحی عام برای صحبت از این گونه رفتارها استفاده می‌شود.

ارجاع به وجهه در فرهنگ ایرانی در پژوهش‌هایی انجام گرفته که در چارچوب نظریه ادب انجام شده‌اند. در بیش‌تر این پژوهش‌ها مفهوم وجهه آن‌گونه که در نظریه براون^۲ و لوینسن^۳ (۱۹۸۷ [۱۹۷۸]) تعریف شده پیش‌فرض انگاشته شده است (به عنوان نمونه نک: اسلامی راسخ، ۱۹۹۳، ۲۰۰۵؛ حسینی، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹؛ حسینی و عامریان، ۱۳۹۳؛ عبدالحی و همکاران، ۱۳۹۳؛ آهنگر و اشرفی، ۱۳۹۳). حال آن‌که پژوهش‌های بسیاری نشان می‌دهند که مفهوم‌بندی وجهه در این نظریه اروپامحور و مناسب فرهنگ‌های فردگرا است و نمی‌توان آن را به فرهنگ‌های شرقی و آسیایی (ماتسوموتو^۴، ۱۹۸۸؛ گو^۵، ۱۹۸۹؛ مائو^۶، ۱۹۹۴) و آفریقایی (نوویه^۷، ۱۹۹۲؛ دکادت^۸، ۱۹۹۸) که اغلب جمع‌گرا^۹ هستند تعمیم داد. افزون بر این، در سال‌های اخیر بر اهمیت پژوهش در مورد مفهوم وجهه مستقل از ادب تأکید شده و بررسی مفهوم وجهه در فرهنگ‌های مختلف آن‌گونه که مردم عادی آن را درک می‌کنند (وجهه ۱) به عنوان پیش‌نیازی برای رسیدن به مفهومی نظری و همگانی از وجهه (وجهه ۲) مطرح شده است (بارگیلا-

۱. در این مقاله «وجهه» معادل face در زبان انگلیسی به کار می‌رود که در نظریه‌های جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی تبدیل به مفهومی نظری و عام شده است و در تحقیقات حوزه ادب به زبان فارسی نیز برابری پدیدار شده است (نک: حسینی، ۱۳۸۸؛ حسینی، ۱۳۸۹؛ حسینی و عامریان، ۱۳۹۳؛ عبدالحی و همکاران، ۱۳۹۳؛ آهنگر و اشرفی، ۱۳۹۳؛ غیثیان و همکاران، ۱۳۹۴؛ محمودی بختیاری و سلیمیان، ۱۳۹۵).

2. Brown
3. Levinson
4. Matsumoto
5. Gu
6. Mao
7. Nwoye
8. de Kadt
9. collectivist

چیاپینی^۱، ۲۰۰۳؛ آرون‌دیل^۲، ۲۰۰۶، ۲۰۰۹؛ ها^۳، ۲۰۰۹؛ ها و بارگیلا-چیاپینی، ۲۰۱۰؛ ها، ۲۰۱۳b). به نظر ها (۲۰۰۹: ۳) وجهه مفهومی گسترده‌تر از ادب/بی‌ادبی است و تمرکز بر آن کمک می‌کند به موضوعاتی در ارتباط بین‌افردی پرداخته شود که تاکنون کمتر مورد توجه بوده‌اند.

پژوهش حاضر در راستای پاسخ به این نیاز و فراخوان انجام گرفته است. این پژوهش به بررسی قوم‌نگارانه مفهوم آبرو (در محاوره «آبرو»، و در آثار کهن «آبروی») به عنوان نزدیک‌ترین معادل برای وجهه (شریفیان، ۲۰۰۷؛ حسینی، ۲۰۱۳؛ ایزدی، ۲۰۱۵، ۲۰۱۷)، در فرهنگ ایرانیان فارسی‌زبان^۴ می‌پردازد. این واژه، که از نظر تک‌واژی کلمه‌ای است مرکب متشکل از دو تک‌واژ آزاد «آب» و «رو(ی)» و کسره اضافه، علاوه بر کاربرد فراوان در گفت‌وگوهای روزمره، کمینه بیش از هزار سال در زبان فارسی و آثار نویسندگان و شاعران فارسی‌گوی از فردوسی و سنایی و عطار و سعدی و مولوی و حافظ و عبید زاکانی تا ملک‌الشعراى بهار و پروین اعتصامی و دیگران بکار رفته است. در اهمیت آبرو، به این نکته بسنده می‌کنیم که در فرهنگ ایرانی-اسلامی آبرو ذیل مباحث اخلاقی مطرح می‌شود و حفظ آبروی («عرض») مومن با حفظ حرمت خانه کعبه یا با حفظ جان و مال برابر دانسته شده است.^۵ این پژوهش می‌کوشد تا با بررسی موارد کاربرد آبرو در زبان فارسی معاصر، مهم‌ترین ویژگی‌ها و مولفه‌های آن را استخراج و دسته‌بندی نماید تا راه برای بررسی رابطه ادب و وجهه هموارتر شود. همچنین، رابطه آبرو در فرهنگ ایرانی با آنچه در مهم‌ترین نظریه‌های وجهه

1. Bargiela-Chiappini

2. Arundale

3. Haugh

4. ethnographic

۵. هر چند احتمالاً شباهت‌های زیادی در مفهوم‌بندی وجهه در سایر گویش‌های فارسی و در زبان‌های حوزه تمدن ایرانی وجود دارد، در این پژوهش هر جا سخن از «فرهنگ ایرانی» به میان می‌آید منظور «ایرانیان فارسی‌زبان درون مرزهای ایران کنونی» است.

۶. در ترجمه احادیث و روایت‌ها واژه آبرو اغلب به عنوان برابر نهادی برای «عرض» بکار می‌رود اما در موارد زیادی نیز «آبرو» یا «آبروریزی» معادل کلمه‌های «ستر»، «عار»، «وجه»، «ماء الوجه»، «حرم»، «حرمت» و جز آن بکار رفته‌اند. در مواردی نیز در ترجمه‌ها «آبرو(ریزی)» یا شکل‌های مختلف آن بر مبنای برداشت مترجم اضافه شده است (به عنوان نمونه نک: <http://hedayatgar.ir/fa/news/24> و <http://article.tebyan.net/49919>). به نظر می‌رسد آبرو تفسیر ایرانی گستره وسیعی از مفاهیم در احادیث و روایات اسلامی است. بررسی تاریخی-تطبیقی موضوع می‌تواند روشنگر باشد.

مطرح شده، بررسی خواهد شد. در بخش‌های زیر ابتدا به مرور پژوهش‌هایی در مورد وجهه در سایر فرهنگ‌ها که از نظر روش و اهداف با پژوهش حاضر در یک راستا هستند پرداخته می‌شود. سپس، پژوهش‌های انجام شده در مورد مفهوم وجهه در فرهنگ ایرانی بررسی خواهند شد. در بخش سوم، به معرفی مهم‌ترین نظریه‌های وجهه و بحث‌های جاری در مورد آن که مباحث و مفاهیم نظری پژوهش را می‌سازند پرداخته خواهد شد. در بخش چهارم روش پژوهش و شیوه گردآوری و تحلیل داده‌ها ارائه می‌شود. در بخش پنجم، نتیجه بررسی داده‌ها و تحلیل آنها در چارچوب نظریه‌های موجود ذیل هفت زیرعنوان ارائه می‌شود و در بخش ششم خلاصه و نتیجه یافته‌ها ارائه خواهد شد.

۲. پیشینه پژوهش

در زیر ابتدا خلاصه‌ای از برخی پژوهش‌هایی که به روش مشابه و با هدف بررسی مفهوم فرهنگ‌ویژه وجهه انجام شده‌اند معرفی می‌شوند. اغلب این پژوهش‌ها در واکنش به صورت‌بندی وجهه در نظریه ادب براون و لوینسن (۱۹۸۷) و برخی در پاسخ به فراخوان بررسی وجهه مستقل از ادب انجام گرفته‌اند.

۲.۱. پیشینه پژوهش در سایر فرهنگها

مطالعه وجهه در فرهنگ‌های شرق آسیا، به‌ویژه چین به اواخر قرن ۱۹ میلادی و اوایل قرن ۲۰ برمی‌گردد. هو^۱ (۱۹۴۴) دو ملاک را برای وجهه در جامعه چین برمی‌شمارد: می‌ین‌تزو^۲ و لی‌ین^۳. می‌ین‌تزو اعتباری است که فرد به واسطه تلاش فردی یا تمهیدات و شگردهای هوشمندانه در طول حیات خود از طریق سبک زندگی، موفقیت‌ها و تظاهر به دست می‌آورد. لی‌ین اما احترام گروه برای فردی است که از نظر اخلاقی به نیکی شناخته شده است (همان، ۴۵).

ماتسوموتو (۱۹۸۸) در بررسی وجهه در فرهنگ ژاپنی نتیجه می‌گیرد که حفظ وجهه با نشان دادن و به رسمیت شناختن جایگاه نسبی خود و حفظ نظام سلسله‌مراتب اجتماعی در

1. Hu
2. Mien-Tzu
3. Lien

یک موقعیت اجتماعی مرتبط است و از دست دادن وجهه زمانی رخ می‌دهد که «دیگران فکر کنند فردی ساختار و سلسله‌مراتب گروه را درک و به آن اذعان نکرده است» (ماتسوموتو، ۱۹۸۸: ۴۰۵).

لیم^۱ و بوورز^۲ (۱۹۹۱) در بررسی وجهه در فرهنگ کره‌ای وجهه ایجابی در نظریه براون و لوینسن (۱۹۸۷) را به دو نوع وجهه عضویت^۳ («میل به تعلق داشتن که با بیان محبت، درک و همبستگی از طریق پذیرش در گروه، تأکید بر اشتراک‌ها، و همکاری» نشان داده می‌شود) و وجهه توانمندی^۴ («میل به تأیید شدن و این‌که به توانایی‌ها و قابلیت‌های فرد از طریق ارزیابی مثبت و به رسمیت شناختن توانایی‌ها احترام گذاشته شود») تفکیک می‌کنند و این دو را در مقابل وجهه خودمختاری^۵ («میل به آزادی عمل و دوری از تحمیل») قرار می‌دهند.

نوویه (۱۹۹۲) به بررسی وجهه در فرهنگ ایگبو در نیجریه می‌پردازد و ضمن تقسیم‌بندی وجهه به وجهه فرد و وجهه گروه دو مفهوم iru (وجهه) و afa (نام، خوش‌نامی و بدنامی) را اصلی‌ترین مفاهیم در وجهه گروه برمی‌شمارد. نوویه نتیجه می‌گیرد که «یک نظام پیچیده و ظریف حقوق و الزامات وجود دارد که اعضای جامعه در آن اجتماعی شدن را طی می‌کنند و آن را به صورت ضمنی می‌پذیرند. ارضای نیازهای فرد، هر چند اهمیت دارد، اما نه با اتخاذ روحیه «من در برابر دیگران»، که با روحیه «من و دیگران» دنبال می‌شود» (همان، ۳۱۷).

اروین-تریپ^۶ و همکاران (۱۹۹۶) در پژوهشی تطبیقی به مقایسه کاربرد واژه «صورت»^۷ در زبان انگلیسی و برابرها و باهم‌آیی‌های آن در زبان‌های فرانسوی، چینی، ژاپنی و کره‌ای می‌پردازند و ضمن تأیید یافته‌های سایر محققان نتیجه می‌گیرند که بین فرهنگ‌های چینی، ژاپنی و کره‌ای شباهت‌های زیادی هم از نظر تعداد اصطلاح‌ها و هم از نظر بسامد وجود دارد؛ در حالی که، باهم‌آیی‌ها و اصطلاح‌های مرتبط در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی بسیار محدود است و کم‌کاربرد.

-
1. Lim
 2. Bowers
 3. fellowship face
 4. competence face
 5. autonomy face
 6. Ervin-Tripp
 7. Face

ها و هینزه^۱ (۲۰۰۳) پس از بررسی معنایی و قوم‌نگارانه واژه‌ها و اصطلاح‌های مربوط به وجهه در فرهنگ‌های چینی، انگلیسی و ژاپنی نتیجه می‌گیرند که عنصر مشترک وجهه و ادب دغدغه فرد نسبت به ارزیابی دیگران از او و امکان برداشت‌های متفاوت است.

سیفیانو^۲ (۲۰۱۱) واژه‌ها و اصطلاح‌های زبان یونانی را که از آنها مفهوم وجهه برداشت می‌شود بررسی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که وجهه از دریچه اصطلاح‌هایی که مردم عادی به کار می‌برند یک داشته یا دارایی است که به وجهه ایجابی در نظریه براون و لوینسن (۱۹۸۷) نزدیک‌تر است تا به وجهه سلبی.

لبن^۳ (۲۰۱۷) نیز به بررسی اصطلاح‌ها و باهم‌آیی‌های واژه «وجه» در زبان عربی تونس می‌پردازد و آنها را از زاویه دید نظریه‌های هویت بررسی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که وجهه در عربی تونس با هویت رابطه نزدیکی دارد و همچنین، علاوه بر عامل‌های موقعیت‌ویژه، پابندی به ارزش‌های رایج فرهنگی نقش مهمی در برجسته‌سازی وجهه دارد.

۲.۲. پیشینه پژوهش در فرهنگ ایرانی

برخلاف فرهنگ‌های شرق آسیا به‌ویژه چینی و ژاپنی که مفهوم وجهه در آنها موضوع پژوهش‌های فراوانی بوده است، تعداد پژوهش‌هایی که وجهه در فرهنگ ایرانی را مستقل بررسی کرده باشند، بسیار اندک است. کوتلاکی^۴ (۲۰۰۲، ۲۰۰۹) به بررسی زبان‌شناختی مفهوم تعارف، ادب و وجهه در فرهنگ ایرانی بر اساس نظریات گافمن^۵ (۱۹۶۷) پرداخته است. از نظر او، وجهه در فرهنگ ایرانی دو سویه دارد: شخصیت و احترام. شخصیت هر فرد به نحوه رفتار و تحصیلات و تربیت اجتماعی او بستگی دارد و نشان می‌دهد او چه میزان برای خود احترام قائل است. احترام، موقعیت و جایگاه طرفین را تعیین می‌کند و با پیروی از هنجارهای جاافتاده اجتماعی هر موقعیت بنا بر جایگاه، سن و منزلت مخاطب و نوع رابطه طرفین نشان داده می‌شود (کوتلاکی، ۲۰۰۲: ۱۷۴۲). به نظر کوتلاکی، تفاوت شخصیت و احترام در این است که شخصیت ریشه در فرد و پیشینه او دارد و عمدتاً تغییرناپذیر است، اما احترام مفهومی پویاتر

-
1. Hinze
 2. Sifianou
 3. Labben
 4. Koutlaki
 5. Goffman

است و می‌تواند ابراز بشود یا نشود. به نظر او، احترام اغلب، اما نه همیشه، به شخصیت فرد بستگی دارد (همان، ۱۷۴۲-۴۳).

اشاره کوتلاکی به مفاهیم شخصیت و احترام به عنوان مفاهیم مرتبط با وجهه و رابطه بین آنها مفید است اما کافی نیست و لازم است هر دو مفهوم دقیق‌تر واکاوی شوند. شخصیت در درجه اول مفهومی روان‌شناختی است. براون و لوینسن (۱۹۸۷: ۶۱) از نیاز به بررسی «جنبه عمومی محتوای شخصیت»^۱ سخن می‌گویند. لازم است قبل از هر چیز مشخص شود کدام جنبه‌های شخصیت فردی در نظر مردم و در رفتار اجتماعی ایرانیان مهم محسوب می‌شوند. به نظر سیفیانو (۲۰۱۱: ۴۸) این محتواها نه تنها فرهنگ‌ویژه‌اند، بلکه در درون یک فرهنگ نیز در موقعیت‌های مختلف تفاوت‌هایی هست. همچنین، کوتلاکی (۲۰۰۲، ۲۰۰۹) شخصیت را معادل دو مفهوم ویژگی‌های فردی حاصل تربیت و «منزلت اجتماعی» یا شأن بکار می‌برد؛ حال آن که شأن مفهومی است متمایز از شخصیت. شأن می‌تواند با توجه جایگاه فرد در سلسله‌مراتب قدرت و یا بر مبنای ارزش‌های فرهنگی تعیین شود؛ اما شخصیت مفهومی فردی است با جنبه‌های اجتماعی. احترام در فرهنگ ایرانی، اما، نه بخشی از وجهه بلکه ارزش اخلاقی غالبی است که نمایش پایبندی به آن موجب تقویت وجهه می‌شود (حسینی، ۱۳۹۶).

شریفیان (۲۰۰۷) آبرو را «احتمالاً غالب‌ترین طرحواره اجتماعی در [حیطه] شناخت»^۲ فرهنگی ایرانی می‌داند (۲۰۰۷: ۳۶). به نظر او، آبرو دو معنا دارد: یکی «شادابی و سلامت در چهره فرد» که استعاره‌ای است برای «انگاره یک فرد، یک خانواده، یک گروه، بویژه آن‌گونه که در نظر دیگران دیده می‌شود». معنای دوم آبرو، در نظر شریفیان، «عرق» است که «مجازاً اشاره به وضعیتی دارد که در آن عزت و تصویر فرد در اجتماع خدشه‌دار شده و بر اثر آن فرد تا حد عرق ریختن آشفته می‌شود» (همان). به نظر ما، و همان‌گونه که در زیر خواهد آمد، این عرق «عرق شرم» است که بر اثر آبروریزی، به‌راستی یا به مجاز، بر چهره فرد جاری می‌شود. همچنین، در داده‌های پژوهش حاضر ارتباطی بین آبرو و «شادابی و سلامت در چهره فرد» دیده نشد.

ایزدی (۲۰۱۵، ۲۰۱۷) با پرداختن به مفهوم عامیانه آبرو در فرهنگ ایرانی بر مبنای شم زبانی خود استدلال می‌کند که آبروی هر فرد تفسیر یا تصویر شخصیت (و گاه حیثیت) او در رابطه با

1. "publicly relevant content of personality"

2. cognition

طرف‌های تعامل و ناظران (یعنی مردم) است، و نیز دیالکتیک بین تعلق^۱ و تمایز^۲ تفسیر فرهنگ‌ویژه تمایز بین پیوند^۳ و جدایی^۴ در نظریه ساخت وجهه^۵ (آرون‌دیل، ۲۰۰۶، ۲۰۰۹) است. به نظر ایزدی (۲۰۱۷)، رابطه تعلق/پیوند از راه هماهنگی با سایر اعضای گروه، همبستگی، شباهت، و دوستی ایجاد می‌شود و رابطه تمایز/جدایی به وسیله تلاش روزمره فرد در عقب نماندن و پیش افتادن از سایر اعضای گروه در ثروت، سلامت، تحصیلات و توانمندی‌ها و قابلیت‌ها و قرار گرفتن در نقاط بالای سلسله‌مراتب («چشم‌وهم‌چشمی») خلق می‌شود.

به باور نگارندگان، دست‌آورد ایزدی (۲۰۱۷) در تأکید بر آبرو و ارتباط آن با «قابلیت‌ها و توانمندی‌ها»، گامی رو به جلو در فهم مفهوم وجهه در فرهنگ ایرانی محسوب می‌شود. اما صورت‌بندی فرهنگ‌ویژه وجهه به شکل تعلق و تمایز، به باور ما، مبهم است و نیاز به بررسی‌های بیش‌تر بر مبنای گفت‌وگوهای طبیعی به زبان فارسی دارد؛ چرا که داده‌های گفت‌وگویی ایزدی از گفتار ایرانیان به زبان انگلیسی است (برای صورت‌بندی متفاوتی از دیالکتیک پیوند و جدایی در فرهنگ ایرانی بر مبنای داده‌هایی به زبان فارسی نک: حسینی، ۱۳۹۶).

۳. مبانی و مفاهیم نظری

در این پژوهش نکته‌بینی‌های دو رویکرد به وجهه از دریچه داده‌های زبان فارسی مورد بررسی قرار می‌گیرند: یکی رویکرد اروینگ گافمن (۱۹۵۵، ۱۹۵۶)، که در گافمن ۱۹۶۷ تجدید چاپ شده‌اند)، و دیگری نظریه ساخت وجهه (آرون‌دیل، ۱۹۹۹، ۲۰۰۶، ۲۰۰۹، ۲۰۱۰). از نظر گافمن وجهه عبارت است از «ارزش اجتماعی مثبتی که فرد به واسطه مشی‌ای^۶ که دیگران می‌پندارند او در یک تعامل معین در پی گرفته، خود را محق آن می‌داند» (گافمن ۱۹۶۷: ۵). منظور از «مشی»، «الگویی از کنش‌های کلامی و غیرکلامی است که فرد به واسطه آنها نگرش

-
1. bonding
 2. differentiation
 3. connectedness
 4. separateness
 5. face constituting theory
 6. line

خود را نسبت به موقعیت، خود و سایر افراد حاضر در تعامل بیان می‌نماید». وجهه انگاره‌ای از خود است که با ملاک صفات و ویژگی‌های پذیرفته اجتماعی ترسیم می‌شود (همان). وجهه شخصی‌ترین و ارزشمندترین داشته^۱ یک فرد و «کانون امنیت و دل‌خوشی» او است که توسط اجتماع به امانت به او سپرده می‌شود (همان، ص ۷). از نظر گافمن مطالعه رفتارهای حفظ وجهه «مطالعه مقررات عبور و مرور در تعامل‌های اجتماعی است» (همان، ص ۱۱). گافمن مجموعه رویه‌هایی را که موجب ایجاد توازن در وجهه می‌شوند «کاروجهه^۲» می‌خواند و آن را این‌گونه تعریف می‌کند: «اقدام‌هایی که فرد انجام می‌دهد تا کاری را که در حال انجام است با وجهه دم‌ساز کند» (۱۹۶۷: ۱۳-۱۲). به نظر گافمن همه کنش‌هایی که در آنها با دیگران درگیر هستیم، تجویزگرانه یا پرهیزگرانه، با ملاحظه وجهه تعدیل می‌شوند.

آرون‌دیل (۱۹۹۹، ۲۰۰۶، ۲۰۰۹، ۲۰۱۰، ۲۰۱۳) معتقد است که نظریه وجهه گافمن هر چند در زمان خود نوآورانه و کارآمد بوده اما به دلیل این که مبتنی بر نظریه‌های مسلط زمان خود یعنی روان‌شناسی اجتماعی اثبات‌گرا^۳ و نظریه جامعه‌شناسی پارسونز^۴ است، و به این دلیل که این نظریه‌ها متحول شده و جای خود را به نظریه‌های جدید شالوده‌گرای اجتماعی^۵ و روش‌شناسی قومی^۶ داده‌اند نیاز به بازبینی دارد. به باور او، به رغم اشاره‌های گافمن به هر دو جنبه فردی و اجتماعی وجهه، در تحلیل‌ها و چارچوب نظری او کفه فرد سنگین‌تر است (آرون‌دیل ۲۰۰۶؛ ۲۰۰۹: ۳۶-۳۷).

آرون‌دیل وجهه را مفهومی رابطه‌ای^۷ و تعاملی^۸ می‌داند. به نظر او یکی از اهداف مفهوم‌بندی وجهه به عنوان یک پدیده رابطه‌ای در نظریه ساخت وجهه «تعیین دقیق‌تر این است که چه جنبه‌هایی از رابطه [در آن] دخیل هستند» (۲۰۱۰: ۲۰۸۶). آرون‌دیل وجهه را تمایز بین جدایی^۹ از دیگران و پیوند^{۱۰} با دیگران تعریف می‌کند و بر این باور است که جدایی و پیوند نیازها یا

1. possession
2. face-work
3. Positivist
4. Parsons
5. social constructionist
6. ethnomethodology
7. relational
8. interactional
9. separatedness
10. connectedness

خواست‌های فردی نیستند بلکه «ویژگی‌ها، شرط‌ها یا وضعیت‌هایی هستند که در روابط بینافردی که افراد هنگام ارتباط خلق و بازآفرینی می‌کنند، حاضر هستند» (آرون‌دیل ۲۰۱۰: ۲۰۸۶). وجهه پدیده‌ای است که در تعامل‌های روزمره ساخته می‌شود. به بیان دقیق‌تر، وجهه ساختن رابطه‌پیوند با، جدایی از، دیگران از درون کشاکش دیالکتیک و در حال تکوین این دو با هم است (آرون‌دیل، ۲۰۱۳: ۱۰۹). جدایی و پیوند مفهوم‌بندی‌ای نظری از وجهه محسوب می‌شود که وابسته به هیچ فرهنگی نیست؛ اما گروه‌های فرهنگی و اجتماع‌های هم‌رویه^۱ بیان‌ها و تأویل‌های متفاوت و مختلفی از این دیالکتیک رابطه‌ای پایه دارند. از همین رو، گام مهم اول در بررسی وجهه شناخت فرهنگی‌ویژه و غیرنظری نحوه بیان و تأویل پیوند و جدایی در یک فرهنگ یا اجتماع هم‌رویه است (همان: ۱۰۹؛ ۱۱۱-۱۱۲). به عبارت دیگر، درک و شناخت افراد عادی از جدایی و پیوند باید در کانون بررسی وجهه قرار گیرد. در نتیجه، به نظر آرون‌دیل، پیش از بکارگیری نظریه ساخت وجهه در تحقیق در مورد یک گروه فرهنگی یا اجتماع هم‌رویه لازم است پژوهشی قوم‌نگارانه انجام شود تا تعیین شود دیالکتیک بنیادین جدایی و پیوند در آن گروه چگونه تفسیر می‌شود. با چنین کاری، مشخص می‌شود که مفاهیم فرهنگ‌ناوابسته پیوند و جدایی چه تأویل فرهنگ‌ویژه‌ای می‌یابند (آرون‌دیل، ۲۰۰۶). به طور خلاصه، در نظر گافمن وجهه «داشته» یا دارایی فرد است و در نظر آرون‌دیل وجهه داشته یا دارایی کسی نیست بلکه متعلق به تعامل و رابطه در درون تعامل بینافردی است. در نظر گافمن فرد در کانون قرار می‌گیرد و در نظر آرون‌دیل تعامل است که در مرکز قرار می‌گیرد و وجهه از درون تعامل بینافردی سر بر می‌آورد.

۴. روش پژوهش

برای بررسی مفهوم وجهه در این پژوهش، رویکردی قوم‌نگارانه اتخاذ شده است. قوم‌نگاری روشی است در مردم‌شناسی برای توصیف و تحلیل رفتار روزمره انسان‌ها و پیداکردن الگوهای این رفتارها (لیدز-هورویتز^۲، ۲۰۰۵). «هدف قوم‌نگاری ارتباط توصیف دانشی است که مشارکان در تعامل کلامی برای ارتباط موفق با یک‌دیگر نیاز دارند و به نمایش

1. communities of practice

2. Leeds-Hurwitz

می‌گذارند» (دورانتی^۱، ۱۹۸۸، نقل شده در لیدز-هورویتز، ۲۰۰۵: ۳۴۴). برای یافتن معناها و کاربردهای «آبرو»، علاوه بر استخراج واژه‌ها و مدخل‌های مربوط به آبرو از فرهنگ‌های معتبر فارسی، موارد کاربرد «آبرو» در گفت‌وگوهای روزمره مردم عادی که محقق شاهد یا مشارک در آنها بوده، و برنامه‌ها، فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی و جست‌وجوهای اینترنتی در وبلاگ‌ها و سایر متن‌ها گردآوری گردید. در هر مورد علاوه بر ثبت جمله یا جمله‌هایی که کلمه آبرو در آنها بکار رفته، و گاه جمله یا جمله‌هایی که در واکنش به آنها بیان شده، حداکثر اطلاعات بافتی ممکن نیز ثبت شد. در مرحله بعد به تحلیل معنایی-کاربردشناختی هر مورد در بافت کاربردی آن با توجه به عناصر بافت موقعیتی پرداخته شد تا در نهایت معنای هر یک از واژه‌ها یا اصطلاح‌های مرتبط در درون بافت خود استخراج گردد. نهایتاً الگوهای معنایی و مفاهیمی که در پس هر یک از این واژه‌ها در بافت‌ها و موقعیت‌های گوناگون مفهوم‌بندی شده استخراج و دسته‌بندی گردید.

۵. تجزیه و تحلیل داده‌ها و بحث

از بررسی ۱۸۷ مورد کاربرد بیش از ۳۰ اصطلاح و ترکیب و ده‌ها مورد باهم‌آیی‌های آبرو با سایر کلمه‌ها در بافت‌ها و موقعیت‌های مختلف نتایجی به دست آمد که در زیر در چند بخش ارائه می‌شود.

۵. ۱. آبرو به مثابه یک استعاره مفهومی

همنشینی آبرو با فعل‌های «داشتن»، «خریدن»، «فروختن»، «گرو گذاشتن»، «مایه گذاشتن» (به معنای هزینه کردن)، «قرض دادن»، «باختن»، «بر باد دادن» و «حراج کردن» (چوب حراج زدن) نشان می‌دهد که آبرو در فرهنگ ایرانی استعاره از «کالایی ارزشمند است که در بازار اجتماع قابل مبادله و دادوستد است. به عبارت دیگر، مطابق نظریه لیکاف^۲ و جانسن^۳ (۱۹۸۰) می‌توان استعاره مفهومی «آبرو کالا است» را در مورد آن بکار برد که در آن حوزه بازار بر مفهوم انگاره فرد/گروه انطباق یافته است. آبرو کالایی است ارزشمند که می‌تواند در بازار اجتماع به صورت

1. Duranti
2. Lakoff
3. Johnson

کلی یا جزئی خریده یا فروخته شود یا بخشی از آن هزینه شود یا گرو گذاشته شود. در این مبادله، فرد یا گروهی که فرد عضو آن پنداشته می‌شود می‌تواند سود («کسب آبرو») کند یا زیان ببیند («آبروریزی»). کالا بودن آبرو از روابط بینافردی در جامعه ایران تصویری سوداگرانه ترسیم می‌کند. در بسیاری از نمونه‌های کاربرد آبرو، داشتن یا خریدن آبرو به توان و استغنا مالی مربوط شده است. آبروداری در فرهنگ سخن «نگه‌داشتن حیثیت و شخصیت با وجود تنگدستی» تعریف شده و آبرودار کسی است که «با تهی‌دستی و نداشتن وسایل گذران زندگی، عزت نفس دارد و شخصیت خود را حفظ می‌کند» (انوری، ۱۳۸۱: ۲۸). این توصیف با انگاره آبرو به عنوان کالای قابل خرید و فروش همخوانی دارد، و تصور جامعه‌ای سوداگر را که در آن ثروت و استغنا مالی حرف اول را می‌زند و حتی ارزش و اعتبار اجتماعی نیز در آن قابل معامله است تقویت می‌کند.

«آبروریزی»، «آبرو ریختن»، «آبروریزی کردن»، «آبروریزی شدن»، به همراه «آبرو رفتن» و «آبرو بردن» پربسامدترین ترکیب‌ها و اصطلاح‌های آبرو در فارسی هستند. آبرو در این ترکیب‌ها استعاره از مایعی است که می‌تواند بریزد، ریخته‌شود، برود، یا برده شود. این استعاره با استعاره آبرو به مثابه کالا در تضاد نیست بلکه بر نوع کالا، یعنی آب، که در جغرافیای گرم و خشک اکثر نقاط ایران کالایی همیشه دشواریاب و ارزشمند بوده است تأکید می‌کند. کالا بودن آبرو آن را به یک دارایی یا داشته تبدیل می‌کند، دارایی‌ای که به نظر گافمن (۱۹۶۷) «ارزشمندترین دارایی فرد» محسوب می‌شود و ارتباط آن با آب حاکی از سیال بودن و دشواری کسب و حفظ آبرو است. استعاره «آبرو کالا است» آبرو را به یک «داشته» یا «دارایی» تبدیل می‌کند، داشته‌ای ارزشمند که قابل دادوستد است. در زیر سه مورد از کاربردهای آبرو داشتن، که در بافت خود راهبرد تدافعی حفظ وجهه (گافمن، ۱۹۶۷) هستند (انکار ادعای آبرو داشتن خود خلاف اصول اخلاقی در فرهنگ ایرانی است)، بررسی خواهد شد.

(۱) «من گدا نیستم، آبرو دارم»

(۱) جمله‌ای است که در پایانه‌های مسافربری یا عوارضی شهرها و اغلب از متکدیانی می‌شنویم که بومی آن محل نیستند. از این جمله چند نکته برداشت می‌شود. اول این که کسی که دست نیاز به سوی دیگران دراز می‌کند، آبرو ندارد. فرد گدا با گفتن این جمله اظهار می‌کند که «درخواست کمک مالی از غریبه‌ها/ گدایی شغل من نیست و شرایط بد روزگار مرا به این

کار واداشته است» و تلویحاً به این اشاره می‌کند که «من انسان بی‌ارزشی که سربار جامعه باشم نیستم» چرا که انتظار می‌رود افراد بالغ خود بتوانند با تلاش و زحمت فردی نیازهای اولیه زندگی خود و خانواده خود را فراهم کنند (و به همین دلیل است که برخی افرادی که گدایی می‌کنند اشاره می‌کنند که شغل خود را به دلایلی خارج از کنترل خود-اغلب معلولیت جسمی- از دست داده‌اند). اما این که اغلب گدایان در شهر یا محلی غیر از محل زندگی خود گدایی می‌کنند و تأکید می‌کنند که گدا نیستند و آبرو دارند نشانگر این معنا است که «مردم» «گزیده‌ای از افراد که فرد با آن‌ها در رابطه‌ای جاری است» (ایزدی، ۲۰۱۶) تعریف می‌شود. اگر چنین افرادی کسی از آشنایان خود را ببینند پنهان می‌شوند تا «آبروریزی نشود». معنای این رفتار این است که آبرو صرفاً در رابطه با گزیده‌ای از دیگران است که معنا یا وجود می‌یابد. بنابراین، آبرو تنها با حضور یک دیگری معنا می‌یابد. در «من گدا نیستم آبرو دارم»، دیگری، نه فقط فرد حاضر و روبروی درخواست‌کننده، بلکه کسانی هستند که غایبند-یعنی گزیده‌ای از افراد که برای فرد «مهم هستند»-کسانی که فرد را در شهر یا محل زندگی‌اش می‌شناسند نه غریبه‌هایی که تنها در یک لحظه او را می‌بینند و دیگر برخوردی با او نخواهند داشت.

(۲) «ما تو در و همسایه آبرو داریم»

(۳) «من پیش مردم/زن و بچه‌م آبرو دارم»

جمله‌های (۲) و (۳) نشان می‌دهند که «افراد مهم» می‌توانند «در و همسایه» یا «زن و بچه» باشند؛ اما محدود به این گروه‌ها نمی‌شوند بلکه، بسته به مورد و موقعیت، فامیل، همکاران و هر فرد یا گروه انسانی دیگری را می‌تواند شامل شود. «دیگرانی که مهم هستند» یا همان «مردم» مفهومی است که شرخرها برای وصول طلب به آن متوسل می‌شوند. تهدید به آبروریزی در بین «در و همسایه و محل» نخستین ابزاری است که شرخرها قبل از توسل به روش‌های خشن از آن استفاده می‌کنند (روزنامه شرق، شماره ۲۰۵۳، ۱۰ تیر ۱۳۹۳-مصاحبه با یک شرخر) و جمله‌های (۲) و (۳) راهبردهایی برای دفاع از آبروی خود هستند که در چنین موقعیت‌هایی بیان می‌شوند. نتیجه این که هر چند بر اساس هم‌نشینی واژه‌ها آبروی فرد یک «داشته ارزشمند» است، اما این داشته تنها در حضور یا تعامل با دیگرانی که مهم هستند یا ممکن است در آینده مهم باشند، ظهور می‌یابد. بنا براین، می‌توان گفت آبرو داشته یا خصلت فرد نیست، بلکه تنها در درون تعامل معنا می‌یابد. به نظر آرون‌دیل (۲۰۱۳) دلیل این که در برخی فرهنگ‌ها آبرو

«داشته» فرد یا «کالای ارزشمند» تلقی شده، این است که روابط بینافردی با انطباق با حوزه مفهومی اقتصاد توصیف شده است. اصطلاح‌هایی که رابطه‌های بینافردی در این زبان‌ها (از جمله ژاپنی، چینی، یونانی (سیفیانو، ۲۰۱۱) و فارسی) را توصیف می‌کنند استعاره‌هایی هستند که هر چند به خوبی می‌توانند بر جنبه‌هایی از روابط بینافردی پرتو بیافکنند، اما همزمان، هم‌چون هر استعاره دیگری، برخی دیگر از جنبه‌های پدیده مورد توصیف خود را پنهان می‌کنند (همان، ۱۱۷). در زبان فارسی آبرو کالایی ارزشمند است که در بازار اجتماع قابل معامله است (در زبانهای چینی و ژاپنی نیز استعاره اقتصادی در توصیف روابط بینافردی رایج است). استعاره «آبرو کالا است» به خوبی می‌تواند جنبه رابطه‌ای و بده‌بستانی آبرو در فرهنگ ایرانی را تبیین کند. اما همین استعاره این تصور نادرست را نیز ایجاد می‌کند که آبرو ویژگی افزایشی^۱ دارد، یعنی بر این اساس، آنچه در درون تعامل حاصل می‌شود، می‌بایست جمع جبری آبروی مشارکان در یک تعامل باشد؛ حال آن که وجهه مفهومی رابطه‌ای است که در درون تعامل ساخته و کسب می‌شود و نافزایشی^۲ است، به این معنا که گفت‌وگوها تحت نفوذ و تأثیر هر یک از مشارکان تولید می‌شوند، اما تحت کنترل کامل هیچ یک از آن‌ها نیستند. بدین ترتیب، استعاره «آبرو کالا است» رابطه دیالکتیک فرد و جامعه و جنبه نافزایشی وجهه را می‌پوشاند. استعاره کالا، همچنین، این تصور را به وجود می‌آورد که در بده‌بستان آبرو یکی فروشنده و دیگری خریدار است. اما در مبادله آبرو همه همزمان خریدار و فروشنده هستند. به عبارت دیگر، وجهه/آبرو کالای ثابتی نیست که یک فرد یا گروه به واسطه جایگاه اجتماعی خود مالک آن باشد بلکه، طبق نظر آرون‌دیل، تفسیری از رابطه دیالکتیک پیوند و جدایی در هر لحظه از یک تعامل است که هر چند تحت تأثیر هر یک از مشارکان در تعامل شکل می‌گیرد اما در مالکیت و کنترل هیچ‌یک نیست.

۲.۵. آبروی گروه

آبرو محدود به فرد نیست؛ بلکه خانواده‌ها و گروه‌ها نیز می‌توانند آبرو داشته باشند یا نداشته باشند. به بیان دقیق‌تر، آبروی فرد با آبروی خانواده، چه خانواده هسته‌ای و چه فامیل،

1. summative

2. non-summative

در ارتباط است (کوتلاکی، ۲۰۰۲، ۲۰۰۹؛ شریفیان، ۲۰۰۷: ۳۶؛ ایزدی، ۲۰۱۶). بسامد بالای «آبروی خانواده» تأییدی است بر این نکته. آبروی فرد در پیوند با آبروی گروه یا گروه‌هایی است که فرد خود را عضو آنها می‌داند. در مورد معنای «گروه» در تعریف آبرو دقیق‌تر آن است که آن را مفهومی سیال بدانیم که اندازه آن، بسته به این که فرد در یک موقعیت معین خود را نماینده یا عضوی از چه گروهی بداند، می‌تواند از کوچکترین واحد اجتماعی تا بزرگترین واحدهای انتزاعی را در بر بگیرد. از این رو، شنیدن ترکیب‌هایی مثل «آبروی خانواده»، «آبروی تیم»، «آبروی کلاس»، «آبروی مدرسه»، «آبروی دانشگاه»، «آبروی محله»، «آبروی شهر»، «آبروی کشور»، «آبروی ادبیات»، «آبروی سینما (گران)»، «آبروی نظام»، «آبروی دین» و حتی «آبروی بشریت» در میان ایرانیان فارسی‌زبان کاملاً طبیعی و عادی جلوه می‌کند. در ترکیب‌هایی که آبرو با نام یک گروه بزرگ یا انتزاعی همنشین شده، مراد از آن «شهرت»، «نام نیک» یا «جایگاه و شأن» آن گروه در مقایسه با سایر گروه‌های هم‌تراز با توجه به انتظارات و توقعات است. مثلاً در مطلب زیر

۴) آبروی ایران در آسیا رفت / فقط ۶ باشگاه مجوز حرفه‌ای گرفته‌اند!

با اعلام کنفدراسیون فوتبال آسیا، فقط ۶ باشگاه ایرانی موفق به اخذ مجوز حرفه‌ای شده‌اند. در حالی که کشورهای مثل ازبکستان، ژاپن، امارات و چین در رده‌های بالای جدول هستند. (خبرگزاری مهر، ۸ اسفند ۱۳۹۵)

«آبروی ایران در آسیا رفت» یعنی «فوتبال ایران» و به تبع آن «ایران» در مقایسه با سایر کشورها در جایگاهی قرار گرفت که مطابق انتظارات پنداشته در شأن او نیست، یعنی با جایگاه پنداشته او در آسیا و با آنچه از آن انتظار می‌رود همخوانی ندارد. در این مثال و در برخی نمونه‌های دیگر کاربرد آبرو در مورد گروه می‌توان واژه «شأن» را جایگزین کرد و گفت: «این تعداد تیم حرفه‌ای در شأن فوتبال ایران نیست» یا «این جایگاه شایسته فوتبال ایران نیست».

در بخش ۱-۲ دیدیم که در فرهنگ‌های شرقی و آفریقایی وجهه گروه کاربرد دارد اما در نظریه گافمن (۱۹۶۷) و نظریه ساخت وجهه (آرون‌دیل، ۲۰۰۶، ۲۰۰۹، ۲۰۱۰) صحبتی از وجهه گروه به میان نیامده است. به باور ما، در این مورد نظر ترکورافی (۲۰۰۷) دقیق‌تر است که «در

فرهنگ‌های شرقی دغدغه اصلی «وجهه من»^۱ به مفهوم برداشت دیگران و برخورد آنان با «من» است اما من در «وجهه من» با گروهی که فرد به آن تعلق دارد مشترک است» (همان، ۳۱۹). این‌که کدام بُعد آبرو، آبروی فرد یا آبروی گروه، در اولویت باشد بستگی دارد به گروه، موقعیت و میزان احساس تعلق فرد به گروه. به طور کلی، در نظم اخلاقی فرهنگ ایرانی آبروی خانواده بر آبروی فرد یا سایر گروه‌ها اولویت دارد و افراد برای حفظ آبروی خانواده و گروه گاه از آبروی فردی خود «می‌گذرند» یا «مایه می‌گذارند» و حتی ممکن است برای زدودن لکه ننگ «بی‌آبرویی» از خانواده اقدام به قتل بکنند («قتل‌های ناموسی» و قتل‌هایی که برای جلوگیری از هتک ناموس انجام می‌گیرند از این دسته‌اند). عبارت‌های «آبروی خانوادگی» و «آبروی آباء و اجدادی» نیز نشان می‌دهند در برخی موقعیت‌های اجتماعی آبروی فرد با آبروی خانواده و حتی نسل‌های پیشین در پیوند است.

گافمن آبروی فرد را زندانی می‌داند که فرد خود زندانبان آن است و از این زندانبانی خشنود نیز هست (۱۹۶۷: ۱۰). آبروی گروه در فرهنگ ایرانی، زندانی دوم برای فرد می‌سازد، چرا که او علاوه بر این‌که زندانی آبروی خود است وظیفه دارد تصویر مثبت اجتماعی، به‌ویژه، خانواده را نیز حفظ کند و این خود الزامات و محدودیت‌های رفتاری‌ای بر او تحمیل می‌کند. اهمیت حفظ آبروی خانواده به حدی است که در دعوت به حفظ آبروی واحدهای بزرگتر اجتماع مثل سازمان، شرکت، مدرسه، و جز آن اغلب به استعاره مفهومی (لیکاف و جانسن، ۱۹۸۰) «گروه یک خانواده است» توسل می‌شود.

مفهوم آبروی گروه گستره آبرو را از یک تعامل معین فراتر می‌برد و آن را به داشته‌ای از پیش ثابت تبدیل می‌کند.

همچنین، عبارت «آبروی چندین و چند ساله» نیز تأییدی است بر این‌که آبرو چیزی نیست که فرد صرفاً در درون یک تعامل کسب کرده باشد یا به صرف انسان بودن مدعی آن باشد؛ بلکه با تلاش و به مرور زمان در طی تعامل‌های مختلف با «مردم» کسب می‌شود. گافمن (۱۹۶۷: ۷) می‌گوید «برای این‌که فرد بتواند در موقعیت جاری حفظ وجهه کند، می‌بایست در گذشته از انجام کارهایی پرهیز کرده باشد». این کاربردها نظر گافمن را تأیید می‌کند، اما در

فرهنگ ایرانی تنها فرد نیست که می‌بایست از انجام کارهایی دوری کرده باشد بلکه خانواده نیز در آن سهیم است.

به نظر نگارندگان، این نکته با صورت‌بندی وجهه در نظریه ساخت وجهه (آرون‌دیل، ۲۰۰۶، ۲۰۰۹) ناهماهنگ نیست. آرون‌دیل (۲۰۱۳) در تبیین وجهه گروه در فرهنگ ژاپنی آن را نوعی انتزاع می‌داند که به نظر نگارندگان در مورد مفهوم آبروی گروه در فرهنگ ایرانی نیز صادق است. در نظریه ساخت وجهه، یک فرض پایه این است که امر اجتماعی و امر فردی دو چیز مجزا نیستند بلکه درگیر شدن در دیالکتیک دائمی بین امر اجتماعی و امر فردی است که انسان را می‌سازد. امر اجتماعی، یا شبکه رابطه‌ای، در همان تعاملی شکل می‌گیرد که امر فردی در آن شکل می‌گیرد (همان، ۱۱۵). در فرهنگ‌های غربی به دلیل مرکزیت فرد شبکه رابطه‌ای کم‌رنگ‌تر به نظر می‌رسد؛ اما در فرهنگ‌های شرقی، از جمله ایران، تأکیدی که بر شبکه رابطه‌ای یا امر اجتماعی می‌شود موجب می‌شود فرد در درون شبکه رابطه‌ای، در هر سطحی که باشد (خانواده، تیم، فامیل، سازمان، و جز آن در هر لحظه)، ادغام شود.

افزون بر این، نظریه ساخت وجهه تأکید می‌کند که کوچک‌ترین واحد اجتماع دو نفر است. به نظر آرون‌دیل وجهه گروه نوعی انتزاع از هم‌پوشی‌هایی است که بین اعضای یک گروه در تفسیرشان از وجهه در رابطه‌های دو نفره بین اعضای گروه‌ها شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، وجهه گروه یک کمیت یا یک باشنده^۱ نیست که گروه به عنوان یک واحد مالک آن باشد؛ بلکه تفسیر یکی از اعضا و یا تحلیلگر از ارزیابی دیگران از رابطه پیوند و جدایی در میان اعضای گروه یا در رابطه بین اعضای گروه‌ها است (همان، ۱۱۶).

به نظر ما، در موقعیت‌هایی که فرد به عنوان عضوی از یک خانواده (و توسعاً سازمان، تیم، شرکت و جز آن) در یک تعامل شرکت می‌کند، «آبروی خانواده»، «آبروی چندین و چند ساله» و «آبروی آباء و اجدادی»، نقطه آغازی است که فرد با آن وارد تعامل می‌شود. اما از طرفی، هر تعامل جدید نیز می‌تواند تأییدی بر آبروی قبلی باشد یا تغییری در آن را سبب شود. کسب یا ریختن آبرو نیز در حالت عادی طی یک تعامل رخ نمی‌دهد بلکه فرایندی است تدریجی («یه جو/ذره آبرو برای ما بذار!») - مگر این که عملی که فرد مرتکب شده هم در تضاد آشکار با

باورها و هنجارها و ارزش‌های اخلاقی مهم یک اجتماع باشد و هم عامدانه بودن از آن برداشت شود.

۵.۳. آبرو و شأن

در بالا اشاره کردیم که در آبروی گروه مقایسه جایگاه یک گروه نسبت به سایر گروه‌های هم‌تراز مد نظر است. مشاهده‌های زیر ارتباط بین آبرو و شأن را نشان می‌دهند:

(۵) «مسابقه‌ی، مدرسه‌ی، کنفرانس، خانه‌ی، مهمانی، کفش، لباس، ظرف، مراسم

آبرومند»

همان‌گونه که در (۵) مشاهده می‌شود صفت آبرومند با اعمال، رخدادها، رفتارها و اموال هم‌آیند می‌شود. آبرومند در ارجاع به اشیاء، اعمال و اموال یعنی «متناسب با شأن، جایگاه و مقام» فرد یا افرادی که در آن رخداد یا رفتار دخیل هستند. مثلاً، «کفش آبرومند» یعنی کفشی که متناسب با موقعیت و شأن مالک آن و افراد حاضر در یک موقعیت اجتماعی باشد. «مهمانی آبرومند» یعنی مهمانی‌ای که در آن همه انتظارات مترتب بر شأن پنداشته میزبان و مهمان حفظ شده است.

(۶) وقتی دو نفر با هم قهر می‌کنند اغلب فردی با شأن اجتماعی بالاتر، مثلاً مسستر یا

جایگاه اجتماعی بالاتر، یا حداقل برابر، برای آشتی دادن آن دو داوطلب می‌شود.

در اختلاف بین دو نفر یا گروه گاه دو نفر یا دو گروه نمی‌توانند اختلافشان را حل کنند و رابطه بین آنها قطع شده و، به اصطلاح، «قهر» می‌کنند. در قهر کردن نوعی راه‌برد «اجتناب» از تعامل برای حفظ وجهه وجود دارد (گافمن، ۱۹۶۷) و هیچ‌یک از دو طرف حاضر نیست «پا پیش بگذارد» و با این کار آبروی خود را به خطر بیندازد. برای آشتی نیاز به مداخله شخص سوم است اما این شخص عمدتاً کسی است که از شأن بالاتر از هر دو، یا حداقل برابر، برخوردار باشد. میانجی با استفاده از اعتبار و ارزشی که گمان می‌کند در چشم طرف‌های دعوا دارد می‌کوشد راه حلی میانه پیش بنهد که دو طرف بپذیرند. در صورتی که یکی از طرف‌ها از شأن یا جایگاه اجتماعی پایین‌تری نسبت به طرف مقابل برخوردار باشد، احتمال دارد میانجی از طرف او وعده‌هایی بدهد و به گونه‌ای تغییر رفتار او را ضمانت کند، یا به تعبیر گافمن «مشی» دیگری پیش پای او بنهد. فردی که «آبرو گرو می‌گذارد»، خود را دارای ارزش، احترام

و حرمتی در نزد طرفین می‌پندارد. این که میانجی می‌بایست شخصی با شأن بالاتر باشد، از این مشاهده نیز دریافته می‌شود که در برخی موقعیت‌ها در این اصطلاح به جای «آبرو» می‌توان «ریش» یا «سبیل» را نیز جایگزین کرد. در گذشته «ریش سفید» اغلب فرد مسن‌تر و مورد قبول جمع بود که وظیفه حل اختلافات از طریق میانجی‌گری را برعهده داشت. «ریش سفیدی کردن» امروزه به معنای میانجی‌گری کردن بکار می‌رود. «ریش سفید» میزان اعتبار یا آبروی خود را در نظر طرف‌های اختلاف به آزمون می‌گذارد.

۷) اگر فردی با شأن اجتماعی بالا (مثلاً رئیس اداره) دعوت، پیش‌نهاد یا خواسته فرد زیردست خود را بپذیرد یا با او در موضوعی مشورت کند، اصطلاحاً، از دید ناظر بیرونی، به او «آبرو داده» است.

«آبرو دادن» فقط در روابط سلسله‌مراتبی با اختلاف زیاد رخ می‌دهد نه در روابط برابر یا نزدیک. در «آبرو دادن» فرد ترتیبی می‌دهد که دیگری بتواند مشیی برگزیند بهتر از آنچه اتخاذ کرده است (گافمن، ۱۹۶۷: ۹). در این اصطلاح می‌توان به جای آبرو دادن از «شخصیت دادن» نیز استفاده کرد. در «آبرو/شخصیت دادن» فرد بالادست هیچ‌گاه نباید به صراحت در مورد رفتار خود سخنی بگوید زیرا این کار به معنای «منت گذاشتن» است و با اعتقاد به این که همه افراد آبرو دارند در تضاد است. همه افراد خود را دارای آبرو می‌دانند و این ارزش و اعتبار را محصول رفتارها و برخوردهای اجتماعی خود می‌دانند نه «هدیه» دیگران.

به طور کلی، اگر از فرد رفتاری دون شأن پنداشته یا ادعایی او سربزند یا با او رفتاری دون شأن پنداشته‌اش بشود ممکن است احساس آبروریزی بکند. آبرو پیوند نزدیکی با آگاهی فرد از جایگاه خود در شبکه سلسله‌مراتبی رابطه‌ها دارد. رفتار متناسب با این جایگاه یک عامل اصلی و مهم تعیین‌کننده وجهه است. شأن یک نفر جایگاه او را نسبت به دیگران در درون نظام اجتماعی مشخص می‌کند. شأن در میزان اعتباری که فرد دارد و به تبع آن میزان احترامی که توقع دارد و خود را شایسته آن می‌پندارد نقش کلیدی دارد (قس: ترکورافی، ۲۰۰۷: ۳۱۹؛ هو، ۱۹۷۶: ۸۷۷).

۵. ۴. آبرو به معنای توانمندی‌ها، قابلیت‌ها و مهارت‌ها

یکی از موضوع‌هایی که سبب می‌شود ایرانیان احساس آبرو یا آبروریزی کنند بستگی دارد به این که چه میزان در نظر «مردم» توانمند یا ناتوان به نظر آیند. مشاهده‌های زیر نمونه‌هایی از رابطه آبرو با توانمندی‌ها، شایستگی‌ها و قابلیت‌ها هستند:

۸) غذای خانم خانه‌داری ته گرفته یا آن قدر که انتظار داشته خوب نشده است. خانم

می‌گوید: «آبروم پیش مهمونا رفت».

۹) کیف دخترخانمی در کلاس درس بر روی زمین می‌افتد و لوازم شخصی‌اش در

کلاس پخش می‌شود. دختر در گزارش ماجرا به دوست صمیمی‌اش می‌گوید:

«نمی‌دونی چه آبروریزی‌ای شد!»

۱۰) هادی ساعی تکواندوکار وزن سوم کشورمان با پیروزی بر حریف ایتالیایی به نشان

طلای رقابت‌های المپیک پکن دست یافت تا بدین شکل آبروی ورزش ایران زمین

را در بزرگترین آوردگاه ورزش جهان خریده باشد و بار دیگر با درخشش یک

ستاره در آخرین دقایق المپیک، ورزش این مملکت قدری آرامش خود را بدست

آورد. (تاریخ بازیابی: ۱۶ فروردین ۱۳۹۵، ۰۱ شهریور ۱۳۸۸،

www.tabnak.ir/pages/?cid=16184)

در این نمونه‌ها، به ترتیب، قابلیت‌ها و مهارت‌های آشپزی فرد (۸)، توانایی یک دختر در نگاه‌داری اموالش (۹)، و توانمندی‌های ورزش کشور در کسب مدال (۱۰) مورد تردید قرار گرفته است. در مورد (۹) احساس آبروریزی دختر علاوه بر دست‌وپاچلفتی به نظر آمدن و ناتوانی از نگهداری لوازم شخصی‌اش، آشکار شدن وسایلی در برابر همکلاسان پسر، که در فرهنگ ایرانی به‌طور سنتی از دید مردان مخفی نگاه داشته می‌شوند، نیز می‌تواند یک دلیل باشد، یعنی چیزی از حوزه دورن/باطن (بیمن، ۱۹۸۶) در فضای اجتماعی بیرون آشکار شده است (نک: ۵-۵).

در مورد‌های (۸) و (۹) زیر سوال رفتن توانمندی‌ها ممکن است احساسی باشد که تنها خود افراد داشته باشند و نظر ناظران ممکن است متفاوت باشد و از نظر آنان آبروریزی اتفاق نیافتاده باشد. به بیان دیگر، احساس آبروریزی احساسی است که در فرد بر مبنای برداشتی که از نظر دیگران در مورد توانایی‌هایش دارد به‌وجود آمده است و ضرورتاً با برداشت «مردم»

یکی نیست. همچنین، احساس آبروریزی در چنین مواردی صرفاً در درون موقعیت معنادار است و ضرورتاً به سایر موقعیت‌ها و بافت‌ها سرایت نمی‌کند. این نکته داشته بودن آبرو را کم‌رنگ می‌کند و آن را به مفهومی رابطه‌ای بدل می‌نماید. بنابراین، آبرو پنداشت فرد از ارزش اجتماعی مثبت خود او است که یکی از راه‌های کسب آن تأیید توانمندی‌ها، از جمله دارایی‌ها و توان مالی (قس، ایزدی، ۲۰۱۶)، توسط اجتماع در درون رابطه‌های اجتماعی است. نتیجه این‌که، در صورتی‌که فرد فکر کند در یک تعامل معین در نظر دیگران («مردم») ناتوان و نالایق به نظر آمده، ممکن است احساس کند آبرویش رفته است. این ناتوانی به طور طبیعی مبتنی بر انتظارات و توقعاتی است که با توجه به جایگاهی که فرد در آن قرار گرفته تفسیر می‌شود.

۵. ۵. آبرو و تمایز بیرون (ظاهر) و درون (باطن)

بیمن (۱۹۸۶) یکی از مؤلفه‌های اصلی در تعامل ایرانیان را تمایز دو حوزه بیرون و درون می‌داند. بیرون یا ظاهر حوزه‌ای است که افراد رفتار و عواطف و احساس‌های خود را کنترل می‌کنند و در آن رفتار ظاهری و توجه به هنجارهای اجتماعی و تبعیت از آنها اهمیت بیشتری می‌یابد. حوزه درون یا باطن اما حوزه احساسات واقعی و راستین افراد است و در آن صمیمیت و روابط نزدیک اجتماعی برجسته‌تر هستند. نمونه‌های زیر نشان می‌دهند آشکار شدن چیزی از حوزه درون و برملا شدن آن در موقعیت‌های حوزه بیرون ممکن است موجب احساس آبروریزی شود:

(۱۱) بین اعضای یک سازمان، شرکت، کابینه دولت، و جز آن اختلاف اساسی وجود دارد. توصیه همگانی این است که با پنهان نگه داشتن اختلاف از آبروریزی جلوگیری شود.

(۱۲) کارمندی که از تخلفات درون سازمان خود اطلاع یافته یا برای انجام عملی خلاف قانون یا غیراخلاقی یا مضر به منافع جمعی تحت فشار قرار گرفته تصمیم به استعفا و افشای امر می‌گیرد.

در (۱۱) و (۱۲) «درز نکردن» خبر اختلافات درونی یا تخلفات یک سازمان به بیرون برای حفظ آبرو توصیه می‌شود. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، در چنین شرایطی از استعاره

مفهومی (لیکاف و جانسن، ۱۹۸۰) «شرکت/سازمان/کابینه، ... یک خانواده است» استفاده می‌شود و بر این اساس حفظ آبروی خانواده، یعنی فاش نکردن اسرار درون خانواده، وظیفه تک‌تک اعضای آن است. کسی که تصمیم به افشای علنی، بویژه، تخلفات می‌گیرد می‌باید «از آبروی خود بگذرد» یا «دست از آبروی خود بشوید» چرا که ممکن است در معرض فشار و اتهام قرار گیرد.

۱۳) مدت کوتاهی بعد از فوت یک حاجی سرشناس بازار، فرزندش خواهان تقسیم ارث اوست و بی‌محابا راجع به موضوع صحبت می‌کند. نزدیکانش او را به خویشتن‌داری و صبر دعوت می‌کنند و می‌گویند: «بذار کفن حاجی خشک بشه بعد چوب حراج به آبروش بزن».

نمونه (۱۳) از چند جهت با آبرو در ارتباط است. آبرو هم می‌تواند به معنای «مال و منال» تعبیر شود و هم به معنای «نام نیک» حاجی است که با رفتار غیراجتماعی پسرش زیر سوال رفته است زیرا به‌تلویح به این معنا است که اولاً پسر منتظر مرگ پدر بوده تا ارث خود را بگیرد و در این معنا نشانگر وجود اختلافات درونی بین پدر و پسر است و دوم، حاجی، که فرد سرشناس و مورد اعتماد و احتمالاً مشورت دیگران بوده، خود در تربیت فرزندش قصور کرده یا ناموفق بوده است؛ چرا که رفتار پسندیده آن است که فرزندان متوفی تا مدتی از ارث و سهم‌الارث، حداقل در جمع غیرخودی‌ها (حوزه بیرون/ظاهر)، سخنی به میان نیاورند. در هر حال، رفتار پسر موجب می‌شود «آبروی چندین و چند ساله» پدرش «بر باد برود».

دامنه موضوع‌هایی که آشکار و علنی شدن آنها موجب آبروریزی می‌شود بسیار گسترده است و تقریباً هر عملی را که طبق هنجارهای اجتماعی «زشت» شمرده می‌شود، در بر می‌گیرد. کسی که به دیگری تهمت می‌زند، یا تحقیر می‌کند تا برای خود «آبرو بخرد»، در حقیقت «از آبروی دیگری مایه گذاشته» یا «با آبروی دیگری بازی کرده است». کسی که به‌عمد عملی را که مقبوح جامعه است انجام می‌دهد یا رفتاری از او سر می‌زند که خلاف اخلاق و عرف اجتماع است، مثلاً رفتار جنسی خارج از عرف دارد، یا آشکارا اشاره‌هایی به میل جنسی می‌کند، بسته به این‌که قاضی («مردم») چه میزان قصد و نیت در رفتار او حس کند، بی‌آبرویی یا آبروریزی کرده است. در بخش نظرات یک مقاله در مورد آبرو، مطلب زیر نوشته شده است که در آن ابراز علاقه زن و شوهر جوان در حضور پدرشوهر بی‌حیایی تلقی شده است. هر چند در این

ماجرا از کلمه آبرو استفاده نشده، ولی قرار گرفتن نظر در کنار سایر نظرات در زیر مقاله‌ای در مورد اهمیت حفظ آبرو در تارنمایی مذهبی نشان‌دهنده ارتباط آن با آبرو است:

(۱۴) من تو دوران عقد هستم، به خدا قسم فقط تو خونه‌ی مادرشوهر یکبار ندونسته پیششون شوهرم دستم رو گرفت، مادرشوهر خدانشناس اینو کرده پیراهن عثمان که این دختر بی‌حیاست جلوی پدرت پدرت هرچی‌ام نگاه کرده از رو نرفتید نشسته پیش همه گفته سرش با نامزدم دعوا راه انداخته بدبخت بدون سحری روزه میگیره و افطار شرکته و نمازم تو خونه نمیخونه چقد یه انسان بی‌وجدان ... (همه چیز درباره آبرو/ <http://article.tebyan.net/>, ۱۳۸۶/۰۷/۲۳، تاریخ بازیابی: ۱۳۹۵/۰۱/۱۶)

نکته شایان توجه در (۱۴) اختلاف نظر در مورد رفتارهای درست یا زشت در گروه‌های مختلف اجتماعی است. رفتاری که در این نظر توسط «مادر شوهر بی‌وجدان» بی‌حیایی و در نتیجه بی‌آبرویی تلقی شده، حداقل از نظر پسر و عروس او این‌گونه ارزیابی نشده است. نمونه (۱۵) نیز رابطه بین آبرو و تمایز دو حوزه بیرون و درون را به شکلی دیگر نشان می‌دهد:

(۱۵) در یک مجتمع آپارتمانی صاحب‌خانه و مهمانان دور هم نشسته‌اند که ناگهان صداهای عشق‌بازی همسایه دیوار به دیوار شنیده می‌شود. میزبانان احساس می‌کنند «دارد آبروریزی می‌شود» و بلافاصله با بلندکردن صدای موسیقی می‌کوشند توجه‌ها را به سمت دیگری سوق دهند.

در این موقعیت، میزبانان خود هیچ عمل خلاف عرف یا انتظارات اجتماعی انجام نداده‌اند، اما صرف شنیده شدن صداها، موجب احساس شرم در بین همه افراد حاضر می‌شود. در این‌جا نیز آشکار شدن و علنی شدن آنچه در خلوت انجام می‌شود و مربوط به حوزه درون در فرهنگ ایرانی است، موجب احساس شرم ناشی از آبروریزی می‌شود. در صورتی که این اتفاق به دفعات تکرار شود برچسب «بی‌آبرویی» یا «بی‌حیایی» به همسایه مورد نظر خواهد خورد. افراد حاضر در مهمانی در صورتی که به این صداها گوش دهند گویی، هر چند ناخواسته، وارد حریم خلوت زن و شوهری شده‌اند؛ اما آنچه باعث ایجاد احساس آبروریزی می‌شود، حضور مهمانان است. چه بسا در نبود مهمان، نه تنها احساس آبروریزی در صاحبخانه شکل نگیرد، بلکه موضوع دست‌مایه طنز و شوخی نیز قرار گیرد.

بدین ترتیب، آبرو مربوط به حوزه بیرون و ظاهر است، هر چند در تئوری، ظاهر اغلب نماینده باطن و درون پنداشته می‌شود، اما ضرورتاً این‌گونه نیست. به همین دلیل است که آشکار شدن آنچه درونی است و نباید ظاهر شود موجب آبروریزی است. به بیان دیگر، از آن‌جا که آبرو ذاتی شخصیت افراد نیست بلکه مربوط به برداشتی است که دیگران از رفتار و منش فرد دارند، پس می‌توان در بیرون ظاهری محترم و هماهنگ به تصویر کشید، حتی اگر انحراف و تخطی از هنجارها و انتظارات رخ داده باشد؛ می‌توان در بیرون خود را آبرومند نشان داد و در درون احساس شرم یا گناه نمود، چرا که آنچه در آبرو مهم است نظر و قضاوت مردمی است که فقط دسترسی به ظاهر و بیرون دارند.

۵.۶. آبرو و شرم

مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان جوامع انسانی را به دو دسته جوامع مبتنی بر تجربه شرم و جوامع مبتنی بر تجربه گناه تقسیم‌بندی می‌کنند (بندیکت^۱، ۱۹۴۶). داده‌های پژوهش حاضر فرهنگ ایرانی را، در کنار فرهنگ‌های چینی، کره‌ای و ژاپنی، در زمره فرهنگ‌های مبتنی بر شرم قرار می‌دهد. بنا به نظر بندیکت (۱۹۴۶؛ همچنین، نک: هُو، ۱۹۷۶، پاورقی ص. ۸۷۶) در یک فرهنگ مبتنی بر شرم، رفتار خوب رفتاری است که تأیید بیرونی داشته باشد و تا زمانی که خطایی آشکار نشده فرد ممکن است احساس ناراحتی نکند. به بیان دیگر، در فرهنگ شرم نظر و انتقاد دیگران یا «حرف مردم»، یعنی نظر و قضاوت «گزیده‌ای از افراد که فرد با آنها رابطه‌ای جاری دارد» (ایزدی، ۲۰۱۶)، است که موجب احساس شرم می‌شود. برای برانگیخته شدن احساس شرم به حضور دیگری یا تصور حضور دیگری نیاز است. شرم زمانی تجربه می‌شود که فرد «حس کند» افکار یا اعمالش با توجه به ارزش‌های پذیرفته‌شده و درونی‌شده جامعه پذیرفته نیست.

در داده‌های این پژوهش، تعداد و بسامد عبارت‌ها و اصطلاح‌هایی که از آنها «از دست دادن/رفتن آبرو» برداشت می‌شود، بیشتر از اصطلاح‌ها و ترکیب‌های حفظ آبرو است. اصطلاح‌های مربوط به حفظ آبرو نیز در بافت خود اغلب نوعی احساس خطر و هشدار برای پیشگیری از آبروریزی را القا می‌کنند (مثلاً، «آبرومون از سر راه پیدا نکرده‌یم»، «یه جو آبرو

برای ما بذار). این دو مشاهده نشان می‌دهند که در فرهنگ ایرانی دغدغه آبروریزی و جلوگیری از ریختن آبرو مهم‌تر از کسب آبرو است. احساس آبروریزی منجر به تجربه شرم می‌شود؛ زیرا فرد را در معرض سرزنش و شماتت مردم قرار می‌دهد. همه کسانی که «حداقل اثرگذاری در کارکردهای اجتماعی» (هو، ۱۹۷۶: ۸۷۲) برایشان مهم است مراقب‌اند که آبروی خود را از دست ندهند، چرا که در فرهنگ‌های مبتنی بر شرم، فردی که هنگام ارتکاب خطایی دیده می‌شود، گاه تا مدت‌ها باید با ننگ بی‌آبرویی و شرمساری ناشی از آن زندگی کند.

در زبان فارسی، مفهوم شرم ناشی از آبروریزی تا حدودی در واژه «رو» و اصطلاح‌های مربوط به رو مفهوم‌بندی شده است: کسی که آبرویش رفته «رویش نمی‌شود» با دیگران مواجه شود، چرا که مورد سرزنش مردم قرار خواهد گرفت. «با چه رویی این کار کردی؟»، «چطور روت شد؟»، «روت می‌شه؟»، «رو که نیست!» و جز آن برخی از اصطلاح‌هایی هستند که حکایت از سرزنش مردم و شرم ناشی از رعایت نکردن هنجارها می‌کنند (نک: حسینی و همکاران، ۱۳۹۶).

۵.۷. آبرو و ادب

براون و لوینسن (۱۹۸۷) ادب را برابر با انجام راهبردهای حفظ وجهه می‌دانند، اما بسیاری محققان یکی دانستن کاروجهه و ادب را مورد تردید قرار داده‌اند (ایلن، ۲۰۰۱؛ ها، ۲۰۱۳؛ آرون‌دیل، ۱۹۹۹، ۲۰۰۶، ۲۰۰۹؛ واتس، ۲۰۰۳؛ لوخر و واتس، ۲۰۰۵، ۲۰۰۸). در فرهنگ ایرانی آبرو گستره معنایی و کاربردی وسیع‌تری از ادب دارد. وقتی کسی می‌گوید «آبروم رفت» ضرورتاً مرتکب بی‌ادبی نشده است یا بردن آبروی کسی ضرورتاً با بی‌ادبی همراه نیست. در نظر مردم عادی، ادب بیشتر به معنای حفظ رفتار رسمی متناسب با موقعیت است و یکی دانستن همه رفتارهای حفظ وجهه با ادب ناصحیح است. اما این‌گونه نیز نیست که بین ادب و وجهه هیچ ارتباطی وجود نداشته باشد. مثلاً وقتی ناتوانی دیگری را در جمع «به روی او نمی‌آوریم» یا رفتاری متناسب با شأن پنداشته افراد انجام می‌دهیم رفتارمان ممکن است مؤدبانه ارزیابی شود. همچنین، اگر آبروریزی به دلیل رفتار خارج از انتظار خود فرد رخ بدهد، از آن تعبیر به بی‌ادبی نمی‌شود؛ ولی در صورتی که دیگری آبروی فرد/گروهی را ببرد، یا با آبروی دیگری بازی کند، رفتار او بسته به این‌که کدام جنبه از آبرو در خطر باشد، ممکن است

توهین‌آمیز یا بی‌احترامی تلقی شود ولی ضرورتاً «بی‌ادبی» محسوب نمی‌شود. به بیان دیگر، آنچه در «آبرو» مفهوم‌بندی شده است، بخشی از «نظم اخلاقی»^۱، یعنی نظام توقعات و انتظارات اجتماعی، را تشکیل می‌دهد. به نظر ها (b۲۰۱۳) و کادار^۲ و ها (۲۰۱۳: ۶۷) و بر مبنای یافته‌های رویکرد روش‌شناسی قومی در جامعه‌شناسی (گارفینکل^۳، ۱۹۶۷) مبنای قضاوت‌های ادب/بی‌ادبی نظم اخلاقی است. نظم اخلاقی عبارت است از «آنچه که اعضای یک گروه اجتماعی-فرهنگی یا شبکه ارتباطی «بدیهی می‌پندارند» یا به گفته گارفینکل آنچه که «دیده می‌شود، اما جلب توجه نمی‌کند»، چیزی که انتظار می‌رود و پس زمینه صحنه‌های آشنای زندگی روزمره است». این پس‌زمینه تفسیر و ارزیابی صرفاً یک نوع دانش مشترک نیست، بلکه هسته و زیربنای چیزی است که اعضا بر پایه آن کنش‌ها و معناهای اجتماعی را مناسب یا نامناسب، خوب یا بد، مؤدبانه یا بی‌ادبی و جز آن ارزیابی می‌کنند (کادار و ها، ۲۰۱۳: ۶۷). افزون بر این، صرفاً این گونه نیست که انتظار داشته باشیم چیزهای معینی را در گفتار یا رفتار دیگران یا خودمان در تعامل بشنویم و ببینیم. اعضا این «صحنه‌های آشنای زندگی روزمره» و انتظارات را به این دلیل آشنا می‌پندارند که آنها را از نظر اخلاقی درست یا غلط می‌پندارند. بدین ترتیب، «ارزیابی مؤدبانه یا بی‌ادبانه همیشه با توسل به نظم اخلاقی، یا به بیان دقیق‌تر، با توسل به نظامی اخلاقی که حداقل یکی از مشارکان می‌پندارد بین دو نفر یا بیشتر مشترک است صورت می‌پذیرد» (همان). مفاهیمی که در پس کاربرد واژه آبرو قرار دارند (رفتار مطابق هنجارهای نظم اخلاقی، به‌ویژه به رسمیت شناختن توانمندی‌ها و قابلیت‌ها، احترام به شأن، تمایز ظاهر و باطن) بخشی از نظم اخلاقی‌ای را می‌سازند که در پس قضاوت‌های ادب/بی‌ادبی قرار دارند اما نه همه آن را. حوزه آبرو تنها به رفتار کلامی محدود نیست و دامنه گسترده‌ای از رفتارها را در بر می‌گیرد.

۶. نتیجه‌گیری

در فرهنگ ایرانی آبروی فرد از نگاه او برداشتی است که از تصویر خود در ذهن دیگران دارد و در ذهن دیگران برداشتی است که دیگران با توجه به جایگاه اجتماعی فرد بر مبنای منش

1. moral order
2. Kádár
3. Garfinkel

و رفتارهای کلامی و غیرکلامی اودر درون تعامل‌های موقعیت‌مند در ذهن خود می‌سازند. آبرو تنها در رابطه با دیگران و در حضور دیگری معنا می‌یابد و در دادوستد با دیگران در درون تعامل‌های روزمره «حفظ/کسب» می‌شود، «قرض داده می‌شود»، «گرو گذاشته می‌شود»، «خرید و فروش» می‌شود، «به حراج گذاشته می‌شود» یا به تدریج «می‌ریزد» و «می‌رود» و با نمایش توانمندی‌ها و قابلیت‌ها، رفتار مطابق شأن پنداشته افراد و حفظ تمایز دو قلمرو درون و بیرون در ارتباط است. هر گونه رفتار خلاف هنجارهای پذیرفته شده یا توقعات معمول جامعه یا یک جمع یا موقعیت ممکن است موجب احساس آبروریزی و برانگیختن تجربه شرم شود. اما از آن‌جا که هنجارها همواره دست‌خوش تحول هستند و همه اعضای یک گروه یا اجتماع ضرورتاً برداشت یکسانی از هنجارها ندارند، آبرو و آبروریزی نیز همیشه دست‌خوش قضاوت‌های مختلف است. همین امر، مطالعه آبرو و قضاوت‌های مربوط به آن را برای مطالعه فرهنگ ایرانی ضروری می‌سازد، چرا که آبرو ریشه در نظام ارزش‌های فرهنگ ایرانی دارد و هر گونه تغییر در ملاک‌های ارزیابی آبرو «هم نشانگر و هم سبب‌ساز تحولات اجتماعی» (هو، ۱۳۷۶: ۸۷۴) است. به باور ما، مطالعه آبرو، ملاک‌های قضاوت آبرو، و راه‌بردهای حفظ آبرو یا جلوگیری از آبروریزی در جامعه ایران، که در حال گذار از جامعه‌ای سنتی با ارزش‌های جمع‌گرایانه به سوی جامعه‌ای مدرن با ارزش‌های فردگرایانه است (عادلخواه، ۱۳۹۹)، می‌تواند چشم‌اندازهای جدیدی در حوزه بررسی تحولات فرهنگی-اجتماعی ایران به‌وجود بیاورد.

همچنین، آبروی فرد در فرهنگ ایرانی صرفاً در درون تعامل جاری ساخته نمی‌شود، بلکه افراد با وجهه/آبرویی که بر مبنای شأن اجتماعی پنداشته‌شان و عضویت در گروه یا گروه‌ها، به‌یژه خانواده، به آنها منتسب می‌شود و بیرون از تعامل جاری تعیین می‌شوند، وارد تعامل می‌شوند. به بیان دیگر، فرد با شأن و رتبه اجتماعی‌ای که دارد و بر مبنای رفتارهایی که در گذشته انجام داده است و آبرویی که گمان می‌کند برای خود کسب کرده وارد یک تعامل می‌شود، اما این انگاره یا تصویر همواره در درون تعامل و بر مبنای رفتار و منش کنونی او در موقعیت اجتماعی مورد ارزیابی و دادوستد قرار می‌گیرد.

کتابنامه

۱. انوری، حسن، (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن (۸ جلد). تهران: انتشارات سخن.

۲. آهنگر، عباسعلی و اشرفی، بتول، (۱۳۹۳). «بررسی تأثیر موقعیت ارتباطی بر انتخاب راهبردهای ادب در مکالمه‌های دانش‌آموزان دختر دبیرستانی در بیرجند». *زبان‌پژوهی*. سال ششم، شماره ۱۱، صص. ۷-۴۱.
۳. حسینی، سیدمحمد، آقاگلزاده، فردوس، کامبوزیا، عالیہ و گلفام، ارسلان، (۱۳۹۶). ««رو» و «آبرو» دو روی مفهوم وجهه در فرهنگ ایرانی: پژوهشی قوم‌نگارانه در کاربردشناسی زبان». *جستارهای زبانی*، دوره ۸، شماره ۴۱، صص. ۲۱۵-۲۴۶.
۴. حسینی، سیدمحمد و عامریان، مجید، (۱۳۹۳). «راهبردهای بیان مخالفت در بین دانشجویان دختر و پسر». *زبان‌پژوهی*. سال ششم، شماره ۱۳، صص. ۶۵-۸۹.
۵. حسینی، سیدمحمد، (۱۳۸۸). «ادب و قدرت: نشانگرهای زبانی مخالفت در جلسات دفاع از پایان‌نامه». *پژوهش‌های زبانی*. سال اول، شماره ۱، صص. ۷۹-۱۰۰.
۶. حسینی، سیدمحمد، (۱۳۸۹). «نظری به نظریه‌های مبحث ادب در زبان‌شناسی». *مجله زبان‌شناسی*. سال ۲۴، شماره ۴۷، صص. ۶۷-۸۹.
۷. حسینی، سیدمحمد، (۱۳۹۶). «وجهه در فرهنگ ایرانی و ارتباط آن با ادب: مطالعه موردی گفت‌وگوهای زنده تلویزیونی». رساله دکتری منتشر نشده. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۸. عبدالهی، منیژه، عمل‌صالح، احیاء و محقق‌زاده، محمدصادق، (۱۳۹۳). «بررسی فیلم کلاه قرمزی از منظر ادب‌مندی». *مطالعات کودک*. سال پنجم، شماره ۲، صص. ۱۲۹-۱۵۲.
۹. غیاثیان، مریم‌سادات، آهنگر، عباسعلی، فیرحی، داود، ذاکری، طاهره، (۱۳۹۴). «نشانگرهای تعدیل در کنفرانسهای مطبوعاتی سیاسی رئیس‌جمهور دوره دهم». *جستارهای زبانی*، دوره ۶، شماره ۳، صص. ۲۱۵-۲۳۹.
۱۰. محمودی بختیاری، بهروز و سلیمیان، سمیه، (۱۳۹۵). «بررسی بی‌ادبی کلامی در نمایشنامه *صیادان*». *جستارهای زبانی*، دوره ۷، شماره ۲۹، صص. ۱۲۹-۱۴۹.
11. Adelhah, F. (1999). *Being Modern in Iran*, (Translated by Jonathan Derrick). London: C. Hurst & Co. Publishers Ltd.
12. Amouzadeh, M., (2001). Politeness in Persian. *Language Forum*, 27, 131-141.
13. Arundale, R. B., (1999). An alternative model and ideology of communication for an alternative to politeness theory. *Pragmatics* 9 (1), 119-153.
14. Arundale, R. B., (2006). Face as relational and interactional: a communication framework for research on face, facework, and politeness. *Journal of Politeness Research* 2 (2), 193-216.

15. Arundale, R. B., (2009). Face as emergent in interpersonal communication: an alternative to Goffman. In: Bargiela-Chiappini, F., Haugh, M. (Eds.), *Face, Communication, and Social Interaction*. Equinox, London, pp. 33-54.
16. Arundale, R. B., (2010). Constituting face in conversation: face, facework, and interactional achievement. *Journal of Pragmatics* 42 (8), 2078-2105.
17. Arundale, R. B., (2013). Face as a research focus in interpersonal pragmatics: Relational and emic perspectives. *Journal of Pragmatics*, 58, 108-120.
18. Asdjodi, M. (2001). A Comparison between *Ta'arof* in Persian and *Limao* in Chinese. *International Journal of the Sociology of Language* 148: 71-92.
19. Bargiela-Chiappini, F., (2003). Face and Politeness: New (Insights) for Old (Concepts). *Journal of Pragmatics* 35: 1453-1469.
20. Beeman, W.O., (1976). Status, Style and Strategy in Iranian Interaction. *Anthropological Linguistics* 18(7):305-322.
21. Beeman, W.O., (1986). *Language, Status, and Power in Iran*. Bloomington: Indiana University Press.
22. Benedict, R., (1946). *The Chrysanthemum and the Sword: Patterns of Japanese Culture*. Boston: Houghton Mifflin.
23. Brown, P., & Levinson, S.C., (1978). Universals in language usage: Politeness phenomena. In Esther Goody (Ed.), *Questions and politeness: Strategies in social interaction*, 56 –289. Cambridge: Cambridge University Press.
24. Brown, P., & Levinson, S.C., (1987). *Politeness: Some Universals in Language Usage*. Cambridge University Press, Cambridge, UK.
25. De Kadt, E., (1998). The concept of face and its applicability to the Zulu language. *Journal of Pragmatics* 29(2), 173–191.
26. Duranti, A., (1988). Ethnography of Speaking: Toward a Linguistics of the Praxis. In: F. J. Newmyer (Ed.), *Linguistics: The Cambridge Survey*, vol. VI. *Language: The Socio-cultural Context*. Cambridge: Cambridge University Press, pp.210-228.
27. Eelen, G., (2001). *A Critique of Politeness Theories*. Manchester: St. Jerome.
28. Ervin-Tripp, S., K. Nakamura & J. Guo. (1996). Shifting face from Asia to Europe. In Masayoshi Shibatani and Sandra A. Thompson (Eds.), *Essays in Semantics and Pragmatics: In honor of Charles J. Fillmore*, pp. 43-71. Amsterdam: John Benjamins.
29. Eslami-Rasekh, Z. (1993). A cross-cultural comparison of the requestive speech act realization patterns in Persian and English. In L. F. Bouton & Y. Kachru (Eds.), *Pragmatics and language learning, Monograph Series, Volume 4*, 75-90. Urbana, IL: Division of English as an International Language, University of Illinois at Urbana-Champaign.

30. Eslami-Rasekh, Z. (2005). Invitations in Persian and English: Ostensible or Genuine? *Intercultural Pragmatics* 2 (4): 453–480.
31. Garfinkel, H., (1967). *Studies in Ethnomethodology*. Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
32. Goffman, E., (1955). On face-work: an analysis of ritual elements in social interaction. *Psychiatry* 18, 213–231.
33. Goffman, E., (1956). The nature of deference and demeanour. *American Anthropologist* 58(3), 473–502.
34. Goffman, E., (1967). *Interaction Ritual. Essays on Face-to-face Behavior*. New York: Pantheon Books.
35. Grice, H. P., (1975). Logic and conversation. In: P. Cole & J. Morgan (Eds.), *Syntax and Semantics, vol. 3: Speech acts*. New York: Academic Press, pp.41–58.
36. GU, Y., (1990). Politeness phenomena in Modern Chinese. *Journal of Pragmatics* 14, 237–257.
37. Haugh, Michael & C. Hinze. (2003). A metalinguistic approach to deconstructing the concepts of 'face' and 'politeness' in Chinese, English and Japanese, *Journal of Pragmatics*, 35, 1581–1611.
38. Haugh, Michael, & F. Bargiela-Chiappini. (2010). Face in interaction. *Journal of Pragmatics* 42(8), 2073–2077.
39. Haugh, Michael. (2009). Face and interaction. In: Bargiela-Chiappini, F., Haugh, M. (Eds.), *Face, Communication and Social Interaction*. Equinox, London, pp. 1–30.
40. Haugh, Michael. (2013a). Im/politeness, social practice and the participation order, *Journal of Pragmatics* 58, 52–72.
41. Haugh, Michael. (2013b). Disentangling face, facework and im/politeness, *Sociocultural Pragmatics* 1(1), 46–73.
42. Ho, D., (1976). On the concept of face. *American Journal of Sociology* 81(4), 867–884.
43. Hosseini, S.M., (2013). The Persian Cultural Conceptualization of Face (*āberu*) and its Implications for Politeness Theory. Paper presented at the *Second National Conference on Language, Discourse and Pragmatics*, Jan. 23–25, Ahwaz University.
44. Hu, H. Ch. (1944). The Chinese concept of “face”, *American Anthropologist*, 46, 45–64.
45. Izadi, A. (2015). Persian honorifics and im/politeness as social practice, *Journal of Pragmatics* 85, 81–91.

46. Izadi, A. (2017). Culture-generalty and culture-specificity of face: Insights from argumentative talk in Iranian dissertation defenses. *Pragmatics and Society*, 8(2), 208-230.
47. Kádár, D. & M. Haugh. (2013). *Understanding Politeness*. Cambridge: Cambridge University Press.
48. Koutlaki, S. A. (2002). Offers and expressions of thanks as face enhancing acts: tae'arof in Persian. *Journal of Pragmatics* 34(12), 1733–1756.
49. Koutlaki, S. A. (2009). Two sides of the same coin: how the notion of 'face' is encoded in Persian communication. In: F. Bargiela-Chiappini & M. Haugh (Eds.), *Face, Communication and Social Interaction*. London: Equinox, pp. 115–133.
50. Labben, A. (2017). Revisiting face and identity: Insights from Tunisian culture. *Journal of Pragmatics* 108: 98–115.
51. Lakoff, G. & M. Johnson. 1980. *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
52. Leeds-Hurwitz, W., (2005). Ethnography. In: K. Fitch & R. Sanders (Eds.), *Handbook of language and social interaction*. Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates, pp. 327-353.
53. Lim, T.S., & Bowers, J., (1991). Face-work: Solidarity, approbation, and tact. *Human Communication Research* 17, 415–450.
54. Locher, M. A., Watts, R. J., (2005). Politeness theory and relational work. *Journal of Politeness Research* 1 (1), 9-33.
55. Locher, M. A., Watts, R. J., (2008). Relational work and impoliteness: negotiating norms of linguistic behavior. In: Bousfield, D., Locher, M. A. (Eds.), *Impoliteness in Language: Studies on its Interplay with Power in Theory and Practice*. Mouton de Gruyter, Berlin, pp. 77-99.
56. Mao, L., (1994). Beyond Politeness Theory: "Face" Revisited and Renewed. *Journal of Pragmatics* 21: 451-486.
57. Matsumoto, Y., (1988). Reexamination of the universality of face: Politeness phenomena in Japanese. *Journal of Pragmatics* 12, 403-426.
58. Nwoye, O., (1992). Linguistic politeness and socio-cultural variations of the notion of face. *Journal of Pragmatics* 18(4), 309–328.
59. O'Driscoll, J. (2007). Brown & Levinson's face: How it can—and can't—help us to understand interaction across cultures. *Intercultural Pragmatics* 4, 463-492.
60. O'Driscoll, J. (2011). Some issues with the concept of face: when, what, how and how much? In: F. Bargiela-Chiappini & D. Kádár (Eds.), *Politeness across Cultures*. Basingstoke: Palgrave Macmillan, pp. 17–41.
61. Sharifian, F., (2007). L1 cultural conceptualisations in L2 learning: The case of Persian-speaking learners of English. In: F. Sharifian and Gary B. Palmer (Eds.)

- Applied Cultural Linguistics: Implications for second language learning and intercultural communication*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins, pp. 33-52.
62. Sifianou, M., (2011). On the concept of face and politeness. In F. Bargiela-Chiappini & D. Kádár (Eds.), *Politeness across Cultures*. Basingstoke: Palgrave Macmillan, pp. 42-58.
63. Terkourafi, M., (2007). Toward a universal notion of face for a universal notion of cooperation. In: Kecskes, I., Horn, L. (Eds.), *Explorations in Pragmatics: Linguistic, Cognitive, and Intercultural Aspects*. Mouton de Gruyter, Berlin, pp. 307-338.
64. Watts, R., (2003). *Politeness*. Cambridge: Cambridge University Press.

انگیزش‌های معناساز معانی مختلف نان

علی عبداللہی نژاد (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)^۱

دکتر علی ایزانلو (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسئول)^۲

دکتر اعظم استاجی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)^۳

چکیده

در پژوهش‌های معناشناختی با موضوع چندمعنایی، اغلب به ارائه انواع معانی مختلف یک واژه بسنده می‌شود. این پژوهش با محور قرار دادن سؤال اصلی حوزه چندمعنایی از دیدگاه فالكوم، مبنی بر یافتن پاسخ به این سؤال که چگونه معانی مختلف یک چندمعنا، ساخته می‌شود، به این نتیجه می‌رسد که چندمعنایی بر پایه دانش غیرزبان‌شناختی (فیزیکی و غیزفیزیکی) مفاهیم استوار است؛ همچنین تلاش شده است با تحلیل معانی مختلف نان، انگیزش‌های معناساز یا همان ابعاد مختلف و تأثیرگذار در شکل‌گیری معانی یک واژه چندمعنا (در اینجا نان) مورد بررسی قرار گیرد. داده‌های این پژوهش با بررسی واژه نان در پیکره بی‌جن‌خان و ۱۸ لغت‌نامه معتبر زبان فارسی به دست آمده‌اند. نتایج حاصل، حاکی از آن است که هفت انگیزش معناساز (ظاهر، ارزش، تعامل، خوردن، مالکیت، مقدار و مکان) در ساخت معانی مختلف نان نقش دارند که از این تعداد، به ترتیب، دو انگیزه تعامل با نان و ارزش آن، دارای بالاترین بسامد بوده است.

کلیدواژه: چندمعنایی، انگیزش معناساز، شبکه معناساز، نان.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۲۲

1. abdolahinejad@mail.um.ac.ir

2. aliizanloo@ferdowsi.um.ac.ir پست الکترونیکی:

3. estagi@ferdowsi.um.ac.ir

۱. مقدمه

واژه‌ها در بافت‌های متفاوت دارای معانی مختلفی هستند. آنچه در سنت معناشناسی با عنوان چندمعنایی شناخته می‌شود، بر این اساس استوار است که معانی یا کاربردهای مختلف یک صورت واژگانی به نوعی با یکدیگر ارتباط معنایی دارند. «گسترش معانی، براساس استعاره و مجاز به عنوان رابطی شناختی^۱ بین دو یا چند مفهوم متفاوت از یک واژه، صورت می‌گیرد» (کووچش^۲، ۲۰۱۰، ص. ۲۵۴).

معناشناسان به‌هنگام مواجه با چندمعنایی، عموماً دو سؤال اساسی را مدنظر داشته‌اند: اول اینکه چندمعنایی چگونه در ذهن بازنمایی می‌شود و دوم آنکه مکانیسم‌های تولید چندمعنایی کدام‌اند (فالكوم، ۲۰۱۵ الف). معانی مختلف واژه‌ها و فرایندهایی همچون استعاره و مجاز که به عنوان ابزارهای گسترش معنا به شمار می‌آیند، به میزان قابل توجهی بررسی شده‌اند، (افراشی، عاصی و جولایی، ۱۳۹۴؛ قوام و اسپرغم، ۱۳۹۴؛ گلشائی، گلفام، عاصی و آفاگل‌زاده، ۱۳۹۳؛ افراشی، حسامی، و سالاس، ۱۳۹۱؛ مؤذنی و خنجری، ۱۳۹۳؛ گراف^۳، ۲۰۱۱؛ دیگنان و پوتر^۴، ۲۰۰۴؛ سارجنت^۵، ۲۰۰۹). آنچه در این مقاله «انگیزش‌های معنا ساز» نامیده شده است، مقدمه و بستر اعمال ابزارهایی همچون استعاره و مجاز است که به‌عنوان مکانیسم‌های تولید معانی گوناگون در نظر گرفته می‌شود. بر همین اساس، تحقیق حاضر برآن است تا با شناسایی و دسته‌بندی معانی مختلف واژه نان، به تحلیل انگیزش‌های معنا ساز مؤثر در ظهور هر یک از معانی پردازد.

۲. پیشینه پژوهش

فوکونیه^۶ (۱۹۸۵) معتقد است زمانی یک معنا به معنای دیگر تمایل دارد که هر دو معنا در یک الگوی شناختی ایده‌آل قرار داشته باشند و از نوعی الگوی مفهومی شناختی خاص پیروی کنند. چنین پیوندی نشان‌دهندهٔ روابط مهم بین این دو مفهوم است که خود می‌تواند به دلایل

-
1. Cognitive model
 2. Kovecses
 3. Graf
 4. Deignan & Potter
 5. Seargeant
 6. Fauconnier

مختلفی از جمله اولویت‌های فرهنگی باشد. ایجاد یک پیوند جدید و در نهایت مفهوم جدید از یک واژه بستگی به اهمیت و چگونگی رابطه آن‌ها دارد. راج و مروس^۱ (۱۹۷۵) نیز به این نکته اشاره دارند که احتمال اینکه یک مفهوم یا موجودیت بتواند در یک مقوله دیگر نیز کاربرد داشته باشد به دلیل وجود یک ویژگی مشترک است (صص. ۶۰۵-۵۷۳). در همین راستا، راباگلیاتی^۲، مارکوس^۳ و پیلکانن^۴ (۲۰۱۱) نشان می‌دهند که چرا بعضی از الگوهای چندمعنایی، مورد قبول‌تر از بقیه‌اند. آن‌ها با تحقیق میدانی به این نتیجه می‌رسند که مرکزیت و برجستگی^۵ یک مفهوم، از مهم‌ترین عوامل اقبال الگوها یا مفاهیم یک چندمعنا است (صص. ۵۱۲-۴۸۵).

همین تأکید زبان‌شناسان بر وجود یک هویت معنایی کانونی و برجسته برای هر یک از مفاهیم، منشأ تحقیقات بسیاری برای تعیین معانی مختلف یک مفهوم و تعیین معنای مرکزی آن، در قالب ترسیم شبکه معنایی آن بوده است. برای نمونه، نصیب و ایزانلو (۱۳۹۵) در پژوهشی به بررسی معناشناختی ۱۶۰ ترکیب مختلف فعل خوردن و معانی آن‌ها بر اساس تعاریف لغت‌نامه‌ها پرداخته‌اند. آن‌ها پس از تحلیل داده‌ها، به این نتیجه می‌رسند که تنها یک معنای پایه پذیرا به دو صورت درون‌سو و برون‌سو در تمامی ترکیبات دیده می‌شود. پس از تعیین معانی زیرشاخه‌های درون‌سو و برون‌سو، هر یک از این موارد را تحلیل می‌کنند (۱۳۹۵، صص. ۱۴۲-۱۲۵).

/بیانز مورنو^۶ (۲۰۰۵) نیز در پژوهشی شناختی به بررسی ضرب‌المثل‌های حاوی واژه سگ در دو زبان اسپانیایی و انگلیسی می‌پردازد. وی در این پژوهش بر اساس مدل لیکاف، به مقایسه تطبیقی و تعیین حوزه‌های معنایی این اصطلاحات در هر کدام از این دو زبان می‌پردازد و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که اگرچه ساز و کار شناختی سخنوران در تولید و درک مفاهیم استعاری، مشابه یا به عبارتی جهانی است، اما این معانی می‌تواند از زبانی به زبان دیگر متفاوت باشد (صص. ۵۴-۴۲).

1. Rosch and Mervis
2. Rabagliati
3. Marcus
4. Pyllkanen
5. noteworthiness
6. Ana Ibáñez Moreno

نمونه‌ای دیگر از پژوهش‌هایی که به معانی مختلف یک واژه پرداخته‌اند، پژوهش عچرش و کهن‌دل جهرمی (۱۳۹۴) است که بعد از بررسی واژه فتنه در تمامی آیات حاوی این واژه بر اساس تفسیر بسیاری از مذاهب مختلف و همچنین ارتباط آن با دیگر واژه‌ها، شبکه معنایی حاصل را ارائه می‌کنند.

همچنین می‌توان به پژوهش افراشی و صامت (۱۳۹۳) اشاره کرد که براساس رویکرد آنتونانو و سوییتزر^۱، به بررسی شناختی معانی مختلف فعل شنیدن در زبان فارسی می‌پردازند. آن‌ها بعد از استخراج معانی این واژه از فرهنگ سخن و لغت‌نامه دهخدا، به دنبال یافتن چگونگی ارتباط این معانی از دو الگوی لیکاف و تایلر، استفاده می‌کنند و سرانجام به این نتیجه می‌رسند که الگوی تایلر برای ترسیم چندمعنایی فعل‌های حسی در زبان فارسی کارایی دارد. صراحی (۱۳۹۳) نیز، به دنبال چگونگی پیوند استعاره‌های مربوط به رنگ با زبان، جهان‌بینی و فرهنگ فارسی‌زبانان، استعاره‌های یازده رنگ‌واژه اصلی پیشنهادی برلین و کی، را از منابع مختلف، همچون لغت‌نامه‌ها و پیکره‌ای شامل نشریات و گفتگوهای روزمره و متون نثر، جمع‌آوری می‌کند و در چهارچوب نظریه استعاره‌های مفهومی اصلاح شده کووچش، آن‌ها را بررسی می‌کند. نتایج این بررسی، حاکی از آن است که بیش‌تر استعاره‌های رنگ در زبان فارسی، ماهیتی فرهنگی دارند که می‌تواند به دلیل فرآیندهای شناختی مختلف و بافت‌های تجربی، اجتماعی و جغرافیایی ویژه باشد.

در همین راستا، پژوهش‌های مشابهی بر روی حروف اضافه انجام شده است. برای نمونه، مختاری و رضایی (۱۳۹۲) به بررسی شناختی شبکه معنایی حرف اضافه با در زبان فارسی می‌پردازند. آن‌ها با این پیش‌فرض که معانی گوناگون حرف اضافه با تصادفی نیستند، شبکه معنایی این حرف اضافه را ترسیم می‌کنند. نتایج حاصل، مؤید آن است که حرف اضافه با دارای شبکه معنایی منسجمی است که در آن، مفاهیم گوناگون، در قالب سه خوشه معنایی مختلف قرار می‌گیرند که شامل خوشه توافقی، تقابلی و وضعیتی است. این خوشه‌ها در قالب ساختاری شعاعی، حول محور معنای سرنمونی مجاورت و همراهی قرار دارند. آن‌ها با ترسیم شبکه‌ای معنایی با ساختاری شعاعی، ارتباط تنگاتنگ معانی مختلف حرف اضافه با را نشان می‌دهند (صص. ۷۳-۹۴).

در پژوهشی دیگر، راسخ مهند و رنجبر ضرابی (۱۳۹۲)، با تکیه بر رویکرد شناختی به بررسی شبکه معنایی حروف اضافه در و سر می‌پردازند. آن‌ها با استخراج معانی این دو حرف اضافه از فرهنگ سخن انوری (۱۳۸۱) و استفاده از معیارهای تایلر و ایوانز (۲۰۰۳)، ابتدا معنای اولیه و سپس معانی ثانوی هر یک از این حروف اضافه را تعیین و در نهایت شبکه معنایی آن را ارائه می‌کنند. در نهایت با تحلیل این شبکه معنایی، به این نتیجه می‌رسند که عبارات *زمانی* در زبان فارسی، بر پایه عبارات مکانی شکل می‌گیرند. بدین صورت که عبارات *حوزه عینی* در زبان فارسی، مقدم بر عبارات *حوزه انتزاعی* هستند (صص. ۹۵-۱۱۲).

همچنین زاهدی و محمدی زیارتی (۱۳۹۰) در پژوهشی پیرامون شبکه معنایی حرف اضافه *از*، با ارائه تحلیلی شناختی، روشی توصیفی تحلیلی و با استفاده از پیکره فرهنگ سخن *انوری*، مفهوم پیش‌نمونه و متمایز این حرف اضافه را مشخص و شبکه معنایی آن را ترسیم می‌کنند. آن‌ها به این نتیجه می‌رسند که ملاک‌های مشخص شده برای پیش‌نمونه، از جمله بیش‌ترین بسامد وقوع و ترکیب‌پذیری در مورد این حرف اضافه صادق است. شبکه معنایی حرف اضافه *از*، شامل مفاهیم مستقیم و غیرمستقیم و نیز فیزیکی و استعاره‌ای است که مفهوم کانونی آن‌ها، مفهوم پیش‌نمونه‌ای این حرف اضافه است و کانون مفهومی این شبکه معنایی مفهومی پیش‌نمونه‌ای دارد.

رضایی و رفیعی (۱۳۹۵)، نیز در پژوهشی شناختی، بر اساس پیکره‌ای از زبان فارسی معاصر، معنای سرنمونی، شبکه معنایی و همچنین ساختار معنایی و ارتباط پسوند *گاه* با مکان، به‌عنوان معنای سرنمونی را در قالب مقوله‌ای شعاعی تعیین می‌کنند. آن‌ها به این نتیجه می‌رسند که معنای سرنمونی در مرکز شبکه معنایی این پسوند، به‌همراه عناصر کاربردشناختی، نقشی اساسی در استفاده از آن در زبان فارسی در رقابت با دیگر وندهای مکان‌ساز بازی می‌کند. در نهایت، با ترسیم شبکه معنایی این پسوند و با اشاره به نقش بسط استعاری و تعمیم مجازی در شکل‌گیری ساختار شعاعی مقوله *گاه*، به این نتیجه می‌رسند که انگیزش‌های کاربردشناختی و گاه فرهنگی، در ایجاد معنای این پسوند به‌طور فعالی ایفای نقش می‌کنند.

در پژوهشی دیگر، حسابی (۱۳۹۵)، به روش توصیفی قالب‌های معنایی فعل «خوردن» را از منظر معناشناسی قالبی مورد بررسی قرار می‌دهد. بدین معنا که ابتدا با استفاده از منابع مختلف، افعال هم‌معنا با «خوردن» را استخراج و تفاوت‌های آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. سپس

این واژه را در بافت مورد بررسی قرار می‌دهد تا قالب‌های معنایی مختلف این فعل را به دست آورد. در نهایت نیز بعد از دسته‌بندی این معانی در ۲۶ قالب، به تبیین چگونگی شکل‌گیری برخی از باهم‌آیی‌های شامل «خوردن» می‌پردازد. این پژوهش نشان می‌دهد که تفاوت‌های نحوی، معنایی و کاربردشناختی، افعال هم‌معنا با «خوردن» را از هم تفکیک می‌کند.

موسوی، عموزاده و رضایی (۱۳۹۴)، در پژوهشی مشابه با هدف دستیابی به تفاوت‌های معنایی ظریف بین واژگان هم‌معنا، به بررسی واژه «دیدن» براساس معناشناسی قالبی می‌پردازند. این پژوهش با بررسی متون و پیکره‌های متنوع، قالب‌های معنایی فعل «دیدن» را می‌یابد و سپس به بررسی تفاوت‌های بین فعل «دیدن» و فعل‌های هم‌معنای آن می‌پردازد و در نهایت چندمعنایی فعل «دیدن» را در قالب‌های متعدد مشخص می‌کند این پژوهش نشان می‌دهد که رابطه بین قالب‌های متعدد با قالب «ادراکی-دیداری» عامل ایجاد چندمعنایی فعل «دیدن» شده است. همچنین واژگان دیگری که با ادراک دیداری در ارتباط هستند، از طریق متغیرهایی از قبیل هدف، دقت، اراده و غیره از فعل «دیدن» تمیز داده شدند.

در نهایت، دلارامی، یوسفیان و آهنگر (۱۳۹۶)، ساختار فعل «گرفتن» را در سه مفهوم دریافت کردن، خریدن و درک کردن، در یک شبکه معنایی قالب‌بنیاد مورد بررسی قرار می‌دهند. بدین صورت که معانی این فعل از فرهنگ سخن جمع‌آوری و سپس روابط میان مفاهیم آن از طریق شبکه معنایی قالب‌بنیاد بررسی و ترسیم می‌شود. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که هر فعل، قالب معنایی مشخصی دارد و موضوعات فعل مشارکان آن رویداد هستند و در ایجاد قالب معنایی نقش عمده ایفا می‌کنند. در نهایت به این نتیجه می‌رسد که براساس شبکه معنایی فیلمور، بسیاری از فعل‌های چندمعنا، دارای قالب‌های معنایی مختلف ولی اجزای هسته‌ای یکسان هستند که رابطه میان مفاهیم مختلف آن را نشان می‌دهد.

نکته مشترکی که در پژوهش‌های اشاره شده، بارز است، تعیین معانی مختلف یک واژه و ترسیم شبکه معنایی آن بوده است. آنچه در تحقیقات به صورت ویژه بدان پرداخته نشده است، علل یا انگیزش‌های ظهور معانی مختلف این واژه‌ها است. در پژوهش حاضر با این فرض که هیچ یک از معانی مختلف یک واژه به صورت تصادفی بوجود نمی‌آید و لزوماً می‌بایست از ویژگی‌های فیزیکی یا غیرفیزیکی (اجتماعی، روان‌شناختی، فرهنگی و جزاین) و یا به گفته ایوانز (۲۰۱۴) از غیرزبان‌شناختی، به نوعی نشأت گرفته شده باشد، تلاش شده است تا با

بررسی جامع معانی مختلف نان، به ویژگی‌های مختلف نان به عنوان انگیزش‌های معناساز این واژه پرداخته شود.

۳. روش‌شناسی

در پژوهش حاضر، معانی مختلف واژه نان از طریق بررسی و تحلیل این واژه در عبارات، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های مختلف به دست آمده است. برای این منظور، واژه نان در ۱۸ لغت‌نامه معتبر زبان فارسی و پیکره بی‌جن‌خان با بیش از ۴۳۰۰ تگ موضوعی و ۲۶۰۰۰۰۰ واژه، مورد بررسی قرار گرفته است. لغت‌نامه‌های بررسی شده به ترتیب الفبا به قرار زیر هستند:

امثال و حکم (دهخدا، ۱۳۶۱)؛ *امثال و حکم در زبان فارسی* (خدایار، ۱۳۷۰)؛ *اندرزها و مثل‌های مصطلح در زبان فارسی* (خدایار، ۱۳۶۴)؛ *ده‌هزار مثل فارسی و بیست و پنج‌هزار معادل آن‌ها* (شکورزاده بلوری، ۱۳۷۲)؛ *فرهنگ آندراج* (پادشاه، ۱۳۶۳)؛ *فرهنگ امثال فارسی* (جمشیدی‌پور، ۱۳۴۷)؛ *فرهنگ بزرگ سخن* (انوری، ۱۳۸۱)؛ *فرهنگ زبان فارسی* (مشیری، ۱۳۸۸)؛ *فرهنگ زبان فارسی امروز* (صدری افشار، ۱۳۶۹)؛ *فرهنگ عوام* (امینی، ۱۳۶۹)؛ *فرهنگ فارسی* (معین، ۱۳۶۰)؛ *فرهنگ فارسی به فارسی دانش* (زعفرانچی و آموزگار، ۱۳۷۰)؛ *فرهنگ معاصر فارسی یک جلد* (صدری افشار و همکاران، ۱۳۸۳)؛ *فرهنگ لغات عامیانه* (جمال‌زاده، ۱۳۴۱)؛ *فرهنگ نظام* (داعی الاسلام، ۱۳۱۸)؛ *فرهنگ نفیسی* (نفیسی، ۱۳۴۳)؛ *لغت‌نامه دهخدا* (دهخدا، ۱۳۶۱، ۱۳۷۳، ۱۳۹۷) و *واژه‌نامه نوین* (قریب، ۱۳۶۷).

در این پژوهش، در مجموع، ۱۹۴ اصطلاح مختلف حاوی واژه نان یافت شد و مورد بررسی قرار گرفت. برای پیدا کردن ترکیبات حاوی واژه نان ابتدا به ذیل مدخل نان در لغت‌نامه‌ها رجوع شده است و برای به دست آوردن ترکیباتی که حاوی واژه نان هستند اما با حرف «نون» آغاز نمی‌شوند، به منبع آنلاین *لغت‌نامه دهخدا* رجوع شده است. در پیکره بی‌جن‌خان نیز، واژه نان در تک‌تک فایل‌های نوشتاری جستجو و نتایج مورد بررسی قرار گرفته است.

شیوه دستیابی معانی مختلف واژه نان، بدین گونه بوده است که ابتدا با رجوع به مدخل عبارت اصطلاحی مورد نظر، معنای کل آن از فرهنگ‌نامه استخراج شده و سپس براساس این معنای کل، آن ویژگی شاخصی از نان که این اصطلاح بر اساس آن ساخته شده، مورد تحلیل

قرار گرفته است. به عنوان مثال، در عبارت «نان سفیدِ فلک»، که در لغت‌نامه‌ها به معنای «کنایه از ماه» آمده است، این سؤال را مورد بررسی قرار داده‌ایم که کدام ویژگیِ نان، باعث به وجود آمدن این معنا شده است؟ آنچه انگیزه ظهور این معنا در این اصطلاح بوده است، مسلماً ویژگی ظاهری و شکل نان است. بنابراین، شباهت ظاهری بین «نانی گرد و سفید» و «ماه» می‌تواند به عنوان انگیزه ساخت این معنا در نظر گرفته شود. به عبارت دیگر، یکی از معانی نان در اصطلاحات و ترکیبات مختلف که به اصطلاح جزء معانی استعاری آن به شمار می‌آید (یعنی نان به معنای ماه)، نتیجه ویژگی‌های فیزیکی و شکلی نان بوده است که با استفاده از ابزار استعاره، انگیزه خلق معنای جدیدی برای نان بوده است. با این توصیفات، یک مفهوم (مانند نان) می‌تواند از سه منظر مورد بررسی قرار گیرد: اول، معنای به اصطلاح ثانوی که در اینجا «ماه» است. دوم، ابزار مفهومی که امکان تولید این معنا را فراهم می‌کند؛ در اینجا استعاره و در نهایت آنچه ماقبل این دو قرار می‌گیرد و به عنوان منشأ یا انگیزش عمل می‌کند تا ابزار مفهومی و شناختی استعاره بین آن و معنای جدید ارتباط برقرار کند که در اینجا شکل ظاهری و ویژگی فیزیکی نان است. همانطور که قبلاً اشاره شد، اغلب پژوهش‌ها به طور مستقیم به مورد اول؛ یعنی معنای ثانوی و مورد دوم؛ یعنی ابزار مفهومی پرداخته‌اند. اما اساساً آنچه زمینه را برای عملکرد ابزار مفهومی و تولید معنای ثانوی فراهم می‌کند، انگیزش‌های معناساز است که برگرفته از ویژگی‌های فیزیکی و غیرفیزیکی یک مفهوم است.

۴. تحلیل داده‌ها

با بررسی واژه نان در عبارات، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گوناگون، ۲۷ معنا یا کاربرد مختلف زیر به دست آمده است: امکانات، آفتاب، پول/ ثروت، توشه، توطئه، چیز، چیز اساسی، چیز کم‌ارزش، حمایت، درآمد و روزی، زمین کشاورزی، زندگی، سخاوت، سفره، سود، شرایط، شکم، عمر، غذا، فرصت، کار، لطف/ خوبی، لقمه، مادیات، ماه، محصول و معاش. هر یک از این معانی در عبارات مختلف حاوی واژه نان به کار رفته‌اند. برای نمونه در اصطلاح «به نان شدن» به معنای بر سر سفره آمدن، نان به معنای «سفره» آمده است. همچنین، در عبارت «نان به همدیگر قرض دادن» به معنای حمایت کردن از هم، نان به معنای «حمایت» آمده است. پس از استخراج معانی مختلف واژه نان در عبارات گوناگون، برای تک تک این معانی یک

سؤال اساسی مطرح شده است: اینکه چه بُعدی از مفهوم نان در شکل‌گیری این معنای ویژه، مؤثر بوده است. با در نظر داشتن این سؤال و تحلیل معانی مختلف واژه نان، نتایج به دست آمده به هفت گروه مختلف تقسیم شده‌اند که عبارت‌اند از:

ظاهر، ارزش، تعامل، خوردن، مالکیت، مقدار و مکان.

هر کدام از این هفت انگیزش در شکل‌گیری برخی از معانی ۲۷ گانه نان سهم بوده‌اند. در ادامه هر یک از انگیزش‌های معناساز به همراه زیرمجموعه‌های آنها و معانی که در شکل‌گیری آنها سهم بودند اشاره خواهد شد.

ظاهر

انگیزش ظاهر نان در پیدایش معانی «آفتاب» و «ماه» مؤثر بوده است. این انگیزش شامل ویژگی‌های ظاهری نان است. به عنوان مثال عبارت «نان جو، نه رویه دارد نه آستر» به این معنا است که پشت و روی نان جو یکسان است و به چیزی اشاره دارد که در هر صورت فرقی نمی‌کند، و در واقع، این ویژگی ظاهری نان جو است که مبنای ایجاد این عبارت شده است. همچنین در «نان زرین» به معنای خورشید، به دلیل تشابه صوری نان گرد و سرخ تازه از تنور بیرون کشیده شده با خورشید است که عبارت فوق ساخته شده است و یا اصطلاح «نان در جامه کردن» به معنای «آهار دادن جامه»، این ویژگی ظاهری صاف بودن است که در صورتیکه آن را در زیر لباس قرار دهیم، پارچه را آهار داده و یا اتو زده‌شده نشان می‌دهد.

ارزش

بسیاری از معانی نان بر اساس ارزش نان شکل گرفته است. به این شکل که این ویژگی ارزش نان است که منجر به ساخت این عبارات شده است. این گروه، خود دارای دو زیرگروه ارزش مادی و ارزش معنوی است. ارزش مادی نیز به دو زیرگروه: ارزش بالا و ارزش پایین تقسیم می‌شود.

ارزش مادی

زیرگروه ارزش مادی، شامل آن دسته از عباراتی است که به ارزش مادی نان، اشاره دارد. این زیرگروه نیز خود به دو زیرگروه دیگر؛ یعنی ارزش بالا و ارزش پایین اشاره می‌کند.

انگیزش ارزش مادی بالای نان در پیدایش معانی «امکانات»، «پول/ثروت»، «درآمد و روزی»، «سود»، «توشه»، «مادیات»، «معاش»، «چیز اساسی»، «چیز» و «شرایط» مؤثر بوده است. برای تبیین این انگیزش می‌توان به عبارت «نان گندم نخورده‌ایم، دست مردم که دیده‌ایم» اشاره کرد که به ارزش مادی بالای چیزی اشاره می‌کند که نان گندم بر اساس آن معناسازی می‌شود و گوینده آن را تجربه نکرده و تنها شنیده است. لذا از بالا بودن ارزش نان گندم برای ساخت این عبارت استفاده شده است. یا در توضیح مدخل «فکر نان کن که خربزه آب است» آمده است «فکر چیز اساسی باش که کاری که به دنبال آنی مانند کم‌ارزش است». در واقع در این عبارت، از نان به عنوان یک کار مادی و ارزشمند یاد شده است. همچنین در عبارت «به نان رسیدن» به معنای «به مال و منال رسیدن»، ویژگی ارزش مادی بالای نان است که باعث ایجاد این معنی شده است.

در زیرگروه دیگر ارزش مادی، پایین بودن ارزش نان است که مبنای ساخت معنای «چیز کم‌ارزش» در بعضی عبارات بوده است. به عنوان مثال، در «به نانی نیرزیدن» به معنای «سخت کم‌ارزش بودن» این ویژگی کم ارزش بودن نان است که پایه معنای این عبارت را گذاشته است. یا در اصطلاح «نان خالی» به معنای «درآمد اندک» و «به نان شب محتاج بودن» به معنای «بسیار بی‌چیز بودن» که خود به این معناست که فرد به کم‌ترین چیزها (در اینجا نان) نیز محتاج است، ارزش مادی و پایین نان منجر به این معنا شده است.

ارزش معنوی

در زیرگروه ارزش معنوی، این ارزش (بالای) معنوی نان است که انگیزش ساخت معنای «لطف و خوبی» نان بوده است. به عنوان مثال، در «حق نان و نمک» به معنای «حق نعمت/حق ممالحه» این ارزش معنوی نان است که ما را به معنای مودت و دوستی رهنمون می‌سازد. یا در «نان و نمک کسی را خوردن» به معنای «از نیکی و مهربانی کسی برخوردار شدن»، ارزش معنوی هم‌غذا شدن با کسی است که معناساز بوده است.

تعامل

گروه بعدی به نوع تعامل فارسی‌زبانان با نان می‌پردازد، به این معنا که نوع تعامل سخنگویان با نان است که سبب خلق برخی از معانی نان شده است. این گروه شامل چهار زیرگروه پخت نان، تهیه نان، خوردن نان و چگونگی خوردن نان می‌باشد.

پخت

در این زیرگروه این ویژگی پخت نان است که در ساخت معانی «توطئه»، «فرصت» و «محصول» نقش دارد. به‌عنوان نمونه در «نان پخته» این فرآیند پختن نان است که ما را به معنای «گنج بی‌رنج» هدایت می‌کند. به عبارت دیگر، آنچه سبب می‌شود ترکیب «نان پخته» در معنای «گنج بی‌رنج» اساساً قابل استنباط باشد، فعال بودن و مدنظر قرار گرفتن فرایند پخت نان به عنوان یک قالب^۱ (فیلمور^۲، ۱۹۸۲) است که سبب می‌شود مقایسه پخته بودن به صورت آماده بودن و بی‌رنج بودن قابل تفسیر باشد. کاربرد قالب در اینجا، برای مجموعه‌ای از مفاهیم مختلف شناخته‌شده‌ای است که در ادبیات درک زبان طبیعی، از آن به‌عنوان طرحواره^۳، طرح^۴، سناریو^۵ و یا مدل شناختی^۶ یاد می‌شود. در نمونه‌ای دیگر «نان در تنور سرد بستن» به معنای «کاری بیهوده کردن» بار دیگر، برجسته شدن فرایند پخت نان است که این امکان را می‌دهد تا ارتباط نان و تنور سرد در قالب کاری بیهوده قابل استنباط باشد.

تهیه

در زیرگروه بعدی که تهیه نان است، روش‌های تهیه نان، بستر ساخت معانی «کار» و «کشاورزی» نان بوده است. برای نمونه، در اصطلاح «نان حلال» به معنای «قوتی که به کسب و زراعت به‌دست آورند و طاعت و عبادت و زهد و تقوی»، شیوه تهیه و دستیابی به نان که به‌صورت حلال بوده است، مبنای این معنا است. همچنین در اصطلاح «نان نوکری» نیز، طرز تهیه نان است که معنای «غذایی که از نوکری به‌هم رسد» را به دست داده است؛ یعنی نانی که

1. frame

2. Fillmore

3. schema

4. script

5. scenario

6. Cognitive model

با نوکری تهیه می‌شود. یا در «نان مفت» به معنای «بدون کار کردن یا زحمت کشیدن از محصول کار یا درآمد دیگری امرار معاش کردن»، طرز تهیهٔ نان، که در اینجا بدون زحمت کشیدن بوده است، منجر به معنای حاضر شده است.

خوردن

این گروه خود به دو گروه فرآیند خوردن و غذا تقسیم می‌شود.

فرآیند خوردن

در زیرگروه فرآیند خوردن، عمل خوردن نان منشأ شکل‌گیری معانی «سفره» و «زندگی» در عبارات مختلف بوده است. در «نان کسی را شکستن» به معنای «بر سر سفرهٔ وی غذا خوردن» آنچه منجر به تولید معنای سفره و غذا خوردن شده، این تجربه غیرزبانی است که به هنگام خوردن نان، آن را می‌شکنند و تکه تکه می‌کنند و سپس استفاده می‌شود. بنابراین، تجربه خوردن نان، مبنای شکل‌گیری این معنا بوده است. همچنین در «نان و نمک خوردن با کسی»، به معنای «با او هم‌غذا شدن» تجربه خوردن نان با نمک که یک سنت ایرانی است، به عنوان منبع و مبنای این معنا به شمار می‌آید و یا «نان با ناخن خوردن»، این نحوهٔ خوردن نان است که به معنای «نهایت خسیس و فرومایه بودن» را زمینه‌سازی می‌کند، به این شکل که نان را با خست و ناخن -نه انگشتان یا مشت- طوری می‌خورد که کمترین مقدار ممکن از آن کم شود.

غذا

در زیرگروه بعدی خوردن، ویژگی مشترک نان به عنوان غذا منشأ پیدایش معانی «غذا» و «لقمه» بوده است. به عنوان مثال در «نان و پیاز» به معنای «غذای ساده و مختصر» و یا «نان و چای» به معنای «صبحانه» و «نان نهار» به معنای «چاشت/ناشتایی» و همچنین «آدم زنده نان می‌خواهد»، نان به معنای غذا آمده است. این بدان معنا است که تجربه نان به عنوان یک غذای اصلی بستر برداشت معنای غذایی را در این عبارات ممکن کرده است.

مالکیت

گروه بعدی مالکیت است که خود شامل سه زیرگروه داشتن، دادن و گرفتن است. این انگیزش در ساخت معانی «سخاوت» و «حمایت» نقش دارند.

داشتن

برای نمونه در زیرگروه داشتن ویژگی داشتن یا نداشتن نان، الهام‌بخش معنای ثانوی بوده است. در عبارت «نان‌دار/ داشتن» به معنای «متمول»، مالکیت نان به معنای مالکیت ثروت است. مسلم است که چنین معانی به گذشته‌های دور برمی‌گردد؛ زمانی که نان چندان کم بوده است که جایگاه ویژه‌ای در جامعه داشته است. و یا در «نان ندارد، پیاز می‌خورد» که اشتهايش باز شود» به معنای «کسی که بسیار نادار است ولی پُز عالی دارد»، نداشتن نان هدایت‌کننده ما به معنا بوده است.

دادن

در زیرگروه دیگر که دادن است، ویژگی مشترک دادن نان، مبنای معنای ثانوی بوده است. به عنوان نمونه در «نان دادن» به معنای «به دیگران کمک کردن» و یا در عبارت «نان‌ده» به معنای «بخشنده»، دادن و بخشش نان نماد کمک و یاری به دیگران بوده است. بنابراین، انتقال مالکیت نان چنان اهمیت دارد که در معنای یاری به هم‌نوع به شمار می‌آید.

گرفتن

در زیرگروه آخر مالکیت؛ یعنی گرفتن، ویژگی مشترک گرفتن نان معناساز بوده است، به عنوان مثال در عبارت «نانی» به معنای «آن‌که دوستی او صادقانه نیست و فقط برای سود شخصی با دیگران رفت و آمد می‌کند» به دوستی‌ای اشاره می‌کند که هدف آن به چنگ آوردن (گرفتن) نانی از اوست. همچنین در «نان کافر را می‌خورند، بالاش شمشیر می‌زنند» به معنای «نمک‌به‌حرامی و ناسپاسی کردن» انتقال مالکیت نان از شخصی به شخصی دیگر است و در اینجا به طور خاص آنچه اهمیت پیدا کرده است و مبنای معنای ثانوی در این عبارت بوده است، جهت انتقال مالکیت از سوی کافر به غیرکافر است که در جامعه ایرانی اسلامی بستر تولید معنای «نمک‌به‌حرامی و ناسپاسی» شده است. در این اصطلاح، منظور از نان خوردن،

لزو ما همسفره یا هم‌لقمه شدن و دوستی نیست، بلکه منظور بدست آوردن روزی از مسیر کافر است. به این معنا که گرچه فردی، ممر ارتزاق و درآمدش از اجانب و کفار است، ولی باز با آنان دشمنی می‌کند. می‌توان گفت در این اصطلاح کافر مجاز از هر فردی است که با ما هم عقیده نیست و یا لزو ما با ما دوست نیست و نان نیز مجاز از ممر ارتزاق و درآمد است. این درآمد و روزی در این رابطه از طرف کافر به غیرکافر «انتقال» می‌یابد.

مقدار نان

در گروه دیگر که با عنوان *مقدار نان* نام‌گذاری شده است، مقدار نان، ویژگی مشترک و معناساز عبارات است. این انگیزش در ساخت معنای «عمر» در اصطلاح «نان برای کسی بر نانو نماندن»، به معنای «پایان رسیدن عمر کسی» مؤثر بوده است. به عنوان مثال در «نان‌تنگی» به *مقدار* کم اشاره شده است و بدین‌وسیله ما را به معنای «کمیبایی نان، قحطی، خشکسالی» هدایت می‌کند؛ و یا در «لقمه‌نان» توجه به مقدار نان است که ما را به معنای «غذای اندک» رهنمون می‌سازد.

مکان نان

در این گروه، آن بُعد از تجربه که بستر تجلی معنای ثانوی برای نان بوده است، ویژگی جای و مکان نان می‌باشد. معنای ثانویه «شکم»، در بستر همین انگیزش شکل گرفته است. به عنوان نمونه، در «نان به کمر داشتن» به معنای «توشه راه آماده داشتن»، مکان نان که در این اصطلاح «کمر» است، معناساز بوده است؛ چراکه افراد، توشه خود را که همان نان است در مکانی قرار می‌دادند (به کمر می‌بستند)، و به سفر می‌رفتند. بنابراین، مکان نان که در این اصطلاح «کمر» است، به دلیل هم‌آیی با مقوله سفر، معنای ضمنی «توشه راه آماده داشتن» را به همراه دارد. همچنین در اصطلاح «نان‌دانی» به معنای «شکم» - که ساخت آن مشابه واژه‌هایی همچون گلدان و نمک‌دان است - مکان قرار گرفتن نان، ما را به معنای «شکم» رهنمون می‌سازد.

۵. نتیجه‌گیری

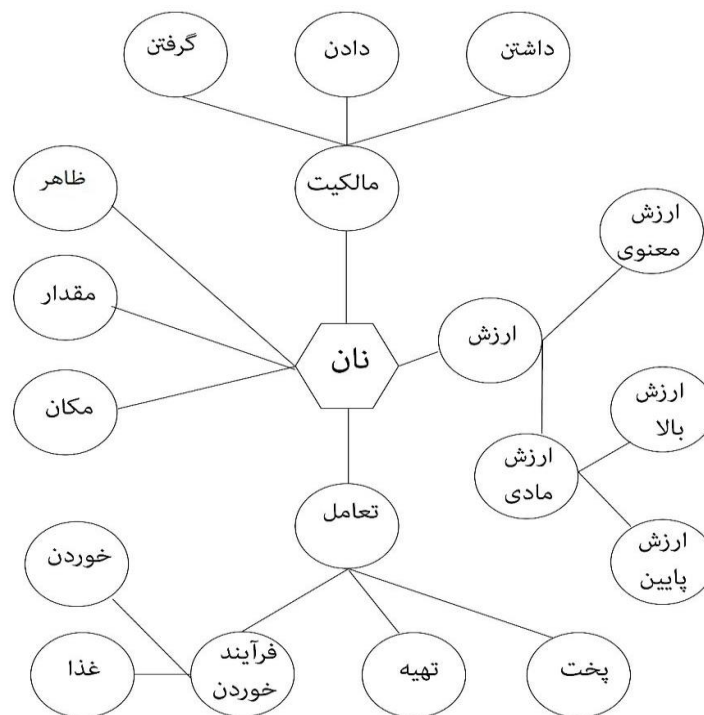
در این پژوهش به بررسی انگیزش‌های شکل‌گیری معانی مختلف واژه نان پرداخته شد. داده‌های پژوهش از ۱۸ لغت‌نامه و پیکره بی‌جن‌خان استخراج شدند. بررسی نتایج، حاکی از آن است که انگیزش‌های معناساز ساخت اصطلاحات حاوی واژه نان، شامل هفت گروه مختلف است که هر گروه، دارای پیوندی منسجم در درون خود است که سازنده اصطلاحات مربوط است. این گروه‌ها که شامل ویژگی‌های (ظاهر نان، ارزش نان، تعامل با نان، خوردن نان، مالکیت نان، مقدار نان و مکان نان) است، خود می‌تواند به زیرگروه‌های منسجم جزئی‌تری نیز تقسیم شود. بیشترین بسامد انگیزش‌های معناساز به‌ترتیب با ۳۰ و ۲۳ مورد اصطلاح مختلف، مربوط به تهیه نان و ارزش مادی بالای آن، در انگیزش‌های تعامل و ارزش است. بسامد بالای این دو انگیزش معنایی؛ یعنی تعامل و ارزش را می‌توان به جایگاه نان در جامعه فارسی‌زبانان مرتبط دانست؛ چراکه قوت غالب فارسی‌زبانان نان بوده است. به همین دلیل است که مراجع، فطریه را براساس ماده اولیه نان که همان گندم و جو است تعیین می‌کنند؛ چراکه در فطریه، قوت غالب مردم ملاک است، نه قوت غالب شخص فطریه‌دهنده. اهمیت این قوت غالب در ایران تا آنجاست که برای آن، یارانه اختصاص داده می‌شود و از گندم، به‌عنوان استراتژیک‌ترین محصول کشاورزی یاد می‌شود و طی دهه‌های اخیر تلاش زیادی برای خودکفایی در آن شده است. طبق آمارهای سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (فائو)، ایران، بعد از پاکستان و ترکیه، بزرگ‌ترین تولیدکننده گندم در خاورمیانه است. علاوه بر این، سرانه مصرف نان هر ایرانی ۱۶۷/۲ کیلوگرم است که بیش‌تر آن برای تولید نان استفاده می‌شود. این درحالی است که سرانه مصرف گندم در جهان ۶۷/۲ کیلوگرم، در اروپا ۱۰۹/۳ و در امریکای شمالی ۸۲/۳ کیلوگرم است. این آمار، نشان‌دهنده آن است که فارسی‌زبانان با مصرف چند برابری نان نسبت به متوسط جهانی آن، بعد از ترکیه (۲۰۹/۷ کیلوگرم) بیش‌تر از هر کشوری در جهان، نان مصرف می‌کنند (فائو، ۲۰۱۷، ص. ۹۳). براساس برآوردهای انسیتو نیوانگلند کمپلکس سیستم^۱، تاجیکستان و افغانستان نیز به‌عنوان دیگر قلمروهای زبان فارسی، جزو ده کشوری

هستند که بیش‌ترین وابستگی به گندم را دارند (ان‌ای‌سی‌اس‌ای، ۲۰۱۷). این شواهد گویای تعامل بیش‌تر این سخنوران و ارزش بیش‌تری است که برای نان قائلند.

جدول ۱. فراوانی انگیزش‌های معناساز اصطلاحات حاوی واژه نان در زبان فارسی

انگیزش	زیرشاخه انگیزش		تعداد زیرشاخه	تعداد کل	درصد کل
ظاهر				۹	۴,۶۳
ارزش	ارزش مادی	ارزش بالا	۲۳	۳۶	۱۸,۵۵
		ارزش پایین	۶		
	ارزش معنوی		۷		
تعامل	پخت		۱۲	۴۲	۲۱,۶۴
	تهیه		۳۰		
خوردن	فرآیند خوردن		۲۶	۳۷	۱۹,۰۷
	غذا		۱۱		
مالکیت	داشتن		۱۶	۴۰	۲۰,۶۱
	دادن		۱۴		
	گرفتن		۱۰		
مقدار				۱۳	۶,۷
مکان				۱۷	۸,۷۶

بسامد بالای تعامل با نان و ارزش نان، خود می‌تواند دلیلی بر اهمیت مادی نان در تاریخ سرزمین فارسی‌زبانان باشد. انگیزش‌های مختلف شکل‌گیری معانی گوناگون نان در طول زمان را می‌توان به صورت شکل (۲)، در قالب یک شبکه معناسازی ارائه داد. تفاوت اساسی این شبکه با شبکه‌های معنایی در سنت زبان‌شناسی (به خصوص در معناشناسی شناختی) در این است که گره‌ها نه خود معانی، که انگیزش‌های شکل‌گیری معانی هستند.



شکل ۱. شبکه معنا سازی واژه نان.

آنچه این پژوهش بر آن تأکید می‌کند، جایگاه و تأثیر تجربه سخن‌گویان در فرایند معنا سازی است. معانی گوناگون یک مفهوم از هیچ بر نیامده‌اند. توجه سخن‌گویان یک جامعه به ابعاد مختلف تجربی یک مفهوم منشأ معانی مختلفی است که در سنت معنا شناسی «معانی ثانوی» نام گرفته‌اند. معنا شناسان شناختی با عناوین مختلف به این پدیده توجه داشته‌اند. به عقیده فیلمور (۱۹۸۲)، عناصر حاوی معنا در یک زبان، تنها به یک دلیل به وجود می‌آیند، پایه‌های این دلیل در تجربیات و سرشت انسان نهفته است. آنچه فیلمور قالب می‌نامد و مجموعه دانش تجربی همراه یک مفهوم است، سناریویی است که ابعاد مختلف آن می‌تواند فعال شود و منشأ معنای جدید قرار گیرد. به عبارت دیگر، زمانی که «مقدار» یک مفهوم مانند نان از نظر شناختی مورد توجه قرار می‌گیرد، عباراتی همچون «لقمه‌نان» به وجود می‌آیند و زمانی که «مکان» آن مدنظر قرار می‌گیرد، عبارت «نان‌دانی» به معنای «شکم» می‌تواند به کار رود. بنابراین، می‌توان گفت

معانی مختلف یک مفهوم، در صورتی که رهگیری شوند، اطلاعات ارزشمندی از ابعاد مورد توجه یک جامعه به جهان خارج و مفاهیم موجود به پژوهشگر می‌دهند.

مهمترین نتیجه‌ای که پژوهش‌هایی از این نوع می‌تواند داشته باشد، نکته مورد تأکید دنیای شناختی امروز، مبنی بر جسمی‌شدگی معانی است. «اگر می‌خواهیم یک مفهوم انتزاعی را کاملاً بفهمیم، بهتر است برای این منظور، از مفهومی جسمی‌تر، مادی‌تر و ملموس‌تر از مفهوم انتزاعی موردنظر استفاده کنیم». (کووچش ۲۰۱۰، ص. ۷) به این معنا که، معانی، ریشه در ویژگی‌های فیزیکی و محیطی یک مفهوم دارد. «نوع نظام مفهومی ما، محصول نوع موجودیت ما و تعامل ما با محیط فیزیکی و فرهنگی ما است.» (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳، ص. ۱۱۹). در این میان، تأثیر ویژگی‌های غیرفیزیکی نان در شکل‌دهی برخی معانی از یک سو به تعامل ویژگی‌های فیزیکی و غیرفیزیکی (برای نمونه ارزش مادی و معنوی) اشاره دارد و از سوی دیگر، نشان می‌دهد که این مفهوم صرفاً فیزیکی نیست و می‌تواند عوامل غیرفیزیکی مانند شرایط اجتماعی، سیاسی، مذهبی، فرهنگی و تاریخی و به طور کلی باورهای افراد یک جامعه را نیز شامل شود. برای نمونه، ساخت معانی حاکی از ارزش بالای نان در اصطلاحات، می‌تواند مربوط به دوره‌هایی باشد که این ماده غذایی کم‌یاب بوده است، برای نمونه، مجد در کتاب قحطی بزرگ به بعضی از نمونه‌های قحطی نان اشاره می‌کند «رعد در ۲۸ نوامبر ۱۹۱۷ می‌نویسد: حاکم اصفهان به وزیر داخله تلگراف زده و می‌نویسد که اکثر دکان‌های نانوائی بسته‌اند و افراد بسیاری از گرسنگی درحال مردن هستند. و در تهران: هم‌اکنون اکثر نانوائی‌ها بسته‌اند. نان بسیار کمیاب است و زن و مرد و کودک در خیابان‌ها زار می‌زنند.» (۱۳۸۷، ص. ۴۲) و یا بالعکس، ارزش پایین آن مربوط به دوره‌هایی باشد که این ماده غذایی فراوان بوده است، برای نمونه، طالشی (۱۳۹۵)، طی گزارشی در مؤسسه فرهنگی، مطبوعاتی ایران اعلام می‌کند که ایرانیان سالانه «غذای ۱۵,۰۰۰,۰۰۰ گرسنه را دور می‌ریزند» که «...۳۰٪ این ضایعات مربوط به نان» است.

علاوه بر این، این گونه تحقیقات به این نکته مهم اشاره دارند که معانی با جهان افراد رابطه انگیخته دارد و هیچ معنایی بیرون از ویژگی‌ها و روابط محیطی و اجتماعی شکل نمی‌گیرد. پژوهش حاضر تاییدی بر نتایج بوچینو، کالج، گوبی و بونو کورسو (۲۰۱۶) است که با بررسی فیزیولوژیکی-عصبی، و پردازش داده‌های معنایی زبان‌شناختی، به این نتیجه می‌رسند که

ساختار عصبی مغز انسان، مسئول درک تجربیات حسی، حرکتی و احساسی معانی واژه‌ها است؛ که این خود دلیلی محکم بر جسمی‌شدگی معنایی زبان‌شناختی است. اساسی‌ترین نقش فرآیند جسمی‌شدگی، ایجاد مشترکاتی در بین تجربیات افراد مختلف یک جامعه زبانی است که این تجربیات، خود بنای مشترکات معناهای زبان‌شناختی را می‌گذارد، همان تجربیات مشترکی که در این پژوهش با عنوان انگیزش‌های معناساز از آن یاد شد.

این پژوهش با محور قرار دادن سؤال اصلی حوزه چندمعنایی (فالكوم، ۲۰۱۵b)، مبنی بر یافتن پاسخ به این سؤال که چگونه معانی مختلف یک چندمعنا، ساخته می‌شود و همسو با فالكوم (۲۰۱۵b)، به این نتیجه رسید که چندمعنایی بر پایه دانش غیرزبان‌شناختی (فیزیکی و غیزفیزیکی) مفاهیم استوار است و تلاش کرد تا با تحلیل معانی مختلف نان، انگیزش‌های معناساز یا همان ابعاد مختلف و تأثیرگذار در شکل‌گیری معانی یک واژه چندمعنا (مانند نان) را مورد بررسی قرار دهد.

کتابنامه

۱. افخمی، علی و اصغری، زهرا. (۱۳۹۱). چگونگی اشتقاق مفاهیم غیرمکانی از مفهوم مکانی حرف اضافه در، در حوزه معناسازی شناختی و براساس نظریه LCCM. زبان‌پژوهشی دانشگاه الزهراء (س). (۷)، ۴۸-۲۷.
۲. افراشی، آریتا؛ حسامی، تورج و سالاس، بئاتریس. (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی استعاره‌های مفهومی جهت در زبان‌های اسپانیایی و فارسی. جستارهای زبانی. (۱۲)، ۲۴-۱.
۳. افراشی، آریتا و صامت جوکندان، سید سجاد. (۱۳۹۳). چندمعنایی نظام‌مند با رویکردی شناختی تحلیل چندمعنایی فعل حسنی شنیدن در زبان فارسی. ادب‌پژوهی. (۳۰)، ۵۹-۲۹.
۴. افراشی، آریتا؛ عاصی، سید مصطفی و جولایی، کامیار. (۱۳۹۴). استعاره‌های مفهومی در زبان فارسی؛ تحلیل شناختی و پیکره‌مدار. زبان‌شناخت. (۲)، ۶۲-۳۹.
۵. امینی، امیرقلی. (۱۳۶۹). فرهنگ عوام. (چاپ دوم). اصفهان: دانشگاه اصفهان.
۶. انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: انتشارات سخن.
۷. بی‌جن‌خان، محمود. پیکره بی‌جن‌خان: ۲,۶۰۰,۰۰۰ کلمه، (۱۳۹۶). موجود به صورت آنلاین در <http://dbrg.ut.ac.ir/Bijankhan>.
۸. پادشاه، محمد. (۱۳۶۳). فرهنگ آندراج. تهران: انتشارات کتاب‌خانه خیام.

۹. جمال‌زاده، محمدعلی. (۱۳۴۱). *فرهنگ لغات عامیانه*. تهران: فرهنگ ایران زمین.
۱۰. جمشیدی‌پور، یوسف. (۱۳۴۷). *فرهنگ امثال فارسی: شامل امثال، ضرب‌المثل‌ها، حکم، خرافات و فولکلورهای رایج و منسوخ*. تهران: کتاب‌فروشی فروغی.
۱۱. حسابی، اکبر. (۱۳۹۵)، *قالب‌های معنایی «خوردن» از منظر معناشناسی قالبی*. *زبان و زبان‌شناسی*. ۱۱ (۲۲)، ۱-۲۶.
۱۲. خدایار، امیرمسعود. (۱۳۶۴). *اندرزها و مثال‌های مصطلح در زبان فارسی*. (چاپ اول). تهران: انتشارات خورشید.
۱۳. خدایار، امیرمسعود. (۱۳۷۰). *امثال و حکم در زبان فارسی*. (چاپ دوم). تهران: انتشارات خورشید.
۱۴. داعی‌الاسلام، محمدعلی. (۱۳۱۸). *فرهنگ نظام*. حیدرآباد: مشین پریس.
۱۵. دلارامی‌فر، منصوره؛ یوسفیان، پاکزاد و آهنگر، عباسعلی. (۱۳۹۶). روابط معنایی فعل «گرفتن» در زبان فارسی: رویکرد معنی‌شناسی قالب‌بنیاد فیلمور. *پژوهش‌های زبانی*. ۱ (۱)، ۷۹-۹۸.
۱۶. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۱). *امثال و حکم*. (چاپ پنجم). تهران: نشر تیراژه.
۱۷. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۱). *لغت‌نامهٔ دهخدا*. (چاپ اول). تهران: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۸. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). *لغت‌نامهٔ دهخدا*. (چاپ دوم). تهران: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۹. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۹۷). *لغت‌نامهٔ دهخدا*. برگرفته از <<https://www.vajehyab.com>>
۲۰. راسخ، مه‌ند، محمد و رنجبر ضرابی، نفیسه. (۱۳۹۲). بررسی شبکهٔ معنایی حروف اضافهٔ در و سر، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی. (۵)، ۹۵-۱۱۲.
۲۱. رضایی، حدائق و رفیعی، عادل. (۱۳۹۵). بررسی شبکهٔ معنایی پسوند مکان‌ساز «-گاه» با رویکردی شناختی. *زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء (س)*. (۱۸)، ۱۰۷-۱۲۳.
۲۲. زاهدی، کیوان و محمدی‌زیارتی، عاطفه. (۱۳۹۰). شبکهٔ معنایی حرف اضافهٔ فارسی /ز در چهارچوب معنی‌شناسی شناختی. *تازه‌های علوم شناختی*. (۴۹)، ۶۷-۸۰.
۲۳. زعفرانچی، مسعود و آموزگار، حبیب‌الله. (۱۳۷۰). *فرهنگ فارسی به فارسی دانش*. (چاپ اول). تهران: انتشارات صفار.
۲۴. شکورزادهٔ بلوری، ابراهیم. (۱۳۷۲). *ده هزار مثل فارسی و بیست و پنج هزار معادل آن‌ها*. (چاپ اول). مشهد: مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

سال نهم	انگیزش‌های معنا ساز معانی مختلف نان	۱۷۳
۲۵. صدری افشار، غلامحسین. (۱۳۶۹). <i>فرهنگ زبان فارسی امروز</i> . (چاپ اول). تهران: مؤسسه نشر کلمه.		
۲۶. صدری افشار، غلامحسین؛ حکمی، نسرین و حکمی، نسترن. (۱۳۸۳). <i>فرهنگ معاصر فارسی یک جلدی</i> . تهران: فرهنگ معاصر.		
۲۷. صراحی، محمدامین. (۱۳۹۳). رویکردی رده‌شناختی به استعاره‌های مربوط به رنگ در زبان فارسی. <i>زبان‌پژوهشی دانشگاه الزهرا (س)</i> . (۱۱)، ۹۷-۱۱۸.		
۲۸. طالشی، مریم. (۳، اردیبهشت، ۱۳۹۷). غذای ۱۵ میلیون گرسنه را دور می‌ریزیم. برگفته از http://www.ion.ir/News/114753.html?catid=7&title=ریزیم-دور-را-گرسنه-۱۵-میلیون		
۲۹. عچرش، خیریه و کهنل جهرمی، مرضیه. (۱۳۹۴). رسم شبکه معنایی واژه فتنه و مترادفات آن در قرآن. <i>مطالعات قرآنی</i> . (۲۴)، ۲۹-۵۲.		
۳۰. قریب، محمد. (۱۳۶۷). <i>واژه‌نامه نوین</i> . (چاپ چهارم). تهران: انتشارات بنیاد.		
۳۱. قوام، ابوالقاسم و اسپرغم، ثمین. (۱۳۹۴). بررسی استعاره‌های «عشق» و «معشوق» در دوبیتی‌های عامیانه منطقه خراسان بر بنیاد نظری استعاره شناختی. <i>کهن‌نامه ادب پارسی</i> . ۶ (۳)، ۲۶-۱.		
۳۲. گلشائی، رامین؛ گلفام، ارسلان؛ عاصی، مصطفی و آفاگل زاده، فردوس. (۱۳۹۳). ارزیابی پیکره‌بنیاد مفروضات نظریه استعاره مفهومی: بررسی موردی استعاره «بحث به مثابه جنگ» در زبان فارسی. <i>جستارهای زبانی</i> . (۱۷)، ۲۴۸-۲۲۳.		
۳۳. مجد، محمدقلی. (۱۳۷۸). <i>تحتی بزرگ</i> . (چاپ اول). تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.		
۳۴. مؤذنی، علی محمد و خنجری، شهرزاد. (۱۳۹۳). تحلیل برخی از استعاره‌های مفهومی فارسی با استفاده از الگوی شبکه‌ای ادغام. <i>ادب فارسی</i> . (۱۳)، ۱۶-۱.		
۳۵. مختاری، شهره و رضایی، حدائق. (۱۳۹۲). بررسی شناختی شبکه معنایی حرف اضافه با در زبان فارسی. <i>زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان</i> . (۹)، ۷۳-۹۴.		
۳۶. مشیری، مهشید. (۱۳۸۸). <i>فرهنگ زبان فارسی</i> . (چاپ پنجم). تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما).		
۳۷. معین، محمد. (۱۳۶۰). <i>فرهنگ فارسی</i> . (چاپ چهارم). تهران: انتشارات امیرکبیر.		
۳۸. موسوی، حمزه؛ عموزاده، محمد و رضایی، والی. (۱۳۹۴). بررسی واژه «دیدن» براساس معناشناسی قالبی. <i>جستارهای زبانی</i> . ۶ (۷)، ۲۱۹-۲۳۶.		
۳۹. نصیب، فهیمه و ایزانلو، علی. (۱۳۹۵). بررسی معناشناختی فعل خوردن بر اساس معنای پایه پذیرا. <i>زبان‌پژوهی دانشگاه الزهرا (س)</i> . (۲۰)، ۱۴۲-۱۲۵.		
۴۰. نفیسی، علی اکبر. (۱۳۴۳). <i>فرهنگ نفیسی</i> . تهران: انتشارات خیام.		

41. Buccino, G., Colagè, I., Gobbi, N., & Bonaccorso, G. (2016). Grounding meaning in experience: A broad perspective on embodied language. *Neuroscience and Biobehavioral Reviews*, 69, 69-78.
42. Deignan, A., & Potter, L. (2004). A corpus study of metaphors and metonyms in English and Italian. *Journal of Pragmatics*, 36, 1231-1252.
43. Evans, V. (2014). A unified account of polysemy within LCCM theory. *Lingua*, 127, 100-123.
44. Falkum, I. L. (2015a). The how and why of polysemy: A pragmatic account. *Lingua*, 157, 83-99.
45. Falkum, I. L. (2015b). Polysemy: Current perspectives and approaches. *Lingua*, 157, 1-16.
46. Fauconnier, G. (1985). *Mental spaces*. Cambridge, MA: MIT Press.
47. Fillmore, C. J. (1982). Frame Semantics. In The Linguistics Society of Korea (Ed.) *Linguistics in the morning calm*. Seoul, South Korea: Hanshin Publishing Co.
48. Graf, E. (2011). Adolescents' use of spatial time metaphors: A matter of cognition or socio-communicative practice? *Journal of Pragmatics*, 43, 723-734.
49. Ibañez-Moreno, A. (2005). An analysis of the cognitive dimension of proverbs in English and Spanish: The conceptual power of language reflecting popular beliefs. *SKASE Journal of Theoretical Linguistics*, 2(1), 42-54.
50. Kövecses, Z. (2010). *Metaphor* (2nd ed.). New York, NY: Oxford University Press.
51. Lakoff, G., & Johnson, M. (2003). *Metaphors we live by*. Chicago: The University of Chicago Press, Ltd.
52. Rabagliati, H., Marcus, G. F., & Pylikkanen, L. (2011). Rules, radical pragmatics and restrictions on regular polysemy. *Journal of Semantic*, 28(4), 485– 512.
53. Rosch, E., & Mervis, C. (1975). Family resemblance: Studies in the internal structure of categories. *Cognitive Psychology*, 7, 573–605.
54. Seargeant, Ph. (2009). Metaphors of possession in the conceptualism of language. *Language and Communication*, 29, 383-393.

درس‌نامه آموزش حروف اضافه با رویکرد معنی‌شناسی شناختی برای آموزش به غیر فارسی‌زبانان (مطالعه موردی: حرف اضافه «از»)

طاهره وحیدی فردوسی (کارشناس ارشد زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسئول)^۱

دکتر علی عزیزاده (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)^۲

زهرا بادامداری (کارشناس ارشد زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)^۳

چکیده

در این پژوهش سعی شده تا با تکیه بر دستاوردهای رویکرد معنی‌شناسی شناختی که طرح‌واره‌های تصویری از مهم‌ترین آن‌ها است، رهیافت جدیدی جهت یادگیری معنادار و ماندگار تر حرف اضافه «از» در زبان فارسی ارائه شود. لذا ابتدا بر اساس معیارهای تایلر و ایوانز (۲۰۰۳) معانی مکانی و متفاوت این حرف اضافه بر مبنای فرهنگ سخن انوری (۱۳۸۱) انتخاب شد؛ سپس جمله‌ها و عبارتهای حاوی این حرف اضافه در کتاب‌های درسی مرکز آموزشی جامعه المصطفی مشهد مورد بررسی قرار گرفت. در نهایت، بر مبنای ملاک‌های تعیین معنای پیش‌نمونه‌ای تایلر و ایوانز (۲۰۰۳)، تئوری حوزه‌های لانگاکر (۱۹۸۷) و طرح‌واره‌های تصویری لیکاف و جانسون (۱۹۸۷)، شیوه پیشنهادی جهت آموزش حرف اضافه «از» برای غیر فارسی‌زبانان طراحی شده است. روش مورد نظر، مدل ترکیبی متن و تصویر (با کمک پاور پوینت و پوستر) برای آموزش ساختار معنایی این حرف اضافه با توجه به معنای مرکزی و معنای دیگر آن است. نتایج این تحقیق می‌تواند در امر آموزش و یادگیری ماندگار این حرف اضافه و توجه بیشتر به اهمیت طرح‌واره‌های تصویری در مبحث تهیه و تدوین مواد آموزشی، راهکارهای مؤثری را پیشنهاد دهد.

کلیدواژه‌ها: آموزش، حرف اضافه، طرح‌واره تصویری، معنی‌شناسی شناختی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۱۳

1. vahidi.taherh@gmail.com

2. alalizadeh@um.ac.ir

پست الکترونیکی:

3. zahra.badamdari@gmail.com

۱. مقدمه

یادگیری زبان یکی از مباحث پیچیده‌ای است که همواره در حوزه آموزش مورد بحث بوده است و آموزش زبان دوم نیز یکی از موضوع‌های چالش برانگیز برای مدرسان و زبان‌آموزان است. آموزش صحیح زبان دوم و میزان موفقیت در آن، به عوامل متعددی بستگی دارد. اصلی‌ترین عامل، روش آموزشی مؤثر و اصولی است که مدرس انتخاب می‌کند. انتخاب روش مناسب در صورتی می‌تواند مؤثر باشد که مدرس با حوزه‌های آموزش زبان آشنا باشد. نظریه‌های آموزشی متفاوت که بر بنیادهای نظری و معرفت‌شناختی گوناگون استوار هستند، روش‌های آموزشی متفاوتی را پیشنهاد می‌کنند (جعفری کوخالو و حمیدی، ۱۳۸۷: ۷۳). یکی از قدیمی‌ترین روش‌های آموزشی، روش سنتی است. منظور از روش‌های تدریس سنتی روش‌هایی هستند که سابقه طولانی در نظام‌های آموزشی دارند و از دیرباز به کار گرفته می‌شدند. در این روش، به حافظه سپردن، تکرار و پس دادن مطالب درسی از بارزترین ویژگی‌ها به‌شمار می‌روند. یکی از مسائل بحث‌برانگیز در حوزه زبان فارسی از دیدگاه مدرسان و فارسی‌آموزان، کاربرد صحیح حروف اضافه در بافت است. به‌عنوان مثال، آموزش حروف اضافه فارسی در کتاب‌های درسی به روش سنتی ارائه شده است و روش‌های سنتی هیچ توجیهی برای معانی متفاوت حروف اضافه ارائه نداده است؛ این در حالی است که زبان‌آموزان با کاربرد واقعی زبان در مکالمات روزمره مواجه می‌باشند. اما در مقابل، رویکرد شناختی نشان داده که زبان و دستور زبان به شکل نظام‌مند هستند. همچنین معانی متفاوت حروف اضافه که جزء واحدهای چندمعنایی زبان به‌شمار می‌روند از این قاعده مستثنی نیستند (زین‌سانگ، ۲۰۱۳: ۲). گرچه حروف اضافه فارسی فهرستی بسته و تعداد محدودی از عناصر زبانی را تشکیل می‌دهند؛ اما نقش بسیار اساسی در زبان دارند و از نظر کاربردی پربسامد هستند. بسیاری از نقش‌های معنایی و دستوری مهم در جمله‌های فارسی با کمک حروف اضافه بیان می‌شود و گاه با تغییر یک حرف اضافه معنای جمله تغییر می‌کند. از این رو، اکثر فارسی‌آموزان که آن را به عنوان زبان دوم فرا می‌گیرند، در تشخیص و کاربرد حروف اضافه دچار مشکل می‌شوند. از طرف دیگر، روش آموزش مدرسان برای بیشتر مقوله‌های زبانی مبتنی بر تکرار و حفظ

کردن طوطی‌وار است (همان، ۲۰۱۳: ۳). بدین ترتیب، یادگیری دستور زبان و به‌خصوص حروف اضافه، برای فراگیران زبان غالباً بی‌معنا است و کم‌کم علاقه و انگیزه خود را در این زمینه از دست می‌دهند. آن‌ها هیچ تلاشی برای ایجاد ارتباط بین دانش جدید و قبلی خود نمی‌کنند؛ زیرا هیچ ارتباطی بین آن‌ها نمی‌یابند. آموزش سنتی نتوانسته تحلیل و تفسیری جامع در مورد معانی متفاوت حروف اضافه و حتی بین مفاهیم مختلف یک حرف اضافه ارائه دهد (همان: ۷)؛ در مقابل، رویکرد شناختی و به‌خصوص معنی‌شناسی شناختی، نگاهی متفاوت نسبت به آموزش و یادگیری زبان دارد. رویکرد شناختی برای تشخیص و کاربرد صحیح حروف اضافه، روش کارآمدی را در زمینه آموزش (برای مدرسان) و یادگیری (برای فراگیران) پیشنهاد می‌دهد. در این رویکرد برخلاف رویکرد سنتی، یادگیری، معنادار و ماندگار است و ذهن فراگیران را درگیر می‌کند. لذا خود فراگیران نیز می‌توانند با مراجعه به ساختار شناختی^۲ ذهن خود و با استدلال و تفکر، معانی متفاوت حروف اضافه را درک کنند و در صورت لزوم به کار برند. همچنین فراگیران می‌توانند دانش جدید خود را در ساختار شناختی، به دانش قبلی ارتباط دهند و مطالب آموزشی را بهتر فراگیرند (همان: ۸). در مورد مشکلات زبان‌آموزان در زمینه یادگیری حروف اضافه، تحلیل خطا بسیار صورت گرفته است؛ اما در رویکرد سنتی، هنوز راه‌حل مناسبی برای این مشکل ارائه نشده است. هدف مقاله حاضر، ارائه طرح درس آموزشی برای مفهوم اولیه و برخی از مفاهیم حاشیه‌ای حرف اضافه «از» و نیز میزان کارآمدی این رویکرد در کلاس درس است. یافته‌های این پژوهش می‌تواند در تهیه متون آموزشی برای مهارت‌های چهارگانه آموزش زبان فارسی مفید باشد. با توجه به مطالب فوق، پژوهش حاضر در تلاش است تا به پرسش زیر پاسخ دهد:

۱) با توجه به الگوی تایلر و ایوانز (۲۰۰۳) و نظریه حوزه‌های لانگاکر (۱۹۸۷) روش آموزش و نحوه نگاشت مفاهیم عینی به انتزاعی برای تدریس حرف اضافه "از" در فارسی چگونه است؟

-
1. Rote learning
 2. Cognitive structure

در این بخش ابتدا آثار زبان‌شناسان ایرانی و غیر ایرانی که به مسأله حروف اضافه پرداخته‌اند، معرفی می‌شود؛ سپس به طرح درس پیشنهادی برای آموزش حرف اضافه «از» در چارچوب معنی‌شناسی شناختی اشاره خواهد شد.

۲. پیشینه پژوهش

با نگاهی به مطالب ارائه‌شده در کتاب‌ها و درس‌نامه‌های معتبر آموزشی تا آنجا که نگارندگان اطلاع دارند موضوع آموزش حروف اضافه با رویکرد معنی‌شناسی شناختی چندان مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است و این موضوع در مباحث مربوط به آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبانان تا حدودی نادیده گرفته شده است. از جمله محدود پژوهش‌های انجام شده در این حوزه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

غفاری (۱۳۸۴) در قالب دیدگاه معنی‌شناسی شناختی لیکاف به بررسی طرح‌واره‌های تصویری^۱ پرداخته است. داده‌های وی شامل ۵۰ فعل ساده پرکاربرد در زبان فارسی است که بیش از ۴۰۰ مورد وقوع آن‌ها فعل ساده یا جزء فعلی افعال مرکب را شامل می‌شود. به زعم وی، علاوه بر طرح‌واره‌های تصویری لیکاف و جانسون، در زبان فارسی طرح‌واره‌های دیگری نیز قابل طرح هستند که از آن جمله می‌توان به طرح‌واره‌های نیرو، گذر و انتقال اشاره کرد و آنچه باعث معنادگی فعل در کاربرد استعاره‌ای آن می‌شود، تجارب فیزیکی و معانی عینی‌تر آن فعل است که درک آن توسط طرح‌واره‌های تصویری مرتبط در ذهن ممکن می‌شود. مهم‌ترین نکته ذکر شده در این بررسی اشاره به عملکرد لایه‌ای معنا است. گلفام و یوسفی راد (۱۳۸۵) در مقاله‌ای با عنوان «رویکرد معنی‌شناسی شناختی به حروف اضافه مکانی زبان فارسی از منظر آموزشی» به بررسی معانی حرف اضافه «در» پرداخته‌اند. به نظر آن‌ها روش دستور سنتی که در آن یک فهرست طولانی از معانی غیرمرتبط برای حروف اضافه مکانی ارائه می‌شود، روشی ناکارآمد است. روش مؤثرتر، ارائه شبکه معنایی مرتبط و مبتنی بر منظر اعلی است. به نظر نگارندگان، معانی متفاوت و مرتبط حروف اضافه، نتیجه تجربیات روزمره فیزیکی ما در جهان خارج و مفهوم‌سازی ما از این تجربیات است. همچنین در این مقاله نشان داده شده است که رویکرد معنی‌شناسی شناختی تبیین بهتری از ساختار معنایی حروف اضافه مکانی به‌طور کلی و

حرف اضافه «در» به طور خاص ارائه می‌دهد. تبیینی که می‌تواند در امر آموزش حروف اضافه مورد استفاده قرار گیرد. در این پژوهش از حروف اضافه تعریف دقیق مبتنی بر رویکرد شناختی ارائه نشده است. زاهدی و محمدی زیارتی (۱۳۹۰) نیز در مقاله‌ای، مفاهیم اولیه و متفاوت حرف اضافه «از» و شبکه معنایی و ساختار شعاعی آن را در چارچوب معنی‌شناسی شناختی با توجه به ملاک‌های ایوانز و تایلر (۲۰۰۳) بررسی کرده‌اند. وحیدی و بادامدري (۱۳۹۵) بر اساس تئوری حوزه‌های لانگاکر (۱۹۸۷) و طرح‌واره‌های تصویری جانسون (۱۹۸۷) به ارائه یک روش آموزشی مبتنی بر دیدگاه معنی‌شناسی شناختی جهت آموزش و یادگیری معانی مختلف حرف اضافه «در» برای غیرفارسی‌زبانان پرداخته‌اند. بدین منظور ۲۴ نفر از فارسی‌آموزان بزرگسال سطوح مختلف به‌ویژه سطح میانی مرکز آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان جامعه المصطفی مشهد در دو گروه «آزمایش» و «کنترل» انتخاب شدند تا تأثیر شیوه پیشنهادی مورد ارزیابی قرار گیرد. شیوه آموزشی پیشنهادی، مدل ترکیبی متن و تصویر برای آموزش ساختار معنایی این حرف اضافه با توجه به معنای مرکزی و معانی دیگر آن است. نتایج این تحقیق نشان داد که رویکرد معناشناسی شناختی بر روی سطوح متفاوت، تأثیر معنادار دارد و با افزایش زمان و آموزش برخی از مفاهیم این حرف اضافه، سطح یادگیری فارسی‌آموزان نیز افزایش می‌یابد و روند یادگیری آنان را تسریع می‌کند. بوئرز و دمیکلیر^۱ (۱۹۹۸) در پژوهشی با استفاده از تحلیل‌های معنی‌شناسی شناختی به ارائه روش‌های مختلف و توصیف آموزش حرف اضافه «behind» در زبان انگلیسی و فرانسه پرداخته‌اند تا بدین وسیله نشان دهند چگونه رابطه مفهومی بین معانی متفاوت این حرف اضافه می‌تواند تا حدودی مشکلات درکی فراگیران را در این زمینه حل کند. تیلر، مولر و هو^۲ (۲۰۱۱) به بررسی تأثیر رویکرد معنی‌شناسی شناختی جهت آموزش حروف اضافه «to, at, for» پرداخته‌اند. آن‌ها رویکرد معنی‌شناسی شناختی را به‌عنوان ابزاری جهت یادگیری معنادار در نظر گرفته‌اند و تأثیر این رویکرد را برای آموزش این حروف اضافه نشان داده‌اند. آنان در یک تحقیق به گروه آزمایش و کنترل معانی مختلف این حروف اضافه را آموزش دادند. مقایسه نمرات پیش‌آزمون و پس‌آزمون دو گروه آزمایش و کنترل بیان‌گر این است که گروه آزمایش نسبت به گروه کنترل پیشرفت اساسی در درک معانی

1. Boers & Demecheleer

2. Tyler, Mueller & Ho

مختلف این سه حرف اضافه داشته‌اند. زین‌سانگ^۱ (۲۰۱۳) در رساله دکتری خود به آموزش سه حرف اضافه «in, on, at» و مقایسه روش شناختی و روش سنتی پرداخته است. این پژوهش بین ۱۵۰ نفر از زبان‌آموزان آلمانی که زبان انگلیسی را به عنوان زبان خارجی فرا می‌گرفتند، در دو گروه آزمایش و کنترل انجام شده است. نتایج پژوهش وی حاکی از آن است که آموزش حروف اضافه بر مبنای معنی‌شناسی شناختی مؤثرتر از یادگیری حروف اضافه به روش سنتی است. در این پژوهش زبان‌آموزان گروه آزمایش، پس از آموزش به روش معنی‌شناسی شناختی پیشرفت بهتر و مؤثرتری نسبت به گروه کنترل داشتند. براتوز^۲ (۲۰۱۴) با استفاده از رویکرد معنی‌شناسی شناختی یک مدل آموزشی برای آموزش حروف اضافه مکانی «in, on, at» ارائه داده است. در این مقاله، برخی از روش‌هایی که از طریق آن یافته‌های شناختی برای اهداف آموزش زبان دوم به کار می‌رود، مطرح شده است. برطبق یافته‌های این پژوهش، در رویکرد سنتی، حروف اضافه غیرقابل پیش‌بینی هستند و تنها از طریق تکرار و تمرین می‌توان آن‌ها را فراگرفت؛ در حالی که در رویکرد شناختی یادگیری معنادار و نظام‌مند است.

۳. چارچوب نظری پژوهش

زبان‌شناسی شناختی، یکی از مکاتب نوین زبان‌شناسی است و ریشه در علوم شناختی جدید دارد. از سال ۱۹۸۰ به بعد، زبان‌شناسی شناختی مورد توجه و مطالعه زبان‌شناسانی مانند لیکاف و جانسون^۳ (۱۹۸۰)، لانگاکر^۴ (۱۹۹۱) و ایوانز و تایلر^۵ (۲۰۰۱) قرار گرفت. لیکاف و لانگاکر از پیشگامان این مکتب هستند. مبنای این مدل شامل سه فرضیه بنیادی، زبان، طرح‌واره‌های تصویری و اصول شناختی است. به نظر این گروه از زبان‌شناسان، زبان الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهن انسان را منعکس می‌کند. دبیر مقدم (۱۳۸۳: ۶۶) به این نکته اشاره می‌کند که در زبان‌شناسی شناختی، همچون زبان‌شناسی صورت‌گرا و نقش‌گرا با یک نظریه واحد مواجه نیستیم؛ بلکه با تنوعی از رویکردهایی که در بنیان، وجوه اشتراک دارند روبرو

1. Song

2. Bratož

3. Lakoff, G, Johnson, M.

4. Langacker, R.

5. Evans, V, & Tyler, A.

هستیم. شاخص‌ترین جلوه زبان‌شناسی شناختی دستور شناختی^۱ است. در دستور شناختی، زبان به عنوان نظامی ذهنی و شناختی در نظر گرفته می‌شود؛ بنابراین مسأله استقلال زبان از دیگر قوای شناختی مطرح نیست و درک جامع نظام زبان بدون درک و شناخت کامل نظام شناختی میسر نیست. به تدریج «معنی‌شناسی شناختی» به عنوان شاخه‌ای از زبان‌شناسی شناختی شکل گرفت و به طور خاص مطالعات بیشتری در مورد «دانش معنایی» به وجود آمد. با این که مدت زیادی از عمر زبان‌شناسی شناختی نمی‌گذرد؛ اما این مکتب به یکی از مهم‌ترین مکاتب زبان‌شناسی تبدیل شده است و با شاخه‌های علمی مختلف مانند روان‌شناسی، عصب‌شناسی، فلسفه و ادبیات نیز تعامل برقرار کرده است. چارچوب نظری پژوهش حاضر با توجه به معیارهای تعیین معنای پیش‌نمونه‌ای تایلر و ایوانز (۲۰۰۳)، تئوری حوزه‌های لانگاکر (۱۹۸۷) و طرح‌واره‌های تصویری لیکاف و جانسون (۱۹۸۷) است. مهم‌ترین نظریه‌های زبان‌شناسی شناختی که در آموزش زبان دوم مورد استفاده قرار گرفته‌اند عبارتند از: نظریه مفهوم مکانی و استعاری، طرح‌واره‌های تصویری، نظریه پیش‌نمونه‌ای، منظر اعلی و شبکه معنایی. در ادامه ضمن معرفی مختصر، با بهره بردن از این ابزارها به ارائه طرح درس پیشنهادی برای آموزش مفهوم اولیه و برخی معانی حاشیه‌ای حرف اضافه «از» می‌پردازیم.

۳. ۱. مفهوم مکانی و استعاری

لیکاف و جانسون (۲۰۰۳: ۳) در کتابی به نام «استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم» این گونه استدلال می‌کنند که ساختار مفهومی، تا حدودی به صورت نظام استعاری، سازمان یافته است و ویژگی‌های خود را از مجموعه منسجمی از مفاهیم ملموس و انتزاعی کسب می‌کند. لیکاف و جانسون بر این باورند که انسان همواره در تعامل با محیط پیرامون خود است و بر اساس این تعامل و کسب تجارب فیزیکی از جهان خارج، یک سری اطلاعات را در ذهن خود دسته‌بندی می‌کند. روش درک این تجارب و اطلاعات یا «مستقیم» از طریق تعامل با محیط بیرون از ذهن است که همان مفهوم مکانی است یا «غیرمستقیم» و از طریق تداعی‌های قراردادی یا نگاشت‌های^۲ موجود بین قلمروهای ملموس و انتزاعی است که این حالت را «استعاری» می‌گویند. منظور از مفاهیم استعاری، همان مفاهیم ذهنی و انتزاعی است که از روی مفاهیم

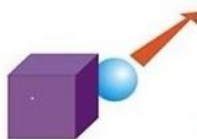
1. Cognitive grammar

2. mapping

عینی و ملموس ساختاردهی می‌شوند. در مورد حروف اضافه هم همین‌گونه است، بسیاری از مفاهیم انتزاعی بر اساس مفاهیم مکانی یا فیزیکی «مفهوم‌سازی»^۱ می‌شوند (همان: ۱۷۳-۱۵۴).

۲.۳. طرح‌واره‌های تصویری، مفهوم پیش‌نمونه‌ای،^۲ منظر اعلی^۳

تصور وجود طرح‌واره‌ها یا ساختارهای فکری در ذهن، به باور کانت^۴ در کتابی با عنوان «نقد خرد ناب»^۵ به سال ۱۷۸۱ برمی‌گردد. وی می‌گوید مفاهیم وقتی معنا پیدا می‌کنند که به آنچه شخص قبلاً تجربه کرده، پیوند بخورند؛ یعنی این‌که شخص یک سری مفاهیم کلی در ذهن دارد و مفاهیم جزئی را به‌طور طبیعی به آن ربط می‌دهد. تجارب جدید وقتی درک می‌شوند که به ساختارهای فکری موجود، مرتبط و جزئی از آن‌ها شوند. در کاربرد اصطلاح «طرح‌واره‌های تصویری» باید گفت که اگرچه واژه طرح‌واره تصویری بیشتر به دریافت دیداری محدود می‌شود؛ ولی این اصطلاح در زبان‌شناسی شناختی دارای کاربرد وسیع‌تری است و شامل همه تجربه‌های دریافتی - حسی است که گاهی به آن تجربه حسی^۶ نیز گفته می‌شود و شامل نظام حسی، بینایی، شنیداری و غیره است. از دیدگاه جانسون (۱۹۸۷) طرح‌واره‌های تصویری، ساختار اولیه شناخت را تشکیل می‌دهند و امکان ارتباط میان تجربیات فیزیکی ما را با حوزه‌های شناختی پیچیده‌تری نظیر زبان فراهم می‌آورند. وی بیان می‌کند که تجربه جسمی شده^۷ باعث به‌وجود آمدن طرح‌واره‌های تصویری در نظام مفهومی می‌شود. طرح‌واره‌های تصویری ساختارهای معنادار و جسمی شده‌ای هستند که حاصل حرکات جسم انسان در فضای سه‌بعدی، تعاملات ادراکی و نحوه برخورد با اجسام هستند (جانسون، ۱۹۸۷: ۵۵). شکل (۱) طرح‌واره تصویری حرف اضافه «از» را نشان می‌دهد.



شکل ۱. طرح‌واره تصویری حرف اضافه «از»

1. conceptualization
2. prototype
3. proto-scene
4. Critique of Pure Reason
5. Kant
6. sensory experience
7. embedding

در شکل (۱) مکعب به منزله زمینه ثابت (مبدأ) تلقی می‌شود و دایره شیء متحرک در نظر گرفته می‌شود که نشان دهنده دور شدن شیء متحرک نسبت به زمینه ثابت است.

هر حرف اضافه دارای معانی متعددی است که به همین دلیل جزء عناصر چندمعنایی زبان محسوب می‌شود. حروف اضافه دارای یک معنای اصلی و کانونی هستند که به آن «مفهوم پیش‌نمونه‌ای» گویند و دیگر معانی حروف اضافه (معانی متمایز)، نوعی شباهت یا ارتباط با مفهوم پیش‌نمونه‌ای دارند. تایلر و ایوانز (۲۰۰۳) در تعیین معنای پیش‌نمونه‌ای، مواردی مانند اولین معنای تأییدشده (مفهوم پیش‌نمونه)، غلبه و چیرگی یک معنا در شبکه معنایی، استفاده در ساخت‌های ترکیبی و رابطه با دیگر حروف اضافه مکانی را در نظر می‌گیرند. براساس فرضیه شبکه معنایی مجموعه معانی مرتبط با هر حرف اضافه با معنای مرکزی آن به نوعی در ارتباط هستند و صرفاً شامل فهرستی از معانی مجزا برای هر حرف اضافه محسوب نمی‌شوند؛ بلکه به طور نظام‌مند با هم به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در ارتباط هستند که به آن شبکه معنایی گویند (تایلر و ایوانز، ۲۰۰۳: ۳۸-۳۷). در رمزگذاری حروف اضافه فرض بر این است که در رابطه فضایی-مفهومی بین دو ماهیت،^۱ یک مفهوم، مرکزی (برجسته) و دیگر مفاهیم، حاشیه‌ای (زمینه) هستند. لانگاکر (۱۹۸۷) مقوله برجسته را «شیء متحرک» و مقوله حاشیه یا زمینه را «زمینه ثابت» می‌نامد. وضعیت حروف اضافه نیز به همین گونه است. حروف اضافه دارای یک معنای مرکزی و معنای حاشیه‌ای هستند که به نوعی معنای حاشیه‌ای با معنای مرکزی در ارتباط می‌باشند. طرح‌واره مفهومی انتزاعی که از معنای مکانی هر حرف اضافه استنباط می‌شود به عنوان منظر اعلی در نظر گرفته می‌شود که اغلب با معنای اولیه یا مرکزی هر حرف اضافه برابر است و شامل اطلاعاتی راجع به شیء متحرک و زمینه ثابت می‌باشد و به همان نسبت شامل اطلاعاتی در مورد روابط فضایی-ترکیبی از هر دو نیز هست. شبکه معنایی «از» شامل منظر اعلی است که با کمک مجموعه کوچکی از اصول شناختی می‌توان دریافت که چگونه معنای حرف اضافه مذکور از منظر اعلی آن استنباط می‌شود (تایلر و ایوانز، ۲۰۰۳: ۲۷۳). منظر اعلی ممکن است معنای اولیه یک حرف اضافه و یا معنای غیر اولیه آن به خاطر بسامد وقوع یا کاربرد بیشتر باشد. در اینجا منظر اعلی برای حرف اضافه «از» معنای اولیه آن یعنی مبدأ و منشأ می‌باشد.

۳.۳. تعریف حرف اضافه

حروف اضافه کلمه‌هایی هستند که معمولاً واژه یا گروهی را به فعل یا به صفت برتر یا به اسم‌های جمع و نظایر آن‌ها نسبت داده و آن‌ها را متمم و یا وابسته آن قرار می‌دهند، به عبارت دیگر نسبت کلمه‌ای را به فعل معین می‌کنند. مانند:

با اتوبوس از خانه به مدرسه رفتم.

در این جمله سه حرف اضافه وجود دارد، «با»، «از» و «به» که به ترتیب «اتوبوس»، «خانه» و «مدرسه» را به فعل «رفتم» نسبت داده یا به عبارتی آن‌ها را متمم و یا وابسته آن فعل قرار داده اند (انوری و گیوی، ۱۳۹۰: ۲۶۶).

با اتوبوس رفتم. در این مثال حرف اضافه «با» معنای «به کمک و توسط» را نشان می‌دهد.

از خانه رفتم. در این مثال حرف اضافه «از» به طور کلی معنای «مبدأ و منشأ» را معرفی می‌کند.

به مدرسه رفتم. در این مثال حرف اضافه «به» معنای «به سوی مقصد» را نشان می‌دهد.

یکی از مسائل مورد بحث در زبان‌شناسی شناختی، توصیف معنایی حروف اضافه است. در میان واژگان چندمعنا، حروف اضافه در تمام زبان‌ها، دارای گستره وسیعی از مفاهیم متفاوت بوده و به خوبی نشان می‌دهند که معنای آن‌ها به صورت قاعده‌مند از حوزه فضایی و فیزیکی به حوزه انتزاعی گسترش می‌یابد (زاهدی و محمدی زیارتی، ۱۳۹۰). بر اساس دیدگاه شناختی، حروف اضافه دارای معنای مرکزی و حاشیه‌ای هستند. معنای حاشیه‌ای عموماً حاصل بسط استعاره معنای مرکزی‌اند (راسخ‌مهند، ۱۳۸۹).

۳.۴. روش تعیین معنای پیش‌نمونه‌ای و حاشیه‌ای حرف اضافه «از»

تایلر و ایوانز (۲۰۰۳) برخی از ملاک‌ها را برای تشخیص معنای اولیه حروف اضافه مکانی ارائه می‌دهند. به عقیده آن‌ها بعضی از این ملاک‌ها را می‌توان برای تعیین معنای اولیه دیگر طبقات واژگانی نیز به کار برد. شایان ذکر است که با توجه به ماهیت خاص حروف اضافه مکانی، معنای اولیه حروف اضافه مکانی با معنای اولیه سایر طبقات واژگانی مانند اسم، صفت،

فعل و غیره متفاوت است؛ زیرا حروف اضافه مکانی بیان‌گر روابط مکانی هستند که ممکن است طی سالیان متمادی تغییر نکرده باشند. برخی از این معیارها برای تعیین معنای پیش‌نمونه‌ای عبارتند از:

اولین معنای هر حرف اضافه: با در نظر گرفتن مفهوم روابط مکانی در زبان، معنایی به عنوان معنای اولیه در نظر گرفته می‌شود که به لحاظ تاریخی اولین معنا است. اولین معنای تأیید شده به ترکیب‌بندی بین شیء متحرک و زمینه ثابت مربوط می‌شود. شکل (۲) شیء متحرک و زمینه ثابت حرف اضافه «از» را نشان می‌دهد.



شیء متحرک (TR) زمینه ثابت (LM)

شکل ۲. شیء متحرک و زمینه ثابت حرف اضافه «از»

۲. غلبه و چیرگی در شبکه معنایی (بسامد وقوع): منظور از چیرگی در شبکه معنایی ترکیب‌بندی مکانی است. برخی از معانی متفاوت موجود در شبکه معنایی به دلیل بسامد وقوع به عنوان مفهوم پیش‌نمونه‌ای در نظر گرفته می‌شوند: برای مثال، حرف اضافه «با» بر اساس فرهنگ سخن انوری دومین معنای آن (همراهی و مجاورت) به خاطر بسامد وقوع، نسبت به دیگر معانی آن معنای پیش‌نمونه‌ای در نظر گرفته می‌شود.

۴. روش پژوهش

برای پاسخ به پرسش‌های این پژوهش مبنی بر تأثیر معنی‌شناسی شناختی نسبت به رویکرد سنتی، نیاز به استفاده از ابزارهای شناختی نظیر مفهوم مکانی، استعاری، پیش‌نمونه، منظر اعلی، شبکه معنایی و غیره است، لذا در این پژوهش ابتدا با توجه به ملاک‌های پیشنهادی تایلر و ایوانز (۲۰۰۳) معنای اولیه حرف اضافه «از» بر اساس معنای مکانی آن تعیین شد و ارتباط معنای اولیه با معانی حاشیه‌ای آن مورد بررسی قرار گرفت. معنای اولیه این حرف اضافه به طور مستقیم یا غیر مستقیم در همه مفاهیم حاشیه‌ای وجود دارد. سپس جمله‌ها و عبارت‌های حاوی

این حرف‌اضافه بر اساس کتاب‌های آموزشی مرکز جامعه‌المصطفی مشهد و فرهنگ سخن انوری (۱۳۸۱) گردآوری و بر اساس تئوری حوزه‌های لانگاکر (۱۹۸۷) و طرح‌واره‌های تصویری لیکاف و جانسون (۱۹۸۷) شیوه پیشنهادی، جهت آموزش حرف‌اضافه «از» برای غیر فارسی زبانان ارائه شد. روش مورد نظر، مدل ترکیبی متن و تصویر^۱ (با کمک پاورپوینت و پوستر) برای آموزش ساختار معنایی این حرف‌اضافه با توجه به معنای مرکزی و معانی دیگر آن است که در این شیوه به ترتیب در حوزه‌های مکانی و انتزاعی مورد بررسی قرار گرفته است. در نهایت طرح درس پیشنهادی ارائه شده است.

۵. طراحی روش آموزشی

همان‌طور که ذکر شد، داده‌های پژوهش براساس کتاب‌های آموزشی جامعه‌المصطفی مشهد و فرهنگ سخن انوری گردآوری شده است که در ادامه با توجه به ملاک‌های تعیین معنای پیش‌نمونه‌ای تایلر و ایوانز (۲۰۰۳)، تئوری حوزه‌های لانگاکر (۱۹۸۷) و طرح‌واره‌های تصویری لیکاف و جانسون (۱۹۸۷) شیوه پیشنهادی، جهت آموزش حرف اضافه «از» برای غیر فارسی زبانان در حوزه مکانی و انتزاعی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در پژوهش حاضر، درس‌نامه آموزشی برخی از مفاهیم حرف‌اضافه «از» در چارچوب معنی‌شناسی شناختی بر مبنای مدل ترکیبی متن، تصویر و تمرین ارائه شده است. استفاده از تصاویر حاوی تجربیات حسی و ادراکی فارسی‌آموزان، می‌تواند ارتباط معناداری بین دانش جدید و قبلی آنان برقرار کند. پیشنهاد می‌شود جهت یادگیری بهتر مفاهیم این حرف‌اضافه، آموزش و ارائه هریک از مفاهیم آن به فارسی‌آموزان در جلسه‌های مجزا انجام پذیرد. مدت زمان آموزش با توجه به سطح فراگیران و نیاز آن‌ها بین ۳۵-۳۰ دقیقه (همراه با تمرین و پرسش) برای هر مفهوم پیشنهاد می‌شود. طرح درس آموزشی فوق جهت فارسی‌آموزان بزرگسال به‌ویژه سطح میانی در نظر گرفته شده است و با به‌کارگیری این روش آموزشی امکان خطا در تشخیص و کاربرد صحیح این حرف اضافه کاهش می‌یابد. در پایان هر جلسه آموزشی تمرین‌های مرتبط با موضوع آموزش برای انجام در اختیار فراگیران قرار داده می‌شود. این تمرین‌ها در بخش پیوست ضمیمه شده است. تمرین‌ها شامل پر کردن جاهای خالی،

1. Integrated model of text and picture comprehension (the ITPC model)

چهارگزینه‌ای و جور کردنی همراه با متن و تصویر است. در ادامه به روش آموزش برخی مفاهیم حرف اضافه «از» در حوزه مکانی و انتزاعی می‌پردازیم.

۵. ۱. برخی معانی پرکاربرد حرف اضافه «از»

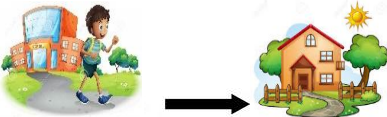
در فرهنگ سخن انوری (۱۳۸۱) معانی گوناگونی برای حرف اضافه «از» ارائه شده است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

- | | | |
|------------------------|---|---|
| ۱) مبدأ، منشأ و آغاز | ← | آب استخر از چاه است. |
| ۲) تفکیک جزء از کل | ← | یک نفر از فارسی‌آموزان دیر به کلاس آمد. |
| ۳) بیان مسیر | ← | او از روی پل عبور کرد. |
| ۴) بیان مالکیت | ← | این کتاب از من است. |
| ۵) بیان علت | ← | از کاری که کرده‌ام پشیمان هستم. |
| ۶) بیان جنس | ← | سقف خانه از آهن است. |
| ۷) همراه با صفت تفضیلی | ← | خط مریم از خط سعید بهتر است. |

البته لازم به ذکر است که با توجه به گستردگی انواع معانی حرف اضافه «از» در این مقاله صرفاً دو معنای اول با توجه به بسامد بیشتر آن مد نظر است.

۵. ۲. آموزش حرف اضافه «از»

در جلسه اول، قبل از شروع آموزش، توضیحاتی در مورد اهمیت و کاربرد حروف اضافه و روش تدریس آن‌ها داده می‌شود و به‌منظور آماده‌سازی ذهن فراگیران تصویر (۳) به آن‌ها ارائه می‌گردد و از آن‌ها خواسته می‌شود تا جاهای خالی را با حروف اضافه مناسب پر کنند. با توجه به این‌که فارسی‌آموزان با برخی از حروف اضافه آشنایی دارند و هدف این پژوهش ارائه طرح درسی است که بر مبنای آن یادگیری ماندگار و معنادار در ذهن آن‌ها ایجاد شود ابتدا مفاهیم چند حرف اضافه معرفی می‌شود اما هدف اصلی صرفاً آموزش حرف اضافه «از» است.

	من پارک دوستانم بازی کردم.	
	آب.....لیوان است.	
	علی.....مدرسه.....خانه رفت.	

شکل ۳. مفاهیم کلی، پیش‌نمونه‌ای یا طرح‌واره‌های تصویری حروف اضافه «در، با، از، به»

سپس با توجه به تصویرهای بالا، مدرس پاسخ‌های صحیح را همراه با توضیح‌های مرتبط با رویکرد شناختی به فارسی‌آموزان ارائه می‌دهد (۵ دقیقه).

در جمله اول، «من در پارک با دوستانم بازی کردم»، یعنی من داخل پارک همراه دوستانم بازی کردم. در این جمله پارک مانند یک ظرف، من و دوستانم (مظروف) را در خود جای داده است. همچنین حرف اضافه «با» در معنای «همراهی» به کار می‌رود.

در جمله دوم، «آب در لیوان است»، یعنی آب درون (توی) لیوان است که لیوان مانند یک ظرف آب (مظروف) را درون خود جای داده است. بنابراین حرف اضافه «در» معنای «درون» می‌دهد.

در جمله سوم، «علی از مدرسه به خانه رفت» یعنی مبدأ و آغاز حرکت کردن (رفتن) علی از مدرسه به سوی خانه است. به عبارت دیگر، مقصد، هدف و پایان جایی که علی قصد داشته به آنجا برسد، خانه است. بدین ترتیب زبان‌آموزان به‌طور کلی با مفاهیم «درون، همراهی، مبدأ، و مقصد» به ترتیب برای حروف اضافه «در، با، از، به» آشنا می‌شوند. بدین گونه مفاهیم انتزاعی نیز از روی مفاهیم عینی درک می‌شوند. در ادامه به ارائه طرح درس حرف اضافه «از» می‌پردازیم.

برخی از معانی پرکاربرد حروف اضافه «از» با توجه به «فرهنگ سخن» انوری (۱۳۸۱) عبارتند از:

۱- **معنای (پیش‌نمونه‌ای):** مبدأ، منشأ (آغاز، اصل). این مفهوم نقطه آغاز و شروع عملی را نشان می‌دهد.

۲- **معنای جزء از کل:** این مفهوم قسمتی از کل یک مجموعه است که در اینجا مبدأ، اصل و منشأ جزء همان کل مجموعه است و این مفهوم با مفهوم اولیه (پیش‌نمونه‌ای) مرتبط است.

۵. ۲. ۱. آموزش مفهوم پیش‌نمونه‌ای حروف اضافه «از» مبدأ، منشأ

در جلسه اول آموزش، به ارائه مفهوم اولیه حروف اضافه «از» یعنی مبدأ و منشأ پرداخته می‌شود. برای پی بردن به این مفهوم، طرح‌واره تصویری آن مطابق با شکل (۴) نشان داده می‌شود (۳ دقیقه).



شکل ۴. طرح‌واره‌های تصویری حروف اضافه «به» و «از»

در تصویر (۴) دایره، طرح‌واره تصویری مبدأ و مستطیل، طرح‌واره تصویری دور شدن از مبدأ و رفتن به سوی مقصد یا رسیدن به مقصد، در نظر گرفته می‌شود که موقعیت شیء متحرک (علی) نسبت به زمینه ثابت (مدرسه) با توجه به حروف اضافه متفاوت تغییر می‌کند. بهتر است معنای مرکزی حروف اضافه «به» به دلیل باهم‌آیی با حروف اضافه «از» در کنار هم توضیح داده شود.

۵. ۲. ۱. آموزش مفهوم پیش‌نمونه‌ای (مکانی) «از»:

از آنجا که در هر مبحث آموزشی باید از سطح ساده به دشوار پیش رفت، ابتدا به معنای پیش‌نمونه‌ای (مرکزی) و مکانی حروف اضافه «از» پرداخته؛ سپس از روی مفهوم مکانی و عینی، مفاهیم انتزاعی آن نگاشت می‌شود. در فرهنگ سخن انوری (۱۳۸۱) مفهوم پیش‌نمونه‌ای و

مکانی حرف‌اضافه «از»، مبدأ و منشأ در نظر گرفته شده است. از روی این مفهوم، مفاهیم آغاز و اصل نیز در ذهن تداعی می‌شود. برای توضیح بهتر مطالب آموزشی، از تکنیک فعال کردن ذهن فراگیران با استفاده از تجربیات عینی و ادراکی آنان استفاده می‌شود. به عنوان مثال از فراگیران سوال می‌شود «شما از کدام کشور آمده‌اید» و آن‌ها در پاسخ نام کشور خود را بیان می‌کنند. در این بخش مدرس توضیح می‌دهد که کشور شما مبدأ و منشأ مکانی است که شما از آنجا به ایران آمده‌اید. تصویر (۵) نمونه‌های عینی و ملموس حرف‌اضافه «از» را نشان می‌دهد (۵ دقیقه).

 علی از مدرسه به خانه رفت. مفهوم مبدأ مفهوم (به‌سوی) مقصد	در این مثال: «علی از مدرسه به خانه رفت». نقطه آغاز و شروع «رفتن» علی «از مدرسه»، «به‌سوی خانه» است. بدین ترتیب مفهوم اولیه، مکانی، پیش‌نمونه‌ای و طرح‌واره تصویری مبدأ، منشأ، آغاز و اصل برای حرف‌اضافه «از» و مفهوم اولیه، مکانی، پیش‌نمونه‌ای و طرح‌واره تصویری (به‌سوی) مقصد، هدف و پایان برای حرف‌اضافه «به» در ذهن آنان فعال می‌شود.
--	---

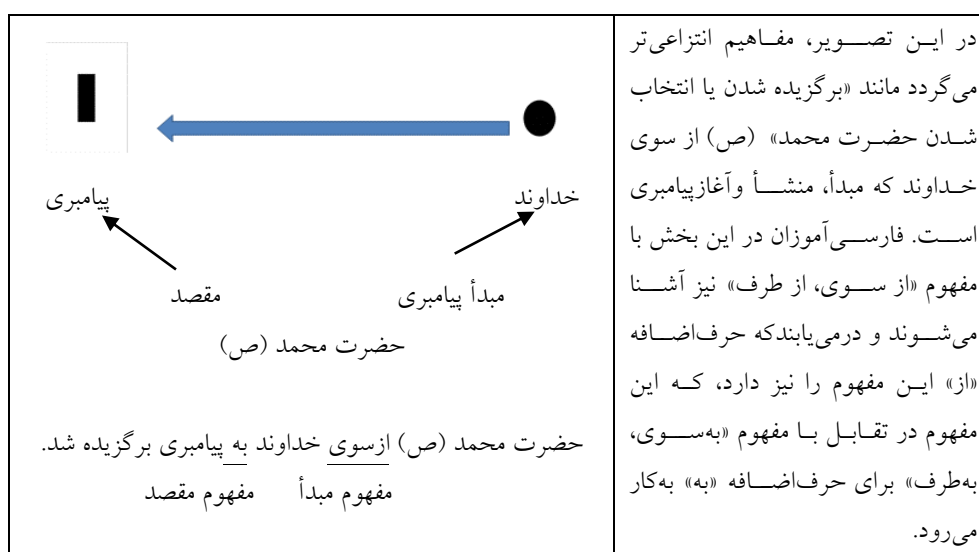
شکل ۵. مفهوم پیش‌نمونه‌ای و مکانی حروف اضافه «از» و «به»

بدین ترتیب، زمینه برای استفاده از تجربیات قبلی (تجربیات عینی، فیزیکی و ادراکی) آنان برای رسیدن به مفاهیم عینی و انتزاعی (استعاره) دیگر آماده می‌شود. بعد از فعال کردن ساختار شناختی ذهن فراگیران از روی مفاهیم و تجربیات عینی و ادراکی آنان می‌توان نداشت به مفاهیم انتزاعی را آغاز کرد. به فارسی‌آموزان توضیح داده می‌شود که کاربرد حرف‌اضافه مذکور تنها در حوزه مکانی نیست؛ بلکه در حوزه انتزاعی نیز اتفاق می‌افتد. به عنوان مثال:

از زمان ظهور اسلام ۱۴ قرن می‌گذرد. در این مثال حرف‌اضافه «از» مبدأ و آغاز ظهور اسلام را نشان می‌دهد.

۵. ۲. ۱. ۲. مفهوم پیش‌نمونه‌ای و انتزاعی حرف اضافه «از»

پس از آشنا شدن فارسی‌آموزان با مفهوم پیش‌نمونه‌ای و مکانی حرف اضافه «از» مفهوم پیش‌نمونه‌ای و انتزاعی آن در تصویر (۶) نشان داده می‌شود (۷ دقیقه).

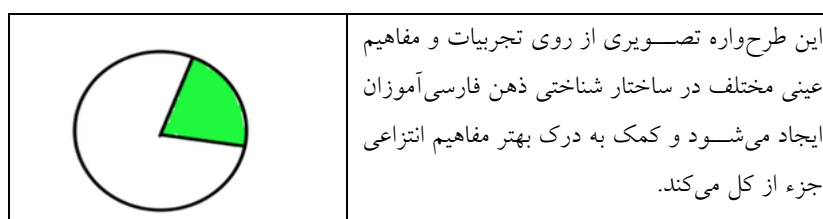


شکل ۶. مفاهیم انتزاعی مبدأ و مقصد

بعد از آموزش مفهوم پیش‌نمونه‌ای حرف اضافه «از» در حوزه مکانی و انتزاعی مطالب آموزشی مرور و در پایان به آن‌ها تمرین داده می‌شود (۱۰ دقیقه).

۵. ۲. ۲. مفهوم حاشیه‌ای حرف اضافه «از» (جزء از کل)

در جلسه دوم، پس از مرور مطالب جلسه قبل، به ارائه مفهوم دیگر حرف اضافه «از» یعنی جزء از کل پرداخته می‌شود. برای پی بردن به مفهوم جزء از کل، طرح‌واره تصویری آن مطابق با شکل (۷) نشان داده می‌شود (۳ دقیقه).



شکل ۷. طرح‌واره تصویری حرف اضافه «از»، مفهوم جزء از کل

در تصویر (۷) قسمت رنگی جزئی از کل دایره (مبدأ) را نشان می‌دهد.

۵. ۲. ۱. آموزش معنای مکانی جزء از کل

مفهوم دیگر حرف‌اضافه «از» جزء یا قسمتی از یک کل است که درواقع آن کل مبدأ و منشأ اجزاء است. بدین ترتیب معنای دیگر حرف‌اضافه «از» با معنای اولیه آن ارتباط دارد. برای درک بهتر این مفهوم، تصویر (۸) ارائه می‌شود (۵ دقیقه).

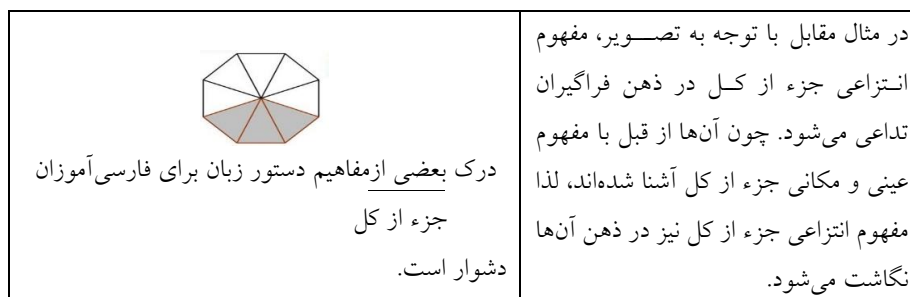


تصویر ۸. مفهوم مکانی جزء از کل

بدیهی است در ادامه کار بر اساس مفاهیم عینی نگاشت به مفاهیم انتزاعی در ذهن فراگیران امکان‌پذیر می‌شود.

۵. ۲. ۲. آموزش معنای انتزاعی جزء از کل

پس از درک کامل مفاهیم عینی، مفاهیم انتزاعی آموزش داده می‌شود. تصویر (۹) نگاشت مفهوم انتزاعی جزء از کل را از روی مفاهیم عینی نشان می‌دهد (۷ دقیقه).



تصویر ۹. مفهوم انتزاعی جزء از کل

بعد از آموزش دو مفهوم حرف اضافه «از» کل مطالب آموزشی مرور و در پایان تمرین هایی مرتبط با موضوع آموزش ارائه می شود. این تمرین ها در سطوح دانش، درک و فهم و کاربرد طراحی شده است. هدف آموزشی در سطح دانش به یاد آوردن معلومات کسب شده است. در سطح دوم، درک و فهم، فارسی آموز باید قادر باشد مباحث مورد نظر را به زبان خود توضیح بدهد و از سطح حافظه فراتر رود. در سطح کاربرد، فارسی آموز وارد سطح بالاتری از یادگیری می شود. به این ترتیب فرد یادگیرنده از سطح معمولی و ابتدایی آموختن فراتر می رود و می تواند آنچه را که آموخته است در عمل پیاده کند (۱۰ دقیقه).

جدول ۱. طرح درس آموزشی حرف اضافه «از»

زمان	ارائه درس و فعالیت ها	تعداد جلسه های آموزشی
۵ دقیقه ۳ دقیقه ۵ دقیقه ۷ دقیقه ۱۰ دقیقه	۱. آماده سازی ذهن فراگیران ۲. آموزش طرح واره تصویری و پیش نمونه ای حرف اضافه «از» ۳. آموزش مفهوم پیش نمونه ای (مکانی) حرف اضافه «از» ۴. آموزش مفهوم پیش نمونه ای و انتزاعی حرف اضافه «از» ۵. مرور و تمرین	جلسه اول
۱۰ دقیقه ۳ دقیقه ۵ دقیقه ۷ دقیقه ۱۰ دقیقه	۱. مرور مطالب جلسه قبل و پرسش ۲. آموزش طرح واره تصویری جزء از کل ۳. آموزش مفهوم مکانی (عینی) جزء از کل ۴. آموزش مفهوم انتزاعی جزء از کل ۵. مرور و تمرین	جلسه دوم

با توجه به جدول (۱) مدت زمان آموزش مفاهیم مختلف حرف اضافه «از» در حوزه عینی و انتزاعیه تفکیک نشان داده شده است. همان طور که ملاحظه می شود برای هر جلسه آموزشی، قبل از آموزش مروری بر مطالب گذشته و نیز بعد از هر جلسه آموزشی تمرین هایی متناسب با موضوع تدریس پیشنهاد می شود. البته باید خاطر نشان کرد که تمرین ها علاوه بر مطالب جدید، مطالب گذشته را نیز در برمی گیرد.

۶. نتیجه گیری

این پژوهش در چارچوب معنی‌شناسی شناختی به ارائه طرح درس آموزشی برخی مفاهیم حرف‌اضافه «از» در حوزه عینی و انتزاعی برای آموزش به غیر فارسی زبانان پرداخته است. در رویکرد سنتی، یادگیری بر اساس تکرار، تمرین و به‌خاطر سپردن مطالب انجام می‌شود؛ اما در رویکرد شناختی، یادگیری از طریق مفهوم‌سازی شکل می‌گیرد و یادگیری معنادار و ماندگار همراه با انگیزه و تلاش خود فراگیران اتفاق می‌افتد که از این لحاظ نسبتاً کارآمد است. در این رویکرد، برخلاف دیدگاه سنتی، رابطه‌ای نظام‌مند میان واژه و معنا وجود دارد و این رابطه را می‌توان از سازوکارهایی نظیر معنای پیش‌نمونه‌ای، طرح‌واره‌های تصویری و استعاره‌های مفهومی توضیح داد. همچنین معنای ضمنی که با کاربرد برخی حروف اضافه در ذهن متداعی می‌شوند، در شکل‌گیری معانی جدید نقش دارند. یافته‌های پژوهش حاضر مبین این است که مفاهیم مرکزی، بیشتر کاربرد عینی و معانی حاشیه‌ای بیشتر کاربرد انتزاعی دارند. بر این اساس، منشأ پیدایش مفاهیم غیر مکانی حروف اضافه برای صورت واژگانی آن‌ها در بافت‌ها و کاربردهای مختلف پدیدار می‌گردد. بر مبنای توجیه لیکاف و جانسون (۱۹۸۷) استعاره ادراکی زیربنای انتزاعی معنای مکانی حروف اضافه است. در این پژوهش سعی شد ضمن معرفی معنای پیش‌نمونه‌ای حرف‌اضافه «از» یعنی «مبدأ، منشأ، آغاز و اصل» یکی از معانی پربسامد و حاشیه‌ای آن یعنی «جزء از کل» نیز تبیین شود تا مشخص شود این رویکرد تا چه اندازه می‌تواند در محیط کلاس کاربرد آموزشی داشته باشد. به‌عنوان مثال جمله «علی از مدرسه به خانه رفت» در جهان واقعیت وجود دارد و حرف‌اضافه «از» معنای نقطه آغاز و شروع «رفتن» علی «از مدرسه»، «به‌سوی خانه» است. بر اساس همین معنای پیش‌نمونه‌ای و مکانی، مفهوم مبدأ به حوزه انتزاعی نیز نگاشت می‌شود، مانند جمله «حضرت محمد (ص) از سوی خداوند به پیامبری برگزیده شد» که در این جمله «ازسوی خداوند» مبدأ و آغاز «پیامبری» برای حضرت محمد (ص) است. علاوه بر معنای پیش‌نمونه‌ای و مرکزی، حرف‌اضافه «از» معانی متمایز دیگری نیز دارد که به‌نوعی با معنای مرکزی آن مرتبط است. یکی دیگر از مفاهیم حرف‌اضافه «از»، مفهوم «جزء از کل» است که در این پژوهش به آن پرداختیم. به‌عنوان مثال در جمله «یک نفر از فارسی‌آموزان در جلسه امتحان غایب بود» عبارت «یک نفر از» مفهوم جزء از کل (مبدأ)

را نشان می‌دهد و معانی انتزاعی مشابه آن نیز در ذهن انتزاع می‌شوند، مانند جمله «درک بعضی از مفاهیم دستور زبان فارسی برای فارسی‌آموزان دشوار است» که عبارت «درک بعضی از مفاهیم دستور زبان فارسی» جزئی از درک کل مفاهیم دستور زبان فارسی است. تایلر و ایوانز (۲۰۰۳) در تعیین معنای پیش‌نمونه‌ای، مواردی مانند اولین معنای تأییدشده، غلبه و چیرگی یک معنا در شبکه معنایی، استفاده در ساخت‌های ترکیبی و رابطه با دیگر حروف اضافه مکانی را در نظر می‌گیرند. در این تحقیق با توجه به ملاک‌های تایلر و ایوانز (۲۰۰۳) معنای اولیه و پیش‌نمونه‌ای حرف اضافه «از» با توجه به فرهنگ سخن انوری (۱۳۸۱) تعیین شد که نتایج این تحقیق با ملاک‌های تعیین معنای پیش‌نمونه‌ای تایلر و ایوانز همسو می‌باشد. از سوی دیگر بانظریه حوزه‌های لانگاکر (۱۹۸۷) در حوزه‌های مکانی و انتزاعی نیز هم راستا است. تحقیق حاضر با الهام گرفتن از نظریه حوزه‌های لانگاکر، روش آموزش به شیوه نگاشت معانی انتزاعی از حوزه مکانی به حوزه استعاری (انتزاعی) را برای حرف اضافه «از» پیشنهاد می‌کند، معهدا چون موضوع پژوهش حاضر صرفاً ارائه درس‌نامه آموزشی است، لذا ارزیابی تأثیر این روش آموزشی بر زبان‌آموزان به صورت عملی و در مورد این حرف اضافه خاص خود می‌تواند موضوعی برای پژوهشی دیگر مرتبط با تحقیق حاضر باشد که نتایج به‌کارگیری آن را در عمل و در یک کلاس درس بسنجد؛ اگر چه نتایج تحقیقات عملی نگارندگان در پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که به دلیل تأکید رویکرد معنی‌شناسی شناختی بر مبنای دانش، درک، شناخت و مفاهیم ذهنی انسان، این رویکرد تأثیر معنادار و ماندگار در ذهن فراگیران ایجاد می‌کند و می‌تواند راهکارهایی در امر آموزش و یادگیری حروف اضافه در مقابل رویکرد سنتی ارائه دهد. با این وجود از آنجا که هدف از آموزش یک زبان، یادگیری معنادار است، به نظر می‌رسد توجه به روش‌هایی از این نوع توسط دست‌اندرکاران و مدرسان آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبانان، بتواند برای تدریس مقوله‌ای همچون حروف اضافه راهگشا باشد. البته باید خاطر نشان کرد که به دلیل گسترده بودن حوزه رویکرد شناختی و نیز معانی متفاوت حروف اضافه، به‌خصوص آن‌هایی که از معانی انتزاعی‌تری برخوردار هستند و نیز حروف اضافه مرکب فارسی نیاز به مطالعات بیشتری در این زمینه همچنان محسوس است.

کتابنامه

۱. انوری، ح و گیوی، ح. (۱۳۹۰). دستور زبان فارسی ۲. تهران: انتشارات فاطمی. (ویرایش چهارم).
۲. انوری، ح. (۱۳۸۱). فرهنگ سخن. تهران: انتشارات سخن.
۳. جعفری کوخالو، ر و حمیدی، م. (۱۳۸۷). مقایسه سودمندی روش‌های آموزشی نوین و سنتی از نظر دستاوردهای شناختی، عاطفی و رفتاری دانش‌آموزان دبیرستانی. فصلنامه تعلیم و تربیت، ش ۹۷، صص ۹۱-۷۱.
۴. دبیر مقدم، م. (۱۳۸۳). زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی. تهران: انتشارات سمت.
۵. راسخ مهند، م. (۱۳۸۹). بررسی معنای حرف‌افزافه مکانی فرهنگ سخن بر اساس معنی‌شناسی شناختی، مجله ادب پژوهی، ش ۱۴، صص ۷۶-۷۷.
۶. زاهدی، ک و زیارتی محمدی، ع. (۱۳۹۰). «شبکه معنایی حرف‌افزافه فارسی «از» در چارچوب معناشناسی شناختی». مجله تازه‌های علوم شناختی، س ۱، ش ۸۰، ص ۶۷.
۷. غفاری، م. (۱۳۸۴). بررسی فعل در زبان فارسی بر اساس نظریه معنی‌شناسی شناختی لیکاف. رساله دکتری. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
۸. گلفام، او یوسفی‌راد، ف. (۱۳۸۵). «رویکرد معناشناسی شناختی به حروف‌افزافه مکانی زبان فارسی از منظر آموزشی، مطالعه موردی: حرف‌افزافه در/ توی». نشریه پژوهش ادبیات جهان، س ۱۴، ش ۵۶، صص ۱۶۷-۱۷۹.
۹. وحیدی، ط و بادامدري، ز. (۱۳۹۵). «آموزش حرف‌افزافه «در» به غیر فارسی زبانان با رویکرد معنا شناسی شناختی». همایش واکاوی منابع آموزشی زبان فارسی به غیر فارسی زبانان. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
10. Boers, F., & Demecheleer, M. (1998). A cognitive semantic approach to teaching prepositions. *ELT journal*, 52(3), 197-204.
11. Bratož, S. (2014). Teaching English locative prepositions: a cognitive perspective. *Linguistica*, 54(1), 325-337.
12. Evans, V., & Green, M. (2006). *Cognitive linguistics: An introduction*. Lawrence Erlbaum Associates Publishers.
13. Johnson, M. (۱۹۸۷). *The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination and Reason*. Chicago: The University of Chicago Press.
14. Kant, I. (1781). Critique of pure reason. *Trans. Paul Guyer and Allen Woods*.
15. Lakoff, G. & Johnson, M. (۱۹۸۰). The metaphorical structure of the human conceptual Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). 2003. *Metaphors we live by*. Chicago: The University of Chicago system. *Cognitive science*, ۴, ۱۹۵-208.
16. Lakoff, G. & M. Johnson (1980). *Metaphors We Live By*. Chicago and London: The University of Chicago Press.

17. Lakoff, G. (1987). *Woman, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*. Chicago: Chicago University Press.
18. Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). The metaphorical structure of the human conceptual system. *Cognitive science*, 4(2), 195-208.
19. Lakoff, G., & Johnson, M. (1987). The metaphorical logic of rape. *Metaphor and Symbol*, 2(1), 73-79.
20. Langacker, R. W. (۱۹۸۷). *Foundations of cognitive grammar*, Theoretical Prerequisites. Stanford, California: Stanford University Press.
21. Langacker, R. W. (1991). *Concept, Image, Symbol: The Cognitive Basis of Grammar*. Second Edition. Berlin: Mouton de Gruyter.
22. Langacker, R. W. (1998). Conceptualization, symbolization, and grammar. *The new psychology of language: Cognitive and functional approaches to language structure*, 1, 1-40
23. Langacker, R. W. (1999). Explanation in cognitive linguistics and cognitive grammar. In *Conference on the Nature of Explanation in Linguistic Theory* (pp. 3-5).
24. Song, X. (2013). *A Cognitive Linguistics Approach to teaching English prepositions*. PH. D Dissertation University of Koblenz. Landau Germany
25. Tyler, A., & Evans, V. (2001). Reconsidering prepositional polysemy networks: The case of over. *Language*, 724-765.
26. Tyler, A., Mueller, C., & Ho, V. (2011). Applying cognitive linguistics to learning the semantics of English to, for and at: An experimental investigation. *Vigo International Journal of Applied Linguistics*, 8(2), 181-205.
27. Tyler, A., & Evans, V. (2003). *The semantics of English prepositions*, spatial scenes, embodied meaning and cognition. Cambridge: Cambridge University Press.

پیوست

نمونه تمرین‌های حروف اضافه با تمرکز بر رویکرد معناشناسی شناختی برای آموزش به غیر فارسی زبانان مطالعه موردی، حرف اضافه «از»

الف) با توجه به تصویرهای ستون (الف) حرف اضافه‌ی مناسب را از ستون (ب) انتخاب کنید.

ستون (الف)

ستون (ب)

• توی / در



• به



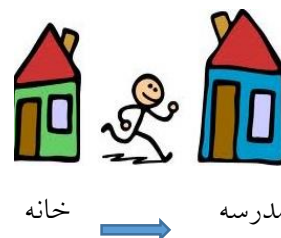
• از



• روی



• با



ب) با توجه به طرح‌واره‌های داده شده گزینه‌ی صحیح را انتخاب کنید.

۱- معلم کتاب را از ----- میز برداشت.



الف) در ب) با ج) روی د) به

۲- فارسی‌آموزان برای آموختن زبان فارسی ----- وطن خود ----- ایران آمدند.



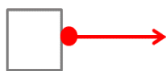
الف) با-در ب) از-با ج) به-در د) از-به

۳- کتاب‌های فارسی را ----- کیف‌هایتان قرار دهید.



الف) از ب) در/درون ج) روی د) با

۴- ----- محبت خارها گل می‌شود.



الف) از ب) به ج) در د) روی

۵- من ----- دوستم تلاش کردیم تا زبان فارسی را خوب یاد بگیریم.



الف) در ب) با ج) به د) از

ج) با توجه به تصویرها جمله‌های زیر را با حروف اضافه‌ی مناسب کامل کنید.



۱) حضرت محمد (ص) ----- خدا به پیامبری برگزیده شد.



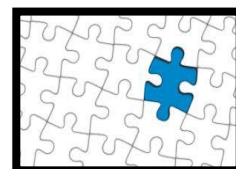
۲) فرهاد ----- کامپیوتر کار می‌کند.



۳) او ----- ترس ازدها فرار کرد.



۴) موش ----- ایستاده است.



۵) یک قسمت ----- چیده شده است.

(د) با توجه به تصویرها با حروف اضافه مناسب جمله بسازید.



۶) دیروز



۷)



۸)



۹)

(د) در جاهای خالی حروف اضافه‌ی مناسب بنویسید.

۱- آب استخر چاه است.

۲- پروین نسرین رفت.

۳- حضرت محمد(ص) ۴۰ سالگی جانب خداوند به پیامبری برگزیده

شد.

۴- یکی فارسی آموزان در جلسه امتحان غایب بود.

۵- امید در زندگی انسان را موفقیت می رساند.

۶- معمولاً کشاورزان هنگام طلوع آفتاب به کار مشغول می شوند.

۷- پسری که دیوار تکیه داده است، محسن است.

۸- ایران قاره آسیا قرار دارد.

۹- دیروز پدرم بازار رفتم

۱۰- بعضی از انسان ها همیشه غفلت زندگی می کنند.

References (In English)

1. E, V., & Green, M. (2006). *Cognitive linguistics. An introduction*. Great Britain: Routledge.
2. Johnson, M. (1987). *The body in the mind: The bodily basis of meaning, imagination and reason*. Chicago: The University of Chicago Press.
3. Kant, I. (1781). *Critique of pure reason*. Cambridge University Press.
4. Lakoff, G. (1987). *Woman, fire and dangerous things: What categories reveal about the mind*. Chicago: Chicago University Press.
5. Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). The metaphorical structure of the human conceptual system. *Cognitive Science*, 4(2), 195-208.
6. Lakoff, G., & Johnson, M. (1987). The metaphorical logic of rape. *Metaphor and Symbol*, 2(1), 73-79.
7. Langacker, R. W. (1987). *Foundations of cognitive grammar, theoretical prerequisites*. Stanford, California: Stanford University Press.
8. Langacker, R. W. (1991). *Concept, image, symbol: The cognitive basis of grammar* (2nd ed.). Berlin: Mouton de Gruyter.
9. Langacker, R. W. (1998). Conceptualization, symbolization, and grammar. *The New Psychology of Language: Cognitive and Functional Approaches to Language Structure*, 1, 1-40.
10. Langacker, R. W. (1999). Explanation in cognitive linguistics and cognitive grammar. *UCSD Conference on the nature of explanation in linguistic theory. Lecture Notes in Linguistics*, (pp. 3-5).
11. Song, X. (2013). A cognitive linguistics approach to teaching English prepositions (Unpublished doctoral dissertation). University of Koblenz, Landau, Germany.
12. Tyler, A., & Evans, V. (2001). Reconsidering prepositional polysemy networks: The case of over. *Language*, 77(4), 724-765.
13. Tyler, A., & Evans, V. (2003). *The semantics of English prepositions, spatial scenes, embodied meaning and cognition*. Cambridge: Cambridge University Press.

4- Results and Discussion

Based on the cognitive approach, the prototype meaning of preposition “Az” is the “source” in which trajectory (TR) runs away from landmark (LM). In the present study, the focus was on high frequency concepts, such as “source” and “part of whole”. In the first session, an interesting prologue was used to attract students. Since the image schema of “Az”, is “source”, explain its spatial and abstract meanings. In the second session, another concept of it, “part of whole” is explained for spatial and abstract meanings. Finally, students should do the exercises.

5- Conclusion and Suggestions

This study focused on a cognitive approach to teaching Persian prepositions to non-native speakers. In cognitive approach, learning has more effects on knowledge acquisition in constructing cognitive schemata. In this approach, students can integrate new knowledge with relevant prior knowledge, so learning is meaningful and satisfying. In the present study, an instructional model for teaching two different concepts of preposition “Az” in the spatial and abstract domains are presented. Future studies are required to investigate other prepositions as well as their different meanings.

Key Words: Cognitive semantics, Teaching, Preposition, Image schema.

References (In Persian)

1. Anvari, H. (2003). *Sokhan Dictionary*. Tehran, Iran: Sokhan.
2. Anvari, H., & Givi, H. (2011). *Persian grammar 2*. Tehran, Iran: Fatemi.
3. Dabir Moghadam, M. (2004). *Origination and development of generative grammar*. Tehran, Iran: SAMT.
4. Ghafari, M. (2005). *The study of verb in Persian language based on Lakoff cognitive semantics* (Unpublished master's thesis). Allameh Tabatabaie University, Tehran, Iran.
5. Golfam, A., & Yosefi Rad, F. (2006). A cognitive semantic approach to Persian spatial prepositions, a pedagogical perspective, case study: Persian preposition /dær/. *Universal Literature Research*, 56, 167-179.
7. Rasekhmahand, M. (2010). The study of spatial preposition in Sokhan Dictionary based on cognitive semantic approach. *Adabpazhoohi*, 14, 49-66.
8. Vahidi Ferdowsi, T., & Badamdai, Z. (2016). A cognitive semantic approach to teaching preposition "Dar" to non- native speakers, in the first Iranian Conference on investigating teaching Persian resources to non- native speakers. *Lecture Notes in teaching Persian*, 226-208.
9. Zahedi, K., & Ziarati Mohamadi, A. (2011). Semantic network preposition “Az” based on cognitive semantic approach. *Modern Cognitive Sciences*, 1, 67-80.

this preposition to non- Persian speakers (in intermediate level). This preposition has 26 different usages as illustrated in Farhange Sokhane Anvari (2003). We have determined its prototype and different meanings based on this dictionary and the criteria of Tyler and Evans (2003). For this purpose, some sentences and phrases including this preposition were selected from non-Persian speaker's textbooks in Jameat-almostafa center of Mashhad. According to Farhange Sokhane Anvari (2003), the first usage of this preposition is to show the "source" as far as the spatial and metaphoric concept is concerned. In this study, we introduced a suggested model of teaching in its abstract spatial usage. The proposed instructional method is an integrated model of text and picture (by PowerPoint and poster) for teaching semantic structure of the preposition, regarding its central and other meanings. The use of images, containing sensory and perceptual experiences of students, can make meaningful relationship between their new and previous knowledge. The findings open up an effective perspective in teaching and meaningful learning of this preposition for non-native speakers.

2- Theoretical Framework

Cognitive linguistics is one of the new schools of Linguistics derived from new cognitive sciences. In their interactions with environment, human beings perceive one thing in terms of another thing metaphorically. This is known as "conceptualization" in which abstract meanings are discovered based on their physical counterparts. We assume that a preposition designates a conceptual spatial relation between a TR (trajectory) and an LM (landmark), which constitutes an abstract spatial scene. Conceptual content can be abstracted away from specific spatial scenes, giving rise to a more abstract representation, which is called a proto-scene. A proto-scene is associated with prototype of a particular preposition. According to Langacker (1987), an image schema includes a trajectory, a landmark, and relationship between the trajectory and the landmark. Thus, prepositions are able to extend the spatial senses to their abstract senses by metaphorical mappings.

3- Methodology

In this study, first, according to the criteria of Tyler and Evans (2003), prototype and different meanings of preposition "Az" were selected from Farhang Sokhan (Anvari, 2003). Then, some sentences and phrases containing the preposition were investigated by random sampling in the textbooks of Jameat-Al-Mostafa center in Mashhad. Finally, a suggested model was introduced for teaching the Persian preposition "Az" to non-native speakers, based on the domain theory of Langacker (1987) and the notion of image schemas (Lakoff & Johnson, 1987). The proposed instructional method is an integrated model of text and picture (by PowerPoint and poster) for teaching semantic structure of the preposition, regarding its central and other meanings. At the end of each session, the related exercises were given to the students including multiple choice, filling the gap, and matching.

An Instructional Syllabus for Teaching Persian Prepositions to Non-Native Speakers Based on Cognitive Semantics: Case Study, Preposition "Az"

Tahereh Vahidi Ferdowsi ¹

M.A. in Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Dr.Ali Alizadeh

Associate professor of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Zahra Badamdari

M. A. in Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: 29 December 2016

Accepted: 4 July 2017

Extended abstract

1- Introduction

Language learning is one of the most complex issues in teaching a foreign language. Prepositions having different meanings in different contexts are mostly problematic issues for both language instructors and non-Persian learners. Although prepositions are frequently used in Persian textbooks and daily conversations, learners fail to incidentally acquire them and often show low achievements in using them correctly. The strategy commonly employed by language instructors is teaching the multiple senses of prepositions by rote learning (Song, 2013). Rote learning lacks comprehensive analysis of different concepts of prepositions. Hence, students have to memorize them merely by repetition. In contrast, Cognitive Linguistics (CL) suggests a different approach to teaching prepositions that may have a strong impact on the methodologies of foreign language teaching and meaningful learning (Song, 2013). Compared to traditional approaches, cognitive linguistics offers an account of language structure that is arguably more comprehensive (Langacker, 1995). It opens up a new perspective of the CL-inspired meaningful learning approach on language teaching demonstrating the unification of the integrated model of text and picture for comprehension (the ITPC model). It also integrates the new knowledge with related prior knowledge in the cognitive structure of the learner mind (Ausubel, 2000). In addition, the ITPC model illustrates thoroughly how information is processed through each stage of the cognitive procedure. Prepositions are considered as having different meanings that are presented in a very systematized and related way in this model that in turns provides a fruitful basis for explaining the use of prepositions in different contexts. Thus, it seems to have a great effect on the methods of foreign language teaching and learning (Song, 2013).

The present study focuses on the preposition, "Az" which is frequently used for presenting spatial meaning. So, the aim of the study is to provide an instructional syllabus based on cognitive semantics perspective for teaching different senses of

¹ Corresponding Author: vahidi.taherh@gmail.com

- 10.Kovecses, Z. (2010). *Metaphor* (2nd ed.). New York, NY: Oxford University Press.
- 11.Lakoff, G., & Johnson, M. (2003). *Metaphors we live by*. Chicago: The University of Chicago Press, Ltd.
- 12.Rabagliati, H., Marcus, G. F., & Pytkkanen, L. (2011). Rules, radical pragmatics and restrictions on regular polysemy. *Journal of Semantic*, 28(4), 485– 512.
- 13.Rosch, E., & Mervis. C. (1975). Family resemblance: Studies in the internal structure of categories. *Cognitive Psychology*, 7, 573–605.
- 14.Seargeant, Ph. (2009). Metaphors of possession in the conceptualism of language. *Language and Communication*, 29, 383-393.

31. Rezaee, H., & Rafiee, A. (2016). Barresi-ye shabakeh-ye ma'naee-ye pasvand-e makan-saz-e "-gah" ba rooykardi shenakhti [A study of the semantic network of "-gah" suffix of location in Persian: A cognitive perspective]. *Zabanpazhuhi*, 18, 107-123.
32. Sadri Afshar, Gh. H. (1990). *Farhang-e zaban-e Farsi-e emrouz* [Today's Farsi language dictionary] (1st ed). Tehran: Nashre Kalameh.
33. Sadri Afshar, Gh. H., & Hakami, N. (2004). *Farhang-e moaser-e Farsi* [Contemporary Farsi dictionary]. Tehran: Farhang-e Moaser.
34. Shakour Zadeh Boluri, A. (1993). *Dah-hezar masal-e Farsi va bist-o panj hezar mo'adel-e anha* [Ten thousand Persian proverbs and their twenty five thousand counterparts] (1st ed.). Mashhad: Astane Ghods Press.
35. Sorahi, M. A. (2012). Rooykardi radeh-shenakhti be este'areh-ha-ye marboot be rang dar zaban-e farsi [Cognitive study of color metaphors in Persian]. *Zabanpazhuhi*, 11, 97-118.
36. Taleshi, M. (2018, April 3). We throw away food of 15 million hungry people. Retrieved from <http://www.ion.ir/News/114753.html?catid=7&title=دور-می-ریزیم-غذای-15-میلیون-گرسنه-را>
37. Zaferanchi, M., & Amoozegar, H. (1991). *Farhang-e Farsi be Farsi-ye Danesh* [Farsi to Farsi dictionary of Danesh] (1st ed.). Tehran: Saffar Press.
38. Zahedi, K., & Mohammadi Ziyarati, A. (2011). Shabakeh-ye ma'naee-ye harf-e ezafeh-ye Farsi-ye "az" dar chaharchoob-e ma'nee shenasi-ye shenakhti. [Semantic network of a modern Persian preposition: "Az" in a cognitive semantic framework]. *Advances in Cognitive Science*, 49, 67-80.

References (In English)

1. Buccino, G., Colagè, I., Gobbi, N., & Bonaccorso, G. (2016). Grounding meaning in experience: A broad perspective on embodied language. *Neuroscience and Biobehavioral Reviews*, 69, 69-78.
2. Deignan, A., & Potter, L. (2004). A corpus study of metaphors and metonyms in English and Italian. *Journal of Pragmatics*, 36, 1231-1252.
3. Evans, V. (2014). A unified account of polysemy within LCCM theory. *Lingua*, 127, 100-123.
4. Falkum, I. L. (2015a). The how and why of polysemy: A pragmatic account. *Lingua*, 157, 83-99.
5. Falkum, I. L. (2015b). Polysemy: Current perspectives and approaches. *Lingua*, 157, 1-16.
6. Fauconnier, G. (1985). *Mental spaces*. Cambridge, MA: MIT Press.
7. Fillmore, C. J. (1982). Frame semantics. In The Linguistics Society of Korea (Ed.) *Linguistics in the morning calm*. Seoul, South Korea: Hanshin Publishing Co.
8. Graf, E. (2011). Adolescents' use of spatial time metaphors: A matter of cognition or socio-communicative practice? *Journal of Pragmatics*, 43, 723-734.
9. Ibañez-Moreno, A. (2005). An analysis of the cognitive dimension of proverbs in English and Spanish: The conceptual power of language reflecting popular beliefs. *SKASE Journal of Theoretical Linguistics*, 2(1), 42-54.

16. Golshaie, R., Golfam, A., Asi, S. M., & Aghagolzadeh, F. (2014). Arzyabi-ye peykare-bonyad-e mafroozat-e nazariye-ye este'areh-ye mafhoomi: Barresi-ye moredi-ye este'areh-ye "bahs be masabeh-ye jang" dar zaban-e Farsi [A Corpus-based evaluation of conceptual metaphor theory's assumptions: The case of "argument is war" metaphor in Persian. *Language Related Research*, 17, 223-248.
17. Hesabi, A. (2016). Fe'l-e "khordan" az didgah-e zaban-shenasi-ye shenakhti [The verb "khordan" from the perspective of cognitive linguistics]. *Language and Linguistics*, 11(22), 1-26.
18. Jamaal Zaadeh, M. (1962). *Farhang-e Amiyaneh* [Dictionary of colloquial expressions]. Tehran: Farhang-e Iran-Zamin.
19. Jamshidi Pour, Y. (1968). *Farnhang-e amsal-e Farsi: shamel-e amsal, zarb-ol-masal-ha, hekam, khorafat va folklor-ha-ye rayej va mansookh*. [Dictionary of Persian proverbs: Common proverbs, anecdotes, and folklore]. Tehran: Ketabforoushi Foroughi.
20. Khodayar, A. (1985). *Andarz-ha va mesal-ha-ye mostalah dar zaban-e Farsi* [Common proverbs in the language of Farsi] (1st ed.). Tehran: Entesharate Khorshid.
21. Khodayar, A. (1991). *Amsal-o hekam dar zaban-e Farsi* [Proverbs and anecdotes in the language of Farsi] (2nd ed.). Tehran: Khorshid Publications.
22. Majd, M. (2008). *Ghahti-ye bozorg* [Great famine and genocide in Persia, 1917-1919] (1st ed.). Tehran: Political Studies and Research Institute.
23. Moazeni, A. M., & Khanjari, Sh. (2014). Tahlile barkhi az este'areh-ha-ye mafhoomi-ye Farsi ba estefadeh az olgoo-ye shabakeh-ee-ye edgham [Analysis of conceptual metaphors in Persian using the Lattice model and integrate]. *Persian Literature*, 13, 1-16.
24. Moeen, M. (1981). *Farhang-e Farsi* [Farsi dictionary] (5th ed.). Tehran: Soroush (Seda va Sima Press).
25. Mokhtari, Sh., & Rezaee, H. (2013). Barresi-ye shabakeh-ye ma'na-ee-ye harf-e ezafeh-ye "ba" dar zaban-e Farsi [Cognitive analysis of semantic network of preposition of "ba" in Farsi]. *Linguistics and Khorasan Dialects*, 9, 73-94.
26. Moshiri, M. (2009). *Farhang-e zaban-e Farsi* [Farsi language dictionary] (5th ed.). Tehran: Soroush (Seda va Sima Press).
27. Mousavi, S. H., Amoozadeh, M., & Rezai, V. (1394). Barresi-ye vazheh-ye "didan" bar asas-e ma'na-shenasi-ye ghalebi [Analysis of the word "didan"/"seeing" based on frame semantics]. *Language Related Research*, 6(7), 219-236.
28. Nasib, F., & Izanloo, A. (2016). Barresi-ye ma'na-shenakhti-ye fe'l-e "khordan" bar asas-e ma'na-ye payeh-ye pazira [A semantic study of "khordan"/"eating" based on the basic meaning of "accepting"]. *Zabanpazhuhi*, 20, 125-142.
29. Padeshah, M. (1984). *Farhang-e Anandaraj* [Anandaraj dictionary]. Tehran: Entesharat-e Ketabkhane-ye Khayyam.
30. Rasekh Mahand, M., & Ranjbar Zarrabi, N. (2013). Barresi-ye shabakeh-ye ma'na-ee-ye horouf-e ezafeh-ye "dar" va "sar" [The semantic networks of two prepositions: dar and sar]. *Comparative Linguistic Research*, 5, 95-112.

- ma'na shenasi-ye shenakhti va bar asas-e nazariyeh-ye LCCM [Status of derivation of non-spatial concepts from spatial concept of preposition of "dar" from perspective view of cognitive semantics and based on the LCCM theory]. *Zabanshenakht*, 7, 27-48.
3. Afrashi, A., Asi, S. M., & Joulaei, K. (2015). Este'areh-haye mafhoomi dar zaban-e Farsi; tahlil-e shenakhti va peykareh-madar [Conceptual metaphors in Persian: A cognitive perspective and a corpus driven Analysis]. *Zabanshenakht*, 2, 39-62.
 4. Afrashi, A., Hesami, T., & Salas, B. (2012). Barresi-ye tatbighi-ye este'areh-haye mafhoomi-ye jahati dar zaban-haye espaniyae va Farsi [A comparative survey of orientational conceptual metaphors in Spanish and Persian]. *Language Related Research*, 12, 1-24.
 5. Afshari, A., & Saamet, S. S. (2014). Chand ma'nae-ye nezammand ba rooykard-e shenakhti tahlil-e chand-ma'nae-ye fe'l-e hessi-ye *shenidan* dar zaban-e Farsi [Cognitive systematic polysemy of the verb "Shenidan"/ "Hearing" in Farsi]. *Adab Pazhuhi*, 30, 29-59.
 6. Amini, A. (1990). *Farhang-e Avam* [Dictionary of common proverbs] (2nd ed.). Isfahan: Isfahan University.
 7. Anvari, H. (2002). *Farhang-e bozorg-e Sokhan* [Big dictionary of Sokhan]. Tehran: Sokhan Publications.
 8. Bijankhan, M. (2017). *Bijankhan corpus*. Retrieved from [http:// dbrg.ut.ac.ir/ Bijankhan](http://dbrg.ut.ac.ir/Bijankhan)
 9. Daaee-yol-Eslam. M. (1939). *Farhang-e Nezam* [Nezam dictionary]. HaysarAbaad: Machine Press.
 10. Dehkhoda, A. (1982). *Amsal-o hekam* [Proverbs and anecdotes] (5th ed.). Tehran: Tyrazheh Press.
 11. Dehkhoda, A. (1982). *Loghat-nameh-ye Dehkhoda* [Dehkhoda dictionary] (1st & 2nd eds.). Tehran: University of Tehran Press.
 12. Dehkhoda, A. (2018). *Loghat-nameh-ye Dehkhoda* [Dehkhoda dictionary]. Retrieved from <https://www.vajehyab.com>
 13. Delaramifar, M., Yousefian, P., Allahbakhsh, M., & Ahangar, A. (2017). Ravabet-e Ma'nae-ye fe'l-e "gereftan" dar zaban-e Farsi: rooykard-e Ma'nee-shenasee-ye ghaleb-bonyad-e Fillmore [Semantics relations of Persian verb "gereftan": Fillmore's frame semantic]. *Language Research*, 8(1), 79-98.
 14. Gharib, M. (1988). *Vazheh-name-ye Novin* [New Dictionary] (4th ed.). Tehran: Bonyad Press.
 15. Ghavam, A., & Espargham, S. (2015). Barresi-ye este'areh-ha-ye "eshgh" va "ma'shoogh" dar do-beyti-ha-ye amiyaneh-ye mantagheh-ye khorasan bar bonyad-e nazari-ye este'areh-ye shenakhti [Cognitive analysis of "love" and "beloved" in local couplets of Khorasan]. *Kohan-name-ye Parsi*, 6(3), 1-26.

referring to dictionaries' explanation for that special entry, then the prominent feature of *bread* that played the most salient role in making the meaning, was gained. For instance, the idiom "naan-e sefid-e falak" that could literally be translated as "white bread of sky" means (is recorded in the dictionaries as) "moon". When it is asked what feature of *bread* has inspired this meaning, it leads to "appearance": Similarity between a white round bread and the moon. Therefore, the shape and appearance of *bread* has been the ground and motivation for this idiom.

4- Results

In this research, the role of experience in creating various secondary meanings is studied. According to Fillmore (1982), meaningful elements in a language are created based on recurring experiences. Concepts are frames containing a collection of experiences that in contact with new phenomenon, one of their aspects can be triggered. On the other hand, for using the idiom "yek loghmeh naan"/"a bite of bread" meaning "a little amount of food or money", the concept of *amount* has been triggered, or in another idiom "nan-daani"/"bread's place" meaning "stomach", the place of bread has been triggered. Therefore, it can be said that tracing the semantic triggers of concepts leads to valuable information about different aspects of life and culture of societies.

5- Conclusion

According to Lakoff and Johnson (2003), our conceptual system is the result of our interaction with our culture and physical environment. It is interesting that in some idioms the meaning of *bread* refers to high value and in some to low value. The low value of *bread* can be traced through history in periods that Farsi speakers were suffering from drought and famine and vice versa, the high value of *bread* can be traced in periods that this foodstuff has been abundant. This research showed that meanings are not arbitrary and there are not any meanings out of the circle of features and interaction concerning them. It approved results of Buccino, Colagè, Gobbi & Bonaccorso, (2016) that by neuro-physiological investigation and analyzing the linguistic meaning reached to the conclusion that neurological structure of brain of human is responsible for perceiving sensual, dynamic and emotional meaning of words that proves embodied meaning in linguistics. The most important role of embodiment is generating commonalities from experiences of various people in a language society. These experiences build the infrastructure of common linguistic meanings.

Key Words: Polysemy, Meaning trigger, Semantic network, Bread.

References (In Persian)

1. Achrash, Kh. & Jahromi, M. K. (2015). Rasm-e shabakeh-ye ma'nae-ye vazheh-ye "fetneh" va motaradefat-e an dar ghor'an [Drawing the semantics net for "sedition" and its synonyms in Quran]. *Quarnic Studies Quarterly*, 24, 29-52.
2. Afkhami, A., & Asghari, S. Z. (2012). Chegoonegi-ye eshteghagh-e mafahim-e gheir-e makani az mafhoom-e makani-ye harf-e ezafe-ye *dar*, *dar* howzeh-ye

Semantic Triggers of Various Meanings of *Bread*

Ali Abdolahinejad

PhD student of Linguistics, Ferdowsi university of Mashhad, Mashhad, Iran

Dr. Ali Izanloo ¹

Assistant professor of Linguistics, Ferdowsi university of Mashhad, Mashhad, Iran

Dr. Azam Estaji

Associate professor of Linguistics, Ferdowsi university of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: 21 June 2017

Accepted: 13 December 2017

Extended abstract

1- Introduction

When a word resembles the meaning of another word, both words are in the same ideal cognitive domain and follow a certain conceptual cognitive pattern. Such associations suggest important relations between these concepts that can be because of so many reasons like cultural priorities. Making a new association and eventually a new concept out of a new word, depends on the importance and the state of the association. Linguists' emphasis on the existence of focal and prominent meaningful entity for every single one of the concepts has been the fountain of many investigations for determining various meanings of a concept and its focal meaning in the form of semantic network.

2- Theoretical Framework

Some similar researches involve: (Achresh & Jahromi, 2015), (Afrashi et al., 2012), (Afrashi et al., 2015), (Afshari & Samet, 2014), (Ghavam Esperghem, 2015), (Golshaieb et al., 2014), (Graf, 2011), (Hesabi, 2016), (Ibañez-Moreno, 2005), (Mousavi et al., 2015). (Nasib & Izanloo, 2016), (Rasekh Mahand & Ranjbar Zarabi, 2013), (Rezaee & Rafiee, 2016), (Seargeant, 2009), (Sorahi, 2012), (Zahedi & Mohammadi Ziyarat, 2011). The common point that can be found among these researches and similar ones is that they try to determine different meanings of a word and draw its semantic network. The point that has usually been ignored is the grounds or inspirations that these meanings originated from. In the current research, based on the assumption that meanings are inspired by concrete or abstract features (social, psychological, cultural, etc.), the motivations of the meanings of bread in Farsi are going to be investigated.

3- Methodology

For collecting different meanings of *bread*, 18 Persian dictionaries and a corpus containing more than 2,600,000 words were covered. Meanings were elicited by

¹ Corresponding Author : aliizanloo@ferdowsi.um.ac.ir

20. Haugh, M., & Bargiela-Chiappini, F. (2010). Face in interaction. *Journal of Pragmatics*, 42(8), 2073-2077.
21. Ho, D. (1976). On the concept of face. *American Journal of Sociology*, 81(4), 867-884.
22. Izadi, A. (2015). Persian honorifics and im/politeness as social practice. *Journal of Pragmatics*, 85, 81-91.
23. Izadi, A. (2017). Culture-general and culture-specificity of face: Insights from argumentative talk in Iranian dissertation defenses. *Pragmatics and Society*, 8(2), 208-230.
24. Kádár, D., & Haugh, M. (2013). *Understanding politeness*. Cambridge: Cambridge University Press.
25. Koutlaki, S. (2002). Offers and expressions of thanks as face enhancing acts: Tae'arof in Persian. *Journal of Pragmatics*, 34(12), 1733-1756.
26. Koutlaki, S. (2009). Two sides of the same coin: How the notion of 'face' is encoded in Persian communication. In F. Bargiela-Chiappini & M. Haugh (Eds.), *Face, communication and social interaction* (pp. 115-133). London: Equinox.
27. Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
28. Leeds-Hurwitz, W. (2005). Ethnography. In K. Fitch & R. Sanders (Eds.), *Handbook of language and social interaction* (pp. 327-353). Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.
29. Lim, T. S., & Bowers, J. (1991). Face-work: Solidarity, approbation, and tact. *Human Communication Research*, 17, 415-450.
30. Mao, L. (1994). Beyond politeness theory: "Face" revisited and renewed. *Journal of Pragmatics*, 21, 451-486.
31. Matsumoto, Y. (1988). Reexamination of the universality of face: Politeness phenomena in Japanese. *Journal of Pragmatics*, 12, 403-426.
32. Nwoye, O. (1992). Linguistic politeness and socio-cultural variations of the notion of face. *Journal of Pragmatics*, 18(4), 309-328.
33. O'Driscoll, J. (2007). Brown & Levinson's face: How it can—and can't—help us to understand interaction across cultures. *Intercultural Pragmatics*, 4, 463-492.
34. Sharifian, F. (2007). L1 cultural conceptualizations in L2 learning: The case of Persian-speaking learners of English. In F. Sharifian & G. B. Palmer (Eds.), *Applied cultural linguistics: Implications for second language learning and intercultural communication* (pp. 33-52). Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
35. Terkourafi, M. (2007). Toward a universal notion of face for a universal notion of cooperation. In I. Kecskes & L. Horn (Eds.), *Explorations in pragmatics: Linguistic, cognitive, and intercultural aspects* (pp. 307-338). Berlin: Mouton de Gruyter.
36. Watts, R. (2003). *Politeness*. Cambridge: Cambridge University Press.

9. Mahmoodi Bakhtiari, B., & Salimiyan, S. (2016). Barrasiye biadabiye kalami dar namayeshnameye *Sayyadan* [Linguistic impoliteness patterns in *Sayyadan*]. *Jostarhaye Zabani*, 7(1), 129-14.

References (In English)

1. Amouzadeh, M. (2001). Politeness in Persian. *Language Forum*, 27, 131-141.
2. Arundale, R. B. (1999). An alternative model and ideology of communication for an alternative to politeness theory. *Pragmatics*, 9(1), 119-153.
3. Arundale, R. B. (2006). Face as relational and interactional: A communication framework for research on face, facework, and politeness. *Journal of Politeness Research*, 2(2), 193-216.
4. Arundale, R. B. (2009). Face as emergent in interpersonal communication: An alternative to Goffman. In F. Bargiela-Chiappini & M. Haugh (Eds.), *Face, communication, and social interaction* (pp. 33-54). London: Equinox.
5. Arundale, R. B. (2010). Constituting face in conversation: Face, facework, and interactional achievement. *Journal of Pragmatics*, 42(8), 2078-2105.
6. Arundale, R. B. (2013). Face as a research focus in interpersonal pragmatics: Relational and emic perspectives. *Journal of Pragmatics*, 58, 108-120.
7. Bargiela-Chiappini, F. (2003). Face and politeness: New (insights) for old (concepts). *Journal of Pragmatics*, 35, 1453-1469.
8. Beeman, W. O. (1986). *Language, status, and power in Iran*. Bloomington: Indiana University Press.
9. Benedict, R. (1946). *The Chrysanthemum and the sword: Patterns of Japanese culture*. Boston: Houghton Mifflin.
10. Brown, P., & Levinson, S. C. (1978). Universals in language usage: Politeness phenomena. In E. N. Goody (Ed.), *Questions and politeness: Strategies in social interaction* (pp. 56-289). Cambridge: Cambridge University Press.
11. Brown, P., & Levinson, S. C. (1987). *Politeness: Some universals in language usage*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
12. De Kadt, E. (1998). The concept of face and its applicability to the Zulu language. *Journal of Pragmatics*, 29(2), 173-191.
13. Eelen, G. (2001). *A critique of politeness theories*. Manchester: St. Jerome.
14. Garfinkel, H. (1967). *Studies in ethnomethodology*. Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
15. Goffman, E. (1967). *Interaction ritual. Essays on face-to-face behavior*. New York: Pantheon Books.
16. Gu, Y. (1990). Politeness phenomena in modern Chinese. *Journal of Pragmatics*, 14, 237-257.
17. Haugh, M. (2009). Face and interaction. In F. Bargiela-Chiappini & M. Haugh (Eds.), *Face, communication and social interaction* (pp. 1-30). London: Equinox.
18. Haugh, M. (2013a). Im/politeness, social practice and the participation order. *Journal of Pragmatics*, 58, 52-72.
19. Haugh, M. (2013b). Disentangling face, facework and im/politeness. *Sociocultural Pragmatics*, 1(1), 46-73.

im/politeness judgments are based (Haugh, 2013a; Kádár & Haugh, 2013), it is not accurate to equate politeness with face-saving strategies.

5- Conclusion

In the Iranian culture, my *āberu* in my eyes is the image I think others have of me and my *āberu* in others' eyes is the image they have of me based on my social status and my verbal and nonverbal behavior. The results also indicate that while most of the descriptions of face in Goffman (1967) apply to *āberu*, group face, especially a family's face, may impose a second layer of constraints on individual conduct. It is argued that *āberu* in Persian is both relational and interactional as claimed in Face Constituting Theory (Arundale, 1999, 2006, 2009, 2013). A person's perceived social status influences the way people initially treat him in an interaction but this status has to be maintained and renegotiated within current interaction.

Key Words: face; *āberu*; ru; status; Iranian Culture; Ethnography

References (In Persian)

1. Abdollahi, M., Amalsaleh, E., & Mohagheghzadeh, M. S. (2014). Barrasi Film-e *Kolah Ghermezi* az manzare adabvarzi [Politeness in *Kolah Ghermezi*]. *Motale'ate Kudak*, 5(2), 129-152.
2. Ahangar, A., & Ashrafi, B. (2014). Barrasi tasire mogheiyate erteabi bar entekhabe rahbordhay adab dar mokalemehaye daneshamuzane dokhtar dabirestani dar birjand [The study of the communicative situation effect on the selection of politeness strategies in Birjandi high school girls' conversations]. *Zabanpazhuhi*, 6(11), 7-41.
3. Anvari, H. (2002). *Farhange Bozorge Sokhan* [Sokhan Great Dictionary of Persian]. Tehran: Sokhan Publications.
4. Ghiasian, M., Ahangar, A., Firahi, D., & Zakeri, T. (2015). Neshangarhaye ta'dil dar konferanshaye matbu'ati rayis jomhure doreye dahom [Hedging in political press conferences of tenth president of Iran]. *Jostarhaye Zabani*, 6(3), 215-239.
5. Hosseini, S. M. (2009). Adab va godrat: Neshangarhaye zabaniye mokhalefat dar Jalasate defa az payanname [Politeness and power: Linguistic markers of disagreement in thesis defense sessions]. *Pazhuheshhaye Zabanshenasi*, 1(1), 79-100.
6. Hosseini, S. M. (2010). Nazari be nazariyehaye mabhase adab dar zabanshenasi [Review of linguistic theories of politeness]. *Majalleye Zabanshenasi*, 24(2), 67-89.
7. Hosseini, S. M. (2017). Vejhe dar Farhange Irani va Ertebate an ba adab: Motale'eye moredi goft-o-guhaye zende televiziyuni [Face in the Iranian culture and its relation with im/politeness: The case of live TV talks]. Unpublished Ph.D. dissertation. Tarbiat Modarres University, Tehran, Iran.
8. Hosseini, S. M., & Amerian, M. (2014). Rahbordhaye bayane mokhalefat dar beyne daneshjuyane dokhtar va persar [Disagreement strategies among male and female university students]. *Zabanpazhuhi*, 6(13), 65-89.

settings (Leeds-Hurwitz, 2005). To gather the data, ethnographic field notes were taken of the actual uses of *āberu* and its idiomatic expressions and collocations in everyday conversations, TV serials, websites and weblogs, paying special attention to all possibly relevant contextual clues. The instances were then semantically analyzed in their contexts of use and a classification of the results was made.

4- Results and Discussion

An analysis of *āberu* idiomatic expressions and collocations shows that the domain of interpersonal relations is understood in terms of the domain of economic activity and the conceptual metaphor (Lakoff & Johnson, 1980) of “*ĀBERU IS A COMMODITY*” can be applied to it. The exact nature of this commodity is ‘water’, which has always been a rare and hard-to-find resource in the dry and arid climate of Iran. *Āberu* is the most valuable commodity a person, or group, can ‘possess’ that can be ‘spilled’, ‘bought’, ‘sold’, ‘pawned’, ‘exchanged with money’, or even ‘auctioned’. The “*ĀBERU IS A COMMODITY*” metaphor gives the impression that *āberu* is ‘possessed’ by the individual (or group), but the data shows that this *āberu* exists only in the presence, or perception of the presence, of an ‘other’ and within an interaction. Therefore, it is not a possession of the individual but, as argued by Arundale (2006, 2009, 2013), is a property of the interaction (cf. Goffman, 1967).

The results also show four main uses of the word *āberu* in the Iranian culture. First, a person’s *āberu* is connected to the *āberu* (i.e., good name or reputation) of the group(s), one is associated with at the moment of interaction (Sharifian, 2007; Izadi, 2015, 2017). The group can be as small as the nuclear family or as big as a guild, the whole nation or even all humanity. The most important group is the family, which is then used as a metaphor to invoke protection of the *āberu* of larger social units such as a company, an organization or even the government.

Second, *āberu* is linked to people’s sense of competence (cf. Lim & Bowers, 1991), including possessions (i.e., competence in earning a decent living). Any perception of incompetence in the eyes of *mardom*, ‘the people’ or ‘significant others’ may lead to the feeling of *āberurizi* (lit. ‘Spillage of water-of-face’) or face loss.

Third, *āberu* is linked to the distinction, in Iranian life, between the two domains of *zāher/birun* (outside) and *bāten/andarun* (inside) referred to by Beeman (1986). If something that belongs to the realm of inside is revealed in the domain of outside, one may feel a loss of *āberu*. Things that must not be revealed in the outside cover a large list, including secrets, antisocial behavior or thoughts, any infringement of moral values and norms, misconduct, etc.

Finally, a person’s *āberu* is linked to their perceived *sha’n* or social status, which is defined according to age, education, rank in an organization or institutional power, occupation and gender.

Loss of *āberu* may lead to the feeling of *sharm*, i.e., shame, which then places the Iranian culture closer to the shame end of the shame/guilt (Benedict, 1946; Ho, 1976) continuum.

Āberu in the Iranian culture covers a larger extent of meanings than *adab* (politeness), which is considered as formal behavior appropriate to the context. Although *āberu* is part of the moral order (Garfinkel, 1967) against which

The Emic Concept of Face in the Iranian Culture: An Ethnographic Study of *Āberu*

Dr.Seyed Mohammad Hosseini ¹

Assistant Professor, Dept. of English Language and Literature, Arak University, Arak, Iran

Dr.Ferdows Aghagolzadeh

Professor of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Dr.Aliyeh Kord Zaferanlou Kambouzia

Associate Professor of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Dr.Arsalan Golfam

Associate Professor of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Received: 25 October 2016

Accepted: 24 September 2017

Extended abstract

1- Introduction

Recent research on im/politeness in interpersonal pragmatics has witnessed a move away from Brown and Levinson's (1987) much criticized face-saving theory (e.g., Eelen, 2001; Watts, 2003) towards more relational and interactional models that approach face and politeness as distinct concepts (Arundale, 1999, 2006, 2009, 2010; Terkourafi, 2007; O'Driscoll, 2007). One consequence of this is the call to investigate the emic concept of face, as it is understood by ordinary people, before any theoretical notion of face can be designated (Arundale, 1999, 2006, 2009, 2010, 2013; Bargiela-Chiappini, 2003; Haugh, 2009, 2013b; Haugh & Bargiela-Chiappini, 2010). This research is a response to this call and tries to analyze emic understandings of the concept of *āberu* (lit. water-of-face) as the closest equivalent of face in the Iranian culture.

2- Literature Review

Despite numerous researches on im/politeness in Persian, very few people have directly addressed the concept of face in the Iranian culture. Koutlaki (2002, 2009) argues that *ehterām* and *shakhsiat* are two aspects of face in the Iranian culture. Sharifian (2007) and Izadi (2017) offer *āberu* as the Persian equivalent of face in this culture. However, none of them does an ethnographic study of *āberu* idioms and collocations.

3- Methodology

An ethnographic approach is adopted. Ethnography is a method used to describe everyday human behavior, relying heavily on participant observation in natural

¹ Corresponding Author : m-hoseini@araku.ac.ir

5. Fauconnier, G. (1994). *Mental spaces: Aspects of meaning construction in natural language*. New York: Cambridge University Press.
6. Fillmore, Ch. (1981). Pragmatics and the description of discourse. In P. Cole (Ed.), *Radical pragmatics* (pp. 143-166). New York: Academic Press.
7. Hymes, D. H. (1972). On communicative competence. In J. B. Pride & J. Holmes (Eds.), *Sociolinguistics: Selected readings* (pp. 269–293). Harmondsworth: Penguin.
8. Roberts, J. (2009). *A study of Persian discourse structure*. Uppsala: Uppsala Universitet.
9. Thompson, J. B. (1984). *Studies in the theory of ideology*. Berkeley, CA: University of California Press.
10. Van Dijk, T. A. (1995). Discourse analysis as ideology analysis. In A. Wenden & C. Schaffner, (Eds.), *Language and pace*. Aldershot: Dartmouth Publishing Company Limited. 17-33.

- death in poems of Sohrab Sepehri and Fereydoon Tavallali). *Pajuheshnameye adabe ghenae'ee*, 10(18), 185-198.
12. Poornamdarian, T. (2002). *Safar dar meh (ta'ammoli dar she're Ahmad Shamloo)* (*Journey in brume (thinking in poem of Ahamad Shamloo)*). Tehran: Negah Press.
 13. Rajabi, F. (2014). Digargaraee dar havaye tazeh va abarighe mehshameh (Otherness in fresh air and broken arch). *nashriyeye adabiyyate tatbigi*, 6(10), 87-116.
 14. Rezapour, A., & Aghagolzadeh, F. (2013). Naghshe este'areh dar barjastesazi va hashiyeraniye ideology dar ruznamehaye dakheli (The role of metaphor in foregrounding and backgrounding of ideology in local newspapers). *dofaslnameye zabanpajuhieyeh daneshgahe Alzahra(S)*, 4(7), 67-94.
 15. Safavi, K. (2000). *Daramadi bar ma'nishenasi (An introduction to semantics)*. Tehran: pajuheshgahe farhang va andisheye eslami.
 16. Shahri, B. (2012). Peyvandhaye beyne este'areh va ideology (Connections between metaphor and ideology). *Majaldeye naghde adabi*, 5(19), 59-76.
 17. Shamloo, A. (1993). *Havaye tazeh (jape hashtom)* (*Fresh air* (8th ed.)). Tehran: Negah Press.
 18. Shamloo, A. (2000). *Ghat'nameh (Resolution)*. Tehran: Zamaneh Press.
 19. Shamloo, A. (2005). *Majmu'eye asar. Daftare yekom: she'rha* (*Collections of works. First collection: Poems*). Tehran: Negah Press.
 20. Shariat Kashani, A. (2009). *Sorude bighrari (jape yekom)* (*Restlessness song* (1st ed.)). Tehran: Golshane Raz.
 21. Tavallali, F. (1954). *Raha (jape dovom)* (*Free* (2nd ed.)). Tehran: Amir Kabir Press.
 22. Tavallali, F. (1990). *Bazgasht (jape avval)* (*Comeback* (1st ed.)). Shiraz: Navid Press.
 23. Tavallali, F. (1990). *Nafeh (jape dovom)* (*Naval* (2nd ed.)). Tehran: Pajang Press.
 24. Tavallali, F. (1997). *Sho'leye kabud: montakhabe panj daftare she'r (jape avval)* (*Blaze: Five selected poetic collections* (1st ed.)). Tehran: Sokhan Press.
 25. Zarghani, S. M. (2004). *Chashmandaze she're mo'asere Iran* (*Landscape of contemporary poetry of Iran*). Tehran: Sales Press.
 26. Zarinkoob, H. (1979). *Chashmandaze she're noye Fasi* (*Landscape of Persian modern poetry*). Tehran: Fekre Ruz Press.

References (In English)

1. Canale, M. (1983). From communicative competence to communicative language pedagogy. In J. C. Richards & R. W. Schmidt (Eds.), *Language and Communication* (pp. 2-27). London: Longman.
2. Charteris-Black, J. (2004). *Corpus approaches to critical metaphor analysis*. Macmillan: Palgrave.
3. Dooley, R. A., & Levinsohn, S. H. (2001). *Analyzing discourse: A manual of basic concepts*. Dallas: SIL International.
4. Fairclough, N. (1995). *Critical discourse analysis*. London: Longman.

role in the production of conceptual metaphors of death. The writer has not observed the effects of emotions and feelings of Tavallali in the production of conceptual metaphors of death. Therefore, the results of research indicate that ideology plays an important role in the production and selection of metaphors in literary texts and also individual resources such as cognitive and affective, pragmatic and linguistic factors play important roles, too.

Key Words: Death, Ideology, Metaphor, Discourse theory of metaphor, Shamloo, Tavallali.

References (In Persian)

1. Akbari Beyragh, H., & Sanaee, N. (2012). Barasi tatbighi she'r va andishe T. S. Eliott va Ahmad Shamloo bar asas mo'lefehay modernite (Comparative study of poetry and thought of T. S. Eliott and Ahmad Shamloo based on components of modernity). *Faslname pajuheshhaye zaban va adabiyyat tatbighi*, 3(4), 43-66.
2. Babachahi, A. (2001). In bange delaviz: zendegi va she'r Fereydoon Tavallali (*This pleasing sound: Life and poetry of Fereydoon Tavallali*). Tehran: Sales Press.
3. Dabir-Moghaddam, M. (2011). Mo'refi va naghde ketab-e motaleaee dar sakhte goftemani zaban-e Farsi ta'life John R. Roberts ba hamkariye Behrooz Barjasteh Delforooz va Carina Jahani (Introducing and reviewing of book entitled as a study of Persian discourse structure compiled by J. R. Roberts in cooperation with B. Barjasteh Delforooz and C. Jahani). Tehran: majaleye Dastoor.
4. Fairclough, N. (2000). *Critical discourse analysis* (F. Shayesteh Piran, SH. A. Bahrampoor, R. Zooghdar Moghadam, R. Karimian, P. Izadi, M. Neyestani, M. J. GholamReza Kashi Trans.). Tehran: The Center for media studies and researches.
5. Fallah, M. (2008). Se negah be marg dar adabiyyate Farsi (Three views on death in Persian literature). *Pajuhesh zaban va adabiyyate Farsi*, 11, 223-254.
6. Hesampour, S., Nabavi, S., & Hosseini, A. (2015). Marg va marg andishi dar ash'ar Akhavan Sales, Shamloo va Forough Farokhzad (Death and thinking about death in poems of Akhavan Sales, Shamloo and Frough Farokhzad). *pajuheshnameye adabe ghena'ee*, 13(24), 77-96.
7. Hoghooghi, M. (2013). She're zamane ma: Ahmad Shamloo (*Contemporary poetry: Ahmad Shamloo*). Tehran: Negah Press.
8. Khakpour, M., & Akrami, M. (2010). Romanticism va mazamine an dar she'r moasere Farsi (Romanticism and its themes in Persian contemporary poetry). *faslnameye elmi pajuheshi kavoshnameh*, 11(21), 225-248.
9. Khatat, N., & AminKhani, E. (2008). Adabiyyat va falsafeye vojood (existentialism) (Literature and existentialism). *pajuheshe zabanhaye khareji*, 45, 47-64.
10. Nojoomian, A. A. (2004). Daramadi bar modernism dar adabiyyat (An introduction to modernism in literature). Tehran: Rasesh Press.
11. Norouzi Davoudkhani, N. (2012). Ma'ani, tasavir va ta'abire marg dar ash'ar Sohrab Sepehri va Fereydoon Tavalli (Meanings, pictures and interpretations of

3- Methodology

The research methodology is based on correlation between ideology as a social variable and metaphor as a semantic variable. The writer tries to investigate the relationship between ideology and conceptual metaphors of death based on discourse theory of metaphor in order to determine the degree of effects of ideology on the choice of metaphor. The research corpus includes all poems of Ahmad Shamloo and Fereydoon Tavallali. Poems of Shamloo and Tavallali include 17 and 6 collections of poetry, respectively.

4- Results and Discussion

The results of research indicate that the majority of conceptual metaphors of death in poems of Shamloo is related to nature, family, and music. The life situations of Shamloo can be displayed based on three global ones: when Shamloo as a young man entered the social world, he has chosen the policy of fighting and Jihad against wrongdoing rulers of Pahlavi and he always called his co-fighters for the battle. So, in this situation which is represented in collections of poetry such as *irons and feeling*, *resolution*, *Ayda in mirror* and *Ayda, tree, dagger and memory*, Shamloo portrayed immortality of death in most cases and he believed that death in the way of ideology is the most beautiful one. The second situation has happened in this way that Shamloo has lost his helpers in the way of fighting and he suffers from cowardice of people. Such a situation in the life of the poet has resulted in the formation of conceptual metaphor including death as an awesome expectation that Shamloo wishes to embrace like a woman. However, the third situation appears after these frustrations and when Shamloo seeks to resort to his love (Ayda). This lovely situation in the life of Shamloo results in the formation of conceptual metaphors including Death as a husband of love, Death as a sister of love and Death and Love as a king; and the dark symphony of jasmines and cedars results in mixing of sorrow and pleasure.

However, the third situation has appeared after this frustration and seeking refuge of Shamloo toward love (Ayda). Such a lovely situation in the life of the poet has resulted in formation of conceptual metaphors including Death as a husband of love, Death as a sister of love and Death and Love as a king which dark symphony of jasmines and cedars has resulted in mixing of sorrow and pleasure. Source domains of conceptual metaphors in poetic collections of Tavallali including semantic fields of wild animals such as black torpedo, hungry torpedo, snake, black monster, owl, leopard, semantic fields of demon such as demon, devil, and also semantic fields of nature such as the elusive wave of mortality, haste and defeat valley, silent plains and cavern indicate that Tavallali has been affected by Baudelaire's thought, and black and emotionally oriented romanticism.

5- Conclusion

Research data indicate that the role of pragmatic factors in the production and selection of metaphor in poems of Shamloo is prominent. However, about emotive function in the production and selection of conceptual metaphors of death, it can be said that streaks of emotions and feelings in poems of Shamloo play an important

The Role of Ideology in the Production and Selection of Conceptual Metaphors of Death in Poems of Ahmad Shamloo and Fereydoon Tavallali Based on the Discourse Theory of Metaphor

Dr. Ebrahim Rezapour¹

Assistant Professor of Linguistics, Semnan University, Semnan, Iran

Received: 9 September 2016

Accepted: 4 September 2017

Extended abstract

1- Introduction

In the present article, the writer tries to investigate poems of contemporary poets such as Ahmad Shamloo and Fereydoon Tavallali regarding the effects of different ideologies of these two poets on the construction of conceptual metaphors of death. The goal of writer in selection of these two poets in present research is that they lived in the same social world and in the same period. The political, social and cultural worlds of the two poets are alike, but their worldview and ideology are different. The main questions are: Do the different ideologies of poets effect on the production of conceptual metaphors of death? To which semantic fields do source domains of conceptual metaphors of death in poems of poets belong?

2- Theoretical Framework

Cognitive semantics therefore conceals a dimension of metaphor that is revealed by critical metaphor analysis; this is the way that metaphor selection in particular types of discourse is governed by the rhetorical aim of persuasion. In many cases, therefore, metaphor choice is motivated by ideology. The same notions could have been communicated using a different metaphor had the ideology been different and the same metaphors can also be employed in different ways according to ideological perspective. Since situational context plays such a dominant role in metaphor, a semantic view of metaphor must always be complemented by a pragmatic one.¹ This perspective does not exclude neither cognitive nor semantic views of metaphor, but it does claim that metaphor choices may be governed by cognitive, semantic, and pragmatic considerations and by ideological, cultural and historical ones. The discourse theory of metaphor claims that both individual and social resources influence metaphor choice in discourse. Individual resources can be sub-divided into three components: our thoughts, feelings and bodily experiences of the world; our understanding of what will be effective in particular contexts of use; and our knowledge of the linguistic system – of lexical fields and the various word senses that are available. The social bases for metaphor choice are ideological outlook – primarily political or religious viewpoint – and historical and cultural knowledge.

¹ Corresponding Author: abraham_rezapour@profs.semnan.ac.ir

4. Dancygier, B. (2011). *The language of stories: A cognitive approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
5. Dzeren-Glowacka, S. (2012). Formal and conceptual blending in Terry Pratchett's discworld. *UK-CLA Meetings*, 1, 193-208.
6. Fauconnier, G., & Turner, M. (1999). 'Metonymy and conceptual integration'. In K. U. Panther & G. Radden (Eds.), *Metonymy in Language and Thought* (pp. 77-90). Amsterdam: John Benjamins.
7. Fauconnier, G., & Turner, M. (2000). Compression and global insight. *Cognitive Linguistics*, 11(3/4), 283–304.
8. Fauconnier, G., & Turner, M. (2002). *The way we think: Conceptual blending and the mind's hidden complexities*. New York: Basic Books.
9. Fauconnier, G., & Turner, M. (2003). 'Polysemy and conceptual blending'. In B. Nerlich, Z. Todd, V. Herman, & D. Clarke (Eds.), *Polysemy: Flexible patterns of meaning in mind and language*, (pp.79–94).
10. Gavins, J., & Steen, G. (2003). *Cognitive poetics in practice*. London: Routledge
11. Grady, J., Oakley, T., & Coulson, S. (1999). 'Blending and metaphor'. In G. Steen & R. Gibbs (Eds.), *Metaphor in Cognitive Linguistics*, (pp.101–124). Philadelphia: John Banjamins..
12. Hartner, M. (2008). Narrative theory meets blending: Multiperspectivity reconsidered. In J., Schläeger & G. Stedman (Eds.), *The literary mind [REAL, No. 24]* (pp. 181-194). Tübingen: Narr.
13. Hawkes, T. (2003). *Structuralism and semiotics*. London: Routledge
14. Semino, E. (2006). Blending and characters' mental functioning in Virginia Woolf's Lappin and Lapinova. *Language and Literature*, 15(1), 55-72.
15. Turner, M. (1996). *The literary mind: The origins of language and thought*. Oxford: Oxford University Press.
16. Turner, M. (2014). *The origins of ideas*. Oxford: Oxford University Press.
17. Ungerer, F., & Schmid, H. J. (2006). *An introduction to cognitive linguistics*. Harlow/London: Longman.

even contradictory interpretations, and since the selected poem displays these features, it acquires one important criterion of poeticality. In addition, although the conceptual blending theory allows different interpretations of the same text, by applying its optimality principles, it chooses some of them over the others as optimal readings, and does not give all of them the same credit.

Key Words: Cognitive poetics, Conceptual blending, Reading, Ambiguity, Persian blank-verse poetry.

References (In Persian)

1. Ardebili, L. (2014). Ma'nishenasi-e shenakhti va amalkard-e nazariye-ye hamamizi-e mafhumi [Cognitive semantics and the operation of the conceptual blending theory in Iranian folktales]. Unpublished doctoral dissertation. Payam Noor University, Tehran, Iran.
2. Barkat, B. (2013). Revayatshenasi-e shenakhti (karbaste nazariye-ye hamamizi-e mafhumi bar dastanhaye amiane-ye irani) [Cognitive narratology (The application of the conceptual blending theory to Iranian Folktales)]. *Adab Pazhoohi*, 21(6), 9-31.
3. Gordon, G. (2016). Falsafe-ye honarha: daramadi bar zibayishenasi [Philosophy of the arts: An Introduction to aesthetics]. Tran. Mas'ood Olia. Tehran, Iran: Qoqnoos Publication.
4. Pordel, M., Rezaei, H., & Rafi, A. (2017). Afarinesh-e ma'ani-ye peydayeshi nv she'r-e sepid bar paye-ye nazariye-ye hamamizi-ye mafhumi [Construction of emergent meaning in blank verse poetry based on the conceptual blending theory]. *Jostarhaye Zabani*, 3(28), 43-66.
5. Rasoolzade, K. (2017). Fekr mikonam baran dishab mara shoste, emruz 'to'am [I think the rain has washed me, today I am "you"]. Tehran, Iran: Morvarid Publication.
6. Sadeqi, L. (2014). Edghame neveshtar va tasvir dar motun-e adabi bar asase nazariye-ye edghame mafhumi [The integration of writing and image in literary texts based on the blending theory]. *Jostarhaye Zabani*, 3(12), 75-103.
7. Zima, P. (2016). Falsafe-ye nazariye-ye adabi-ye moder [The philosophy of modern literary theory]. Trans. Rahman Veisi Hesar & abdollah Amini. Theran, Iran: Rokhdade Now Publication.

References (In English)

1. Bianchi, C., & Gieri, M. (2009). Eco's Semiotic Theory. In P. Bondanella (Ed.), *New essays on Umberto eco* (pp. 17-33). Cambridge: Cambridge University Press.
2. Coulson, S., & Oakley, T. (2000). Blending basics. *Cognitive Linguistics*, 11, 175-196.
3. Cristina, F. (2009). From the Rose to the flame: Eco's theory and fiction between the Middle Ages and postmodernity. In P. Bondanella (Ed.), *New essays on Umberto eco* (pp. 50-70). Cambridge: Cambridge University Press.

selective projection, mapping, compression, decompression, as well as the construction of networks called integration networks. And for a reader to reach a particular interpretation among the possible interpretations, it is necessary for him to repeat all these cognitive operations again in his own right in the mind. Difference in the reconstruction of the integration networks operating behind the conceptual blends, and also in the cognitive operations which lead to the reconstruction of the Integration Networks, brings about different interpretations of one and the same text. It turns out that the conceptual blending theory, taken in conjunction with some elements from another theory within the cognitive poetics framework, namely the conceptual domain theory proposed by Ronald Langacker (1987), provides a powerful theoretical tool for the description and explanation of how different readings of one and the same text emerge. Furthermore, the conceptual blending theory offers another instrument, called optimality principles, which can be used to assess the extent to which one particular interpretation enjoys a well-formed semantic structure, a theoretical tool that could also provide reasons for preference of one reading over the other.

3- Results and Discussions:

The analysis of the selected poem, through the application of the theoretical instruments provided by the conceptual blending theory, theoretical instruments such as schema induction, vital relationships and their different kinds of compressions, together with the exploitation of a number of concepts taken from Langacker's conceptual domains theory like profiling, demonstrate that how and through what cognitive operations readers construct different meanings of one and the same text. Thus, during the process of meaning construction, through the operation of one particular cognitive function or the omission of it (for example, compression of vital relationships or selective projection of different conceptual structures), readers may reach different interpretations of the same text. In general, the possible interpretations of the poem selected for analysis in this inquiry can be subsumed under two categories: Those interpretations that occur within the conceptual domain of love. In each one of these readings, it is the conceptual domain of love that is activated from the long-term memory into the working memory, only that in each case a different part of the complex, intertwined network of the conceptual domain of love is profiled. In these interpretations, according to the readings the experimental readers have provided the researchers with, three patterns can be distinguished, which may designated as "modest", "boastful" and "passionate" or "romantic". The interpretations of the other category, instead of the conceptual domain of love, activate other ones, and thus are potentially infinite.

4- Conclusions and Suggestions:

To conclude, the conceptual blending theory, in a sense, can be regarded as the cognitivist account of the poststructuralist theory of unlimited interpretation, providing the relativist notion of reading with a description and explanation which are based upon empirical data. In addition, the present research demonstrates that poetic texts are capable of ambiguity, polyphony and the possibility of different,

Conceptual Mechanisms Involved in Different Readings of a Poem within the Framework of Cognitive Poetics: The Case of Kamran Rasoolzadeh

Dr. Hadaegh Rezaei ¹

Assistant Professor of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Dr. Adel Rafi

Assistant Professor of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Mojtaba Pordel

PhD Candidate of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Received: 21 July 2017

Accepted: 13 December 2017

Extended abstract

1- Introduction

From a philosophical perspective, one could say that during the history of literary criticism within the twentieth century, there have been two principal views on the nature of literary texts: One considers literary works as self-contained esthetic objects, which ambiguity, indeterminacy and uncertainty constitute an indispensable part of them; the other seeks to examine literary works as to reveal a single specific reading which represents historical consciousness in its different aspects, political, social and so on and so forth. Among various literary criticisms, cognitive poetics belongs to the first attitude to literary works, as it does not intend, by reducing literary texts to the historical, political and/or social context, to obtain one single interpretation. Rather, cognitive poetics, by describing the cognitive operations involved in the process of reading which experienced readers trigger in their mind while confronting literary texts, aims to study how different interpretations of one single literary text are formed. The formation of interpretations by readers is a cognitive operation which takes place through the unpacking of the text and recombining it into a meaningful integrated whole.

2- Theoretical Framework and Methodology:

The present article, in a descriptive and analytic manner, and within the framework of cognitive poetics, aims at a study of one poem by one of the Persian blank-verse poets through an analysis of the possibilities this framework could provide for the fact that how literary works are interpreted by different readers. The theory, which is thus put into practice from within the cognitive poetics framework, is called the conceptual blending theory put forward by Gilles Fauconnier and Mark Turner (2002). Generally speaking, according to this cognitive theory of meaning construction, every poetic text could be considered as a conceptual blend, or a set of conceptual blends, which is created through a number of cognitive processes such as

¹ Corresponding Author: hadaeghrezaei@fgn.ui.ac.ir

6. Monier-Williams, M. (1899), *A Sanskrit-English Dictionary*. London: Oxford University Press.
7. Reichelt, H. (1911). *Avesta Reader: Texts, Notes, Glossary and Index*. Strassburg: Verlag von Karl j. Trübner.
8. Saeed, John I. (2003). *Semantics*. Oxford: Blackwell.
9. Ungerer, F. & Schmid, H. (1997). *Cognitive Linguistics*. New York: Longman.

12. Gignoux, Ph. (2003). *Ardavirafnaame*, (Zh. Amoozgar, Trans.). Tehran: Moein & Iranistics society of France.
13. Golfam, A. & Alaayi, M. & Bahrami Khorshid S. (2009). Causation and Iconicity: a Cognitive Approach. *Linguistic Research*, 1, 143-166.
14. Golfam, A. & Alaayi, M. & Ghomsheyi M. R. (2012). Iconicity of Reduplicated Constructions in Persian: Semantic Classification. *Comparative Linguistic and Literary Research*, 1, 153-179.
15. Golfam, A. & Alaayi, M. (2008). Studying Image Schemas in Hafiz's Lyrics with the Purpose of Introducing New Image Schemas. *Language and Linguistics*, 7, 107-124.
16. Lyons, J. (2012). *An Introduction to Linguistic Semantics*, (K. Safavi, Trans.). Tehran: Elmi.
17. Mansouri, Y. (2005). *Etymological Investigation of Pahlavi Verbs*. Tehran: Academy of Persian Language and Literature & Asaar.
18. Mirfakhrai, M. (2007). *Hadokht Nasak*. Tehran: Research Center for Humanities and Cultural Studies.
19. Mohammadi Asiyabadi, A. (2012). Containment Schemas and their Use in Expressing Mystical Experiences. *Mystical Literary Research*, 22, 2-40.
20. Palmer, F. (2006). *A New Look at Semantics*, (K. Safavi, Trans.). Tehran: Maad.
21. Rasekh Mahand, M. (2010). *An Introduction to Cognitive Linguistics*. Tehran: SAMT.
22. Rasekh Mahand, M. (2007). Principles and Basic Concepts of Cognitive Linguistics. *Bokhara*, 62, 172-191.
23. Rashed Mohassel (2006). *Zadesparm*. Tehran: Research Center for Humanities and Cultural Studies.
24. Safavi, K. (2003). A Discussion about Image Schemas from the Perspective of Cognitive Semantics. *Nameye Farhangestan*, 1, 65-85.
25. Safavi, K. (2004). *An Introduction to Semantics*. Tehran: Soueryr Mehr.
26. Safavi, K. (2004). *Scattered Notes: First Collection; Semantics*. Tehran: Elmi.
27. Safavi, K. (2007). *An Introduction to Semantics*. Tehran: Pejvak-e Keyvan.
28. Safavi, K. (2001). A New Look at Lexical Polysemy. *Nameye Farhangestan*, 2, 50-67.
29. Sharafzadeh, M.H. (2015). Word, Image Schemas and Personal Differences; a body based research. *Linguistic Research*, 17, 29-54.
30. Tafazzoli, A. (1998). *History of Iranian Literature before Islam*. Edited by Zhaleh Amoozgar, Tehran: Sokhan.
31. Zolfaghari, A. & Abbasi, N. (2015). Conceptual Metaphors and Image Schemas in Ebn-e Khofaje's Poems. *Literal Researches*, 2, 105-120.

References (In English)

1. Anklesaria, B. T. (1908). *The Bundahishn, Being a Facsimile of the TD Manuscript No. 2*. Bombay: Trustees of the Parsi Punchayet.
2. Bartholomae, C. (1961). *Dictionary of old Iranian Languages*. Berlin: W. De Gruyter.
3. Evans, V. & Green, M. (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
4. Kent. R. (1953). *Old Persian, New Haven*. Connecticut: American Oriental Society.
5. MacKenzie, D.N. (1971). *A Concise Pahlavi Dictionary*. Oxford: Oxford University Press.

“gereftan” can be analyzed considering the image schemas possession, path, source, destination and force. The concepts path, source and destination are primary concepts which are gathered together to form the image schemas movement and event.

5- Conclusion and Suggestions

Due to historical evidences, the verb “gereft/gir” must be considered as a polysemous verb and considering different “gereftan”s as homonym words is wrong. Historical documents and semantic evidences have shown that different meanings of “gereftan” have semantic component(s) in common, namely, movement in a certain path, from a certain source and reaching a certain destination. Today, these semantic components relate different meanings of “gereft/gir”. The investigations have shown that the type of formed and represented image schema is related to the main semantic component of the verb which has been used in a given compound verb. Observed image schemas in compound verbs with “gereft/gir” as verbal part are possession, force and source which represent semantic components [+ have something with oneself], [+ possession], [+ transmit power] and [+ initiate].

Key Words: diachronic semantics, cognitive semantics, componential analysis, polysemy and image schemas.

References (In Persian)

1. Abdolkarimi, S. (2015). Different Kinds of Homosemy between Persian Simple Verbs from morpho-semantic Analogue Compound Verbs. *Language Related Research*, 27, 201-279.
2. Abdolkarimi, S. (2011). *Study of morpho-semantic Limitations on the Derivation of Compound and Simple Verbs of Contemporary Standard Persian from morpho-semantic Analogue Simple and Compound Verbs: A Cognitive Approach*. PhD Dissertation in Linguistics, Tarbiat Modares University.
3. Abdolkarimi, S. (2015). Theoretical Semantic Frameworks. *Linguistic Analysis*, 1, 57-79.
4. Abolghasemi, M. (2010). *History of Persian Language*. Tehran: SAMT.
5. Anvari, H. (2002). *Sokhan Dictionary*. Tehran: Sokhan.
6. Asgari, T. (2002). *Image Schemas in Sadiee's Lyrics*. MA. Thesis, Islamic Azad University.
7. Bahar, M. (2001). *Bondahesh*. Tehran: Toos.
8. Biyabani, A. & Talebiyan, H. (2012). Directional Metaphors and Image Schemas in Shamloo's poems. *Literary Criticism*, 1, 99-126.
9. Changizi, E. (2015). Gereftār (perceivable) as an adjective for Bahman. *Language-Cognition*, 12, 99-115.
10. Davari, Sh. (2014). Grammatical Aspect and Iconicity. *Literary Research*, 28, 121-153.
11. Farahvashi, B. (1999). *Ardeshir Babakan's Report Card*. Tehran: Tehran University Press.

types as containment, movement, surface, force, path, directional, source, destination, event, and possession schemas.

3- Methodology

Gathering data for this research has been done in libraries and the analysis of the gathered data has been done using comparison and description. In order to determine semantic components of “gereftan”, first, different forms and meanings of this word have been cited from Avesta, Old Persian and Middle Persian. Then, using Dehkhoda dictionary, some parts of old versified and prose texts from Beyhaghi History and Shahnameh (by Ferdowsi) have been cited in order to investigate semantic function of “gereftan” in Dari Persian. Finally, evidences of semantic function of “gereftan” in New Persian have been found from Sokhan Persian dictionary. With observing the represented image schemas in the verb “gereft/gir” and the compound words in which this verb have been used, the authors have come to the conclusion that “gereftan” is a polysemic word according to historical and etymological evidences and certain types of image schemas are observed in linguistic constructions in which “gereftan” has been used. It was determined by the main semantic component of this word that in its own turn, has accompanied different meanings of “gereftan”.

4- Results and Discussion

The word “gereftan” is the remainder of the root “grab-” in Avesta and old Persian. The root “grab” is polysemous and had been used with the meanings “get”, “gain”, “understand” and “feel”. Getting something, occupying a place, understanding something and also feeling something all have a semantic component in common and that is [+ get something] / [+have something with oneself] either concretely or abstractly, as something which the agent do or the state which an experiencer experiences. In middle Persian, “giriftan/girift” and “gir” are the remainders of “grab-” in Avesta and in old Persian, associated with the meanings “get”, “feel”, “understand” and “percept”. In Dari, the word “gereftan” has been used with semantic components [+ receive] and [+ get the authority of]/ [+ have something with oneself]. Today, in modern Persian this word is used with semantic components [+ have something with oneself], [+ possession], [+ transmit power] and [+ initiate]. This semantic component can be used with different degrees of concreteness and abstractness. For instance, in the compound verb “bu gereftan” “bu” has been considered as a concrete object which the patient of the verb receives and keeps it with him. In a sentence as “matlab ra gereftam” (I got the point), speaker’s intention is to talk about receiving the content of the transferred message which is of course an abstract entity. The patient of “gereftan” might be something concrete like “yek nafar” (somebody) or something abstract like “ghol” (promise). In addition to possession image schema, other types of image schemas like movement, path, source and destination are also represented in compound constructions in which one of the building parts is “gereftan”. Because with semantic fulfilment of “gereftan”, we have movement in a certain direction and at the point where the patient of the verb is, we have the destination of such a movement, the point at which the movement ends. With regard to these common semantic components, different meanings of

A Diachronic Investigation of “gereftan”’s Meanings from the Perspective of Componential Analysis and Cognitive Semantics: Proving Polysemy via Representation of Image Schemas

Dr.Sepideh Abdolkarimi ¹

Assistant Professor of Linguistics, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Dr.Ehsan Changizi

Assistant Professor of Linguistics, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Received: 17 April 2017

Accepted: 13 December 2017

Extended abstract

1- Introduction

Present research has been an attempt to investigate semantic aspects of “gereftan” diachronically, within the framework of cognitive semantics. The noticeable question in the present analysis is that if there exists a verb, namely “gereft/gir” which is used in modern Persian with many different meanings or if there exists different “gereft/gir”s, each is associated with a meaning. For diachronic analysis of semantic aspects of “gereftan”, the authors have collected historical data from Iranian languages, i.e., forms and meanings of this verb have been gathered from Avesta, ancient Persian, middle Persian and modern Persian, namely Dari (versified and prose texts from Islamic era). Main questions in this research are: Do present documents affirm the polysemy of “gereftan”? Which image schemas are represented in compound constructions in which this word has been the verbal part? What kind of relationship is there between the represented image schemas on the one hand and the semantic components which have caused polysemy of this word on the other hand?

2- Theoretical Framework

Polysemy: Polysemy is a technical term in semantics used for words having different, but related meanings. Thus, in lexical semantics, words with different meanings are considered polysemous; but under the condition that was mentioned, meanings have at least one semantic component in common.

Image schemas: Image schemas are schematic pictures from humans’ embodied experiences imagined and formed in their minds. Image schemas lack details. They are abstract entities which contain repetitive models related to humans’ embodied experiences. Image schemas’ source of emergence is interaction with the outer world and conceptualizations after experiencing the world. The fact that humans talk so easily about abstract entities is because of the similarities they see or create between concrete experiences and concepts and abstract ones. Image schemas have different

¹ Corresponding Author: s_abdolkarimi@sbu.ac.ir

References (In English)

1. Arad, M. (1996). A minimalist view of the syntax-lexical semantic. *UCL Working Papers in Linguistics* 8. (pp.215-242). London: Department of Phonetics and Linguistics, University College London.
2. Aranovich, R., & Runner, J. F. (2001). Diathesis alternations and rule interaction in the lexicon. In K. Megerdooimian & L. A. Bare (Eds.), *WCCFL 20 Proceedings* (pp. 15-28).
3. Dowty, D. (1979). *Word meaning and Montague grammar*. Dordrecht: Reidel.
4. Fillmore, C. J. (1968). The case for case. In E. Bach & R. T. Harms (Eds.), *Universals in linguistic theory* (pp. 1-88). New York: Holf, Reinhart and Winson.
5. Kailuweit, R. (2008). A RRG description of locative alternation verbs in English, French, German and Italian. In R. Ksiluweit, B. Wiemer, E. Staudinger, & R. Matasovic' (Eds.), *New application of role and reference grammar: Diachrony, grammaticalization, Romance languages* (pp. 328-355). Newcastle: Cambridge Scholars.
6. Levin, B., & Rappaport, M. (2005). *Argument realization*. Cambridge: Cambridge University Press.
7. Pinker, S. (1989). *Learnability and cognition: The acquisition of argument structure*. Cambridge: MIT Press.
8. Rappaport, M., & Levin, B. (1988). What to do with theta-roles. In W. Wilkins (Ed.), *Thematic relations* (pp. 7-36). San Diego, CA: Academic Press.
9. Van Valin Jr., R. D., & Lapolla, R. J. (1997). *Syntax: structure, meaning and function*. Cambridge: Cambridge University Press.
10. Van Valin Jr., R. D., & Foley, W. A. (1980). Role and reference grammar. In E. Moravcsik & J. R. Wirth (Eds.), *Current approaches to syntax* (pp. 329-352). New York: Academic Press.
11. Van Valin Jr., R. D. (2005). *Exploring the syntax-semantics interface*. Cambridge: Cambridge University Press.
12. Vendler, Z. (1967). *Linguistics in philosophy*. Ithaca: Cornell University.

In such two-place argument, only one argument can be selected as the undergoer and that is "divâr". The bare noun before verb in inverted construction of locative alternation in Persian is realized in two forms depending on the relevant context. Such noun is either a secondary object and comes in core or it is realized as a non-referential noun in incorporating verb and is regarded as predicate which comes in nucleus layer. The logical structure of the marked/ inverted construction in locative alternation is as (3) with different argument realizations. Such structure has an entailment of holistic interpretation which can be banned depending on encyclopedic knowledge or the context involved. The claim by Kailuweit (2008) can, then, be modified into (3):

Semantic effect of marked Undergoer choice:

"If an argument is a marked choice for undergoer in a given LS, it is interpreted as a prototypical undergoer' i.e. as having at least one of the properties "causally affected", "change of state", "incremental/ extensional theme". " Kailuweit (2008:350) This can be solely realized if the encyclopedic knowledge or the context in which the sentence is uttered do not ban its realization.

The marked undergoer choice of location in inverted construction of locative alternation may enjoy a holistic interpretation in some particular context as having at least one of the properties "causally affected", "change of state", "incremental/ extensional theme".

5- Conclusions and Suggestions

Giving some examples of locative alternation in Persian, the present study concluded that two arguments- theme and location- are competing to receive the macrorole of undergoer. Then, "marked-undergoer- choice-rule" is imposed to choose the location argument as undergoer in the inverted constructions; however, this is not working when incorporation is involved; in that case, there is only one core argument in the construction that is selected as undergoer.

Key Words: Locative alternation, Role and Reference Grammar, Location, Theme, Straight and inverted construction.

References (In Persian)

1. Roshan, B. (1998). *Classification of Persian verbs* (Unpublished doctoral dissertation). University of Tehran, Tehran, Iran.
2. Karimi Doostan, Q. H., & Safari, A. (2011). Asar-e koli/jozie dar tanâvob-e makâni-e zabân-e Fârsi [Holistic/partial reading in Persian locative alternation]. *Linguistic Research*, 1(3), 77-100.
3. Safari, A. (2016). Tanâvob-e makâni dar zabân-e Fârsu: ruykardi sâxtmand [Locative alternation in Persian: A constructional analysis]. *A Journal of Comparative Linguistic Research*, 6(11), 53-58. doi: 10.22084/rjhl.2016.1521

In Persian, however, the theme is followed by /râ/ in one variant and comes before the verb in the other one while the location is realized as oblique on one variant and followed by /râ/ in the other (Karimi Dustan, & Safari, 2011).

2- Theoretical Framework

Role and Reference Grammar is a functional theory relying on three underlying representation which provides a typological approach to linguistic description and greatly concerns with the interplay of syntax, semantics, and pragmatics. Following Dowty's representational scheme (1979), state and activity are two main classifications of verb from which the other verb classes are derived. Thus, the state verbs have solely bare predicates in their logical structure while activities, achievements and accomplishments add *do'*, *INGR* and *BECOME*, respectively.

Semantic roles are examined in three levels in RRG: Verb-specific semantic roles like runner or speaker, thematic relations as agent or patient, and generalized semantic roles or semantic macro-roles that are actor and undergoer.

3- Methodology

Some data involving the locative alternation in placement verb are gathered from TV programs, lectures, novels, daily conversations or any other sources providing authentic data in Persian; these data are, then, analyzed based on RRG theoretical framework. Focusing on the aktionsart the verbal predicates presented, the logical structures of the relevant data are, therefore, provided and undergoers are chosen according to the positions the arguments have in the actor-undergoer hierarchy.

4- Results and Discussion

(1) Locative alternation is regarded as a marked undergoer choice in Role and Reference Grammar in which *x* in *Pred'* (*x*) is the marked choice of undergoer (Van Valin & Lapolla, 1997). Then, the logical structure reveals the location as the undergoer. For instance, the logical structure of the following sentence is $\alpha = [\text{do}'(\text{kimiâ}, \emptyset)] \text{ CAUSE } [\text{BECOME } (\beta = \text{be-loc}'(\text{divâr}, \text{rang}))]$ in which Kimia is the actor and *divâr* is the undergoer.

(2) Kimiâ rang=râ be divâr pâšid-Ø
 Kimia.PN paint=OM PREP wall spray.PST-3sg
 Kimia sprayed the paint on the wall

Role and Reference Grammar is a functional, context-based theory; therefore, context plays a significant role in the logical structures of the sentences in this grammar. If the theme is a specific and referential argument, its logical structure is like (3) while when it is a non-referential or mass noun, incorporation gets involved and the logical structures turn into (4).

(3) $\alpha = [\text{do}'(\text{kimiâ}, \emptyset)] \text{ CAUSE } [\text{BECOME } (\beta = \text{be} - \text{loc}'(\text{divâr}, \text{rang}))]$
 rang pâšid (kimiâ, divâr)

Locative Alternations in Placement Verbs and Its Causes: A Functional Analysis

Zahra Ghane

Ph.D. Candidate of Linguistics, University of Isfahan, Isfahn, Iran

Dr.Vali Rezai ¹

Associate Professor of Linguistics, University of Isfahan, Isfahn, Iran

Received: 24 February 2017

Accepted: 5 September 2017

Extended abstract

1- Introduction

Locative alternation is a type of multiple argument realization of three-argument transitive verbs involving variable syntactic expression of the arguments. The present paper is, then, an attempt to find an account for this kind of alternation in Persian placement verb based upon the theory of Role and Reference Grammar (RRG) and tries to introduce an account involving semantic macro roles. Moreover, the roles of primary and secondary objects as well as of incorporation are examined. Locative alternation in Persian as well as in English is realized in two variants: location variant and locatum one. To elaborate more, an example from Persian as well as its parallel structure in English comes below:

- (1) a. Kârgar-hâ mive râ tuye kâmiyun bâr
 worker.PL.NOM hay-DO OBJ-marker PREP truck.OBL load.PAST-
 zad-and
 PL.3SG

'The workers loaded the hay into the truck.'

(DO: theme → location variant~ straight construction)

- b. Kârgar-hâ kâmiyun râ mive bâr zad-and
 Worker .PL.NOM truck.DO OBJ.marker hay.DO load.PAST-PL.3SG

'The workers loaded the trucks with hay.'

(DO: location → locatum variant~ inverted construction)

Comparing the Persian example with its English translation suggests that locative alternation in Persian is not usually the same as what we have in English. In English, one of the argument is realized immediately after verb and the other comes as an oblique. In the first sentence, the argument denoting a location is realized as an oblique and the argument denoting a moved entity as the direct object; the syntactic functions of the two arguments are the other way round in another variant: The argument bearing the thematic relation location appears as direct object, the moved entity as an oblique. It is generally assumed that the first construction is "straight" and the second is "inverted" (Kailuweit, 2008).

¹ Corresponding Author : vali.rezai@fhn.uni.ac.ir

In the Name of God

Table of Contents	Pages
Locative Alternations in Placement Verbs and Its Causes: A Functional Analysis Zahra Ghane, Dr. Vali Rezaei	1-4
A Diachronic Investigation of “gereftan”’s Meanings from the Perspective of Componential Analysis and Cognitive Semantics: Proving Polysemy via Representation of Image Schemas Dr. Sepideh Abdolkarimi, Dr. Ehsan Changizi	5-9
Conceptual Mechanisms Involved in Different Readings of a Poem within the Framework of Cognitive Poetics: The Case of Kamran Rasoolzadeh Dr. Hadaegh Rezaei, Dr. Adel Rafi, Mojtaba Pordel	11-14
The Role of Ideology in the Production and Selection of Conceptual Metaphors of Death in Poems of Ahmad Shamlou and Fereydoon Tavallali Based on the Discourse Theory of Metaphor Dr. Ebrahim Rezapour	15-19
The Emic Concept of Face in the Iranian Culture: An Ethnographic Study of Āberu Dr. Seyed Mohammad Hosseini, Dr. Ferdows Aghagolzadeh, Dr. Aliyeh Kord Zaferanlou Kambouzia, Dr. Arsalan Golfam	21-25
Semantic Triggers of Various Meanings of Bread Ali Abdolahinejad, Dr. Ali Izanloo, Dr. Azam Estaji	27-32
An Instructional Syllabus for Teaching Persian Prepositions to Non-Native Speakers Based on Cognitive Semantics: Case Study, Preposition "Az" Tahereh Vahidi Ferdowsi, Dr. Ali Alizadeh, Zahra Badamdari	33-36

EXTENDED ABSTRACTS

In the Name of Allah



**Volume 9, No. 2,
Serial Number 17
Fall & Winter, 2017-2018**

Concessionaire:

Ferdowsi University of Mashhad

Managing Director:

Dr. Seyed Hossein Fatemi

Editor-in-Chief:

Dr. Mahdi Meshkat-o Dini

Editorial Board:

- Abbas Ali Ahangar;
Associate Professor University of
Sistan and Baluchestan
- Mohammad Amuzadeh Mahdirajy;
Associate Professor University of
Isfahan
- Mostafa Assi;
Associate Professor Institute of
Humanities and Cultural Studies
- Ali Khazaee Farid;
Associate Professor Ferdowsi
University of Mashhad
- Mahdi Meshkat-o Dini;
Professor Ferdowsi University of
Mashhad
- Jalal Rahimiyan;
Associate Professor Shiraz University
- Afzal Vosughi;
Professor Ferdowsi University of
Mashhad
- Reza Zomorrodian;
Professor Ferdowsi University of
Mashhad

Executive Manager:

Dr. Shahla Sharifi

Associate Editor:

Dr. Zahra Hamedi Shirvan

Administrator:

M. Dehghan

Typesetter:

E. Tajvidi

Printing & Binding:

Ferdowsi University Press

Circulation: 50

Price: 2000 Rials (Iran)

Subscription: 25 USD (outside Iran)

Address:

Faculty of Letters & Humanities,
Ferdowsi University of Mashhad,
Azadi Sq. Mashhad-Iran

Postal code:

9177948883

Tel: (+98 - 51) 38806723

E-mail: lj@um.ac.ir

Homepage: <http://lj.um.ac.ir/index>.

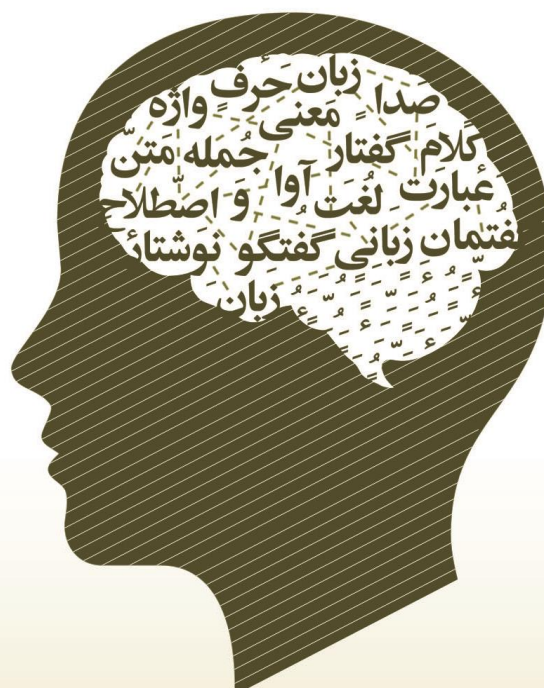


Journal of Linguistics & Khorasan Dialects

(Language & Literature)

Volume 9, No. 2, Serial Number 17, Fall & Winter 2017-2018

164.1.17



Locative Alternations in Placement Verbs and Its Causes: A Functional Analysis Zahra Ghane, Dr. Vali Rezai	1-4
A Diachronic Investigation of "gereftan"'s Meanings from the Perspective of Componential Analysis and Cognitive Semantics: Proving Polysemy via Representation of Image Schemas Dr. Sepideh Abdolkarimi, Dr. Ehsan Changizi	5-9
Conceptual Mechanisms Involved in Different Readings of a Poem within the Framework of Cognitive Poetics: The Case of Kamran Rasoolzadeh Dr. Hadaegh Rezaei, Dr. Adel Rafi, Mojtaba Pordel	11-14
The Role of Ideology in the Production and Selection of Conceptual Metaphors of Death in Poems of Ahmad Shamlou and Fereydoon Tavallali Based on the Discourse Theory of Metaphor Dr. Ebrahim Rezapour	15-19
The Emic Concept of Face in the Iranian Culture: An Ethnographic Study of Āberu Dr. Seyed Mohammad Hosseini, Dr. Ferdows Aghagolzadeh, Dr. Aliyeh Kord Zaferanlou Kambouzia, Dr. Arsalan Golfam	21-25
Semantic Triggers of Various Meanings of Bread Ali Abdolahinejad, Dr. Ali Izanloo, Dr. Azam Estaji	27-32
An Instructional Syllabus for Teaching Persian Prepositions to Non-Native Speakers Based on Cognitive Semantics: Case Study, Preposition "Az" Tahereh Vahidi Ferdowsi, Dr. Ali Alizadeh, Zahra Badamdari	33-36